۶۱

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 61

کتاب آسمان وجهان - 8

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 61

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

{در ترجمه و آماده سازی این جلد از ترجمه مرحوم آیت الله محمد باقر کمره ای استفاده شده است}

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

ابواب حیوان: انواع، احوال و احکام آن

باب اول: کلیات احوال حیوان و انواع آن.....7

باب دوم: احوال چهارپایان، سود و زیانشان و گرفتن و نگهداری آن ها.....110

باب سوم: بحیره و همگنانش.....163

باب چهارم: باب نادری است که در آن روایاتی راجع به سوار شدن بر شترهای بارکش و نجاست خوار است.....168

باب پنجم: آداب شیر دوشیدن و چراندن و در آن نوادری است.....170

باب ششم: سبب نامگذاری جنبندگان و آغاز آفرینش آنها.....173

باب هفتم: فضیلت داشتن چهارپایان و بیان انواع آنها و شوم و با برکت آنان.....179

باب هشتم: حق حیوان بر مالک خود و آداب سوار شدن و بار بردن با آن و برخی نوادر.....220

باب نهم: اخته کردن چهارپایان، داغ کردن آن ها، پی کردن آن ها، زیان رساندن به آن ها و جانوران دیگر، تحریک کردن آن ها در مقابل یکدیگر، آداب زاییدن آن ها و برخی نوادر.....242

باب دهم: زنبور عسل، مورچه و سایر جانورانی که از کشتن آن ها نهی شده یا کشتن آن ها جایز است مانند مارها، عقرب ها و کلاغ ها و نهی از سوزاندن جانوران و شکنجه آنان.....251

باب یازدهم:چکاوک و گنجشک و مانند آن دو.....324

باب دوازدهم: مگس، ساس، کک، زنبور، سوسک سیاه بدبو، شپش، کنه، کنه ریز و مانند آن ها.....334

باب سیزدهم: خفاش و آفرینش و کارهای شگفتش.....347

باب چهاردهم: جغد.....355

ص: 5

ص: 6

آیات:

- وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ.(1)

{و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند مگر آنکه آن ها [نیز] گروه هایی مانند شما هستند، ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.}

- وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُون.(2)

{و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می کنند و تکبّر نمی ورزند.}

- أَلَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّراتٍ فی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُون.(3)

{آیا به سوی پرندگانی که در فضای آسمان، رام شده اند ننگریسته اند؟ جز خدا کسی آنها را نگاه نمی دارد. راستی در این [قدرت نمایی] برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هایی است.}

- وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ وَ کُنَّا فاعِلین.(4)

1- . انعام / 38
2- . نحل / 49
3- . نحل / 79
4- . انبیاء / 79

{و کوه ها را با داوود و پرندگان به نیایش واداشتیم، و ما کننده [این کار] بودیم. }

- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِما یَفْعَلُونَ.(1)

{آیا ندانسته ای که هر که [و هر چه] در آسمان ها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده اند [تسبیح او می گویند]؟ همه ستایش و نیایش خود را می دانند، و خدا به آنچه می کنند داناست. }

- وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشی عَلی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ ما یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ.(2)

{و خداست که هر جنبنده ای را [ابتدا] از آبی آفرید. پس پاره ای از آن ها بر روی شکم راه می روند و پاره ای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آن ها بر روی چهار [پا] راه می روند. خدا هر چه بخواهد می آفریند. در حقیقت، خدا بر هر چیزی تواناست. }

- وَ قالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبینُ *وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ*حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُون.(3)

{و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است. و برای سلیمان سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آوری شدند و [برای رژه] دسته دسته گردیدند. تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای [به زبان خویش] گفت: ای مورچگان، به

1- . نور / 41
2- . نور / 45

3- . نمل / 16 - 18

خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند. }

- وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبینَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ * فَمَکَثَ غَیْرَ بَعیدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقینٍ.(1)

{و جویای [حال] پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم؟ یا شاید از غایبان است؟ قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد. پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته ای، و برای تو از (سبا) گزارشی درست آورده ام. }

- قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْکاذِبین * اذْهَبْ بِکِتابی هذا فَأَلْقِهْ إِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا یَرْجِعُون.(2)

{گفت: خواهیم دید آیا راست گفته ای یا از دروغگویان بوده ای این نامه مرا ببر و به سوی آن ها بیفکن، آن گاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می دهند. }

- وَ کَأَیِّنْ مِنْ دَابَّهٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ یَرْزُقُها وَ إِیَّاکُمْ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیم.(3)

{و چه بسیار جاندارانی که نمی توانند متحمّل روزی خود شوند. خداست که آن ها و شما را روزی می دهد، و اوست شنوای دانا. }

- وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٍ.(4)

{و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید. }

- وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَهً کُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ.(5)

1- . نمل / 20-22
2- . نمل / 27 - 28
3- . عنکبوت / 60

4- . لقمان / 10
5- . ص / 19

{و پرندگان را از هر سو [بر او] گرد [آوردیم] همگی [به نوای دلنوازش] به سوی او بازگشت کننده [و خدا را ستایشگر] بودند. }

- وَ الَّذی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها.(1)

{و همان کسی که جُفتها را یکسره آفرید }

- وَ فی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ.(2)

{و در آفرینش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده [ها] پراکنده می گرداند، برای مردمی که یقین دارند نشانه هایی است. }

- أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ یَقْبِضْنَ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ بَصیرٌ.(3)

{آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته اند [که گاه] بال می گسترند و [گاه] بال می زنند؟ جز خدای رحمان [کسی] آن ها را نگاه نمی دارد، او به هر چیزی بیناست. }

- وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ.(4)

{و آن گه که وحوش را همی گرد آرند }

- أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفیل * أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضْلیل * وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابیلَ * تَرْمیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ * فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُول.

1- . زخرف / 12
2- . جاثیه / 4
3- . ملک / 19
4- . تکویر / 5

تفسیر:

مرحوم طبرسی(1) در مورد کلام خدای متعال «وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ» {هیچ جنبنده ای در سطح زمین نیست} و عبارت «وَ لا طائِرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ» {و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند} گفته: خدای متعال با این دو لفظ، همه جانوران را جمع نموده، چون هیچ حیوانی از این دو حال خارج نیست، یا با دو بالش پرواز می کند و یا میجنبد و جمله «یَطیرُ بِجَناحَیْهِ» را برای تاکید و رفع اشتباه آورده، زیرا گوینده گاهی اوقات می گوید «طِر فی حاجتی» یعنی در مورد حاجت من شتاب کن، یا برای این آورده که ماهی هم در آب پرواز [شنا] می کند، اما هیچ بالی ندارد و ماهی از زمره پرندگان خارج شده، زیرا از جنبندگان دریایی است و خدای متعال هم در این آیه هرچه را که در زمین و جوّ است اراده فرموده [نه آبزیان دریایی را.]

مؤلف: گفته شده که این آیه ماهیان را هم در بر می گیرد، یا به دلیل اینکه در مورد اولی قرار میگیرند، چون در آب میجنبند و یا اینکه مشمول مورد دومی میشوند، ولی این قول بعید است.

فخر رازی(2) درباره فرموده حق تعالی: «إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ» می گوید:

فرّاء گفته: هر دسته ازچهارپایان امتی هستند، در حدیث هم آمده که «اگر سگ ها امتی نبودند که تسبیح انجام میدادند، قطعا فرمان به قتل آن ها میدادم» پس سگ ها را امت قرار داده، وقتی این حرف ثابت شود، مدلول آیه چنین می شود که همه جنبنده ها و پرنده ها، مانند ما هستند و در آیه شرح نداده که این همانندی در کدام یک از معانی است و نمیشود گفت که این همانندی از همه جهت است وگرنه باید آن ها در صورت و صفت و خلقت همانند ما باشند و این نادرست است. پس آشکار شد که در آیه هیچ دلالتی مبنی بر اینکه این همانندی مربوط به همه احوال و امور باشد، نیست. در تفسیرِ آن امری که خدای متعال در مورد آن، حکم به همانندی

1- . مجمع 4 : 297
2- .[2] مفاتیح الغیب 12 : 213215 -

بین بشر و چهارپایان و پرندگان نموده است اختلاف وجود دارد و در مورد آن اقوالی را ذکر کرده اند:

1) واحدی از ابن عباس نقل کرده که مقصود این است که: (مرا میشناسند و یگانه میدانند و مرا تسبیح می گویند و حمد میکنند) و گروه بزرگی از مفسران بر این قولند و گفته اند: این حیوانات خدا را می شناسند و او را حمد میکنند و تسبیح میگویند و بر این حرف دلیل آورده اند به قول خدای سبحان «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِه»(1) {و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید} و همچنین به فرموده او در وصف جانوران «کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ»(2) {همه ستایش و نیایش خود را می دانند} همچنین به دلیل اینکه خداوند به مورچه و هدهد خطاب نموده است.

ابی درداء می گوید: عقل چهارپایان، در همه چیز، به جز چهار مورد بسته و نارسا است: خداشناسی، روزی خواهی، شناخت نر و ماده [خود] و آماده شدن هر کدام برای همراه خود [جفتش] و از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله روایت شده که هر کس گنجشکی را بیهوده بکشد، روز قیامت آن گنجشک به خدای تعالی شیون و ناله کند و گوید: پروردگارا این شخص مرا بیهوده کشت؛ از من سودی نبرد و مرا رها هم نکرد تا از حشرات زمین بخورم.

2) مراد از اینکه جانوران همانند شما [انسان ها] هستند از جهت امت بودن و گروه گروه بودن آن هاست و از این جهت که مخلوقاتی هستند که بعضی به بعضی دیگر شبیه اند و به هم انس میگیرند و با هم زاد و ولد می کنند، مگر اینکه سائل بگوید: حمل آیه بر این معنا فایده معتبری ندارد، زیرا این امور برای هرکسی واضح است.

3) مقصود از همانندی آن ها با انسان در این است که امر آن ها هم [مثل انسان ها] توسط خدای متعال تدبیر شده و او خلقشان نموده و روزی شان را عهده دار شده و این وجه نزدیک به قول دوم است.

1- . اسراء / 44
2- . نور / 41

1) مقصود این است که خدای متعال همان طور که در قرآن کریم هر چیزی را که مربوط به بشر است از عمر و رزق و اجل و سعادت و شقاوت آورده، در مورد حیوانات هم همه این احوال را ذکر نموده و دلیل بر این مطلب قول خدای متعال است که فرموده «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ء».

2) مقصود از اینکه این ها همانند ما هستند این است که، در قیامت محشور میشوند و حقوقشان به آنها می رسد، همان طور که از پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که برای [حیوان] بی شاخ از شاخدار قصاص انجام می شود.

3) خطّابی از سفیان بن عیینه روایت کرده که او وقتی این آیه را خواند گفت: در زمین هیچ آدمی نیست جز اینکه برای او شبیهی از یکی از چهارپایان وجود دارد؛ بعضی از آن ها چون شیر یورش برند، بعضی چون گرگ تجاوز کنند، بعضی مثل سگ بانگ زنند، بعضی مثل طاووس خود را بیارایند، و یکی هم مثل خوک است که اگر طعام پاک بدو رسد، آن را وا نهد، و چون کسی از باقی مانده غذایش دست کشد در آن زبان کشد و همچنین آدمیانی را میبینیم که اگر پنجاه سخن حکمت بشنوند، یکی را هم حفظ نکنند و اگر یک بار خطا کنی آن را بخاطر سپارند و در هیچ مجلسی ننشینند مگر اینکه آن را نقل کنند. سپس گفته: پس ای برادر، بدان که با بهائم و درنده ها معاشرت داری، پس تا می توانی خود را از [شر] آن ها حفظ کن.

آن گاه گفته: معتقدان به تناسخ میگویند: اگر ارواح بشر، سعادتمند، مطیع خدای متعال، موصوف به معارف حقه و اخلاق طاهره باشند، پس از مرگ، به کالبد پادشاهان منتقل میشوند و چه بسا گویند که به جهان فرشته ها انتقال مییابند و اگر شقی، نادان و نافرمان باشند، به بدن حیوانات منتقل میشوند و هر اندازه که آن ارواح شقی تر و مستحق عذاب بیشتری باشند، به بدن حیوانی پست تر و رنجکش تر و بدبخت تر درآیند و برای اثبات حرف خود، به همین آیه احتجاج کرده اند و گفته اند که این آیه به صراحت، دلالت دارد که هیچ جنبنده و پرنده ای نیست، مگر اینکه امتی همانند ماست. و کلمه [مماثلت: همانندی] اقتضای حصول مساوات، در جمیع صفات ذاتیه را دارد و اما مساوات در صفات عَرَضیه که موجب فرق بین موجودات میشود، در حصول همانندی [موجودات] اعتباری ندارد. سپس قائلین به این قول بر

ص: 13

مطلب خود افزوده اند و گفته اند: از این مطلب ثابت شد که ارواح همه حیوانات، پروردگار خویش را میشناسند و [همچنین] به سعادت یا شقاوتی که [در آینده] برای آن ها حاصل می شود شناخت دارند. و نیز این هم ثابت شد که خدای متعال به سوی هر صنفی از حیوانات، رسولی را از جنس خودشان فرستاده است. و دلیل گفته خود را چنین بیان کرده اند که به وسیله این آیه ثابت شد که چهارپایان و پرندگان، امت هستند و خدای متعال هم فرموده که «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلا فیها نَذیرٌ»(1) {و هیچ امّتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده ای گذشته است.} و این صریح است در اینکه برای هر طایفه از این حیوانات رسولی وجود دارد که خدای متعال به سوی آن ها فرستاده، آن گاه بر این مطلب با بیان قصه هدهد و مورچه و سایر قصصی که در قرآن آمده، تاکید کرده اند.

و بدان که ما قول به تناسخ را در علم اصول با دلائل خوبی ابطال نموده ایم و در مورد این آیه هم گذشت که این آیه افاده حصول همانندی [بین انسان و حیوان] در بعضی از امور مذکور را دارد، پس نیازی به اثبات آنچه که اهل تناسخ گفته اند نیست. (پایان نقل قول)

مرحوم طبرسی(2) از مجاهد نقل کرده: «إلا أمم» یعنی اصناف معینی که به نام خود شناخته میشوند و هر صنفی مشتمل بر شمار زیادی است و درباره «امثالکم» گفته شده: منظور این است که [این موجودات]، در ابداع، آفرینش و دلالت بر اینکه خالقی دارند همانند شما هستند. و همچنین گفته شده همانندی انسان ها با حیوانات برای این است که [هر دو گروه] احتیاج به مدبری دارند که امر خوراک، جامه، خواب، بیداری، هدایت به سوی راه های [درست]، مرگ، حشر و بسیاری از احوال و مصالحی را که قابل شمارش نیست تدبیر کند. و با این جمله بیان کرده که هیچ کس حق ندارد به هیچ کدام از این حیوانات ستمی کند، چون که خدای متعال خالق و دادخواه آن هاست.

1- . فاطر / 24
2- . مجمع 4 : 297

سپس درباره کلام خدای متعال «إِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ» {[همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.} گفته: یعنی همان طور که بندگان در روز قیامت به سوی خدای متعال محشور میشوند، این ها هم پس از مرگ نزد پروردگارشان محشور میشوند و خدا پاداشی که آن ها را سزد بدهد و دادِ یکی را از دیگری بستاند. و در آنچه از ابی هریره روایت کرده اند آمده است که خدا در روز قیامت، همه خلائق از جمله چهارپایان، جنبنده ها و پرنده ها را محشور سازد، و عدالت خدای متعال در آن روز بدان جا رسد که برای جانور بیشاخ از شاخدار حق ستاند. سپس میفرماید: خاک شو، و از این رو کافر هم گوید: «یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً»(1) {کاش من خاک بودم.}

و از ابوذر نقل است: یک بار که من نزد رسول خدا بودم، ناگهان دو بز به هم شاخ زدند، پیغمبر [به اصحاب] فرمود: آیا میدانید این دو برای چه به هم شاخ زدند؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: ولی خدا میداند و میان آن ها قضاوت خواهد کرد. و بر طبق این حدیث، همانندی حیوانات با ما فقط در حشر و قصاص است.

و جمعی از معتقدان به تناسخ این آیه را دلیل دانسته اند بر اینکه چهارپایان و پرنده ها مکلفند، به خاطر عبارت «أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ» و این درست نیست، زیرا ما بیان کردیم همانندی آن ها از چه جهت است و اگر حمل این همانندی بر عموم واجب باشد، واجب است که آن ها در صورت و هیئت و خلقت و اخلاق هم مثل ما باشند، پس چگونه تکلیف بهائم صحیح باشد در حالی که آن ها غیر عاقلند و تکلیف کردن هم، جز با کمال عقل صحیح نیست،(2) (پایان نقل قول)

فخر رازی(3) می گوید: فضلاء در تفسیر این آیه دو قول دارند:

خدا بهائم و پرنده ها را محشور می کند تا به ایشان پاداش دهد و این عقیده معتزله است، زیرا درد رساندن به آن ها، بدون پیشینه انجام هرگونه جنایتی

1- . نباء / 40
2- . مجمع البیان 4 : 297 - 298

3- . مفاتيح الغيب 12 : 218

1) نیکو نیست، جز برای پاداش و چون دادن پاداش بدانها واجب است، خدای متعال محشورشان می کند، تا آن پاداش را به آن ها بدهد.

2) اصحاب ما میگویند که واجب شدن [چیزی] بر خدای متعال محال است، بلکه خدا به مجرد خواست و اراده و به مقتضای الوهیت خود آن ها را محشور می کند و بر اینکه وجوب پاداش بر خدای متعال باطل است، چند دلیل آورده اند:

اول: وجوب به این معناست که ترک [آن عمل] مستلزم نکوهش باشد، و اینکه خدای متعال مستلزم نکوهش باشد محال است، زیرا او در ذات خود کامل است و هر چیزی که چنین باشد، عقلانی نیست که به سبب یک امر خارجی مستلزم نکوهش شود، زیرا هر چیزی که لازمه ذات باشد با عارض شدن یک امر خارجی باطل نمی شود.

دوّم: اگر زیان زدن به دیگری برای پاداش، نیکو بود قطعا واجب می شد که ضرر رساندن ما هم به دیگری، بدون رضایتش، به خاطر لزومِ وجودِ پاداش نیکو باشد، در حالی که این نادرست است. پس بطلان نظریه پاداش ثابت شد.

حال که این مطلب را دانستی، برخی از فروعی را که قاضی در این باب ذکر کرده یاد آور میشویم.

1. هر جانوری که به خاطر آنچه از دردهایی که در دنیا به او رسیده مستحق پاداش شده و در دنیا هم آن پاداش به او داده نشده، بر خدای متعال واجب است که در آخرت او را محشور کند، تا پاداشش را به او بدهد و هر حیوانی که چنین نباشد، عقلا حشر او واجب نیست، جز اینکه خدای تعالی خبر داده همه جانوران را زنده می کند و از دلیل نقلی در مورد این حرف قطعیت وجود دارد.

مؤلف: ما گفتیم که در این میان، حیواناتی وجود دارند که به هیچ وجه مستحق پاداش نیستند، زیرا چه بسا در طول مدت زندگیشان مصون از دردها بوده اند و بعدا هم خدای متعال، بدون هیچ رنجی آن ها را می میراند - چون که ثابت نشده مرگ، حتما همراه با درد و الم است - بنابراین این گونه از حیوانات، هرگز مستحق پاداش نیستند.

1. هر حیوانی را که خدای متعال اذن ذبح او را داده، پاداشش بر عهده خود اوست و این دارای چند قسم است:

اول: بعضی از آن ها را اجازه ذبح داده برای خوردن، بعضی دیگر را اجازه کشتن داده چون که آزار رساننده هستند، مثل درنده های متجاوز و حشرات موذی و بعضی دیگر هم با بیماری ها اذیت میرسانند. بعضی دیگر را خدای متعال اذن فرموده که بارهای سنگین را حمل کنند و برای کارهای سخت مورد استفاده قرار گیرند و با این حال اگر افرادی به آن ها ستم کنند، پرداخت آن غرامت، بر عهده ایشان است. و اگر یکی از این حیوانات به دیگری ظلم کند، آن غرامت بر عهده حیوان ظالم است [که خدای متعال آن را از او میستاند.]

و اگر گفته شود حیوانی که گوشتش خورده می شود، ولی بر طبق شرع ذبح نشده، غرامتش بر عهده کیست؟ جواب می دهیم که این کار ظلم است و غرامت بر عهده کشنده آن حیوان است، و به همین دلیل نبی مکرم صلی الله علیه وآله از ذبح حیوان، جز برای خوردن نهی فرموده اند.

دوم: مقصود از غرامت(پاداش)، منافع عظیمی از لحاظ جلالت و رفعت است که اگر آن چهارپا عاقل بود و می فهمید که برای تحصیل آن منفعت، هیچ راهی جز تحمل ذبح شدن وجود ندارد، به آن راضی میشد و این همان پاداشی است که به خاطر آن درد رساندن و ضرر رساندن نیکو است.

سوم: عقیده قاضی و بیشتر معتزلیان بصره این است که عوض، پایان پذیر است و او می گوید: این قول اکثر مفسران است، زیرا وقتی که خدای متعال غرامت را به جانور پرداخت، او را به خاک تبدیل مینماید و آن گاه کافر میگوید: «یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً.»(1) ابو القاسم گفته: باید عوض بی پایان و جاوید باشد. قاضی بر این حرف اعتراض کرده، با این بیان که برای ما انسان ها نیکو است که کار دشواری را برای سود پایان پذیری انجام دهیم، پس معلوم می شود که درد رساندن به دیگری، مشروط به مزد بی پایان نیست.

1- . نباء / 40

بلخی بر این قول اعتراض نموده، تا آنجا که گفته: قطع غرامت، جز با میراندن آن چهارپا ممکن نیست و میراندن هم موجب درد می شود و خود این درد، موجب غرامتی دیگر می شود و این چنین تا بی پایان پیش میرود.

جوابش این است که، با دلیل ثابت نشده که میراندن، جز به وسیله درد رساندن ممکن نیست.

1. اگر چهارپایی مستحق دریافت غرامت از دیگری باشد و آن چهارپای ظالم هم [از جایی دیگر] مستحق دریافت غرامت از خدای متعال باشد، خدای متعال آن غرامت را به چهارپای مورد ظلم واقع شده انتقال میدهد، اما اگر جانور ظالم مستحق دریافت غرامت نبود، خود خدای متعال غرامت حیوان مظلوم را کامل می کند. آنچه گفته شد مختصری از احکام غرامت و پاداش بر طبق عقیده معتزله بود. کلام فخر رازی در این بخش به پایان رسید.(1)

فخر رازی در تفسیر کلام خدای متعال «وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ» گفته است: البته یادآور شدیم که سجده دو نوع است: یکی سجده ای است که عبادت است، مثل سجده مسلمانان برای خدا، و دیگری عبارت است از سجده انقیاد و خضوع، که نتیجه چنین سجده ای این است که همه این ها ممکن الوجود هستند و قابلیت نیستی و عدم برای هر دو [ملائکه و دابه] وجود دارد، چون بدون وجود مرجح، هیچ کدام از این دو بر دیگری ارجحیت ندارند. در این میان برخی میگویند: مقصود در اینجا معنای دوم است، چون آنچه که متناسب با جنبنده است، جز این نوع از سجده نیست و برخی گویند: مقصود معنی نخست است که متناسب با فرشتگان است و برخی دیگر گویند: این یک لفظ مشترک است و حمل لفظ مشترک بر هر دو معنا جایز است، اما به نظر من این قول ضعیف است.(2)

فخر رازی در مورد کلام خدای متعال «أَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ» گفته است: (3) این دلیل دیگری بر کمال قدرت خدای متعال و حکمت او میباشد، زیرا اگر در نوع

1- . مفاتیح الغیب 4 : 218-220
2- . مفاتیح الغیب 20 : 42 و 44

3- . مفاتيح الغيب 20 : 90

خلقت پرندگان، امکان پرواز را قرار نداده بود و همچنین جو را طوری خلق نکرده بود که امکان پرواز در آن وجود داشته باشد، این امر امکان پذیر نبود؛ یعنی خدای متعال به پرندگان بالی داده که گاهی آن را باز میکنند و گاهی میبندند، مثل کاری که شناگر در آب میکند، و هوا را چنان لطیف و رقیق آفریده که به آسانی شکافته شدم و نفوذ میپذیرد که اگر چنین نبود، پرواز امکان نداشت. «ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اینکه جسم پرنده سنگین است و جسم سنگین، بقایش در جو به صورت معلق، بدون اینکه تکیه گاهی از پایین یا اتصالی به بالا داشته باشد، ممتنع است، پس واجب است که نگهدارنده او در آن فضا، خدای متعال باشد، قاضی گفته: خدای متعال این نگهداری در جو را به خود نسبت داده، به دلیل اینکه اسبابی را که به وسیله آن ها پرواز کردن - با انجام افعالی خاص- امکان پذیر است، او به پرندگان عنایت فرموده، پس وقتی که خدای متعال سبب این امر باشد، انتساب این فعل به او هم صحیح است. (پایان نقل قول) (1)

اینکه فرمود: «و الطیر» یعنی پرندگان هم تسبیح میکنند و قبلا گذشت که تسبیح آن ها یا حمل بر حقیقت می شود، چون دارای شعور هستند و یا در آن وقت خداوند آن ها را به معجزه داود علیه السّلام دارای شعور قرار داده، یا مقصود، تسبیح ایشان به زبان حال است، همان طور که در تسبیح جمادات گذشت یا مقصود، شنای آن ها در فضا است.

فخر رازی گفته: مانعی ندارد که پرندگان هم سخن گویند، ولی همه امت اجماع دارند که مکلفین فقط جنیان، انسان ها و فرشتگان هستند، پس اینکه پرندگان به درجه ای از عقل برسند که شایان تکلیف باشند، ممتنع است، بلکه حالشان مثل حال طفلی است که با اینکه مکلف نیستند، اما امر و نهی می شوند و این کار، معجزه ای از حضرت داود علیه السّلام بود که آن ها را از نظر فهم، در منزله چون کودک خردسال دستور پذیر قرار داد.(2)

1- . مفاتیح الغیب 2 : 90 - 91
2- . مفاتیح الغیب 22 : 200

طبرسی رحمه الله از جبائی و علی بن عیسی نقل کرده که، خودِ مسخر کردن پرندگان برای داود علیه السّلام، تسبیحی بود دال بر این که تسخیر کننده آن ها قادری است که آنچه بر بندگان جایز است بر او جایز نیست، (غیر از بندگان است) و همچنین از قول وهب نقل شده که پرندگان به همراه او صبح و شام تسبیح میکردند و این معجزه ای برای حضرت داود علیه السّلام بود. «وَ کُنَّا فاعِلینَ» یعنی اینکه ما بر انجام چنین چیزهایی قادریم و این افعال را به عنوان دلالت بر نبوت داود علیه السّلام انجام دادیم.(1)

فخر رازی در مورد «أَ لَمْ تَرَ» گفته است: یعنی آیا نمیدانید؟ که ظاهر این کلام استفهامی است، اما مقصود از آن بیان و تقریر است.

و بدان مقصود از تسبیح، یا دلالت این چیزها است بر اینکه خدای متعال، منزه از کاستی هاست و موصوف به صفات جلال است، و یا مراد این است که در باره برخی دلالت بر تنزیه می کند و در مورد دیگران، منظور، گفتار با زبان است، و وجه اول بهتر است و اما قسم سوم و آن این است که گفته شود: یک لفظ، در هر دو معنی حقیقی و مجازی استعمال شده و این جایز نیست، پس همان وجه نخست باقی میماند.

و اما اگر گفته شود: تسبیح، در این معنا برای همه مخلوقات ثابت است، پس وجه تخصیص آن در این جا به عقلاء چیست؟

پاسخ می دهیم: به دلیل اینکه خلقت عقلاء دلالت بیشتری بر وجود صانع دارد، چون که عجائب موجود در آن بیشتر است.

و چون یادآور شد که اهل آسمان ها و زمین تسبیح میگویند ذکر کرد که آن ها هم که در هوایند، یعنی پرنده ها هم تسبیح میگویند، واین [عطف «والطیر صافات» به ماقبل] برای این است که دادن نیرو به یک جِرم سنگین برای اینکه بتواند به وسیله آن در هوا بماند و بال بگشاید و ببندد، از بزرگ ترین دلائل، بر توانایی صانعی مدبّر می باشد و پروازشان را سجده ای از طرف آن ها برای خود قرار داده و این تاییدی است بر آنچه ما گفتیم که مقصود از تسبیح، دلالت این امور است

1- . مجمع البيان 7 : 58

بر تنزیه، نه گفتار به زبان. «کُلٌّ قَدْ عَلِمَ» یعنی خدا میداند و دلیل این حرف «وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ» میباشد و جمهور متکلمین این قول را اختیار نموده اند.

نظر دوم در مورد این آیه این است که ضمیر در «علم، الصلاه، التسبیح» به لفظ «کل» برگردد، در نتیجه معنا چنین می شود که همه آفریده ها، نماز و تسبیحی را که بر ایشان واجب است میدانند.

و قول سوم این است که ضمیر «هاء» در «صلاته و تسبیحه» به خدای متعال برگردد و مقصود این است که هر تسبیح کننده و نماز گذارنده ای، نماز و تسبیحی را که خدای متعال بر او تکلیف کرده می داند. بنا بر قول دوم و سوم، عبارت «وَ اللَّهُ عَلِیمٌ» جمله ای استینافی است [جدا از بقیه آیه است.]

و از ابی ثابت روایت شده که نزد ابی جعفر، حضرت باقر علیه السّلام نشسته بودم، ایشان به من فرمود: آیا میدانی این گنجشک ها هنگام طلوع خورشید و پس از آنچه میگویند؟ گفتم: نه، حضرت فرمود: پروردگار خود را تقدیس میکنند و از او غذای روز خود را میخواهند.

اما متکلمین این را [تسبیح به زبان را] بعید دانسته اند و گفته اند: اگر پرنده خداشناس بود، قطعا مثل عقلایی بود که سخن و اشاره ما را میفهمند، ولی چنین نیست، چون ما با علم بدیهی می دانیم که پرندگان از طفلی که هنوز این امور را هم نمیفهمد، کم فهم تر هستند، پس ممتنع بودن این گونه از دریافت ها در پرنده سزاوارتر است. وقتی ثابت شد که پرندگان خدای متعال را نمیشناسند، پس اینکه بگوییم با زبان تسبیح می کنند هم امری محال می شود، بنابر این ثابت می شود که آن ها فقط با زبان حال خدای متعال را تسبیح می گویند.

سپس بسیاری از چاره جویی های دقیق جانداران را چنانچه بیاید یادآوری کرده و آن ها را دلیل بر شعور و عقل آن ها آورده و آن گاه گفته است: خردمندان زیرک، از این گونه چاره جویی ها عاجزند، پس وقتی چنین چیزی جایز باشد، پس چرا جایز نباشد که بگوییم: این جانداران از سوی خدای متعال به معرفت و ثنای او آگاه شده اند، گرچه به امور دیگری که انسان ها میدانند آشنا نباشند؟ و چه خوب

گفته شهاب سمعانی که گفته: خدای صاحب عزت و جلال، والاتر از آن است که با ترازوی اعتزال سنجیده شود.(1)

و در مورد کلام خدای متعال «وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّهٍ مِنْ ماءٍ» گفته که در این آیه پرسش هایی مطرح است:

اول اینکه، خدای متعال فرموده «خَلَقَ کُلَّ دَابَّهٍ مِنْ ماءٍ» با اینکه بسیاری ازحیوانات هستند که از آب آفریده نشده اند، مثل فرشته ها که تعدادشان از همه آفریده ها بیشتر است و از نور آفریده شده اند، و جنیان هم که از آتش آفریده شده اند، و خداوند متعال، آدم را از خاک و عیسی را هم از باد آفریده، زیرا فرموده «فَنَفَخْنا فیهِ مِنْ رُوحِنا»(2) {و در او از روح خود دمیدیم }. و نیز بسیاری از جانوران را می بینیم که از نطفه ایجاد نمیشوند.

و جواب این سوالات از چند وجه است:

یکی از جواب ها که بهتر از همه است، چیزی است که قفال بیان کرده و آن این است که «مِنْ ماءٍ» قید «دابه» است، نه قید «خَلَقَ» و مقصود این است که هر جانوری از آب پدیدار شود، آفریده خدا است.

جواب دوم این است که اصل همه مخلوقات آب است، بر طبق آنچه روایت شده که، اولین چیزی که خدای تعالی آفرید جوهر بود، خداوند با دیده هیبت به آن نگریست شد و آن جوهر تبدیل به آب شد. سپس خداوند از آن آب، آتش و هوا و نور را آفرید، و چون مقصود از این آیه بیان اصل آفرینش است و اصل اولی هم آب بوده، پس آیه هم به همین خاطر تعبیر به «ماء» نموده است.

جواب سوّم این است که مقصود از دابه آن چیزی است که بر روی زمین میجنبد و محل سکونت او آنجاست، تا ملائکه و جن از این حیطه خارج شوند و چون بیشتر این جانوران از آب خلق شده اند؛ حال یا به خاطر اینکه از نطفه اند و یا به این دلیل که فقط در آب زندگی میکنند، از این رو همه را از آب تعبیر کرده؛ یعنی وجه غالبی را به منزله کل تلقی نموده است.

1- . مفاتيح الغيب 24 : 10- 12
2- . تحريم / 12

سوال دوم این است که چرا خزیدن بر روی شکم را راه رفتن نامیده است؟

جواب این است که بر طبق استعاره چنین میگویند، همان طور که گفته می شود: فلانی کارش راه نیفتاده، همچنین این کار بر طبق مشاکله هم هست.

سوال سوم این است که این سه بخش، همه حیوانات را دربر نمیگیرد، زیرا جاندارانی هستند که بر بیش از چهار پا راه میروند، مثل عنکبوت ها و عقرب ها و هزار پا که با چهل و چهار پا راه می رود.

جواب این است که بخشی را که شما یادآور شدید، نادر و کمیابند و ملحق به عدم محسوب میآیند، به علاوه فلاسفه میگویند: جانداری که بیش از چهار پا دارد، در راه رفتن، روی همان چهار پا تکیه دارد و همچنین جمله «يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ» به ما آگاهی میدهد که حیوانات همان طور که در شیوه راه رفتن با یکدیگر تفاوت دارند، در امور دیگری هم با یکدیگر تفاوت دارند که در اینجا برخی از این تقسیمات را ذکر میکنیم:

تقسیم اول: حیوانات در بعضی از اعضاء با یکدیگر مشترک و در بعضی دیگر با یکدیگر متفاوتند، در اشتراکات، مثل انسان و اسب که هر دو دارای گوشت و عصب و استخوان اند، اما اختلافات دو قسم است؛ یا دو حیوان در اصل عضو با هم اختلاف دارند و یا در وصفش.

اما تباینی که در اصل عضو است، خود دارای دو قسم است: اول اینکه عضو یک حیوان با حیوان دیگر فرق می کند، اما اجزایش همان اجزاء عضو حیوان دوم است، مثل انسان و اسب که اسب دم دارد، ولی انسان ندارد، ولی اجزاء دم به جز استخوان و عصب و گوشت و پوست و مو نیست که همه این ها برای انسان هم حاصل است[پس ماده یکسان و عضو متفاوت است.]

و قسم دوم این است که عضو حیوان اول، با عضو حیوان دوم، نه در ذات یکسان است و نه در اجزاء، مثل لاک پشت که پوششی [غلاف] دارد که انسان ندارد و همچنین فلسی که ماهی و خاری که خارپشت دارد، ولی انسان ندارد.

و اما اختلاف در صفت عضو، در کمیت، کیفیت، وضع، فعل و انفعال می باشد، اما کمیت، یا در اندازه است، مثل چشم جغد که درشت است و

چشم عقاب که

ص: 23

کوچک است و یا در تعداد، مثل پای پاره ای از عنکبوت ها که شش تاست و پاره ای دیگر که هشت یا ده تاست. اما آنچه که در کیفیت مطرح است، مانند اختلاف در رنگ ها، اشکال، سفتی، نرمی و آنچه که مربوط به وضع است، مثل تفاوت محل قرارگیری پستان فیل که نزدیک به سینه او است و پستان اسب که نزدیک ناف است و آنچه که در فعل [کار] مطرح است، مثل تفاوت کار گوش فیل که علاوه بر استماع، برای دفع [حشرات] هم هست به خلاف آدمی و همچنین بینی فیل که آلتی برای گرفتن اشیاء است، برخلاف بینی حیوانات دیگر و اما انفعال، مانند چشم خفاش که به سرعت در نور خیره شود و چشم چلچله که عکس آن است.

تقسیم دوم: جاندار یا آبی است و مسکن اصلیش آب است یا زمینی است و یا اینکه نخست آبی است و بعدا زمینی می شود. جانداران آبی احوالشان چند وجه دارند: یا مکان، غذا و نَفَس کشیدن آن ها در آب است و به جای تنفس با هوا، آب را به درون خود میکشند و سپس آن را برون میدهند و اگر از آب جدا شوند زنده نمی مانند، مثل همه ماهی ها که چنین اند، و یا اینکه جایش و غذایش آب است، نفس نمیکشد و استنشاق هم ندارد، مثل برخی از رسته های صدف که در معرض هوا قرار نمیگیرند و آب هم به درون خود نمیکشند.

دوم اینکه جای برخی از جانوران آبی نهرهای جاری است و برخی دیگر آب های راکد، مثل قورباغه و جای برخی دیگر در دریاست.

سوم اینکه برخی از آبها در ژرفا باشند، برخی در کناره، برخی در گِل و برخی دیگر در سنگ.

وجه چهارم اینکه جانورانی که در آب رفت و آمد دارند، برخی با سر در آب فرو میروند و با بال شنا می کنند، مثل ماهی و برخی دیگر بر پاها شنا میکنند، مثل قورباغه ها، برخی در قعر آب راه میروند، مثل خرچنگ و برخی هم میخزند، مثل اقسامی از ماهی ها که همانند کرم هایند و بال ندارند.

اما جانوران خشکی هم از دو نظر حالشان سنجیده می شود:

اول اینکه، برخی از یک طریق، مثل دهان و بینی نفس میکشند و برخی چنین نیستند و به شیوه ای دیگر نفس میکشند، مانند مگس و زنبور عسل.

دوم: جانوران زمین برخی دارای جایگاه مشخصی هستند، و برخی جای مشخصی ندارند و هر جایی که شد مأوی میگیرند، به جز اینکه بچه بیاورند و برای پرستاریش بر سر آن بمانند، و آن ها که جا دارند برخی بر قله تپه هایند و برخی روی زمین.

سوم: جانوران خشکی زی که از صنف پرندگان اند، دارای دو بال اند و با دو پا راه میرود، برخی نیز راه رفتن برایشان دشوار است، مثل چلچله بزرگ و خفاش و اما آنکه بالش پوست یا پرده است، پا ندارد، مثل نوعی مار پرنده در حبشه.

چهارم: پرنده ها مختلفند؛ برخی با هم زندگی میکنند، مانند درنا و برخی تنها زندگی میکنند، مانند عقاب و همه پرنده های شکاری که بر سر طعمه ستیزه دارند، چون برای شکار نیاز به کوشش دارند، و برخی دیگر هم مثل مرغ سنگ خوار جفت زندگی میکنند، برخی دیگر گاهی با هم زندگی میکنند و گاهی هم به صورت انفرادی، و آنکه تنها زندگی می کند، چه بسا شهری باشد و یا بیابانی و یا اینکه در باغ ها زندگی کند.

از میان همه جانداران تنها انسان است که نمیتواند تنها زندگی کند، زیرا وسائل زندگی و معاشش با مشارکت در جمع اصلاح می شود و زنبور عسل و برخی از پروانه ها هم در اجتماعی بودن مثل انسانند، ولی زغن و درنا، پیرو یک رئیس اند. مورچه ها هم اجتماعی هستند و رئیسی ندارند.

پنجم: در میان پرندگان، بعضی گوشت خوار و برخی دانه چین و برخی هم گیاه خوارند. برخی غذای معینی دارند، مثل زنبور عسلکه تنها از گُل تغذیه میکند و عنکبوت که تنها غذایش مگس است و برخی دیگر هم در غذا با یکدیگر اشتراک دارند.

و اما قسم سوم؛ جانوری است که گاهی در آب زندگی می کند و گاهی در خشکی و میگویند که جانوری است که در دریاست و در آن زندگی میکند، سپس به خشکی میآید و در آن میماند.

برخی از این جانوران به صورت ذاتی با هم انس دارند (مثل انسان ها) و برخی دیگر با توالد با یکدیگر مأنوس میشوند، مثل گربه و اسب و برخی مثل

یوزپلنگ با فشار، به یکدیگر انس گیرند و برخی دیگر، مثل ببر اصلا با هم مأنوس نمیشوند، برخی از حیواناتی که با فشار به یکدیگر انس میگیرند، بعد از این کار به سرعت با هم مأنوس میشوند، برخی دیگر به سرعت با هم انس میگیرند و مأنوس باقی میمانند، مثل فیل و برخی دیر مأنوس میشوند، مثل شیر و چه بسا که از هر نوعی دسته ای باشند که با دیگران انس میگیرند و دسته ای دیگر وحشی باشند، حتی آدمیان هم، چنین هستند.

تقسیم چهارم: برخی جانداران آواز دارند و برخی دیگر صوتی ندارند، و آوازدارها موقع غلبه شهوت و جماع بیشتر آواز میکنند به جز انسان، برخی پیوسته شهوت جماع دارند، چون خروس و برخی دیگر عفیف اند و وقت معین برای این کار دارند.

تقسیم پنجم: برخی جانوران طبع آرامی دارند و خشمشان اندک است، مثل گاو و برخی بسی کودن و عصبانی اند، مثل خوک خشکی زی، برخی چون شتر، بردبار و بارکش، و برخی چون مار دارای جنبش سریع اند، برخی همانند شیر، نیرومند، شجاع، چالاک، دارای نفسی بزرگ و منشی بزرگوارانه اند و برخی نیرومند، نیرنگ باز و وحشی مثل گرگ، برخی مثل روباه، حیله گر و مکار و پر حرکت اند و برخی همانند سگ، بسیار غضبناک و سفیه ولی تملق گو و دوستدار، برخی مثل فیل و میمون، بسیار نرم [ضد خشن] و انس گیرنده اند و برخی مثل طاوس، حسود و فخر فروش نسبت به جمال خود هستند و برخی هم مثل شتر و خر، آن چنان پر حافظه اند که راهی را که رفته اند از یاد نمیبرند.

تقسیم ششم: برخی از نژادهای حیوانی، زاد و ولدشان از طریق زاییدن فرزندی است و برخی دیگر این است که جانور ماده کِرمی تولید می کند و بعدا به جانور تبدیل میشود، (1) (پایان نقل قول) (مانند زنبور عسل و عنکبوت که کرم میزایند، بعدا اندام آن کامل شده و به حیوان تبدیل می شود. و برخی دیگر هم ماده شان تخم میگذارد و بعدا جوجه می شود.)

1- . مفاتیح الغیب 24 : 16- 19

نیشابوری گفته: برخی میزایند و برخی تخم میگذارند، و هر حیوانی که داری گوش است، زاینده و هر حیوان بی گوشی جز خفاش، تخم میگذارد.

و در مورد کلام خدای متعال «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» گفته: اشاره است به اینکه اختصاص هر جاندار بدین خواص و امثال آن ها، جز از سوی خدای قادر مختار قهار نیست.(1) (پایان نقل قول)

بیضاوی در مورد کلام خدای متعال «وَ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ» گفته: نطق و گفتار در عرف، هر واژه ای است که برای نمایش دادن چیزی است که در درون فرد وجود دارد، حال چه مفرد باشد یا مرکّب، و گاهی اوقات بر هر آوازی من باب تشبیه و متابعت اطلاق می شود، مثل آنکه می گویند: کبوتر سخن گفت و اطلاق ناطق و صامت برای جاندار و جماد از این باب است، زیرا آواز جانداران چون تابع خیال های آن هاست، پس به نوعی نازل یافته عبارات است و به ویژه که برای هر مقصودی آوازشان فرق می کند، به طوری که هم جنسشان، آن را میفهمد، و شاید سلیمان علیه السّلام وقتی آواز هر جانوری را میشنید، به نیروی قدسی خود خیال و هدف او را میفهمید. چنانچه حکایت است که بر بلبلی گذشت که با شتاب بالا و پایین میرفت و آواز میخواند، سلیمان علیه السّلام فرمود: می گوید: چون نصف خرما بخورم دیگر تف بر همه جهان، و فاخته ای آواز داد، ایشان فرمود: می گوید: کاش، این خلق آفریده نشده بودند. و چه بسا که آواز بلبل از سیری و فراغت بال بوده و آواز فاخته از سختی رنج و دردِ دل، «فَهُمْ یُوزَعُونَ» یعنی لشکر سلیمان علیه السّلام نگه داشته میشدند، تا همگی به یکدیگر ملحق شوند «حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ» {تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند} منظور وادی ای است در شام، که تعداد مورچگان در آن بسیار زیاد است و دلیل اینکه فعل (أتی) با (علی) متعدی شده، یا برای این است که آمدن حضرت سلیمان و لشکریانش از سمت بالا بوده و یا اینکه مقصود پیمودن و طی کردن آن مسیر است چون که عرب می گوید (اتی الشیء) و منظورش وقتی است که به پایان و آخر چیزی رسیده، پس گویا سلیمان و لشکریانش قصد داشتند که در پایان آن وادی، منزل بگیرند. «قالَتْ نَمْلَهٌ» گویا آن

1- . تفسیر نیشابوری 3 : 91

مورچه وقتی آن ها را دید که به سوی آن وادی میآیند، از ترس اینکه او را پایمال کنند فرار کرد و دیگر مورچه ها هم به تبعیت از او همین کار را کردند. او فریادی کشید و به وسیله آن، مورچه های دیگری را هم که کنارش بودند آگاه کرد و آن ها هم از او تبعیت کردند. و خدای متعال این خطاب را تشبیه به خطاب عقلا و خیرخواهی ایشان به یکدیگر نموده است. به همین دلیل مورچگان، به شیوه عقلا به یکدیگر خطاب کردند، علاوه بر اینکه مانعی ندارد که خدای متعال در آن ها هم عقل و گفتار آفریده باشد. (1)

و نیشابوری گفته: مفسران گفته اند خدای تعالی پرندگان را در زمان سلیمان دارای عقل آفریده بود، اما در زمان ما وضعیت پرندگان چنین نیست، اگرچه خدای متعال دقائقی را که در زندگی بدان نیازمندند به آن ها الهام میکند. حکایت است که سلیمان علیه السّلام بر بلبلی که بر درختی بود، گذشت و به یارانش فرمود: او می گوید نیمی از خرما را خوردم و خاک بر سر دنیا، و فاخته ای آواز داد، ایشان به مردم گزارش داد که می گوید: کاش این خلق آفریده نشده بودند و طاووس آواز داد ایشان فرمود: می گوید: همان طور که بدهی میستانی، و فرمود: هدهد می گوید: ای گنهکاران از خدا آمرزش خواهید، و چلچله می گوید: خوبی را پیش فرستید تا آن را بیابید و کرکس میگوید: پروردگار بلند مرتبه خود را به اندازه آسمان و زمین تسبیح میکنم و و قمری می گوید: پاک و منزه است پروردگار بلند مرتبه من، مرغ سنگخوار میگوید: هر که ساکت باشد، سالم میماند، طوطی گوید: وای بر کسی که همت او دنیاست، خروس میگوید: ای غافلان، خدا را یاد کنید، کرکس گوید: ای آدمیزاده، هر چه خواهی زندگی کن که پایانت مرگ است، و عقاب میگوید: در دوری از مردم آرامش و آسودگی است.

مرحوم طبرسی قدس سره گفته: اهل زبان عربی میگویند، (نطق) بر غیر آدمیزاد اطلاق نمی شود، و فقط صوت گفته می شود، زیرا نطق عبارت از سخن است و برای پرندگان هم که سخن نمی گویند، ولی چون سلیمان علیه السّلام معنی صوت پرنده ها را میفهمید آن را بطور مجاز، منطق نامید، و گفته شده که او حقیقت

1- . انوار التنزیل 2 : 194- 195

سخنگویی را اراده فرموده، زیرا برخی از پرنده ها سخنی دارند که دارای حروف است مانند طوطی. مبرد گفته: عرب هر کس را که آشکار کننده راز درون خود باشد، ناطق و متکلم مینامد. علی بن عیسی گفته: پرندگان از روی معجزه حضرت سلیمان با ایشان سخن می گفتند، همان طور که از هدهد گزارش شده و سخن پرندگان آوازی است که با یک صیغه مقاصدشان را میفهمانند، به خلاف سخن مردم که معانی را با صیغه های مختلف به یکدیگر میفهمانند و به همین دلیل، با اینکه ما مصاحبت طولانی با پرندگان داریم، اما سخن آن ها را نمیفهمیم و آن ها هم چیزی از ما نمیفهمند، زیرا فهم ما محدود به همان امور مخصوصه است و چون سلیمان علیه السّلام این فهم را داشت، منطق [سخن] آن ها را هم میفهمید.(1)

همچنین مرحوم طبرسی گفته: درباره اینکه چرا سلیمان علیه السّلام از میان پرندگان، به جستجوی هدهد برآمد اختلاف وجود دارد. از ابن عباس نقل شده که سلیمان در سفرش نیازمند به هدهد شد، تا ایشان را به آب راهنمایی کند، چون گفته اند که هدهد آب را در درون زمین میبیند، همان طور که ما آن را در شیشه می بینیم. و عیاشی به سند خود روایت کرده که ابوحنیفه به امام صادق علیه السّلام گفت: چرا سلیمان در میان پرندگان از هدهد جستجو کرد؟ حضرت فرمود: زیرا هدهد آب را در درون زمین میبیند، همان طور که یکی از شماها روغن را در میان شیشه میبیند. پس ابو حنیفه به اصحاب خود نگاه کرد و خندید، حضرت فرمود: چه چیز تو را خندانید؟ گفت قربانت گردم، بر تو پیروز شدم، حضرت فرمود: چگونه؟ گفت: آنکه آب را در درون زمین میبیند، آیا دام را در زیر خاک نمیبیند، تا آن را بگیرد؟ ! فرمود: ای نعمان، آیا نمیدانی که وقتی قَدَر فرود آید، دیده نابینا میگردد؟(2)

سپس مرحوم طبرسی در مورد (لأعذّبنّه) گفته: همان طور که سخن گفتن و تکلیف کردن پرندگان در زمان سلیمان به معجزه ایشان درست است، جایز است که

1- . مجمع البیان 7 : 214
2- . مجمع البیان 7 : 217 - 218

او را به خاطر کوتاهی اش سرزنش کند، زیرا هدهد به اطاعت از سلیمان امر شده بود، پس به خاطر غیبتش مستحق عقاب شد.(1)

و درباره کلام خدای متعال «وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ» تا آخر آیه گفته که جبائی گوید: هدهد عارف به خدا نبود. این مطلب را آن طوری بیان کرد که کودکان ما بیان می کنند، زیرا تکلیف، مخصوص فرشتگان و جنیان و انسان است. همان طوری که بچه های ما عبادت های ما را می بینند و تصور می کنند که خلاف آن باطل است، هدهد هم که اعمال سلیمان را دیده بود، تصور کرد که خلاف عمل سلیمان باطل است. اما آنچه که او بیان کرده با ظاهر قرآن مخالفت دارد، زیرا تنها کسی می تواند بین سجده ای که برای خداوند میباشد و حق است و سجده برای خورشید که باطل است، فرق قائل شود و بفهمد که یکی نیکو و دیگری عمل زشتی است، که خدا را بشناسد و آنچه را که شایسته او و آنچه را هم که درخور او نیست، بشناسد، به خصوص که هدهد تزیین اعمال ایشان و جلوگیری کردن ایشان از راه حق را به شیطان نسبت میدهد، چنین سخنی از کسی سر می زند که عدل را بشناسد و بداند که کار قبیح بر خداوند متعال روا نیست.(2)

و ایشان قدس سره، در مورد کلام خدای سبحان «وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا» از سوره عنکبوت گفته: یعنی چه بسا جنبنده ای که روزیش ذخیره شده و آماده نیست، چنان که (حسن) تفسیر نموده ولی (مجاهد) گوید: مقصود آن است که، چون آن جنبنده ناتوان است، نمیتواند روزیش را با خود حمل کند، بلکه هر مقدار که شد با دهان میخورد، اما (ابن عباس) گفته که، یعنی تمام حیوانات از چهارپایان تا پرندگان گرفته و غیر آن ها از آنچه که روی زمین زندگی میکنند، غذا را برای فردای خود ذخیره نمیکنند، بلکه به قدر کفایت از آن میخورند، به جز انسان، مورچه و موش. «اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ»: یعنی خداوند است که شما و آن حیوان ضعیفی را که قدرت ندارد غذای فردای خود را جمع کند، روزی میدهد، پس به این خاطر هجرت را ترک نکنید. از ابن عمر نقل شده که او گوید: که با رسول خدا صلی

1- . مجمع البیان 7 : 218
2- . مجمع البیان 7 : 218

اللَّه علیه و آله- از شهر- بیرون رفتیم، تا اینکه حضرت داخل باغ یکی از انصار شدند. رسول خدا از روی زمین دانه های خرما را برداشته و تناول میفرمود. سپس روی به من کردند و فرمود: ای پسر عمر، چرا [از این خرما] نمی خوری؟ عرض کردم: میل ندارم ای رسول خدا، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اما من میل دارم و اکنون صبح چهارمی است که هیچ غذایی نچشیده ام، و اگر میخواستم پروردگارم را میخواندم و او همانند پادشاه کسری و قیصر به من عطا میفرمود. پس تو ای فرزند عمر، چگونه خواهی بود در بین ملتی که بر اثر سستی یقین، غذای یک سال خود را پنهان میکنند؟ [ابن عمر گوید:] به خدا سوگند، هنوز قدمی برنداشته بودیم که این آیه نازل شد «وَ هُوَ السَّمِیعُ» یعنی به گفتار شما هنگامی که وطن هایتان را ترک می کنید شنواست «العَلیم» یعنی آگاه به احوالتان است و هیچ امر پنهانی و یا آشکار شما بر او مخفی نخواهد بود(1).

و طبرسی قدس سره گفته: «و الطّیر» یعنی مسخر کردیم پرنده را «مَحشُورةً» یعنی آن ها را کنار داود علیه السّلام جمع کردیم، تا همراه ایشان، خدای متعال را تسبیح کنند «کُلٌّ» یعنی همه پرندگان و همه کوه ها «لَه أوّابٌ» یعنی بسیار رجوع می کردند به مراد [خواسته] داود و در تسبیح کردن با ایشان، مطیع بودند. جبائی گفته: مانعی ندارد که خدای متعال معرفتی را در پرندگان قرار داده باشد، که به واسطه آن، امر و نهی داود علیه السّلام را بفهمند و هر چه از آن را که ایشان بخواهد اطاعت کنند، گرچه کامل العقل و مکلف هم نباشند.(2)

و فخر رازی گفته: اگر گفته شود چگونه ممکن است از پرندگان، با اینکه هیچ عقلی ندارند، تسبیح خدای متعال صادر شود؟ میگوییم: بعید نیست که بگوییم خدای متعال در آن زمان، به آن ها عقولی داده بود که خدا را بشناسند و او را تسبیح گویند و همه این ها معجزه ای برای حضرت داود علیه السّلام بوده است. (پایان نقل قول)(3)

1- . مجمع البیان 8 : 991
2- . مجمع البیان 8 : 496
3- . مفاتیح الغیب 26 : 186

«خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها» گفته شده: یعنی زوج های همه حیوانات از نر و ماده و گفته شده: یعنی أشکال و گفته شده یعنی اصناف، و همچنین گفته شده: هر ممکن الوجودی، زوج ترکیبی است و یگانه حق و یکتای مطلق، فقط خدای تعالی است «وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ» یعنی در آفرینش همه حیواناتی که در زمین پراکنده اند، با همه اختلافی که در جنس و منافع و هدف مطلوبی که دارند، نشانه های روشنی بر وجود خدای سبحان، علم، قدرت، حکمت و لطفش وجود دارد. «لقَومٍ یُوقِنُونَ» یعنی کسانی که علم الیقین را با تدبر و تفکر طلب میکنند.

در مورد کلام خدای سبحان «صافّات» گفته شده: یعنی هنگام پرواز در جو، بال های خود را میگسترانند، زیرا پرندگان وقتی که بال های خود را می گشایند، پاهایشان را بر هم مینهند. «و یقبضن» یعنی وقتی که بال ها را برای کمک گرفتن برای پرواز به پهلوهای خود میزنند، آن ها را به خود میچسبانند و به همین دلیل از صیغه اسم فاعل [صافات] به صیغه فعل [یقبضن] عدول کرد، تا فرق بین پرواز اصیل و غیر اصیل را مشخص کند. «ما یمسکهن» یعنی به جز خدای رحمان، کسی آن ها را بر خلاف طبعشان، در جو نگه نمی دارد. «إلّا الرحمن» یعنی کسی که رحمتش هر چیزی را فراگرفته و پرندگان را به شکل های مختلف و خصوصیات ظاهری مناسبی آفریده، که میتوانند در هوا حرکت کنند. «إنه بکل شیء بصیر» یعنی می داند که شگفتی ها را چگونه خلق کند و عجائب را چگونه تدبیر کند.

مؤلف: نظر بنده چنین است که در سوره فیل و داستان آن دلالتی است بر اینکه جانداران شعور دارند و فرمانبر خدای سبحانند، زیرا ظاهر این است که آن پرنده ها از جانوران بودند، نه از فرشته ها، گرچه احتمال آن هست. و همچنین فیل که از داخل شدن به حرم خودداری کرد و سخن عبد المطلب را فهمید و برای او سر بر خاک نهاد، چنانچه در داستان مفصل آن گذشت. آری ممکن است خداوند متعال در آن هنگام، به خاطر کرامت خانه کعبه و حضرت عبد المطلب و همچنین زمینه چینی برای نبوت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله، آن شعور و معرفت را به آن ها داده باشد.

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ پرنده ای در خشکی و دریا صید نمی شود و هیچ جانور وحشی ای شکار نمی شود، جز برای اینکه از تسبیح خدا غافل شده است.(1)

عیاشی هم از اسحاق این روایت را آورده است.(2)

2. تفسیر قمی: «وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ» یعنی از آب منی «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشی عَلی رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشی عَلی أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَديرٌ» آن هایی که بر دو پا راه می روند، مردم اند و آن ها که بر شکم راه می روند، مارها هستند و آن ها که بر چهار پا راه می روند، بهائم می باشند و امام صادق علیه السّلام فرمود: برخی هم بر بیشتر از چهار پا راه میروند.(3)

توضیح: دمیری از قول جاحظ گفته: جانوران چهار قسم اند: یکی راه میرود، یکی پرواز می کند، یکی شنا میکند و یکی هم در زمین میخزد، جز اینکه هر پرنده ای، راه هم میرود، ولی هر چیزی که راه میرود، پرنده نیست. آنکه راه میرود، خود دارای سه قسم است: انسان، چهارپایان و درنده ها، و پرندگان همگی درنده و چهارپایند و حالت وحشی دارند، و «خشاش» آنانند که جرمی لطیف و جسمی کوچک دارند و سلاح [یعنی چنگال و منقار] ندارند، «همج» از پرنده ها نیست، ولی پرواز می کند و آن ها در میان پرندگان مثل حشراتند در میان روندگان و پرندگانِ درنده آنانند که تنها گوشت میخورند و بهیمه آن هایند که تنها دانه میخورند و آنکه مثل گنجشک ویژگی های مشترک دارد، چنگال و منقار ندارد، دانه برمیچیند ولی در هنگام پرواز، مورچه و ملخ هم شکار میکند و گوشت میخورد، و مانند کبوتر، خوراک به دهان جوجه اش نمیریزد، یعنی طبع دوگانه ای دارد و امثال این پرندگان در دوگانه طبعی فراوانند. و هر چیزی که با دو بال میپرد پرنده نیست، چون که

1- . تفسیر قمی: 459
2- . تفسیر عیاشی 2 : 294
3- . تفسیر قمی: 459

خنفساء [جانور بدبوی کوچک و سیاه]، مگس ها، زنبورها، ملخ ها، مورچه ها، پشه ها، پروانه ها، موریانه ها و زنبور عسل هم پرواز میکنند، ولی پرنده نامیده نشده اند و همچنین فرشتگان نیز پرواز میکنند و دارای بال هم هستند، ولی جزء پرندگان نیستند و همچنین جعفر بن ابی طالب دارای دو بال است که با آن دو در بهشت پرواز می کند، ولی از پرندگان نیست. (1)

3. قرب الإسناد: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ پرنده ای جز به خاطر غفلتش از تسبیح خدای متعال، شکار نمیشود.(2)

4. علل الشرایع: امام صادق علیه السّلام فرمود: حیوانات وحشی، پرندگان، درندگان و هر چیزی که خداوند متعال خلق فرموده، بعضی با بعضی دیگر مختلط بودند، زمانی که قابیل هابیل را کشت، تنفر بین حیوانات پدید آمد، ایشان به فزع درآمدند و از یک دیگر جدا شدند و هر کدام به هم نوع خود پیوست.(3)

5. علل الشرایع: امیرالمومنین علی علیه السّلام فرمود: وقتی عوعو سگ و عرعر خر را شنیدید، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید، زیرا آن ها میبینند آنچه را که شما نمیبینید، پس آنچه را که بدان امر شده اید، انجام دهید تا آخر حدیث.

6. مجالس ابن الشیخ: حضرت علی علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه واله از کنار ماده آهویی گذشتند که با طناب های خیمه ای بسته شده بود. وقتی که آهو رسول خدا صلی الله علیه واله را دید، خدای عزّ و جلّ زبانش را گشود، پس با ایشان تکلم کرد و گفت: ای رسول خدا، من مادر دو نوزاد تشنه هستم و این دو پستانم پر از شیرند، پس مرا رها کن، تا بروم آن دو را شیر بدهم، سپس برمیگردم تا مرا ببندی، چنانچه قبلا بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: چگونه؟ در حالی که تو بسته شده یک قوم و شکار آن هایی. گفت: آری ای رسول خدا، من می آیم و مرا مثل قبل به دست خود می بندی، پس حضرت از او پیمانی خدایی گرفتند که برگردد و رهایش کردند، دیری نپایید که بازگشت، در حالی

1- . حياه الحيوان: 206
2- . قرب الإسناد: 55
3- . علل الشرايع 1 : 5

که هر چه در پستانش بود، خالی شده بود و پیغمبر خدا همانند قبل، او را بست، سپس پرسید: این شکار برای کیست؟ گفتند: ای رسول خدا، این از بنی فلان است. پس پیامبر صلی الله علیه واله به سوی آن ها آمدند و کسی که آهو را شکار کرده بود، فرد منافقی بود [بعد از شنیدن ماجرا] از نفاق خود برگشت و اسلام آوردنش نیکو گشت. پیغمبر با او برای خرید آهو گفتگو کردند، او گفت: پدر و مادرم به فدایت ای پیغمبر خدا، اصلا آن را رها میکنم، آن گاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: اگر بهائم آنچه را که شما از مرگ میدانید میدانستند، هیچ حیوان فربهی از آن ها را نمیخوردید.(1)

توضیح: (من الموت) یعنی اگر اصل وقوع مرگ را می دانستند و یا اینکه اگر سختی های مرگ و مجازات های بعد از آن و ترس و هول هنگام مرگ و بعد از آن را می دانستند، شاید معنی دوم روشن تر باشد.

7. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: یعقوب به پسرش گفت ای پسرکم، زنا مکن که اگر پرنده هم زنا کند، پرش بریزد.(2)

8. در خرائج و جرائح روایت است که از امام حسین علیه السّلام در ایام خردسالیشان از صدای حیوانات سوال شد، زیرا یکی از شرائط امام این است که، دانا به همه زبان ها، حتی صدای حیوانات باشد. پس حضرت فرمود: وقتی کرکس فریاد میزند، می گوید: ای فرزند آدم، هر چه خواهی زندگی کن که آخرش مرگ است. و هنگامی که باز آواز میدهد، میگوید: ای دانا به تمام پنهانی ها و ای برطرف کننده بلاها. و چون طاوس صدا دهد، می گوید: ای مولای من، به خودم ستم کردم و به زیورم مغرور شدم، پس مرا بیامرز. و هنگامی که درّاج [پرنده ای کوچک و رنگین] آواز خواند، گوید: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.} و وقتی خروس میخواند میگوید: هر که خدا بشناسد، یاد او را فراموش نکند. و چون مرغ خانگی قُد قُد کند، میگوید: ای معبود بر حق، تو حقی و گفتارت حق است، ای خدا، ای حق. و هنگامی که قرقی آواز کند، بگوید:

1- . امالی ابن الشیخ 2 : 68 و 289
2- . محاسن: 106

به خدا و روز جزا ایمان آوردم. و وقتی که زغن میخواند، میگوید: بر خدا توکل کن، روزی داده میشوی. و وقتی عقاب آواز کند، می گوید: هر که خدا را اطاعت کند، بدبخت نمی شود. و چون شاهین بخواند، میگوید: خدا را به حقیقت، تسبیح میکنم. و وقتی جغد آواز کند، بگوید: در دوری از مردم، آسودگی است. و وقتی کلاغ آواز خواند، گوید: ای روزی دهنده، روزی حلال بفرست. و چون دُرنا آواز بخواند، بگوید: خدایا مرا از [شر] دشمنم حفظ کن. و وقتی لک لک میخواند، میگوید: هر که با مردم نیست، از آزارشان ایمن است. و هنگامی که مرغابی فریاد کند، بگوید: آمرزشت را میطلبم ای خدا. و چون هدهد آواز دهد، بگوید: چقدر بدبخت است کسی که نافرمانی خدا را کند. و قمری در هنگام آواز گوید: ای آگاه به درون و حرف های مخفیانه، ای خدا. و کبوتر دشتی در آوازش، گوید: تویی خدایی که هیچ معبودی جز تو نیست ای الله. و وقتی عکّه آواز میخواند، میگوید: تسبیح میکنم خدایی را که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست. و وقتی طوطی بخواند، میگوید: هر که پروردگارش را یاد کند، گناهش آمرزیده شود. و گنجشک در آوازش می گوید: از آنچه که خدا را غضبناک می کند آمرزش میطلبم. و بلبل هنگام آواز خواندنش می گوید: به حق و حقیقت، هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست. و وقتی که کبک آواز سر دهد، بگوید: نزدیک شدن به حق، قرب [حقیقی] است. و بلدرچین در آوازش میگوید: ای فرزند آدم، چه چیز تو را از مرگ غافل کرده؟ و شاهین در آوازش میگوید: هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد و آل او برگزیدگان خدا هستند. و وقتی فاخته آواز کند، میگوید: ای یگانه، ای یکی، ای یکتا، ای بی نیاز. و چون شقراق [نوعی کلاغ] آواز سر دهد، بگوید: ای مولای من، مرا از آتش دوزخ آزاد فرما.

و وقتی شانه به سَر میخواند، میگوید: مولایم بر همه گناهکاران بازگشت کن [گناه همه گناهکاران را بیامرز]. و قمری در آوازش میگوید: اگر گناهم را نیامرزی بدبختم. شفنین (یک نوع کبوتر) گوید: هیچ نیرویی، جز نیروی خدای بلند مرتبه و بزرگ وجود ندارد. و چون شترمرغ فریاد زند، گوید: معبودی جز الله نیست. و وقتی چلچله آواز سر میدهد، سوره حمد میخواند و میگوید: ای پذیرای توبه

توبه کاران، ای خدا، سپاس از آن تو است. و چون زرافه فریاد زند، گوید: معبودی جز خدای یگانه نیست و او یکتاست. برّه کوچک، چون بانگ دهد، میگوید: مرگ، برای پند دهندگی کافی است. و چون بزغاله صدا دهد، گوید: ای مرگم بشتاب که گناهم سنگین شد و به فزون رفت. وقتی که شیر غرش می کند، میگوید: فرمان خداوند مهم است مهم. و چون گاو، بانگ دهد، می گوید: ای فرزند آدم، صبر کن، تو در برابر کسی هستی که میبیند ولی دیده نمی شود و او خداست. و هنگامی که فیل صدا دهد، میگوید: هیچ نیرو و چاره ای بی نیاز کننده از مرگ نیست [جلو مردن را نمیگیرد]. و چون یوزپلنگ بانگ دهد میگوید: ای شکست ناپذیر، ای قاهر، ای صاحب کبریا و عظمت ای الله و چون شتر نعره زند میگوید: تسبیح میکنم خوار کننده زورگویان را، تسبیح میکنم او را. و هنگامی که اسب شیهه زند میگوید: تسبیح میکنم پروردگارمان را، تسبیح میگویم او را. و چون گرگ نعره زند، گوید: هر چه را خدا حفظ کند هرگز ضایع [تباه] نگردد. و چون شغال صدا دهد، گوید: وای وای بر گنهکاری که بر گناه خود پافشاری می کند. و چون سگ بانگ دهد، گوید: گناهان، برای ذلت و خواری کافی است. و وقتی که خرگوش صدا دهد، میگوید: ای خدا مرا هلاک نکن، سپاس از آن توست. و روباه با صدایش میگوید: دنیا خانه فریب است. و چون آهو بانگ دهد، میگوید: مرا از آزار و اذیت نجات بده. و چون کرگدن نعره زند، گوید: ای مولای من، به فریادم برس وگرنه نابود میشوم. و چون شتر فریاد کند، بگوید: خدا برای من کافی است و او بهترین حمایتگر است، خدا برای من کافی است. و چون پلنگ غرش کند، بگوید: تسبیح گویم کسی را که به واسطه قدرت، شکست ناپذیر و گرامی است. و چون مار تسبیح کند، بگوید: چه بدبخت است کسی که نافرمانیت کند ای رحمان. و عقرب در تسبیح خود گوید: بدی چیز وحشتناکی است، سپس فرمود: خداوند هیچ چیزی را نیافریده، مگر اینکه او تسبیحی دارد که با آن پرودگارش را سپاس می گوید و آن گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ»(1) {و هیچ

1- . خرائج و جرائح: 248

چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را درنمی یابید. }

توضیح: دمیری گفته: کرکس پرنده ای معروف است و او رئیس پرندگان است و در آوازش می گوید: فرزند آدم، هرچه میخواهی زندگی کن که مرگ تو را ملاقات خواهد کرد و این مطلب را حسن بن علی رضی اللّه عنهما هم فرموده است و گفته: این با عمر درازی که به کرکس اختصاص داده شده، مناسبت دارد. گفته می شود او از جمله پرندگانی است که طولانی ترین عمرها را دارد و هزار سال عمر می کند. و در کتاب نفحات الأزهار از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت است که فرمود: از حبیبم؛ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد، هر چیزی آقایی دارد، آقای بشر؛ آدم است، آقای فرزندان آدم؛ تویی و آقای روم؛ صهیب است، آقای فارس؛ سلمان و آقای حبش؛ بلال است، آقای درختان؛ سدر، آقای پرنده ها؛ کرکس، آقای ماه ها؛ ماه رمضان و آقای روزها؛ روز جمعه است، آقای زبان ها؛ عربی، آقای عربیّت؛ قرآن و آقای قرآن؛ سوره بقره است.(1)

و گفته (البازی)، فصیح ترین حالتش این است که یاء به صورت مخفف خوانده می شود، حالت دوم به صورت باز خوانده شده و حالت سوم هم این است که به صورت تشدید یاء خوانده شود و مثنی آن (بازان) و جمعش (بزاه) است و در عجائب المخلوقات آمده که بازها همگی ماده اند و نر آن ها از نوعی دیگر است، مثل زغن و شاهین و به همین دلیل شکل آن ها گوناگون است.(2)

و همچنین گفته: طاوس در طبعش عفت و حب افتخار به خود و تکبر و بالیدن به پَرَش و چتر زدن با دمش وجود دارد، به ویژه زمانی که ماده اش به او نگاه کند، تا آخر آنچه که در آینده بیاید.(3)

1- . حیاه الحیوان: 251 - 252
2- . حیاه الحیوان: 77
3- . حیاه الحیوان 2 : 59

و درباره (درّاج) گفته که: میخواند: با شکر نعمت، نعمت ها سرازیر میشوند و آوازش بدین کلمات تقطیع شود.(1)

و در قاموس آمده که به بانگ شتر و آواز کبوتر (قرقره) گویند. (باشق) معرب کلمه (باشه) و معروف است و (حداه) بر وزن (عنبه)، نام پرنده معروفی است. و دمیری گفته: هنگامی که عقاب آواز سر دهد، می گوید: در دوری از مردم، آسودگی و راحتی است.(2)

و درباره کرکی(قرقی) گفته: که پرنده بزرگ معروفی است و جمعش کراکی است و جانداری است که بدون رئیس زندگی نمی کند و یاری به یکدیگر، در طبع اوست، و گروه آن ها در هنگام پرواز به صورت جدا از هم پرواز نمی کنند، بلکه در صفی واحد قرار میگیرند که یکی از آن ها، همانند یک رئیس، جلوتر قرار میگیرد که تا مدتی بقیه پرندگان دنباله روی اویند و سپس یکی دیگر از آن ها جای او را میگیرد و پیشرو می شود، تا اینکه پرنده ای که جلوتر از بقیه قرار داشت پشت سر بقیه قرار میگیرد.(3) و گفته که: (دبسی) که با فتحه و ضمه دال هر دو خوانده می شود، پرنده ای کوچک است که منسوب به منطقه (دبس الرطب) میباشد و نوعی از کبوتر دشتی است.(4) و گفته: (عقعق) بر وزن ثعلب، «کندش» نامیده می شود و پرنده ای است به اندازه کبوتر و شکل کلاغ و دو بالش بزرگ تر از دو بال کبوتر است و دو رنگ دارد: سفید و سیاه، دمش دراز است، در زیر سقف و سایه آن مأوی نمیگیرد، و در طبعش، زنا و خیانت وجود دارد و به دزدی و پلیدی وصف می شود.(5) و گفته (ببغاء) دارای سه باء موحدات است که اولی و سومی فتحه دار و دومی ساکن است و دارای غین معجمه است و آن پرنده سبز رنگی است که (الدره) هم نامیده می شود که به اندازه کبوتر است و مردم برای بهره گیری از صدایش آن را میگیرند و دارای نیرویی است که می تواند صداها را بازگو کند و همچنین تلقین پذیر است و پادشاهان

1- . حیاه الحیوان 1 : 243
2- . حیاه الحیوان 2 : 87
3- . حیاه الحیوان 2 : 194
4- . حیاه الحیوان 1 : 238
5- . حیاه الحیوان 2 : 102

و بزرگان او را میگیرند، تا هر چه از اخبار را که میشنود پخش کند و با کمک پاهایش غذایش را میخورد، همان طور که انسان غذا را با دستش میخورد(1) و در قاموس آمده (ببغاء) که گاهی اوقات باء دومی اش مشدد می شود؛ پرنده ای سبز رنگ است.

فعل (قرب) در قرب الحق یا ثلاثی مجرد است و یا باب تفعیل و منظور از حق یا پروردگار سبحان است و یا قیامت و یا منظور ضد باطل است. و دمیری گفته که (قبجه) اسم جنسی است که بر ماده و نر اطلاق می شود. (2)

و همچنین گفته (سمانی) که با ضمه سین و فتحه نون خوانده می شود، اسم پرنده ای است که در زمین اقامت دارد و اگر پرواز داده نشود، خودش معمولا پرواز نمی کند و وقتی که صدای رعد را بشنود می میرد و در فصل زمستان ساکت است و وقتی که بهار می آید، آوازخوان می شود. (3)

و در قاموس آمده که (سوزنیق) بر وزن (زنجبیل) است و حرف اولش ضمه دار است و (سیذنوق) حرف اولش با ضمه و فتحه و نون آن با کسره و فتحه خوانده شده و (سذانق) نونش با فتحه و ضمه آمده و سوذنیق همان شاهین یا باز است.

دمیری گفته: (فاخته) مفرد کلمه (فواخت) است که از طوق داران است و فاء آن فتحه دار و خاء آن کسره دار است و دارای تاء گرد در آخرش میباشد. در کفایه گفته: پنداشته اند که مارها از آوازش میگریزند و صوتش دارای شیوایی و نیکویی است و در طبعش موانست با انسان ها وجود دارد و در خانه ها زندگی میکند و عرب ها آن را دروغگویی وصف می کنند، زیرا هنوز خرما گل نکرده که فریاد میزند: زمان رطب است.

مؤلف: مشهور این است که دارای تاء گرد فوقانی است، همان طور که در قاموس و غیر آن هم آمده و دمیری گفته: (شقراق) با فتحه و کسره شین خوانده شده و چه بسا گفته اند (شرقراق) و آن پرنده کوچکی است که (اخیل) نامیده شده و

1- . حياه الحيوان 1 : 80
2- . حياه الحيوان 2 : 169
3- . حياه الحيوان 2 : 18

عرب ها بدان فال بد زنند و پرنده بانمک و سبز رنگی است که به اندازه کبوتر است و رنگش سبز پر رنگ زیبایی است، در بال هایش سیاهی وجود دارد، ییلاق و قشلاق میکند و مخطط به رنگ های سرخ، سبز و سیاه است، (1) در قاموس آمده که (قبّر) بر وزن سکّر و صرد، پرنده ای است که مفردش با تاء میآید و همچنین گفته می شود: (قنبراء) که جمعش (قنابر) است و نگویید (قنبره) بر وزن (قنفذه) یا (لغیّه).

دمیری درباره ورشان گفته: «ساق حر» است و همان قُمری نر است، گفته شده که پرنده ای است که از فاخته و کبوتر متولد می شود که به مهربانی با فرزندان وصف شده، تا آنجا که چه بسا خود را بکشد، اگر فرزندش را در دست شکارچی بیند. عطاء گفته: او می گوید: برای مرگ بزایید و برای ویرانی بسازید و این لام [در متن عربی]، مجازا لام عاقبت است.(2)

و گفته: (شفنین) با کسره خوانده می شود که از دو نوع دیگر پدید میآید و جاحظ او را در شمار کبوتران شمرده و گفته شده که این همان پرنده ای است که عوام او را (یمام) مینامند و صدایش در ترنم همچون صدای عود(یکی از آلات موسیقی) است و اندوه بار است و هنگامی که صداهایشان با یکدیگر ترکیب شود، نیکو می شود و در طبعش چنین است که اگر ماده اش را از دست دهد، پیوسته آواره است، تا اینکه می میرد و ماده اش همچنین است.

و گفته: ثعلبی گوید: چون آدم علیه السّلام از بهشت خارج شد، از تنهایی شکایت کرد، پس خدا او را با چلچله [پرستو] همدم نمود و او را ملازم خانه ها کرد و او به خاطر انس با انسان ها، از آن ها جدا نمی شود. و گفته: چهار آیه از قرآن با او است «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقرآن عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ» تا آخر سوره(3) و آوازش را در «الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» میکَشَد.(4)

1- . حیاه الحیوان 2 : 38
2- . حیاه الحیوان 2 : 284
3- . حشر / 20 - 24
4- . حیاه الحیوان 2 : 36

و گفته: (زرافه) که فتحه و ضمه زاء خوانده می شود، حیوانی خوش خوست و دو دستش بلند و دو پایش کوتاه است، و دو دست و دو پایش، ده ذراع [تقریبا پنج متر] است، سرش، مانند سر شتر و شاخش، مثل شاخ گاو، پوستش مانند پوست پلنگ و تکیه گاه هایش [یعنی دست و پا] و سمش، مانند گاو و دمش، چون دم آهوست، در پاهایش زانو وجود ندارد و زانوهایش در دو دست او است، و وقتی راه میرود، پای چپ و دست راست را پیش نهد، برخلاف چهارپایان دیگر که دست چپ را و پای راست پیش مینهند، در طبع او دوستداری و موانست وجود دارد و چون خدا میدانست که غذایش در درختان است، دو دستش را از دو پایش بلندتر آفرید، تا برای دستیابی آسان به گیاه و علف آن درخت از آن دو کمک بگیرد. و گفته شده که او متولد از سه جانور است، شتر وحشی، گاو وحشی و کفتار.(1)

مؤلف: سخن کامل در این باره میآید ان شاء اللَّه ...

و دمیری گفته: (حمل) گوسفندی است که به شش ماهگی میرسد و گفته شده: فرزند میشی است که در سال دوم و یا کمتر از آن قرار دارد.(2)

9. در کتاب مناقب از تفسیر ثعلبی نقل شده که امام صادق علیه السّلام از قول حسین بن علی علیهما السّلام فرموده اند: چون کرکس بانگ دهد، گوید: ای فرزند آدم، هرچه خواهی زندگی کن که پایانش مرگ است. و چون کلاغ آواز کند، گوید: همانا در دوری از مردم آسودگی است. و قنبره در آوازش گوید: خدایا دشمنان خاندان محمّد صلی اللَّه علیه و آله را لعنت کن. و چون چلچله آواز سر دهد، سوره حمد بخواند و «الضالین» را مانند قاری بکشد.(3)

10. کافی: امام صادق علیه السّلام می فرمود: هیچ پرنده ای شکار نمی شود، جز به خاطر غفلت از تسبیح، و به هیچ مالی آفتی نرسد، جز به خاطر نپرداختن زکات.(4)

1- . حیاه الحیوان 2 : 4
2- . حیاه الحیوان 1 : 192
3- . مناقب ابن شهر آشوب 3 : 223

4- . کافی 3 : 505

11. کافی: امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمود: خورشید، بر روزی بهتر از روز جمعه طلوع نکرده و سخن پرندگان در آن روز، وقتی که به هم میرسند این است که: سلام، سلام، چه روز خوبی است.(1)

12. اختصاص: ابن عباس می گوید: در مجلس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام بودیم که ناگهان، تعدادی از عجم ها آمدند و به ایشان سلام کردند و سپس گفتند: آمده ایم تا از شش خصلت از شما بپرسیم، اگر به ما جواب دهید، ایمان میآوریم و تصدیق میکنیم وگرنه دروغ میشماریم و انکار میکنیم. پس علی علیه السّلام فرمود: بپرسید برای فهمیدن نه برای آزار دادن. گفتند: به ما خبر دهید که اسب در شیهه خود و خر در عرعرش و درّاج در بانگش و شانه سر در آوازش و خروس در صیحه اش و قورباغه در قرقرش چه می گوید؟ علی علیه السّلام فرمود: چون دو گروه [در جنگ] به هم برخورند، و مردان جنگی با شمشیر به سوی یکدیگر روند، اسب سرش را بلند می کند و میگوید: تسبیح میکنم فرمانروای پاک را. و خر در عرعرش میگوید: خدایا عشارین [ده یک گیرندگان، شاید منظور مالیات چیان است] را لعنت کن. و خروس در آواز سحرهایش گوید: ای غافلان، خدا را یاد کنید. و قورباغه در قرقرش میگوید: تسبیح میکنم کسی را که در اعماق دریاها مورد پرستش واقع می شود. و درّاج گوید: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.} و شانه سر در آوازش گوید: خدایا دشمنان آل محمّد صلی اللّه علیه و آله را لعنت کن. ابن عباس میگوید: گفتند: ایمان آوردیم و باور کردیم و در روی زمین کسی که از تو داناتر باشد وجود ندارد. فرمود: آیا نمیخواهید [بیشتر] به شما خبر دهم؟ گفتند: چرا ای امیر المؤمنین، پس حضرت فرمود: به درستی که در هر روز برای اسب سه دعای مستجاب وجود دارد؛ در آغاز روزش میگوید: خدایا در روزی آقایم وسعت قرار ده، و در وسط روز میگوید: خدایا مرا نزد آقایم از خاندانش و مالش محبوب تر ساز، و در پایان روز میگوید: خدایا به آقای من، در حالی که بر پشت من سوار است، شهادت روزی کن.(2)

1- . کافی : 3 415 - 416
2- . اختصاص: 136

توضیح: (نعق الغراب) که با عین مهمله و معجمه [یعنی به صورت غین] خوانده شده، به معنای فریاد زدن و خواندن است و (نق الضفدع) هم به معنای آواز قورباغه است.

13. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی از انصار شتر آبکشی داشت، چون سالخورده شد، یکی از اهل خانواده اش گفت: کاش آن را قربانی میکردید. پس آن شتر نزد رسول خدا آمد و صدا و ضجه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال صاحبش فرستادند. وقتی که آمد، حضرت به او فرمود: این شتر میپندارد اکنون میخواهید او را بکشید، در حالی که از جوانی تا پیری در خدمت شما بوده و به شما منفعت رسانده. مرد گفت: راست گفته حضرت فرمود: او را نکشید و رهایش کنید.(1)

14. اختصاص: محمد بن حسن بن ابی خالد می گوید: با امام زین العابدین علیه السّلام به سوی مکه خارج شدیم و چون به ابواء رسیدیم، در حالی که حضرت بر مرکب خود سوار بودند و من پیاده میرفتم به گله گوسفندی برخوردیم، ناگهان یک میش از گله جا ماند، در حالی که به شدت بع بع میکرد و ماده بره ای هم به دنبالش بع بع میکرد و به دنبالش میگشت، چون آن ماده بره ایستاد، آن میش بانگی زد و آن ماده بره به دنبالش آمد، سپس امام علیه السّلام فرمود: ای عبد العزیز، آیا میدانی آن میش چه گفت؟ گفتم: نه به خدا نمیدانم، فرمود: او گفت: به گله ملحق شو، زیرا خواهرت در سال اول [گذشته] در اینجا جا ماند و گرگ او را خورد.(2)

توضیح: به صدای گوسفند، (ثغاء) گفته می شود و (رخل) که به کسره راء خوانده می شود، به بره ماده گفته می شود.

15. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: گرگ ها برای طلب روزیشان به سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمدند، آن حضرت به اصحابشان فرمود: اگر بخواهید، با آن ها بر چیزی که بدان ها میدهید، مصالحه میکنم و آسیبی به اموال شما نمیرسانند و اگر آن ها را رها کنید، بر شما تجاوز میکنند و شما باید از مال

1- . اختصاص: 294
2- . اختصاص: 294

خود نگهداری کنید. اصحاب گفتند آن ها را وامینهیم تا هر چه توانستند به ما آسیب برسانند و هرچه هم که توانستیم مانع آن ها میشویم.(1)

16. اختصاص: حمران می گوید: امام سجاد علیه السّلام با گروهی از یارانشان نشسته بودند که ماده آهویی نزد ایشان آمد و دمش را جنبانید و دست هایش را بر زمین زد، ابو محمد علیه السّلام فرمود: آیا میدانید این ماده آهو چه می گوید؟ گفتند: نه، فرمود: او میپندارد که فلان بن فلان- مردی از قریش- بچه او را امروز شکار کرده، و برای این اینجا آمده، تا من از آن مرد بخواهم بچه اش را پیش او نهد تا شیرش دهد.

و آن گاه حضرت به یارانشان فرمود: برخیزید. پس همگی برخاستند و نزد آن شکارچی آمدند، او بیرون آمد و به امام علیه السّلام گفت: پدر و مادرم به فدایت، چه چیز شما را به اینجا آورده؟ حضرت فرمود: از تو می خواهم به حقی که بر تو دارم، بچه آهویی را که امروز شکار کرده ای پیش من بیاوری. پس مرد آن را آورد و جلوی مادرش گذاشت و مادر به او شیر داد. سپس امام فرمود: فلانی از تو خواهش میکنم که بچه آهو را به ما ببخشی، گفت: انجام دادم و آن را با مادرش رها کرد، پس ماده آهو دمش را تکان داد. امام علیه السّلام فرمود: آیا میدانید ماده آهو چه گفت؟ گفتند: نه. فرمود: او گفت: خدا هر غائبی را به شما برگرداند و علی بن الحسین را بیامرزد، همان طور که بچه ام را به من برگرداند.(2)

توضیح: «بصبص الکلب» یعنی سگ دمش را تکان داد و «خَشَف» به بچه آهو در ابتدای تولد و یا ابتدای راه افتادنش گفته می شود و یا آهویی است که از نزد فرزندانش کوچ کرده و آواره شده است.

17. نوادر راوندی: امام صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السّلام نقل میکنند که یک روز، اسب ابوذر غفاری در خاک غلطید و در خاک غلطیدنش شیهه کشید. ابوذر بدو گفت: هم اکنون تو را بس است که از تو پذیرفته شد. مردم بازگشتند و گفتند: ابوذر دیوانه شده. او به مردم گفت: شما را چه شده؟ گفتند: آیا با

1- . اختصاص: 595
2- . اختصاص: 297، بصائر الدرجات :103، دلائل الامامه: 89

بهیمه ای از بهائم، سخن میگویی؟ ابوذر رضی الله عنه گفت: من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که میفرمود: وقتی که اسب به خاک میغلطد، دو دعا میکند که برایش مستجاب میشوند. دعای اولش این است: خدایا مرا محبوب ترین مالش نزد او بگردان و دعای دومش این است که خدایا شهادت را بر پشت من روزی او کن و هر دو دعایش مستجابند.(1)

18. نوادر راوندی: امام صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السلام نقل میکنند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی که روز جمعه می شود، پرندگان، وحوش و درندگان، هم جنس خود را صدا میزنند و میگویند: درود بر شما، این روز خوبی است.(2)

19. نهج البلاغه از خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصف آفرینش شگفت چند دسته از جانداران: اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی نعمت های او می اندیشیدند، به راه راست باز می گشتند و از آتش سوزان می ترسیدند، امّا دل ها بیمار، و چشم ها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی نگرند که چگونه آفرینش آن ها را استحکام بخشیده و ترکیب اندامشان را سامان داده، و گوش و چشم برایشان پدید آورده، و استخوان و پوست متناسب خلق کرده است؟ به کوچکی جثّه و ظرافت اندام مورچه که نزدیک است از دید چشم و عرصه شناخت، دور ماند بنگرید که چگونه روی زمین میجنبد و به روزی خود بخل میورزد، دانه را به لانه خود منتقل می سازد، و در قرارگاه خویش آماده اش کند، در فصل گرما برای فصل سرمایش جمع می کند و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را یاد دارد، روزی اش تضمین گردیده، و با توجه به طبعش روزی داده شده. خداوند منّان از او غفلت نمی کند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی سازد، گرچه در دل سنگی خشک و صاف یا در میان صخره ای سخت باشد. اگر در مجاری خوراک و قسمت های بالا و پایین دستگاه گوارش و آنچه در درون شکم او، از غضروف های آویخته به شکم، و آنچه که در سر اوست، از چشم و گوش، اندیشه نمایی، از

1- . نوادر راوندی: 15
2- . نوادر راوندی: 24

آفرینش مورچه دچار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد. پس بلند مرتبه است خدایی که مورچه را بر روی دست و پایش بر پاداشت، و او را بر ستون های [بدنش] ایجاد کرد، در آفرینش آن، هیچ کسی شریک او نبوده و در خلقتش هیچ قدرتی او را کمک نکرده است. اگر اندیشه ات را به کار گیری تا به غایت آفرینش پی ببری، دلائل روشن بر تو دلالت خواهند کرد که آفریننده مورچه [کوچک]، همان آفریدگار درخت [بزرگ] خرماست، به جهت دقّتی که جدا جدا در آفرینش هر چیزی به کار رفته، و اختلافات و تفاوت های پیچیده ای که در خلقت هر موجود زنده ای نهفته است. همه موجودات بزرگ و نازک اندام، سنگین و سبک، نیرومند و ضعیف، در آفرینش یکسانند، و خلقت آسمان و هوا و بادها و آب همچنین است. پس اندیشه کن در آفتاب و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، آمد و شد این شب و روز، شکافته شدن این دریاها، فراوانی این کوه ها، بلندای این قلّه ها، گوناگونی این لغت ها، و تفاوت زبان ها، [که نشانه های روشن پروردگارند]، پس وای بر آن کسی که تقدیر کننده را نپذیرد، و تدبیر کننده را انکار کند. گمان کرده اند که مثل گیاهانی اند که زارعی ندارند، و برای تفاوت صورت هایشان، سازنده ای نیست، بر آنچه ادّعا کرده اند به دلیلی استناد نکرده اند [حجّت و دلیلی ندارند]، و بر آنچه نگه داشته اند تحقیقی نکرده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده، یا جنایتی بدون جنایتکار باشد؟ و اگر خواهی در شگفتی ملخ سخن گو، که خدا برای او دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه چونان ماه تابان روشن کرده، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب با اندامش بخشیده است، او را دارای حواس نیرومند، و دو دندان پیشین قرار داده که گیاهان را می چیند، و دو پای داس مانند، که با آن اشیاء را میگیرد. کشاورزان در زراعتشان از او می ترسند و قدرت دفعش را ندارند، گرچه همه متّحد شوند، تا آنجا که ملخ ها نیرومندانه وارد کشتزار می شوند و امیال خود را از آن برمیآورند، در حالی که تمام اندامشان به اندازه یک انگشت باریک هم نیست.

پس پر خیر و برکت است خداوندی که تمام موجودات آسمان و زمین، خواه و ناخواه او را سجده می کنند، و در برابر او گونه و چهره بر خاک می نهند، و طاعت او را در تندرستی و ناتوانی انجام میدهند، و از روی ترس و بیم، زمام خود را به او

می سپارند. و پرندگان رام فرمان اویند، تعداد پرها و نفس های آن ها در شمارش اوست [از آن آگاه است]، و پاهای آنها را بر تَری و خشکی استوار نموده و روزی آن ها را مقدّر فرموده، و اقسام گوناگون آن ها در شمارش اوست، پس این کلاغ است و دیگری عقاب، این کبوتر و دیگری شتر مرغ. هر پرنده ای را با نام خاصّی فرا خواند، و روزی اش را بر عهده گرفت. خدایی که ابرهای سنگین را ایجاد کرد، و باران های پی در پی را فرستاد، و سهم باران هر جایی را معیّن فرمود، پس زمین را بعد از خشکی اش مرطوب نمود، و گیاهان را پس از خشکسالی، از زمین رویاند.

توضیح: «تفکیر» یعنی اعمال نظر در شیء که استعمالات مختلف آن بدین ترتیب است: فَکَر مثل ضَرَب، فکّر با تشدید کاف، افکر و تفَکَّر، «جسیم» یعنی بزرگ، «حریق» اسم است که از احتراق گرفته شده. «بصائر» جمع بصیرت است که مانند بَصَر به معنای علم و معرفت عمیق است و در بعضی از نسخ به جای «بصائر»، «ابصار» آمده. «دَخَل» هر چیزی است که موجب فساد در عقل و یا جسم می شود و به معنای عیب و دغل است، گفته می شود: در این امر عیب و دغل وجود دارد و گاهی اوقات، دخل مثل فرِح به کار میرود؛ یعنی مکسور العین است[یعنی دخِل] و گاهی هم به صورت مجهول است[دُخِل]، «اِحکام» به معنای اِتقان میباشد، «رکّبه ترکیبا» یعنی بعضی را بر روی بعضی دیگر گذاشت و آن ها با هم ترکیب شدند، «فلق» که در تلفظ مانند ضرب است به معنای شکافتن میباشد و «فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی» هم بدین معناست. «و استوی الشیء» یعنی آن چیز راست و استوار شد، «سَوّیتُه» یعنی آن را معتدل و مستقیم کردم. «نمله» مفرد نمل است، استعمال «جثه» برای انسان به معنای شخص انسان است که نشسته و یا خوابیده باشد، اما اگر ایستاده باشد به او «طل» گفته می شود و همچنین گفته شده: شخص، عمومیت دارد، در قاموس آمده که «جثه» یعنی شخص [جسد] انسان. «لطف» که بر وزن «کَرُمَ» است به معنای باریک بینی و دقت است. «هیئت» یعنی حال و کیفیت یک شیء، «نِلتُه- اَنیلُه» یعنی به آن رسیدم، «لحظ» در اصل به معنای نگاه با عقب چشم است که میزان التفات [بینائی] در آن از «شزر» [با گوشه چشم نگاه کردن در حالت خشم] بیشتر است و در بعضی از نسخ آمده «بلحظ النظر». استدرک در «استدرک الشیء»

به معنای ادرک است [یعنی هنگام آن چیز رسید] این را جوهری گفته و «استدرکت» هم به معنای «تدارکت» [یعنی طلب کرد جبران آنچه را که از دست رفته] میباشد و «استدرکت الشئ بالشئ» یعنی تلاش کرد چیزی را به واسطه شیئی دیگر جبران کند. «فکر» که بر وزن «عِنَب» است به معنای اعمال نظر و دیدگاه است و گفته شده: اسمی است که از افتکار گرفته شده همان طور که عبرت از اعتبار گرفته شده و در بعضی از نسخ فکر با سکون کاف آمده و «مستدرک الفکر» اگر آن را مجهول فرض کنیم، احتمال دارد که معنای مصدری داشته باشد، یعنی در اصل چنین باشد «ادراک الفکر» و یا «یطلبها الادراک» و شاید این وجه با کلام حضرت «بلحظ البصر» تناسب بیشتری داشته باشد و احتمال هم دارد که اسم مفعول باشد، یعنی فکری که انسان آن را درک می کند و به آن دست می یابد، و یا اینکه طلب ادراک آن را دارد، یعنی با تمام درخواستش به فهم آن دست نمییابد و ممکن است اسم مکان باشد و باء در آن به معنای «فی» باشد و «دَبّ» بر وزن «کفر» یعنی آهسته راه پیمود و «صُبّت» که فعل مجهول است در اصل به معنای ریختن است و همچنین برعکس این جمله هم گفته شده، یعنی «صبت رزقها علیها» اما ظاهر این است که نیازی به این حرف نیست، یعنی چگونه بدو الهام شده تا بر روی رزقش فرود آید. و در این جمله «صب» به منظور استعاره برای رزق آمده چون او به سوی رزقش هجوم میآورد و در بعضی از نسخ به جای «صبت» فعل معلوم «ضَنّت» آمده که به معنای این است که به رزقش بخل میورزد و حضرت جنبندگان زمین را ذکر کرده اند، زیرا بر دست و پاها و مفصَل ها و قوای جزئی ای استوارند و ترکیب این اجزاء- با همه کوچکی ای که دارند- به نحوی که حرکات سریع پشت سرهم را منظم کند، نشان دهنده قدرت و صناعتی ظریف است و بدین دلیل «صب» و یا «ضن» را یادآور شده، تا آگاهی او نسبت به نیازش به رزق و حسن نظرش در جمع آوری و حفظ آن را بفهماند. «جحره» آن حفره ای است که حشرات و درندگان برای خودشان حفر میکنند. «اَعَدّه» یعنی آن را آماده کرد، «مستقرها» یعنی مکان استقرار آن، «ورود» در اصل به معنای مسلط شدن و نزدیک شدن به آب برای نوشیدن آن است و «صدر» یعنی بازگشتِ نوشنده آب از محل آب، گویی معنا چنین است که در روزهایی که

توانایی حرکت دارد برای روزهای ناتوانیش غذا جمع می کند، پس در ایام تابستان ظاهر و آشکار است، اما در زمستان به دلیل عجز در برابر سرما مخفی می شود. و «کفل» بر وزن «نَصَر» است و گفته شده بر دو وزن عَلِم و شَرَف است که به معنای ضمانت کردن میباشد، گفته شده که «کفلته و بِه و عَنه» همگی به معنای بر عهده گرفتن است، «یوفقها» یعنی به اندازه کفایتش، و «اغفلت الشیء اغفالا» یعنی آن چیز را از روی سهل انگاری رهاکردم، نه از روی فراموشی، «المنان» یعنی نعمت دهنده عطا بخش که از «مَنّ» به معنای عطا و بخشش گرفته شده و نه از «منّت»، البته گاهی از منّت هم مشتق می شود که این کار مذموم است و متضاد اعطاء، «حرم» بر وزن «مَنَع» است، «دیّان» به معنای حکم کننده و قضاوت گر است و بعضی به معنای قهار گرفته اند و بعضی گفته اند به معنای تدبیر کننده است؛ یعنی کسی که بر چیزی مسلط است به آنچه که آن را اصلاح میکند. همان طور که والیان و امراء در مورد زیردستان خود چنین اند و وجه تناسب معنای آخری [یعنی سائس] با «دیان» واضح است و شاید وجه تناسبش با معنای اولی همچنین باشد که از فروع حکم کردن به حق این است که به هرچیزی هر آنچه را که استحقاق دارد، باید عطا شود، اگرچه از روی تفضل هم باشد. و وجه تناسب با معنای دومی هم میتواند چنین باشد که قهر و غضب خدای سبحان، او را از عطا کردن باز نمیدارد، برخلاف دیگران که احیانا ممکن است چنین باشند. و «صَفا» که با الف مقصوره نوشته می شود، به معنای سنگ است و گفته شده سنگ سخت درشتی است که هیچ چیزی نمیرویاند، مفرد این کلمه «صفاه» است، «جمس» و «جمد» هم به یک معنا هستند و گفته شده که «جمد» بیشتر در آب کاربرد دارد و «جمس» بیشتر در خاک «سمن» و غیر آن، و «صخره جامسه» یعنی صخره ای که در جایش ثابت است، و «اُکل» که دارای ضمه اول و در بعضی از نسخ دارای دو ضمه است «اُکُل» به معنای ماکول [غذا] است، «علوها» و «سفلها» در بعضی از نسخ با ضمه خوانده شده و در بعضی دیگر با کسره و ضمیر ها در آن دو نیز همان است که در قبل بود (یعنی به النمله برمی گردد.)

بعضی از شراح نهج البلاغه گفته اند: «علوها» یعنی سر و هر آنچه که به دنبال آن تا قسمت میانی بدنش هست و احتمال دارد که منظور از «علوها» و «سفلها»، بالا و پائین مجاری باشد. «شراسیف» یعنی «مقاط الاضلاع» که به معنای کناره های استخوان است که به شکم نزدیک هستند و بعضی گفته اند «شرسوف» که بر وزن «عُصفور» است به معنای غضروفی است که به هر استخوانی آویزان است، مثل غضروف کتف، و آن طور که از کلام بعضی از شارحین بر میآید نیازی به حمل بر مجاز در این کلمه وجود ندارد. «اُذُن» در نسخ با دو ضمه آمده، «قضاء» به معنای اداء است، مثل کلام خدای متعال «فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ»(1) {و چون آداب ویژه حجّ خود را به جای آوردید} و «فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ»2 {و چون نماز را به جای آوردید}، و «قضاء العَجب» به معنای تعجب و یا تعجب کامل است و بعضی از شارحین گفته اند: احتمال دارد که به معنای مرگ باشد، زیرا عرب می گوید «قضی فلان» و منظورش این است که فلانی مُرد، بنابراین معنای جمله حضرت این است که از شدت تعجب خواهی مرد، «عجبا» چون مفعول له است منصوب شده، اما این حرف بعید به نظر میرسد. [اینکه قضی به معنی مردن و عجبا مفعول له باشد.]، «دعامه» و «دعام» که در هر دو، دال، کسره دار است به معنای ستون خانه و چوب هایی است که برای داربند قرار داده می شود. و در این تعبیر تشبیه مورچه به خانه بنا شده بر ستونها است. در بعضی از نسخ آمده «لم یعنه»، «الضرب فی الارض» یعنی حرکت در زمین و یا تسریع در حرکت، «دلالت» در بعضی از نسخ با فتحه دال است و در بعضی دیگر با کسره دال، که اسم است. جمله «دله الی الشیء و علیه» یعنی او را راهنمایی و به راه راست ارشاد کرد، «غامض» متضاد «واضح» است و غرض از این جمله این است که میخواهد از آسانی خلقت و سهولت آفرینش بعضی از اشیاء دفع توهم کند، به دلیلِ ریزی و پنهان بودن ریزه کاری های آفرینش. جلیل یعنی بزرگ، گفته می شود. «جَلّ جلاله» بر وزن «فرّ» و منظور این است که بزرگ است و غرض از این جمله یکسان بودن نسبت اِعمال قدرت خدای متعال نسبت به انواع موجودات است، در مورد جمله «کذالک السماء» گفته شده که مشبه به، امور متضاد ذکر شده

1- . بقره / 200

قبل از آن هستند و مشبه، آسمان و هوا و بادها و آب اند و وجه شبه، نیاز این خلائق در آفرینش، ترکیب و احوال مختلف و مطابق، به سازنده ای حکیم است و احتمال دارد که تشبیه در یکسانیِ نسبتِ قدرت باشد.

«فانظر الی الشمس و القمر» تا آخر یعنی در آنچه خدای متعال در این اشیاء از عجائب آفرینش و حکمت های ظریف به ودیعت نهاده، تدبر کن و گفته شده که در این عبارت، بر اثبات خدای متعال به وسیله امکان اعراض، استدلال شده، بدین صورت که هر جسمی برای جسمیت مشترک بین خودش و سایر اجسام، چیزی را میپذیرد که اجسام دیگر میپذیرند، پس وقتی که اجسام در اعراض با یکدیگر متفاوت باشند، نیاز به مخصص دارند که همان صانع حکیم است. (پایان نقل قول)

«و اختلاف اللیل و النهار» یعنی پشت سرهم بودن این دو، «فجر الماء» یعنی راهی را برای آن گشود پس آب جاری شد، «انفجر» یعنی جاری و روان شد و منظور از بحار نهرهای عظیم و یا دریاهای شناخته شده است و «تفجر البحار» یعنی جریان یافتن دریاها در صورت وجود راه، «قلال» که بر وزن «جِبال» است جمع قله و به معنای بلندترین نقطه کوه است، بعضی هم به معنای خود کوه گرفته اند، «تفرّق اللغات» یعنی اختلاف و تفاوت های آن ها همان طور که خدای عزوجل هم فرموده «وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ»(1) {و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماست}، «ویل» یعنی حزن، هلاکت و سختی عذاب و اسم علم برای وادی ای در جهنم است و جمله، هم میتواند خبری و هم میتواند دعایی باشد، سیبویه گفته: ویل در جمله خبری و دعایی مشترک است [می تواند در هر دو قرار گیرد].

مراد از نبات هرچیزی است غیرِ از زراعت، که در صحراها و کوه ها میروید و مراد از جمله این نیست که گیاه هیچ مدبر و مقدری ندارد، بلکه منظور این است که انسان ها گمان میکنند همان طور که برای گیاه مذکور، مدبری بشری وجود ندارد، برای انسان هم هیچ مدبری وجود ندارد. و بعضی گفته اند منظور این است که اینان خودشان را با گیاهی مقایسه کردند که از اصول مسلم خود قرار داده بودند که این گیاه مقدری ندارد و بدون نیاز به مدبر، خودش میروید، و اختلاف صور را ذکر

1- . روم / 22

کرده، زیرا یکی از دلائل واضح بر وجود صانع است، «لم یلجأوا» یعنی استناد نکرده اند، یعنی اینکه در دعوی خود به قیاس باطل و ظنِ ضعیف استناد میکنند، همان طور که در کلام خدای متعال است که «ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ یَظُنُّونَ»(1) {[و] جز [طریق] گمان نمی سپرند.} «اوعی اَلشیء» و به صورت صیغه مجرد «وَعاه» که در بعضی از نسخ آمده، یعنی آن شیء را حفظ و جمع نمود و مقصود این است که علوم ضروری را به کار نگرفتند و مقدمات را به شیوه ای درست به دست نیاورده اند، تا منجر به نتیجه ای صحیح شود، «جنی فلان جنایه» یعنی مرتکب جنایتی بر نفس و قومش شد و اینکه گفته می شود «جنیت الثمر اجنیها و اجتنیتها» به معنای چیدن میوه است و اسم فاعل آن «جان» است و فرق این دو این است که مصدر دومی «جنی» است، نه «جنایت» و مقصود از این جمله، آوردن دعوی بدیهی در احتیاج بر وجود صانع و فاعل است نه اینکه قیاس باشد.

«قلتَ فی الجراده» یعنی در آفرینش تازه و خلقت عجیب ملخ صحبت کنی، «اَسرج لها حدقتین» یعنی دو حدقه چشم او را مثل چراغ روشن کرد، «قمراوین» یعنی روشن مثل شبی که با نور ماه روشن است، «جعل لها السمع الخفی» یعنی گوشی که از دید بینندگان مخفی است و بعضی گفته اند منظور از «خفی»، گوش ظریفی است که اصوات پنهانی را میشنود، پس اینکه گوش به خفی بودن وصف شده به صورت مجازی است، مثل اینکه به صورت مجازی، اسم مقبول بر قابل اطلاق می شود و این وجه با کلام حضرت که فرموده اند: «و جعل لها الحس القوی» مناسب تر است و گفته شده که مراد از «حس»، قوه وهمیه و قوه مهارت اوست، در آنچه که در وجوه مختلف زندگی و رفتارش به او الهام شده، گفته می شود: «لفلان حس حاذق»، وقتی که او تیزهوش، فهمیده و چیز فهم باشد، «ناب» در اصل لغت دندانِ پشت دندان رباعی (دندان نیش) است. «قرض» بر وزن «ضرب» به معنی بریدن است. «منجل» که بر وزن «مِنبَر» است، به معنای آهنی است که با آن زراعت را می چینند [داس] و گفته شده که دو پای ملخ را به خاطر کجی و خشونتی که دارند به داس تشبیه نموده است. «رهب» بر وزنَ علم به معنای ترسیدن میباشد،

1- . جاثیه / 24

«ذب عن حریمه» که بر وزن «مدّ» میباشد؛ به معنای دفاع و حمایت کردن است، «اجلبوا» یعنی گرد آمدند و جمع شدند و «اجلب علی فرسه» یعنی اسبش را با زدن و یا داد کشیدن و امثال این کارها به دویدن تشویق کرد، «بجمعهم» یعنی همه اشان و کلمه «الو» وصلیه است، حرث یعنی زراعت، «نزا» بر وزن «دعا» به معنای جستن و پریدن ناگهانی است. «و خلقها» جمله حالیه است، «استدق» یعنی دقیق شد، منظور از «الذی یسجد» سجده حقیقی است، زیرا ملائکه و جن و انس مومن، برای او سجده میکنند، «طوعا» یعنی در حالت سختی و آسایش، از روی رغبت مطیع اند و کافران به خدای متعال، در حالت سختی و نیاز از روی اجبار مطیع میشوند، همچنین سجده میتواند اعم از، سجده حقیقی و سجده مجازی که همان خضوع و داخل شدن در ذلت فقر و نیاز به خدای متعال است باشد، همان طور که چند بار قبلا گفتیم. «عَفَر» که گاهی هم با سکون فاء است به معنای روی زمین است و بر خاک هم اطلاق می شود و «عفره فی التراب» که بر وزن «ضرب» است و همچنین «عَفَّره تعفیرا» یعنی آن را به خاک مالید و استعمال تعفیر در مورد بعضی از مخلوقات، کنایه از نهایت خضوع است، «الالقاء بالطاعه» مجاز از گردن نهادن و فرمان بردن است و در بعضی از نسخ آمده که «بالطاعه الیه»، «سِلم» که در بعضی از نسخ آمده به معنای صلح است و «سَلَم» که در نسخه های دیگر است، به معنای تسلیم شدن و فرمان بردن است، «قِیاد» آن چیزی است که به وسیله اش قیادت و رهبری صورت میگیرد و «اعطاء القیاد» به معنای فرمان بردن و گردن نهادن است. «رهبه» یعنی ترس، «ارسی» یعنی ثابت و محکم کرد، «بلل» به تَری و باران گفته می شود. «یَبَس» متضاد رطوبت است و (طریق یبس) یعنی راهی که هیچ تری و رطوبتی در آن نیست، «حَمام» به هر پرنده طوق داری از انواع فاخته ها، قمری ها و کبوتران زمینی و غیر آن ها گفته می شود و (حمامه) مانند نعامه [شتر مرغ] و حیه [مار] بر هر دو جنس مذکر و مونث اطلاق میگردد و اسم جنس از «نعامه»، «نَعام» است و غرض از این جمله بیان عمومیت علم و قدرت خدای سبحان است. درباره «دعا کل طائر باسمه» گفته شده «الدعاء» در اینجا برای هر نوعی از موجودات، استعاره ای برای پاگذاشتن به عرصه وجود است و فهمیدی که این امر به حکم

قدرت الهی برمیگردد، که به آن موجود، داخل شدن در عرصه وجود را حکم می کند، مانند کلام خدای متعال «فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعینَ»(1) {و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم} و چون دعاء، استعاره برای ورود به عرصه وجود قرار گرفته، با ذکر نام هر یک از این موجودات این استعاره تقویت را کرده، زیرا یک شیء فقط با نامش خوانده می شود، احتمال هم دارد که منظور از «اسم»، همان اسم لغوی باشد که به معنای علامت و نشانه است، زیرا برای هر نوعی از پرندگان خصوصیات و علامت هایی وجود دارد که دیگران آن را ندارند و معنی چنین می شود که خدای متعال به واسطه علامت ها و خواصی که در علم الهیه و لوح محفوظ، در مورد هریک از پرندگان وجود داشت، حکم قدرت خویش را در ایشان جاری نمود و بعضی دیگر گفته اند: منظور اسم جنس است به خاطر اینکه خدای متعال هر زبانی را که بندگان در آینده وضع میکنند، در لوح محفوظ نوشته و اسم هایی را هم که بر آن ها قرار میدهند آورده و برای هر اسمی مسمای آن را هم ذکر نموده، پس وقتی که میخواهد این ها را خلق کند، هر نوعی را با نامش صدا میزند، سپس او به خدا جواب میدهد و به سوی اجابت فرمانش میشتابد. «کفل برزقه» یعنی روزیش را به عهده گرفته، «سحاب» جمع کلمه سحابه به معنای ابر است، «هطل» به معنای باران یا اشک پی در پی و جاری شدن آن است و بعضی گفته اند یعنی پی در پی باریدن بارانی که به صورت پراکنده و دارای شدت است، «دیمه»؛ بارانی است که در حالت سکون، بدون هیچ رعد و برقی به صورت مداوم میبارد و جمع آن «دِیَم» بر وزن «عِنَب» است، «تعدید القسم» یعنی در شماره بودن [دانستن] مقدار بارانی که برای هر بلاد و زمینی طبق حکمت مقدر شده، «بِلّه» متضاد خشکی است، گفته می شود: «بَلّه فابتَلَّ». «جُفوف، جَفاف، جُدوب» به معنای ایستادن باران و خشک شدن زمین است.

20. شهاب: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر بهائم آنچه را که آدمیزاده در مورد مرگ می دانند می دانستند، فربهی از آنان را نمیخوردید.

1- . فصلت / 11

توضیح: حدیث، هوشیاری بیشتری از آدمیزاده خواسته و آگاهی داده که اگر بهائم عقل داشتند از انسان ها با دقت تر بودند، و این برای این است که مکلف نیستند، اگر مرگ را میفهمیدند، نمیخوردند و نمی آشامیدند و لاغر میشدند، درحالی که آدمیزاده با اینکه میداند فردا خواهد مرد، میخورد و مینوشد، و در این جمله سرزنشی است برای انسان ها که از بهائم کمترند، مخصوصا در این ویژگی. پس ای خردمند، بر توست که از خواب غفلت بیدار شوی که این خطاب به توست و فایده حدیث، آگاه کردن به این مطلب است که بهائم بی زبان اگر مرگ را می فهمیدند با چریدن در مراتع فربه نمیشدند و قطعا از چریدن خودداری میکردند.

21. کتاب جعفر بن محمّد بن شریح: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ پرنده ای شکار نشود، جز آنکه تسبیحی را ترک کرده است(1).

22. در یک اصل قدیمی به خطّ تلعکبری رحمه الله: امام صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السلام نقل میکنند که یک مرد یهودی به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: ای محمّد، به من خبر ده که الاغ در عرعر خود چه میگوید؟ و اسب در شیهه خود چه میگوید؟ و درّاج و چکاوک در آواز خود چه میگویند؟ و قورباغه در قرقرش چه میگوید؟ و هدهد در آوازش چه می گوید؟ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سر به زیر افکندند و آن گاه فرمود: ای یهودی، دوباره بگو و باز گفت، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: اما الاغ، مالیات چی را لعنت میکند، و اسب میگوید: فرمانروایی مخصوص خدای یکتای بسیار غالب و تواناست، درّاج میگوید: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.} خروس میگوید: پاک و منزه است پروردگار فرشتگان و روح. و قورباغه میگوید: ای غافلان، خدا را یاد کنید. هدهد میگوید: ای داود، خدا تو را رحمت کند، مقصودش سلیمان بن داود است. و چکاوک میگوید: خدا لعنت کند هرکسی را که با خاندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دشمنی می کند.

23. کتاب علل محمّد بن علی بن ابراهیم: همانا وحش را وحش گفته اند، چون از آدم علیه السّلام در روزی که فرود آمد ترسید.

1- اصول سته عشر: 77 .[1]

24. مناقب ابن شهر آشوب: امیر المؤمنین علیه السّلام درباره کلام خدای تعالی «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ» فرمود: خداوند امانت مرا (که امامت و ولایت ایشان است) بر آسمان های هفت گانه، به شرط ثواب در پذیرش و عقاب در عدم پذیرش، عرضه کرد گفتند: پروردگارا، ما آن را به شرط ثواب و عقاب تحمل نمیکنیم، بلکه بدون ثواب و عقاب آن را حمل میکنیم، و خدا امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت و اولین پرنده ای که به آن ایمان آورد بازهای سفید و شانه سرها بودند و اولین منکرش هم جغد و سیمرغ بودند، اما جغد به خاطر دشمنی پرندگان با او، در روز نمیتواند آشکار شود و سیمرغ هم در دریاها نهان است و دیده نمی شود. و خدا ولایت مرا بر زمین ها عرضه کرد و هر قسمتی که به ولایت من ایمان آورد، خدا آن را پاک و پاکیزه قرار داد و گیاه و میوه اش را شیرین و گوارا و آبش را زلال نمود و هر قسمتی که منکر امامت و ولایت من شد، خدا آن را نمک زار قرار داد و گیاهش را تلخ و میوه اش را خاردار و هندوانه ابو جهل گردانید و آبش را شور و تلخ نمود. سپس فرمود: «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ» یعنی امت تو ای محمّد، ولایت امیر المؤمنین و امامتش را به خاطر ثواب [در پذیرش] و عقابی [در عدم پذیرش] که در آن است پذیرفتند. «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً» یعنی به نفسش و «جَهُولاً» یعنی به امر پروردگارش که هرکس حق ولایت را ادا نکند، ظالم و ستمکار است.(1)

توضیح: در قاموس آمده که «علقم» به معنای حنظل و هرچیز تلخی است و عناب تلخ. و اگر بگویی وقتی که در نخست آسمان ها و زمین از حمل امانت امتناع کردند، پس چگونه بعضی از پرندگان و زمین ها بعدا آن را پذیرفتند؟ جواب این است که در اول این حدیث، اسمی از زمین نیست و همچنین در آخر آن هم از عرضه امانت بر آسمان ها سخنی نرفته، پس منافاتی وجود ندارد. البته می توان اشکال گرفت که این حدیث تفسیر آیه است و در آیه آمده که آسمان ها و زمین ها و کوه ها همگی از تحمل این امانت خودداری کردند و همچنین ذکر نام آسمان ها در آغاز خبر برای نمونه است و به ذکر نام برخی [یعنی آسمان ها]، به خاطر معلوم بودن دیگران، اکتفا شده، پس یا باید عرضه نخست، بر مجموع آسمان ها و زمین و کوه ها

1- . مناقب ابن شهر آشوب2 : 141 - 142

به طور اجمال باشد و عرضه دوم، بر هر جاندار و هر قسمتی از زمین به طور تفصیلی باشد و یا اینکه بگوییم در ابتدای حدیث، فقط آمده که از پذیرش امانت به شرط ثواب و عقاب امتناع کردند و این منافات ندارد که وقتی که بدون ثواب و عقاب، امانت به ایشان عرضه می شود، بعضی بپذیرند و بعضی رد کنند. پس سخن «و لکنا نحملها» گفته برخی از آنان است و یا گفته همه به اعتبار برخی از ایشان و یا اینکه رد اول حمل بر ظاهر شود و قبول دوم حمل بر امر قلبی. و خدا میداند.

25. الدرالمنثور: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که زمانی که ابراهیم علیه السّلام در آتش افکنده شد، هیچ جنبنده ای در زمین نبود، جز آنکه آتش را از او خاموش میکرد، غیر از وزغ که آتش را بر ایشان میدمید، پس رسول خدا صلی الله علیه واله فرمان به قتل او دادند.

و از اُمّ شریک نقل است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمان به قتل وزغ ها دادند و فرمود که وزغ ها در آتش ابراهیم علیه السّلام میدمیدند.

و از قتاده نقل شده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قورباغه آتش را بر ابراهیم خاموش میکرد و وزغ در آن میدمید، پس کشتن قورباغه قدغن شد و به کشتن وزغ فرمان داده شد.

و از انس نقل است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به قورباغه دشنام ندهید که آوازش تسبیح و تقدیس و تکبیر است، به راستی همه بهائم از پروردگارشان اجازه خواستند که آتش را بر ابراهیم علیه السّلام خاموش کنند و خداوند به قورباغه ها اجازه داد، پس برای آن روی هم قرار گرفتند و خدا به جای سوز آتش، آب سرد به آن ها داد.(1)

و از ابن مسعود نقل است که کعب الحبر گفت: جغدی نر نزد سلیمان علیه السّلام آمد و گفت: درود بر شما ای پیغمبر خدا. حضرت پاسخش دادند: و درود بر تو ای نرّه جغد، و فرمود: به من بگو چرا از زراعت نمی خوری؟ گفت ای پیغمبر خدا، برای اینکه آدم به خاطر آن، نافرمانی خدا کرد و از این رو من از آن نمیخورم. حضرت فرمود: چرا آب نمینوشی؟ گفت ای پیغمبر خدا، برای آنکه خدا قوم

1- . درّ المنثور 4 : 321 - 322

نوح را با آب غرق کرد؛ از این رو نوشیدنش را ترک کردم. فرمود: چرا آبادانی را رها کرده ای و در ویرانه سکنی گزیده ای؟ گفت: چون ویرانه میراث خداست و من هم در میراث خدا ساکن میشوم و خدای متعال این را در کتابش یاد کرده و فرموده «وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها» {و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم، [زیرا] زندگی خوش، آن ها را سرمست کرده بود} تا آنجا که میفرماید «وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ»(1) {و ماییم که وارث آنان بودیم.}

و از ابی الصدیق ناجی نقل است: سلیمان بن داود بیرون شد تا طلب باریدن باران برای مردم کند. به مورچه ای گذر کرد که به پشت افتاده بود و دست و پایش را به طرف آسمان کرده بود و میگفت: خدایا ما آفریده ای از آفریدگان توایم و هیچ کس از ما بی نیاز از روزی تو نیست، پس ما را سیراب و یا نابود کن. سلیمان به مردم فرمود: برگردید که به دعای دیگری سیراب شدید.(2)

و ابی درداء می گوید: داود علیه السّلام یک روز میان بهائم قضاوت میکرد و یک روز هم میان مردم. روزی گاوی آمد و شاخش را روی حلقه دَر قرار داد و مانند مادری که بر فرزندش مینالد، ناله سر داد و گفت: تا جوان بودم از من بهره میگرفتند و از من استفاده میکردند و حال پیر شده ام و میخواهند مرا ذبح کنند. داود فرمود: به او نیکی کنید و سرش را نبرید و سپس خواند «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ»(3) {ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.}(4)

و نوف و حکم گفته اند: مورچه در زمان سلیمان شبیه مگس بود.(5)

و از ابن عبّاس نقل است که از او پرسیده شد: چرا سلیمان از میان پرنده ها هدهد را جستجوکرد؟ گفت سلیمان در منزلی فرود آمد و نمیدانست که آب چه اندازه دور است، و این هدهد بود که سلیمان را به سوی آب راهنمایی میکرد، پس

1- . الدر المنثور 5 : 103
2- . الدر المنثور 5 : 103
3- . نمل / 16

4- . الدر المنثور 5 : 103
5- . الدر المنثور 5 : 104

خواست که در مورد آب از او بپرسد و او را نیافت. گفته شد چگونه؟ در حالی که هدهد به دامی که خاک بر روی آن ریخته شده گرفتار می شود، و بچه ها برایش دام میگذارند و شکارش میکنند؟ گفت: چون قضا [حکم حتمی] آید، بینایی برود.(1)

26. کتاب عبد الملک بن حکیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: یک شب داود علیه السّلام در حالی که زبور را تلاوت میکرد، بیدار ماند و به عبادت خود خوشبین شد. قورباغه ای به او ندا داد که ای داود، از بیداری یک شبت خودبین میشوی با اینکه من در زیر این سنگ، چهل سال است که زبانم از ذکر خدای عزّ و جلّ باز نمانده است.(2)

27. خصال: ابو حمزه ثمالی می گوید: امام سجاد علیه السّلام میفرمود: هر چیزی را که بهائم از درکش محروم باشند، از فهم چهار چیز عاجز نیستند: شناخت پروردگار تبارک و تعالی، شناخت مرگ، شناسایی ماده از نر، شناسایی چراگاه خوب.(3)

در کافی هم از ابن محبوب مانند این روایت آمده است.(4)

شیخ صدوق رحمه الله در من لا یحضره الفقیه مانند این روایت را به سند صحیح از ابن رئاب آورده و گفته: خبری که از امام صادق علیه السّلام روایت شده که (اگر بهائم از مرگ میدانستند آنچه را که شما میدانید، هرگز فربهی از آن ها را نمیخوردید) مخالف با این خبر نیست، زیرا آن ها مرگ را میفهمند، ولی به اندازه انسان نمی فهمند.(5)

28. مجالس الشیخ: ابی حمزه از امام سجاد علیه السّلام نقل کرده که حضرت می فرمود: هر چیزی را که بهائم از درکش محروم باشند، از فهم چهار چیز عاجز نیستند: شناخت پروردگار تبارک و تعالی، شناسایی چراگاه خوب، شناسایی ماده از نر، شناخت مرگ و فرار از آن.

1- . الدر المنثور 5 : 104
2- . اصول سته عشر : 101
3- . خصال 1 : 260
4- . کافی 6 : 539

5- . من لايحضره الفقيه 2 : 188

ابوالمفضل گفته: محمد بن صالح از احمد بن محمد از ابن محبوب همه کتاب مشیخه را برای ما تحدیث کرده است. [خوانده است] (1)

29. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر هر چیزی بر بهائم مبهم باشد، چهار خصلت برای آن ها مبهم نیست، معرفت به اینکه آفریننده ای دارند، معرفت طلبِ روزی، شناسایی نر از ماده و ترس از مرگ.(2)

30. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود: شیاطین از موریانه قدردانی کردند، زمانی که عصای سلیمان علیه السّلام را خورد تا حضرت افتاد و گفتند: ویرانی بر عهده تو و آب و گِل به گردن ما، پس نزدیک است که موریانه را در جایی نبینی، مگر اینکه آب و گل هم میبینی. [یعنی هر جا موریانه هست آب وگل هم هست.] (3)

31. مناقب ابن شهر آشوب: عبد اللَّه بن عمر بر امام سجاد علیه السّلام وارد شد و گفت یا ابن الحسین، آیا شما میگویید یونس بن متّی آنچه را که از ماهی بدو رسید، برای این بود که ولایت جدّم بر او عرضه شد و بر آن توقف کرد؟ حضرت فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند. گفت: اگر از راستگویانی، نشانه آن را به من نشان بده. پس حضرت دستور دادند چشمان خودشان و چشمان مرا با دستمالی ببندند. پس از لحظه ای فرمود که چشم ما را باز کنند که ناگهان دیدم، ما در کناره دریای متلاطمی هستیم. پس ابن عمر گفت: ای آقای من، خونم به گردن تو است، خدا را خدا را در مورد جان من در نظر گیر. فرمود: آری و اگر از راستگویانم، آن را به تو نشان خواهم داد. سپس فرمود: ای ماهی، و او مانند کوهی بزرگ سر از دریا برآورد، در حالی که میگفت لبیک، لبیک یا ولی اللَّه [گوش به فرمان توام ای ولی خدا] فرمود: تو کیستی؟ گفت: ای آقایم، من ماهی یونس هستم. فرمود: ما را به خبر [قضیه یونس] آگاه کن، گفت ای آقای من، به راستی که خدای متعال مبعوث نکرده پیغمبری را از حضرت آدم، تا برسد به جدّ شما محمّد صلی اللَّه علیه و آله،

1- . المجالس و الاخبار : 207
2- . کافی 6 : 539
3- . علل الشرائع 1 : 70

جز اینکه ولایت شما اهل بیت را بر آن ها عرضه کرده، پس هر یک از انبیاء که آن را پذیرفت، سالم ماند و رهایی یافت، و هر کس که بر آن توقف کرد و تحمل آن بر او دشوار آمد، گرفتار شد. مثل آنچه که از معصیت به آدم رسید و آنچه که به نوح از غرق شدن و آنچه که به ابراهیم از آتش و آنچه که به یوسف از چاه و آنچه که به ایوب از بلا و آنچه که به داود از آن خطا رسید تا اینکه خدای متعال یونس را فرستاد و بدو وحی کرد که ای یونس، ولایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و امامان هدایت یافته از صلب او را بپذیر. در کلام یونس است که گفت: چگونه سرپرست بگیرم کسی را که ندیده ام و نمیشناسم؟ و خشمناک رفت. پس خدا به من وحی کرد که یونس را ببلع و هیچ استخوانی از او را نشکن. پس چهل روز در شکم من ماند، در حالی که با من در دریاها در درون سه تاریکی میگردید و فریاد می زد «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» {معبودی جز تو نیست، منزّهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.} و میگفت ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امامان هدایت یافته، از فرزندانش را پذیرفتم و چون به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم به من امر کرد، تا اینکه او را به کناره دریا افکندم. پس امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: ای ماهی، به آشیانه ات برگرد و آب آرام شد.(1)

مؤلف: شرح این خبر و تأویلش در قسمت معجزه های امام چهارم علیه السّلام و «باب احوال یونس علیه السّلام» گذشت.

32. توحید مفضل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل، در این سه صنف از حیوان [یعنی انسان، چهار پایان و پرندگان] و خلقتشان بیندیش که هر یک را آنچه که مناسب وجود او است به او عطا کرده است. پس چون برای انسان ها مقدّر شده بود که صاحب عقل و زیرکی و چاره برای صنعت هایی مانند بنّایی، نجّاری، زرگری، خیاطی و غیر اینها باشند، برای ایشان دست های بزرگ با انگشتان غلیظ قوی خلق شد، تا بتوانند اشیاء را در دست بگیرند ، و مهمتر از آن، این صنعت ها را به عمل آورند. و چون برای حیوانات گوشت خوار مقدّر شد که زندگی ایشان از شکار باشد، برای ایشان دست هایی باریک و در نهایت استحکام با ناخن ها

1- . مناقب ابن شهر آشوب 3 : 281

و چنگال ها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعت های بشر به کار نمی آید، آفریده شد. و گیاه خواران، چون مقدر شد که نه صاحب صنعت باشند و نه صاحب شکار، برای بعضی از ایشان سم هایی آفریده شد، تا زمانی که در طلب چراگاه هستند، پای آن ها را از سختی زمین محافظت کند و برای بعضی دیگر سم های به هم پیوسته ای که دارای گودی ای، مانند کف پای آدمی اند و بر زمین منطبق می شوند آفریده شد، تا برای سواری و بارکشی مهیّا باشند.

در تدبیر خلقت حیوانات گوشت خوار، تأمل کن که چگونه برای ایشان نیش های تیز و برنده و چنگال های محکم سخت و دهان های گشاده، آفریده شده، زیرا زمانی که مقدر شد تا غذایش گوشت باشد، طوری آفریده شد که مناسب با آن باشد و به اسلحه و ادواتی که برای شکار مناسب باشد، یاری داده شد. و هم چنین پرندگان درنده را صاحب منقارها و چنگال هایی می یابی که مهیای کار ایشان است. اگر وحشیان علف خوار، دارای چنگال بودند، به آن ها چیزی داده شده بود که به آن احتیاجی نداشتند، زیرا شکار نمی کنند و گوشت هم نمی خورند. و اگر درندگان، دارای سم بودند، از آنچه که به آن احتیاج داشتند، یعنی سلاحی که به وسیله آن شکار و امرار معاش کنند، منع شده بودند، آیا نمی بینی که چگونه به هر یک از این دو گونه از حیوان، آنچه که مناسب گونه و طبقه اوست، بلکه بقاء و صلاح او در آن است، داده شده است؟

اکنون به سوی چهار پایان نظر کن که بعد از ولادت چگونه خودشان به طور مستقل به دنبال مادران خود می روند و احتیاج به حمل و تربیت کردن ندارند، آنطور که انسان ها محتاجند؟ پس چون مادران ایشان آنچه را که مادران آدمیان، از مدارا، علم به تربیت و قوّت بر نگهداری با دست ها و انگشتان که برای این کار آماده شده را ندارند، مقارن با ولادت به ایشان، قوّت بر پا ایستادن و مستقل شدن داده شده و همچنین بسیاری از پرندگان مانند مرغ، درّاج و کبک را می یابی که زمانی که از تخم بیرون می آیند، راه می روند و دانه بر می چینند، و اما آن ها که ضعیفند و قدرت برخواستن [پرواز] ندارند، مانند جوجه کبوتر اهلی و وحشی و حمر [پرنده کوچکی به نام زورگ]، خالق منّان در مادران ایشان زیادتی قرار داده تا به بچه هایشان

مهربانی کنند، پس دانه را در چینه دان خود جمع می کنند و در دهان جوجه های خود می ریزند و دائما آن ها را غذا میدهند، تا هنگامی که خودشان مستقل شوند، پس به این سبب خدای تعالی به کبوتر مانند مرغ، جوجه های بسیار نداده، تا مادر بتواند جوجه هایش را تربیت کند، تا تباه نشوند و نمیرند، پس هر یک [مناسب با حال خود] از تدبیرِ حکیمِ لطیفِ خبیر بهره ای داده شده اند.

به سوی دست و پای حیوانات نظر کن که چگونه جفت در آمده، تا آنکه برای راه رفتن آماده شوند و اگر یکی بود، برای این کار مناسب نبود، زیرا حیوانی که راه می رود، بعضی از دست و پایش را برمی دارد و تکیه بر دست و پای دیگرش می کند، پس حیوانی که دست و پایش دو تاست [در هنگام حرکت] یکی را بر میدارد و بر دیگری تکیه می کند و حیوانی که چهار دست و پا دارد، دو تا را بر میدارد و بر دو تای دیگر تکیه می کند، اما به خلاف یک دیگر [یعنی یک پا از یک جانب و پای دیگر از جانب دیگر]، زیرا حیوانی که چهار دست و پا دارد، اگر دست و پای یک طرف بدنش را بخواهد بردارد و بر دست و پای طرف دیگرش تکیه کند، نمی تواند روی زمین بایستد همان طور که تخت و امثال آن [اگر دو پایه آن را از یک طرف بردارند] نمی ایستد، پس دست راست را با پای چپ بر می دارد و دو تای دیگر را هم به خلاف هم بر میدارد، تا بتواند روی زمین بایستد و در هنگام راه رفتن روی زمین نیفتد.

آیا نمی بینی که چگونه خر به آسیا کردن و بار برداشتن تن در می دهد، با آنکه می بیند اسب از دادن این خدمات معاف است و دارای رفاه است؟ و شتر که اگر عاصی شود، جمع بسیاری از مردان، طاقت مواجهه با او را ندارند، چگونه از یک کودک فرمان میبرد؟ و گاو بخیل چگونه از صاحبش فرمانبری می نماید، تا اینکه خیش به گردنش می نهد و به وسیله اش شخم میزند؟ و اسب اصیل نجیب، به خاطر موافقت با صاحبش، سوار بر شمشیرها و نیزه ها می شود؟ [هرچه درد و رنج بدو میرسد تحمّل می کند] و گلّه گوسفند را که فقط یک مرد می چراند؟ که اگر آن ها پراکنده شوند و هر کدامشان به طرفی روند نمی تواند آن ها را به گله ملحق کند؟ و اینچنین است حال همه اصناف حیوانات که برای فرزند آدم رام گردیده اند، حال،

چرا اینچنین است؟ آیا غیر از این است که اینها عقل و فکر ندارند، زیرا اگر در کارها تعقل و تفکر میکردند، سزاوار بودند که از برآوردن بسیاری از حوائج انسان امتناع بورزند، تا آنکه شتر از ساربانش اطاعت نمیکرد، و گاو از صاحبش فرمان نمیبُرد، و گوسفندان از کنار چوپان پراکنده می شدند، و امثال این کارها [از طرف سایر حیوانات].

و هم چنین این درندگان، اگر صاحب عقل و فکر بودند و علیه مردم، با یک دیگر اتفاق می کردند، سزاوار بودند که آن ها را مستأصل و نابود کنند و چه کسی در مقابل شیرها، گرگ ها، پلنگ ها و خرس ها می ایستاد، اگر علیه مردم، همدیگر را یاری میدادند و از یکدیگر پشتیبانی میکردند؟ نمی بینی که خدای مدبّر حکیم چگونه آن ها را از این امور ممنوع گردانیده و به جای آنکه آدمیان از آمدن و قلع و قمع آن ها بترسند، آن ها از محل سکونت انسان ها وحشت دارند و از منازل ایشان کناره می گیرند و برای طلب روزی خود به جز در شب پدیدار نمیشوند و بیرون نمی آیند و با همه صولت و قوّتی که دارند، از انسان ها میترسند بلکه مقهور و ذلیل ایشانند و از آسیب رساندن به ایشان باز داشته شده اند و اگر چنین نبود، قطعا در میان خانه های آدمیان، بر ایشان حمله میکردند و کار را بر ایشان تنگ می کردند. سپس در میان این درندگان، سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده و حامی و محافظ او قرار داده، پس او در تاریکی شب، برای پاسبانی از خانه صاحبش و دفع کردن دزدان از آن، بر بالای دیوارها و پشت بام، میرود و در محبّت صاحبش به مرتبه ای می رسد که جان خود را به پای او و حیوانات و مال او می دهد و چنان با او الفت میگیرد، تا آنجا که با او بر گرسنگی و جفای[روزگار] صبر می کند، پس خدای متعال برای چه سرشت سگ را دارای الفت قرار داده؟ آیا غیر از این است که نگهبانی برای صاحبش باشد؟ برای او نیش ها، چنگال ها و پارس کردنی هولناک قرار داده، تا دزد از آن بترسد و از مکان هایی که تحت حمایت او[سگ] است و در آنجا حاضر است دور شود.

ای مفضّل، در مورد صورت چهار پایان تأمل کن که چگونه است؟ به راستی که دو چشم خیره در جلو آن میبینی [تا با آن دو] آنچه را که در برابرشان قرار

دارد، ببینند، تا به دیواری بر نخورد یا به چاله ای نیفتند، و میبینی که شقّ دهانشان در پایین بینی قرار داده شده، که اگر دهانشان، مانند دهان انسان در بالای چانه بود، قطعا نمیتوانستند به وسیله آن، چیزی را از زمین برگیرند، آیا نمیبینی که انسان غذا را با دهانش نمیگیرد، بلکه به خاطر تکریم و احترامش در برابر سایر خورندگان، با دستش غذا میگیرد و [میخورد]، پس چون که چهارپایان دستی ندارند، تا با آن علف را برگیرند، دهانشان در پایین [صورت] قرار داده شده، تا با آن علف را بگیرند و سپس بخورند و به آن ها پوزهای دراز داده شده، تا به وسیله آن دهانشان به نزدیک و دور برسد.

از دم چهارپا و منافعی که برای او در آن است عبرت بگیر، زیرا به منزله پوششی بر دو عورت اوست که آن دو را پنهان کرده و میپوشاند و منفعت دیگری که برای او در دم است این است که بین پشت او و بین ناف تا فرجش، کثافتی جمع می شود که مگس ها و پشه ها گرد آن جمع میشوند، و این دم، مانند بادبزنی قرار داده شده که این حشرات را از این مواضع می راند. یکی دیگر از منافعش این است که حیوان با حرکت دادن و گرداندن آن به راست و چپ، استراحت می کند؛ یعنی چون که ایستادنش بر همه چهار دست و پا است و دو قدم جلوئی اش، به خاطر حمل بدن، نمی توانند بگردند و تغییر حالت دهند، در حرکت دادن دم [در این حالت] برای حیوان استراحتی وجود دارد. و منافع بسیار دیگری در آن هست که در وهم نمیگنجد و موقع آن، در وقت احتیاج، شناخته می شود، که از جمله آن، این است که هنگامی که حیوان در گِل فرو می رود برای بیرون آوردنش هیچ چیزی کمک کننده تر [بهتر] از گرفتن دمش نیست. و در موی دمش منافع بسیاری برای مردم هست که در حوائج خود به کار می برند. سپس پشتشان را هموار و افکنده بر روی چهار دست و پا قرار داده، تا بتوان سوار آن ها شد و فرجش را در پشت سرش پدیدار کرده تا نر به آسانی بتواند با او مجامعت کند و اگر مانند فرج زنان، در پایین شکمش بود، نر نمی توانست با او آمیزش کند، آیا نمیبینی که نمیتواند همان طور که انسان از روبرو با زن در میآمیزد، آمیزش کند؟

در خرطوم فیل و تدبیر دقیقی که در آن است تامل کن، زیرا به منزله دست است در گرفتن علف و آب و بلعیدن آن دو به سوی شکم، و اگر خرطوم نبود، [فیل] نمی توانست چیزی را از زمین برگیرد، زیرا مانند سایر چهارپایان، گردنی ندارد تا آن را بکشد، و چون گردنی نداشت، به جای آن، خرطوم درازی به او داده شد، تا آن را پائین بیاورد و به وسیله آن به حاجتش برسد، پس چه کسی غیر از خدای مهربان به خلائق، به جای عضوی که [فیل] فاقد آن است، عضو دیگری را که به منزله همان عضو است، برای او جایگزین نموده است؟ و چگونه چنین چیزی، آن طور که ستمکاران [یعنی ملحدان] می گویند، میتواند از روی سهل انگاری باشد؟

پس اگر گوینده ای بگوید: چرا [فیل]، مانند سایر چهارپایان، دارای گردن آفریده نشده؟

به او گفته می شود: سَر فیل و گوشهای آن امری عظیم و باری سنگین است و اگر این ها بر گردنی بزرگ قرار داشت، قطعا آن گردن را میشکست و سست و ضعیف میکرد، پس سر فیل را چسبیده به بدنش گردانید، تا آنچه را که توصیف کردیم، به او نرسد و به جای گردن، این خرطوم را برای او خلق کرد، تا به وسیله آن غذایش را برگیرد، پس با بی گردنی اش در آنچه که رسیدن به حاجتش در آن است، کامل گشته است. [به تمام نیاز خود دست یافته است.]

اکنون نظر کن که چگونه فرج فیل ماده را در زیر شکمش آفریده که هرگاه شهوت آمیزش بر او غلبه نماید، بالا میآید و ظاهر می گردد، تا نر بتواند با او مقاربت کند، پس عبرت بگیر که چگونه خدای متعال فرج فیل ماده را، بر خلاف آنچه که در دیگر چهارپایان است، قرار داده، و این خصوصیت را در او نهاده، تا برای امری که قوام و دوام نسلش به آن است، مهیا گردد.

در خلقت زرّافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن با صنفی از حیوانات تفکر کن، زیرا که سرش، مانند سر اسب است، و گردنش، مانند گردن شتر، و سمش، مثل سم گاو، و پوستش، مثل پوست پلنگ و گروهی از مردم خدانشناس گمان میکنند که بچه اش حاصل آمیزش نرهای مختلف است، گفته اند و سبب این آن است که گونه هایی از حیوانات خشکی زی وقتی که سرِ آب میآیند، با

بعضی از چرندگان دیگر آمیزش میکنند و مثل چنین حیوانی که مانند حیوانی است که مخلوط از گونه های مختلفی است تولید می شود، و این حرف از طرف گوینده آن به دلیل جهل و کمی شناخت او به آفریننده ای است که قداست او عظیم است، زیرا چنین نیست که هر گونه ای از حیوانات با گونه های دیگر آمیزش کنند، نه اسب با شتر مقاربت می کند و نه شتر با گاو و فقط آمیزش بین بعضی از حیواناتی است که با هم شباهت دارند و خلقتشان به هم شبیه است، همان طور که اسب با خر آمیزش می کند و از این دو قاطر تولید می شود و گرگ با کفتار مقاربت می کند و از آن ها حیوانی به نام (سِمع) به وجود میآید، با این حال در حیوانی که از این دو حیوان تولید می شود، هیچ کدام از عضوهای دو طرف وجود ندارد، [یعنی] مثل زرافه نیست که یک عضو از اسب، یک عضو از شتر و سم هایی از گاو را دارد، بلکه حد وسط و مخلوطی از آن دو حیوان است، مانند آنچه که در قاطر میبینی، زیرا سر، دو گوش، دم و سم هایش را میبینی که حد وسطی از اعضاء اسب و خر هستند و صدایش هم گویا در هم شده شبیه اسب و عرعر خر است، پس این دلیلی است بر اینکه زرافه، آن طور که خدانشناس ها گمان کرده اند، از لقاح گونه های مختلف حیوانی به وجود نیامده، بلکه خلقی است عجیب از میان آفریده های خدای متعال، تا دلالتی باشد بر قدرتی که هیچ چیزی آن را درمانده و ناتوان نمی کند و اینکه دانسته شود که او خالق همه گونه های حیوانی است که در هر کدامشان بخواهد، بین اعضائشان جمع کند[مشابه هم قرار دهد] و در هرکدام که بخواهد، تفاوت بگذارد و در خلقت هر چه که بخواهد، بیفزاید و از هر کدام که بخواهد، بکاهد تا اینکه دلالتی باشد بر قدرتش بر روی همه اشیاء و اینکه چیزی را که اراده ی[خلقتش] را نموده، او را درمانده نمی کند. اما سبب درازی گردن زرافه و منفعت آن این است که محل تولد و چراگاه او در بیشه هائی است که دارای درختهای بلندی است که از نظر طول به هوا[آسمان] رفته، پس محتاج به گردن بلندی است، تا با دهانش کناره های آن درختان را بگیرد و از میوه هایش روزی خورد.

در خلقت میمون و مشابهت آن با انسان در بسیاری از اعضایش، یعنی سر، صورت، دو تا شانه، سینه و همچنین امعاء و احشای[آنچه که درون شکم است مثل

معده و روده] او که شبیه به انسان است، تأمل کن است و با این وجود، عقل و زیرکی ای به اختصاص داده شده که با آن، هر آنچه را که مولایش به آن اشاره می کند، می فهمد، و بسیاری از چیزهایی را که از انسان در میبیند، با اعمالش حکایت می کند [تقلید می کند]، تا آنجا که در تدبیر خلقتش شبیه خلقت انسان و شمایل او است. و چنین خلق شده تا عبرتی برای انسان باشد و او بداند که از سرشت و سنخ بهائم است زیرا در خلقت اینچنین به آن ها نزدیک است [مشابهت دارد] و اگر برتری انسان- که خدای متعال او را از نظر عقل و نطق فضیلت داده- نبود، او هم مانند بهائم بود، به علاوه اینکه در جسم میمون زیادتی وجود دارد که بین او و انسان فرق ایجاد می کند، مانند بینی تو رفته، دم دراز و مویی که همه تن را میپوشاند و این ها برای میمون مانعی نبود، تا به انسان ها ملحق شود، اگر عقل و نطق انسانی به او اعطاء شده بود، پس فرق حقیقی بین او و انسان، همان نقصان عقل و نطق است.

ای مفضّل، به سوی لطف خداوند کریم نسبت به حیوانات، بنگر که چگونه بدن آن ها را اینچنین با مو، کرک و پشم پوشانیده که آن ها را از سرما و آفات بسیار محافظت مینماید. و به آن ها سم های گوناگون و کفش هایی را پوشانده، تا آن ها را از پا برهنگی حفظ کند و چون دست ها و انگشتانی برای ریسیدن و بافتن ندارند، کفایت شده اند [برای ایشان فراهم شده است]، به اینکه خدای متعال، لباسشان را در خلقتشان منظور داشته، به طوری که تا زمانی که هستند، برایشان باقی میماند و نیازی به تازه کردن و عوض کردن آن ندارند، ولی آدمی چاره جو است و مشتی آماده برای کار دارد، پس میبافد و میریسد و برای خودش جامه اتخاذ می کند [میسازد] و آن را وقت به وقت عوض میکند و برای او در این کار از چند جهت مصلحت وجود دارد، از جمله آنکه: با مشغول شدن به جامه سازی از بیهوده کاری برکنار میماند و همین که او را از بیهودگی برهاند بس است و دیگر اینکه انسان با درآوردن لباسش، آسایش مییابد و هر وقت خواست [دوباره] آن را میپوشد و اینکه انسان برای خودش از میان لباس ها اقسامی را بر میگیرد که زیبا و نیکو منظر است تا با پوشیدن و عوض کردنش لذت ببرد و همچنین با صنایع ظریف، انواعی از

کفش ها و نعلین ها را میسازد، تا با آن ها پاهایش را محافظت کند و در این کار، برای افرادی که آن را بَلَدند، معیشت و درآمدی است که گذران زندگیشان در آن است و برای بعضی، غذای خود و خانواده اشان از این راه تامین میگردد، پس مو، کرک و پشم در بهائم، به جای لباس است و انواع سمها به جای کفش است.

ای مفضل، در خلقت عجیبی که در بهائم به کار رفته تفکر کن، زیرا خودشان را مخفی میکنند، وقتی که میمیرند، همان طور که انسان ها مرده هایشان را پنهان [دفن] میکنند و اگر این طور نیست، پس کجاست لاشه این وحوش و درندگان و غیر اینها که هیچ چیزی از آن دیده نمی شود و اندک هم نیستند تا به خاطر کم بودن پنهان باشند، بلکه اگر کسی گوید که از انسان ها بیشترند، درست گفته است.

تفکّر کن ای مفضّل، در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر آن مجبول گردانیده، که در هنگام مردن، جثّه خود را پنهان می کنند از مردم، چنانچه مردم مرده های خود را پنهان می کنند. و اگر این نباشد پس در کجاست مردار وحشیان و درندگان و مرغها و غیر اینها که هیچ یک به نظر نمی آید، پس به سبب آنچه که از گلّه های گوزن وحشی، گاو وحشی، گورخر، بز کوهی و غیر اینها از وحشیان و اصناف درندگان از شیرها، کفتارها، گرگ ها، پلنگ ها و غیر اینها و اقسام حشرات و جنبندگان زمینی و همچنین فوج های پرندگان از کلاغ ها، مرغ سنگ خوار، مرغابی، درناها، کبوتر و همه پرندگان درنده در صحراها و کوهها میبینی، از این[مطلب] عبرت بگیر که همه اینها وقتی میمیرند، هیچ چیزی از آن ها دیده نمی شود، مگر آن را که شکارچی صید می کند و درنده ای میدرد، پس زمانی که فرا رسیدن مرگ را احساس میکنند، در مکانهای پنهانی، مخفی میشوند و در آن میمیرند و اگر چنین نبود، قطعا دشت ها از لاشه آن ها پر میشد، تا آنکه بوی هوا متعفن شده و بیماری ها و وبا ایجاد میشد.

پس نگاه کن حق تعالی، آنچه را که انسان ها بدان رسیدند و به تمثیلی که در اول خلقت برای ایشان آورده شد عمل کردند، [یعنی دفن کردن مردگان که بنی آدم در اول عالم، در قصّه کشته شدن هابیل توسط قابیل و پیدا شدن دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند] چگونه آن را در این حیوانات، در

سرشتشان قرار داده و در بهائم و غیر آن، به صورت درک و فهم نهاده، تا مردم از زیان بیماریها و مفسده لاشه های حیوانات در امان بمانند.

ای مفضّل، تفکر کن در زیرکی ای که حق تعالی در بهایم بدون تعقل و تفکری برای مصلحت، در سرشت و خلقتشان نهاده، به خاطر لطفی که از جانب خودش به ایشان داشته، تا هیچ کدام از خلائقش از نعمتهایش بی بهره نباشند چنان که گوزن مارها را می خورد و بسیار تشنه می شود و از نوشیدن آب خودداری می کند، برای آنکه مبادا به واسطه خوردن آب، سم در تمام جسدش سرایت کند و او را بکشد. لذا در حالی که از عطش، اشتهای زیادی به آب دارد بر برکه آب توقف می کند و ناله ای بلند سر میدهد، اما از آب نمینوشد و اگر بنوشد، فوراً می میرد. پس بنگر به آنچه که خدای متعال در طبع این حیوان قرار داده، تا تشنگی مفرط را به خاطر بیم از زیانِ نوشیدن آب تحمل کند و این از چیزهایی است که انسان عاقل ممیز هم در مورد خودش مراقبت نمی کند.

و روباه وقتی که طعمه به دستش نیاید خود را به مردگی میزند و شکمش را باد می کند، به طوری که پرندگان گمان میکنند مرده است. پس وقتی که روی او مینشینند تا از گوشت او بخورند، آن گاه روباه رویشان می پرد و ایشان را میگیرد، پس چه کسی جز خداوندی که هدایت به سوی روزی روباه را بدین طریق و راه های دیگر بر عهده گرفته، به روباهی که قدرت تکلم و تفکر ندارد، چنین چاره ای را عطا کرده است؟ پس چون که روباه بسیاری از توانایی هایی را که سایر درندگان در یورش به شکار خود دارند، ندارد به او زیرکی، تیزهوشی و چاره جویی برای معاش داده شده. و دلفین که به دنبال شکار پرندگان است، حیله اش در هنگام شکار این است که ماهی را میگیرد و آن را قطعه قطعه می کند، تا آنکه آن را روی آب شناور می کند، سپس زیر آن پنهان می شود و آبی را که ماهی روی آن است بر می انگیزاند [به حرکت در میآورد] تا خودش نمایان نباشد. پس وقتی که پرندگان بر ماهی مرده ای که روی آب است، مینشینند، به سمتشان میجهد و شکارشان می کند، پس نظر کن که این حیله چگونه به خاطر بعضی مصالح در سرشت این جانور قرار داده شده است؟

مفضّل می گوید: گفتم: ای مولای من، از افعی و ابر به من خبر دهید. حضرت فرمود: ابر مانند موکّلی بر افعی است که هر کجا او را بیابد، می رباید چنان که سنگ مغناطیس آهن را می رباید، پس افعی به خاطر ترس از ابر سر از زمین بیرون نمی آورد، و فقط یک بار در وسط تابستان که آسمان صاف است و در آن هیچ ابری نیست بیرون میآید. گفتم: چرا ابر را بر افعی موکّل ساخته تا هر وقت او را یافت برباید؟ حضرت فرمود: تا ضررش را از مردم دفع کند.

مفضّل می گوید: عرض کردم: ای مولای من، برای من از چهارپایان [و غرایب خلقت] ایشان، آن مقدار که کافی است برای کسی که عبرت گیرد، وصف کردی، پس برای من [غرایب خلقت] مورچه ها و پرندگان را وصف کنید.

حضرت فرمود: ای مفضّل، بر روی صورت مورچه حقیر کوچک، تامل کن آیا در آنچه که صلاح او در آن است، نقصی می یابی؟ پس از کجاست این حسن تقدیر و درستی [در آفرینش مورچه حقیر]، به جز از تدبیر کسی که مدبرِ امرِ مخلوقات کوچک و بزرگ است.

به مورچه ها و جمعیتشان در جمع آوری غذا و آماده سازی آن نگاه کن، زیرا جماعتی از ایشان را میبینی که وقتی که دانه را به سوی خانه های خود می برند، مانند جماعتی از مردمند که طعام یا غیر آن را انتقال میدهند، بلکه مورچه ها در این کار جدیت و اهتمامی دارند که انسان ها مثل آن را ندارند. آیا ایشان را نمیبینی که در انتقال مواد به یکدیگر کمک می کنند، همان طور که انسان ها برای کار به هم می کنند، پس دانه را میگیرند و تکه تکه می کنند، تا نروید و ضایع نشود و اگر رطوبتی به دانه برسد، آن را از لانه اشان بیرون می آورند و پخش [پهن] می کنند، تا خشک شود و سوراخ هایشان را فقط در مکان های مرتفعی از زمین اتخاذ [میسازند] میکنند، تا سیل جاری نشود و غرقشان کند. اینها همه بدون عقل و تفکّر از ایشان به انجام میرسد، بلکه به دلیل خلقت و سرشتی است که به خاطر لطفی از جانب خدای متعال، از روی مصلحتی بر آن خلق شده اند.

به سوی جانوری که آن را (لیث) می نامند و عامه مردم او را (اسد الذباب) می گویند [یعنی شیر مگس] و حیله و تدبیر معاشی که به او داده شده، نظر کن. او را

ص: 72

می بینی که زمانی که احساس می کند مگس نزدیک او نشست، آن را مدتی طولانی رها می کند، تا آنجا که گویا مرده ای است که حرکتی ندارد، پس چون که دید مگس مطمئن شد و از او غافل گردید، به آرامی حرکت می کند، تا جائی که فاصله اش با او به اندازه ای باشد که با پریدنش به او برسد، سپس بر او میجهد و او را میگیرد و چون او را گرفت، از ترس اینکه از او نجات یابد، همه جسمش را روی او میاندازد و پیوسته او را چنین میگیرد، تا هنگامی که احساس نماید ضعیف و سست شده، آن گاه به سویش میآید و او را میدرد و با این کار از او حیات مییابد[غذایش را تامین می کند] و اما عنکبوت که این چنین میتند، آن را دامی برای مگس قرار میدهد و در میانش پنهان می گردد و چون مگس در آن دام افتاد، به سویش میآید و او را ساعت به ساعت نیش میزند[مجروح میسازد و او را میمکد] و اینچنین با خوردن او زندگی می کند. و طریقه شکار کردن شیر مگس، شکار کردن سگ شکاری و یوز را هم حکایت می کند [آن ها هم همین حیله را بکار میبرند]. و شکار کردن عنکبوت، شکار به وسیله تله و دام را حکایت می کند. [طریقه شکارش، مانند انسان ها به وسیله دام است.]

پس نظر کن به این جانور ضعیف که چگونه مدبّر علیم، طبع او را طوری قرار داده که انسان ها بدون حیله ها و به کار بردن آلت ها نمیتوانند به آن برسند. پس چیزی را که عبرت در آن واضح و روشن است، مانند مورچه و هر چه که شبیه به آن است، حقیر مشمار، زیرا گاهی اوقات چیز گرانبهایی را به چیزی حقیر تمثیل می نمایند و این کار هیچ چیزی از منزلت چیز نفیس نمیکاهد، چنانچه چیزی از دینار طلا، از اینکه با آهن، وزن شود، کاسته نمی شود.

ای مفضل، در جسم پرندگان و خلقت ایشان تامل کن، زیرا وقتی که حق تعالی مقدّر فرمود که در هوا پرواز کند، جسمش را سبک گردانید و خلقتش را نیکو ساخت و از چهار عدد پا [که در سایر حیوانات آفریده] در او، به دو پا اکتفا نمود و از پنج انگشت، به چهار انگشت و از دو سوراخ برای دفع بول و سرگین، به یک سوراخ که هر دو را با آن دفع کند، اکتفا کرد، سپس او را دارای سینه و استخوان های سینه تیز، خلق نمود تا شکافتن هوا برایش آسان باشد همان طور که کشتی هم به

همین شکل ساخته می شود تا آب را بشکافد و در آن نفوذ کند و در دو بال و دمش، پرهای دراز سفتی قرار داده، تا به وسیله آن ها، برای پرواز برخیزد، و کل بدنش را با پر پوشانده، تا هوا داخلش شود و او را سبک کند و چون مقدر شد که غذایش دانه و گوشت باشد که آن ها را بدون جویدن ببلعد، از دندان محروم شد و برای او منقار سفت و زبری خلق شد تا با آن غذایش را برگیرد و از بر چیدن دانه ساییده و کوتاه نشود و از دریدن گوشت نشکند. و چون دندان ندارد و دانه سالم و گوشت تازه را میبلعد، حرارتی در شکم، به او تفضل شده، تا طوری غذا را برایش آسیاب کند که از جویدن بی نیاز باشد.

از این عبرت بگیر که که هسته انگور و غیر آن، از شکم انسان سالم بیرون میآید، در حالی که در شکم پرندگان آرد می شود و هیچ اثری از آن دیده نمی شود، سپس پرندگان را از آن هایی قرار داده که تخم میگذارند و بچه نمی زایند، تا برای پرواز کردن سنگین نشوند، زیرا اگر جوجه در شکمشان میماند تا استحکام یابد، قطعا موجب سنگینیشان میشد و ایشان را از برخواستن و پرواز کردن منصرف میکرد [مانع پرواز میشد]. پس خدای متعال همه آفریدگان خود را متناسب با امری قرار داده که تقدیر کرده بر آن باشند، سپس پرنده ای که در این جو پرواز و شنا می کند، طوری قرار داده شده که بر روی تخمش مینشیند و یک هفته آن را در زیر بالش به خود می چسباند و بعضی دیگر دو هفته و بعضی سه هفته چنین میکنند، تا جوجه از تخم بیرون آید، بعد به او روی آورده و باد در دهانش میدمد تا چینهدانَش برای غذا گشاد گردد، سپس او را تربیت می کند و به آنچه که با آن زندگی کند، غذایش میدهد. پس چه کسی بر عهده او نهاده که غذا را برگیرد و بعد از آنکه در چینهدانش قرار گرفت، آن را بیرون آورد و جوجه اش را با آن غذا دهد؟ و برای چه مقصودی این سختی را تحمل می کند در حالی که صاحب فکر و اندیشه نیست و در مورد جوجه اش آن آرزویی را که انسان ها در مورد فرزندشان از عزت و کمک رسانی و بقاء یاد و نام دارند، او ندارد، پس این کاری است که شهادت میدهد او به جوجه اش مهربان و متوجه است، برای دلیلی که آن را نمیشناسد [نمیداند] و در

موردش فکر هم نمی کند و آن، همان دوام نسل و بقاء آن است که لطفی از جانب خدای تعالی است.

به مرغ خانگی نگاه کن که چگونه برای جوجه گیری و خوابیدن روی تخم به هیجان درمیآید، در حالی که تخمِ جمع شده و آشیانه آماده ای هم ندارد، بلکه بر انگیخته می شود و باد می کند و قت قت می کند و از غذا خوردن خودداری می کند، تا تخم برایش جمع شود[به وسیله صاحبش]، تا آن را زیر بالش قرار داده و به خود بچسباند و جوجه کند، پس برای چه چیزی جز اقامه [بقاء] نسل، این عمل از سوی او انجام می شود؟ و چه کسی او را به اقامه نسل واداشته، در حالی که اگر این امر در فطرت او نهاده نشده بود، خودش هیچ فکر و اندیشه ای [در این باره] نداشت؟

از آفرینش تخم مرغ و آنچه از زرده زرد غلیظ و آب سفید رقیقی که در آن است و همچنین تدبیر موجود در آن، پند و عبرت بگیر، پس قسمتی برای این است که جوجه از آن پدید آید، و قسمتی دیگر برای آن است که جوجه، تا هنگامی که از تخم مرغ بیرون میآید، از آن تغذیه کند، زیرا اگر نشو و نمای جوجه در پوسته محکمی باشد که هیچ چیزی راه آسانی برای ورود به آن وجود ندارد، قطعا در داخلش غذایی قرار میدهد که، تا وقت خروج از پوسته، به آن اکتفا کند، مانند کسی که حبس است در قلعه محکمی که چیزی به فردی که داخل آن است نمیرسد، پس همراه او غذایی گذاشته می شود که، تا زمان خروجش به آن اکتفا کند.

در چینه دان پرندگان و آنچه که برای آن مقدر شده، تفکر کن، زیرا راه غذا به سمت سنگدان طوری تنگ است که غذا فقط کم کم به سمت آن خارج می شود و اگر پرنده، دانه دوم را بر نمیگرفت، تا اینکه دانه اولی به سنگدان برسد، قطعا به طول میانجامید و کِی می توانست استیفاء طعمه خود بکند؟ [به اندازه کافی غذا بخورد] پس به طور پنهانی، به خاطر شدت ترسی که [از شکارچیان] دارد، دانه را میرباید و چینه دانی، مانند توبره ای آویزان در جلویش قرار داده شده، تا هر غذایی را که به سرعت بر میگیرد، در آن نگه دارد و سپس آن را به آرامی به سوی سنگدان خارج می کند [میفرستد] و همچنین خاصیت دیگری هم در چینه دان وجود دارد، زیرا بعضی از پرندگان اند که نیاز دارد غذا را در دهان جوجه خود

بگذارند، پس برایشان بازگرداندن غذا از جایی که نزدیک تر است، [یعنی چینه دان] آسان تر است.

مفضّل می گوید: عرض کردم که بعضی از ملحدین میپندارند که تفاوت رنگ ها و شکل های پرندگان از جهت مخلوط شدن مزاج ها و اختلاف مقادیرشان با آشفتگی و سهل انگاری است. [یعنی میگویند: تدبیری از سوی خدای متعال در این باره وجود ندارد.]

حضرت فرمود: ای مفضّل، این رنگ آمیزی های گوناگونی را که در طاوس ها، درّاج، قرقاول ها به صورت یکسان و مقابل هم، مانند آنچه که با قلم کشیده می شود، میبینی، چگونه یک دَرهم آمیختگی مهمل، این ها را به صورت شکل واحدی درمیآورد که با هم هیچ تفاوتی ندارند؟ و قطعا اگر از روی سهل انگاری و اهمال کاری بود، این ها با هم یکسان نبودند و با هم تفاوت داشتند.

در مورد پَر پرندگان تامل کن که چگونه است؟ زیرا میبینی که مانند بافتن لباس، از رشته های ریزی که بعضی به بعضی دیگر پیچیده شده، بافته شده، مثل آمیخته شدن یک نخ به نخی دیگر و یک مو به مویی دیگر، سپس این بافتن را میبینی که وقتی آن را میکشی، مقداری باز می شود و جدا نمی شود، تا باد وارد آن شود و پرنده را در هنگام پرواز سبک کند. و در میان پَر، ستون سفت و محکمی را میبینی که چیزی که مو مانند است بر آن بافته شده تا عمود، با محکمی اش آن را نگه دارد و این همان نِی است که در میان پر قرار دارد و علاوه بر این، تو خالی هم هست، تا برای پرنده سبک باشد و مانع پرواز او نشود.

ای مفضل، آیا این پرنده درازپا را دیده ای؟ و آیا می دانی درازپا بودن برای او چه منفعتی دارد؟ نفعش این است که این پرنده اکثر اوقات در میان آب است و او را میبینی که با دو پای درازش، مانند دیده بانی است که بر بلندی ایستاده باشد و در مورد هرچه که در آب میجنبد، تامل می کند. زمانی که چیزی را که به آن روزی می خورد ببیند، گام های آهسته ای برمیدارد تا به آن برسد و اگر پاهایش کوتاه بود و مانند شکارچی گام بر می داشت تا او را بگیرد، شکمش به سطح آب میخورد و آن را برمیانگیخت و شکار از او میترسید و پراکنده [دور] میشد، پس این دو تکیه

گاه برای او خلق شده، تا به وسیله این دو، به حاجتش برسد و درخواستش با او [یعنی با ساختار جسمش] بیگانه نگردد. [ساختار جسمش طوری باشد تا بتواند نیازهای او را برآورد.]

در انواع تدبیر خلقت پرندگان تامل کن، پس هر پرنده پادرازی را گردن دراز هم مییابی، و این برای آن است که بتواند غذایش را از زمین برگیرد و اگر پا دراز و کوتاه گردن بود، نمیتوانست چیزی را از زمین برگیرد و چه بسا که همراه با درازی گردن، درازی منقار هم به او عطا شده، تا بر آسانی و امکان این امر [یعنی برگرفتن غذا از زمین] بیفزاید، پس آیا نمیبینی که هیچ چیزی از خلقت را جستجو نمیکنی، مگر آنکه در آن، نهایت درستی و حکمت را مییابی؟

به سوی گنجشک ها نظر کن که چگونه در طول روز غذای خود را که نه آن را گم می کند و نه اینکه برای ایشان مجتمع و مهیّا باشد، میجویند، بلکه با حرکت و طلب کردن به آن میرسند و همه خلائق اینچنین اند، پس تنزیه می کنم خداوندی را، که روزی را چنانچه شاید و باید [برای هریک] مقدر ساخته و چنان قرار نداده که بر آن دست نیابند، زیرا برای خلائق، نیاز به آن را قرار داده و آن را زمانی که مصلحتی در کار نباشد، به صورت آماده و سهل الوصول نگردانیده است، زیرا اگر روزی [حیوانات] به صورت یک جا و آماده یافت میشد آن را زیر و رو میکردند و از آن جدا نمیشدند، تا آنکه آن قدر سیر میخوردند تا میمردند و همچنین انسان ها از بی کاری به نهایت طغیان و تکبر میرسیدند، تا آنکه فساد، زیاد و فواحش، آشکار میشد.

آیا می دانی گونه هایی از پرندگان مثل جغد، هامه [نوعی جغد] و خفاش، که فقط در شب بیرون میآیند چه میخورند؟ گفتم نه، ای مولای من.

فرمود: معاش ایشان از اقسامی [از حشرات] است که در هوا پراکنده اند، مانند پشه ها، پروانه ها، و امثال ملخ و زنبورهای عسل و این، برای آن است که این حشرات در جو پراکنده اند و هیچ موضعی از آن ها خالی نیست. از این عبرت بگیر که وقتی چراغی را بر بام یا عرصه خانه ای قرار میدهی، بسیاری از این قسم

جانداران، دور آن جمع میشوند، پس اینها به جز از [مکانی] نزدیک، از کجا میآیند؟

اگر گوینده ای بگوید که از صحراها و بیابان ها می آیند، به او گفته می شود: چگونه در آن ساعت از مکانی دور سر می رسد؟ و چگونه از دور چراغی را در خانه ای که با خانه های دیگر احاطه شده میبیند و قصد آن را می کند؟ با اینکه واضح است که از نزدیک بر چراغ می پرند، پس این دلالت دارد که این حشرات در همه جای جو پراکنده اند و این گروه از پرندگان [یعنی خفاش و جغد]، زمانی که بیرون میآیند، این حشرات را میجویند و از آن ها روزی میخورند.

پس ببین چگونه برای این پرندگانی که فقط در شب بیرون میآیند، از این اقسام [حشرات] پراکنده در جو، روزی را روانه کرده و این مقصود از خلقت این اقسام [حشرات] پراکنده را، که چه بسا کسی گمان برد که زیادی هستند و هیچ مقصودی برای خلقشان وجود ندارد بشناس.

خفاش به طور عجیبی حد وسط خلقت پرندگان و خلقت چهارپایان آفریده شده [به هر دو گروه شباهت دارد]، بلکه به چهارپایان نزدیک تر است، زیرا دو گوش برآمده، دندان و کرک دارد و بچه می زاید و شیر می دهد و بول می کند و وقتی راه برود، بر چهار پا راه می رود و همه اینها بر خلاف صفت پرندگان است. او هم از آن هایی است که در شب بیرون میآید و از آنچه که در جو مثل پروانه ها و امثال آن میگردند، روزی میخورد و گویندگان گفته اند: غذایی برای خفاش وجود ندارد و غذای آن از نسیم، به تنهایی است. این حرف از دو جهت فاسد و باطل است: یکی از آن دو بیرون آمدن بول و سرگین از اوست که این دو از غیر غذا موجود نمی شود و دیگر اینکه او دارای دندان است و اگر چیزی نمی خورد، بودن دندان در او معنایی نداشت، در حالی که در خلقت، چیزی نیست که مقصودی برایش نباشد و اما نیازهای [یعنی منافع] وجود او معروف است، تا آنجا که فضله اش، در بعضی از اعمال وارد می شود [به کار می آید] و از بزرگ ترین حوائج [یعنی منافع] آن، خلقت عجیب اوست که دلالت بر قدرت خدای خالق جل ثنائه و تصرفش در هرچیزی که بخواهد و به هرنحو که به خاطر مصلحتی اراده نماید، می کند. اما پرنده کوچکی که

به او ابن تمره [مرغ آفتاب] گفته می شود، یک بار در درختی لانه ساخت، سپس نگاه کرد به مار بزرگی که به سوی لانه اش میآمد، در حالی که دهانش را گشوده بود، تا او را ببلعد، پس در حالی که او میگردید و حیران در طلب چاره ای از [خلاصی از شر] مار بود، حسکه ای [گیاهی خاردار] را یافت. آن را آورد و در دهان مار انداخت. مار پیوسته [به خود] میپیچید و میگردید تا اینکه مرد. آیا به نظرت، اگر من تو را به این آگاه نمی کردم، به ذهن تو و یا غیر تو خطور میکرد که چنین منفعت بزرگی برای حسکه وجود دارد؟ یا اینکه آیا برای پرنده کوچک و یا بزرگی، مثل چنین حیله ای وجود دارد؟ از این و بسیاری از چیزهایی که منافعی در آن است و تو به جز اینکه پدیده ای رخ دهد و یا خبری شنیده شود، آن را نمیشناسی، پند و عبرت بگیر.

به زنبور عسل و اجتماعش در ساختن عسل و آماده سازی خانه های شش ضلعی و آنچه از زیرکی های دقیق و ظریف که در آن میبینی، نظر کن، زیرا وقتی که در این کار تامل کنی، آن را عجیب و دقیق میبینی و چون معمول [یعنی عمل آورده شده، عسل] را ببینی آن را نزد مردم، بزرگ و ارجمند میبابی و وقتی که به سوی فاعل [زنبور عسل] برمیگردی، او را نسبت به خود بیخبر و نادان میبابی، چه رسد به غیر خود، پس این امر دلیلی است در نهایت وضوح، بر آنکه درستی و حکمت در این صنعت [ساختن عسل]، برای [از جانب] زنبور عسل نیست، بلکه برای کسی است که او را بر این طبع مجبول گردانیده و او را در این صنعت، برای مصلحت مردم رام کرده است.

به این ملخ نگاه کن که چقدر ضعیف و چقدر قوی است، زیرا وقتی که در خلقتش تامل کنی، او را ضعیف ترین چیزها میبینی و [همین ملخ] اگر لشکرهایش را به سوی سرزمینی از سرزمین ها گسیل کند، هیچ کس نمیتواند او را از آن سرزمین دفع کند. آیا نمیبینی اگر پادشاهی از پادشاهان زمین، [لشکر] سواره ها و پیاده های خود را جمع کند، تا سرزمینش را از ملخ منع کند، [حفظ کند] بر این کار قادر نیست؟ پس، آیا یکی از دلائل قدرت خالق این نیست که ضعیف ترین خلقش را به سوی قوی ترین خلقش میفرستد و او نمیتواند دفعش کند؟ به او نگاه کن که

چگونه مانند سیل به سرعت، روی زمین راه میرود و دشت و کوه و بیابان و شهر را فرا میگیرد، تا آنجا که با کثرتش، نور خورشید را میپوشاند، پس اگر از آن چیزهایی بود که با دست [انسان] ساخته میشد، تا کِی چنین کثرتی [تعدادی] از آن جمع میشد؟ و در چند سال بر میآمد [تولید میشد]، پس خدای متعال با [خلقت] این، دلیل آورده بر قدرتی که چیزی آن را نداشته و بر آن فزونی نمییابد.

در خلقت ماهی و تناسبش با امری که مقدر شده تا بر [طبق] آن باشد، تامل کن، زیرا بدون دست و پا خلق شده، برای اینکه وقتی محل سکونتش آب باشد، نیازی به راه رفتن ندارد و بدون ریه خلق شده، زیرا نمیتواند نفس بکشد و در عمق آب غوطه ور است. و به جای دست و پا، بال های محکمی برایش قرار داده شده که آن را در دو طرفش میزند [به حرکت در میآورد]، همان گونه که کشتیبان در دو طرف کشتی پارو میزند و جسمش با پوست های محکمی که مانند زره ها و جوشن ها به هم آمیخته شده اند، پوشانده شده، تا او را از آفات حفظ کند و زیادتی در حس بویایی به او عطا شده [بویایی قوی ای دارد] زیرا چشمش ضعیف است و آب مانع دیدش می شود، پس بوی غذا را از مسافت دوری استشمام می کند و برای جستجوی آن میرود و گرنه چگونه به محل غذایش آگاه میشد؟! و بدان که از دهانش تا سوراخ گوش هایش منافذی است و او با دهانش آب را میبلعد و از سوراخ گوش هایش آن را رها می کند و با این کار آسایش مییابد، همان طور که حیوانات دیگر با وزیدن نسیم. اکنون در زیادی نسل و آنچه که در این مورد به او اختصاص داده شده تفکر کن، که در شکم ماهی واحدی، آنقدر تخم میبینی که به خاطر کثرت، قابل شمارش نیست و علت آن این است که برای گونه های حیوانی که از او تغذیه میکنند، توسعه داده شود، زیرا اکثر حیوانات ماهی میخورند، تا آنجا که درندگان هم در نواحی بیشه زار، ملازم و مقیم آب میشوند، تا ماهی ها را در نظر بگیرند و چون از آن بگذرند، آن ها را میربایند، پس وقتی که درندگان ماهی میخورند، پرندگان هم ماهی میخورند و انسان ها هم ماهی میخورند و ماهی هم ماهی میخورد. تدبیر خلقت او این بوده که اینچنین زیاد باشد، پس اگر خواستی وسعت علم خالق و ناچیزی علم مخلوقین را بدانی، نگاه کن به آنچه که در دریاها از

انواع ماهی ها و جنبندگان آب و صدف ها و گونه هایی است که قابل شمارش نیستند، و منافعشان جز اندک اندک شناخته نمی شود؛ [یعنی] انسان ها با حوادثی که اتفاق میافتد آن ها را میفهمند، مانند قرمز که مردم رنگ کردن به آن را، از آن رو فهمیدند که سگی بر ساحل دریا می گردید و چیزی از حیوانی که حلزون نامیده می شود را خورد و بینی اش با خون آن رنگین شد، پس مردم به زیبایی اش نگاه کردند و آن را به عنوان رنگ برگزیدند و امثال اینها که مردم در گردش روزگار و طول زمان بر آن واقف شده اند.(1)

توضیح: «أوکدها»: یعنی مهمترین چیزهایی که به این نوع خلقت نیاز دارند صنعتها هستند. و ممکن است که این کلمه فعل باشد و ضمیر هاء به جنس بشر برگردد، یعنی این صنعت ها را بر انسان لازم گردانید و به او الهام نمود. همچنین اینکه ضمیر هاء به کف هم برگردد بعید نیست، «ململم» که با فتحه هر دو لام خوانده می شود؛ یعنی جمع شده، مدور و میان پر، «یمام» کبوتر وحشی است و اصمعی در حیاه الحیوان گفته: (یمام) همان کبوتر وحشی است، که مفرد آن «یمامه» است و کسائی گفته: پرنده ای است که به خانه ها الفت می گیرد.(2) و گفته: (حمر) که با ضمه حاء و تشدید میم و راء مهمله خوانده می شود، نوعی از پرنده مانند گنجشک است و ابوداود طیالسی و حاکم- که گفته سند روایت صحیح است- از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه واله بودیم، که مردی داخل نیزاری شد و تخم حمره را از آن بیرون آورد، پس حمره آمد در حالی که بر سر رسول خدا صلی الله علیه واله و یارانش پرواز میکرد و شتاب میگرفت، پس حضرت به یارانشان فرمود: کدامتان این را دردمند ساخته؟ مردی گفت: ای رسول خدا، من تخمش را برداشتم - در روایت حاکم جوجه او را - پس حضرت فرمود: آن را بازگردان، آن را بازگردان، به خاطر رحمت به او [به او رحم کن].(3) (پایان نقل قول)

1- . بحار3 : 92 -110
2- . حیاه الحیوان 2 : 296
3- . حیاه الحیوان 2 : 191 - 192

و در قاموس آمده که «حمر» بر وزن صرد، پرنده ای است و با تشدید میم است، «مودَّع» یعنی آسایش یابنده و«نیر الفدان» آن چوبی است که در گردن دو گاو قرار میگیرد [برای شخم] و «دببه» بر وزن عنبه جمع «دبّ» میباشد و «عَین» به معنای سفتی و سختی جسم است، (خطم) در هر جنبنده ای به جلوی بینی و دهانش گفته می شود و «جحفله» به منزله لب برای قاطرها، الاغ ها و اسب هاست و «حیاء» به معنای فرج است و مراد از «مراقی البطن» هر چیزی است که بالای شکم [به بعد است] از وسط شکم یا نزدیک آن، «وضر» یعنی چرک.

دمیری از قول قزوینی گفته که فرج فیل ماده، زیر بغل اوست، زمانی که وقت آمیزش فرا برسد، بالا میآید و برای نر آشکار می شود، تا بتواند بر آن برآید، پس تنزیه میکنم خدایی را که هیچ چیزی او را درمانده نمی کند.(1)

مؤلف: إن شاء الله احوال فیل در باب المسوخ خواهد آمد و دمیری گفته: «زرافه» که با فتحه زاء و ضمه آن و راء مخفف خوانده می شود، دارای خلقی نیکو، دو دستی دراز و دو پای کوچکی است که مجموع دو دست و دو پایش، نزدیک ده زراع است، سرش مانند سر شتر، شاخش مانند شاخ گاو، پوستش مثل پوست پلنگ، چهار دست و پا و ناخن هایش مانند گاو و دمش مثل دم آهوست. در دو پایش زانویی نیست و دو زانویش تنها در دو دستش هستند و وقتی که راه میرود، پای چپ و دست راست را پیش میگذارد، برخلاف همه چهارپایان، زیرا آن ها دست چپ و پای راست را پیش میگذارند و در سرشتش دوستداری، موانست است. نشخوار میکند و سرگین میاندازد. و چون خدای متعال میدانست که غذایش از درخت است، دو دستش را بلندتر از دو پایش قرار داد تا برای دستیابی آسان به گیاه و علف آن درخت از آن دو کمک بگیرد و در تاریخ ابن خلکان در ترجمه محمد بن عبدالله العتبی البصری الاخباری الشاعر آمده که او میگفت: «زرافه» با فتحه و ضمه زاء، حیوان شناخته شده ای است که متولد از سه حیوان است، شتر وحشی، گاو وحشی و ضبعان که کفتار نر است؛ یعنی کفتار روی شتر میافتد و بچه ای بینابین شتر و کفتار بیرون میآید، اگر این بچه نر بود بر روی گاو میافتد و زرافه

1- . حیاه الحیوان 2 : 160

متولد می شود و این در بلاد حبشه است و به همین دلیل به او زرافه گفته اند، زیرا «زرافه» در اصل به معانی جماعت است و چون این حیوان از جماعتی از حیوانات متولد می شود، به او «زرافه» گفته شده است و فارسی زبان ها او را شترگاوپلنگ مینامند و گروهی گفته اند که او متولد از حیوانات [گوناگون] است و سبب آن هم جمع شدن حیوانات و وحوش بر سر آب و آمیزش ایشان با یکدیگر است، پس بر یکدیگر میجهند [لقاح انجام میدهند] که برخی از آن ها باردار میشوند و برخی باردار نمیشوند و چه بسا که بر حیوان ماده ای، نرهای زیادی بجهند و نطفه های آن ها با هم مخلوط شود و موجودی متفاوت، در صورت، شکل و رنگ به وجود آید. جاحظ با این قول موافق نیست و می گوید که این حرف، جهل شدیدی است، که جز از کسی که هیچ تحصیلاتی ندارد، صادر نمی شود، زیرا خدای متعال هر چیزی را که بخواهد خلق می کند و «زرافه» گونه ای از حیوان است که مستقل است، مانند مستقل بودن اسب و الاغ و از چیزهایی که این حرف را تایید می کند، این است که مانند خود را میزاید و این مشاهده شده است.(1)

و گفته (کسر) که با کسره سین است بچه گرگ از کفتار است و آن درنده ای است که صلابت و نیروی کفتار و جرأت و سبک وزنی گرگ در او ترکیب شده و میپندارند که مانند مار، بیماری ها را نمیشناسد [هیچ گاه بیمار نمی شود] و به طور طبیعی [اگر کشته نشود] نمی میرد و در دویدن، از باد هم سریع تر است.(2)

و گفته «قرد» حیوان شناخته شده ای است و جمعش «قرود» است و گاهی هم بر «قرده» به کسره قاف و فتحه راء جمع بسته می شود و ماده اش «قرده» به کسره قاف و سکون راء است که جمعش قرد به کسره قاف و فتحه راء و دارای دال در آخر، میباشد، مانند «قربه» که جمعش «قرب» است. و کنیه اش ابوخالد، ابوحبیب، ابوزنه و ابوقشه است و حیوانی است زشت، با نمک، باهوش و تندفهم که صنعت را یاد میگیرد. پادشاه نوبه، میمون هایی به متوکل هدیه کرد که یکی خیاط و دیگری زرگر بود و اهل یمن انجام نیازهایشان را به میمون یاد میدهند، تا آنجا که

1- . حیاه الحیوان 2 : 4
2- . حیاه الحیوان 2 : 19

بقال و قصاب حفظ مغازه را به او میآموزند، تا صاحبش بازگردد و به او دزدی یاد میدهند و دزدی می کند. شیخان، از قاضی حسین نقل کرده اند که گفته: اگر کسی ورود به خانه و خارج کردن کالایی را به او آموخت و سپس خانه را سوراخ کرد و میمون را فرستاد و او کالا را خارج نمود، سزاوار است که دستش قطع نشود، زیرا برای این حیوان اختیاری هست و از محمد بن طاهر روایت شده که گفته در شن زار، میمون زرگری را دیدم که وقتی میخواست بدمد، به مردی اشاره کرد تا برایش بدمد.(1) (پایان نقل قول)

و سایر احوالاتش در باب المسوخ خواهد آمد.

و «شحیج» قاطر و الاغ؛ یعنی صدای آن دو و اسراب جمع سرب است که منظور گله [و دسته] آهو، مرغ سنگخوار، اسب و مثل این هاست و «مها» جمع کلمه مهاه است که همان گاو وحشی است. دمیری می گوید: گفته شده که «مها» نوعی گاو وحشی است که چون ماده اش آبستن شود، از گاو بگریزد و شهوت رانی در طبع اوست و از شدت شهوت، نرش بر نری دیگر سوار می شود و «مها» شبیه ترین چیز به بز خانگی است و شاخ هایش واقعا محکم است و کسی که قولنج دارد، مغزش را میخورد و برایش بسیار سودمند است و کسی که تکه ای از شاخ آن را به همراه خود داشته باشد، درندگان از او میترسند و اگر شاخ، پوست یا ناخنش در خانه ای دود شود، مارها از خانه کناره میگیرند و اگر خاکستر شاخش بر دندان کرم خورده ریخته شود، دردش آرامش مییابد و اگر مویش در خانه ای دود شود موش ها و چسنه ها [جانور بدبوی کوچک] از آن فرار میکنند و چون شاخش سوزانده شود و در غذای کسی که دچار تب نوبه قرار داده شود تب از او زایل گردد و اگر در هر نوشیدنی ریخته شود و نوشیده شود، قدرت جماع را زیاد کرده و عصب را قوی می کند و حرص مرد و زن را به جماع افزایش میدهد و اگر در بینیِ خون دماغ دمیده شود، خونش قطع گردد و اگر دو شاخش سوزانده شود تا خاکستر شوند و با سرکه مخلوط شود و در مقابل خورشید به موضع پیسی مالیده شود، از بین میرود و

1- . حیاه الحیوان 2 : 171 - 172

اگر مثقالی از آن را مخلوط نکرده برگیرد، با هیچ کسی مخاصمه نکند، مگر اینکه بر او غالب شود.(1)

«وعل» با فتحه واو بر وزن کتف، به معنای بز نر کوهی و جمع آن «اوعال و وعول» است. دمیری گفته: «وعل» با واو فتحه دار و عین کسره دار به معنای «الأروی»؛ یعنی همان بز نر کوهی است و طبعش چنین است که در مکان های وحشتناک و سخت، مأوی میگیرد و پیوسته به صورت جمعی زندگی می کند و چون هنگام زایش شود، جدا می شود و زمانی که در پستان حیوان ماده، شیر جمع شود، آن را میمکد و نر چون از آمیزش با ماده درماند، بلوط خورد تا شهوتش نیرو گیرد و چون ماده را نیابد، منی را به وسیله مکیدن با دهانش، برمی کند و این زمانی است که شهوت بر او غلبه کند و در طبعش چنین است که زمانی که جراحتی به او برسد، سبزی ای که در سنگ است را میجوید و آن را میمکد و بر روی زخم قرار میدهد و خوب می شود و اگر در حالی که بر بلندی قرار دارد احساس وجود شکارچی کند، بر پشتش میخوابد، سپس خودش را میغلطاند و سقوط می کند و دو شاخش که از سر تا رانش هستند او را از [آسیب] آنچه از سنگ ها که میترسد حفظ میکنند و چون نرمند، به سرعت او را از سنگ ها میگذرانند. (2) (پایان نقل قول)

(ایل) که با ضمه همزه و کسره آن و فتحه یاء مشدد خوانده می شود و بر وزن (سیّد) است به معنای بز کوهی نر است و گفته می شود: همان چیزی است که در فارسی گوزن نامیده می شود و جمع آن (ایایل) است. دمیری گفته: بیشتر حالاتش شبیه به گاو وحشی است و چون از صیاد بترسد، خودش را از قله کوه میاندازد و از این کار آسیبی نمیبیند و شماره سال های عمرش همان تعداد گره هایی است که در شاخ او است. و چون مار او را بگزد، خرچنگ میخورد و ماهی را دوست دارد، به سوی ساحل میرود تا ماهی ببیند، و ماهی هم نزدیک خشکی می آید تا او را بیند. صیادان این را میدانند، پس پوست گوزن میپوشند، تا ماهی به سمتشان آید و

1- . حیاه الحیوان 2 : 236 - 237
2- . حیاه الحیوان 2 : 290 - 291

از آن شکار کنند. به خوردن مارها اشتها دارد، هرجا آن ها را بیابد به سراغشان میرود و چه بسا او را میگزند و اشک هایش تا دو گودی زیر کاسه چشمانش جاری می شود، انگشتش را به آن وارد می کند و آن اشک ها خشک شده و مانند شمع میشوند و آن را برای سم مارها به عنوان دریاق که همان پادزهر باشد، میگیرند که بهترش زرد رنگ است و جاهایش بلاد سند و هند و ایران است و چون [قسمتی از آن] بر محل گزش مارها و عقرب ها گذاشته شود، سودمند است. و اگر کسی که زهر نوشیده، آن را در دهن نگهدارد برایش نافع است و در دفع سموم، خاصیّت عجیبی دارد. و برای این حیوان جز بعد از گذشت دو سال از عمرش، شاخی نمیروید و زمانی که دو شاخش بروید، مانند دو میخ، راست میروید و در سال سوم پخش و شعبه شعبه می شود و تا پایان شش سالگی، پیوسته این تشعب در حال زیادی است که آن وقت، دو شاخ، مانند دو درخت در سرِ گوزن هستند. سپس بعد از آن، دو شاخش در هر سال یک بار میافتند و دوباره میرویند و چون برویند آن دو را در معرض خورشید قرار میدهد، تا محکم شوند و گوزن در جانش، ترسو و همیشه در هراس است و مارها را به سختی میخورد و چون [بخواهد] آن ها را بخورد، شروع می کند به خوردن دُم تا برسد به سرش و در هر سال شاخ هایش را میاندازد و این الهامی از سوی خدای متعال است به خاطر منفعتی که برای مردم در آن است، زیرا مردم به وسیله شاخش هر حیوان شری را دفع میکنند و سختی زایمان را آسان می کند و برای باردارها سودمند است و اگر قسمتی از آن سوزانده شود و با عسل مخلوط شود، کرم شکم را خارج می کند.

و ارسطو گفته: به درستی که این گونه حیوانی با صوت و آواز خوانی شکار می شود و تا زمانی که آن را میشنود، نمیخوابد، پس صیادان او را به آن مشغول میکنند و از پشتش به سوی او میآیند و چون دیدند که دو گوشش شل شد، او را میگیرند. و آلتش از عصب و پی است؛ نه گوشتی دارد و نه استخوانی. شاخش توپر است و هیچ جای خالی در آن نیست و این حیوان خیلی چاق می شود، پس چون چنین شد، به خاطر ترس از اینکه شکار شود، فرار می کند. گوزن ها در تابستان افعی ها را میخورند و به خاطر حرارتش داغ و ملتهب میشوند، پس به دنبال آب

میروند و چون آن را ببینند، از نوشیدنش خودداری کرده و دور آن میگردند و آن را میبویند، زیرا اگر در آن حال آب را بنوشند و آب با سمّی که در شکمشان هست برخورد کند، میمیرند. پس پیوسته از نوشیدن آب خودداری میکنند، تا زمان بر آن ها بگذرد و[خطر] انتشار سم از بین برود، سپس آب مینوشند تا برایشان ضرری نداشته باشد. و چون شاخش دود شود، جانوران و هر جانور زهر داری را براند و چون شاخش سوزانده شود و با آن مسواک شود، زردی و سوراخ های دندان را از بین ببرد و ریشه هایش را محکم کند و هرکس تکه ای از آن، بر او آویخته شود، تا زمانی که بر او آویزان است، خواب نرود و اگر آلتش خشک کرده شود و خورده شود قدرت جماع را تحریک می کند و اگر خونش آشامیده شود، سنگ ریزه هایی را که در مثانه است میشکند. (1) (پایان نقل قول)

«قانص» به معنای شکارچی است و مقصود از «تمثیل»، آن چیزی است که خدای متعال در قصه [کشته شدن] هابیل ذکر کرده، «معره» به معنای اذیت و آزار است و شاید مراد حضرت از اینکه فرموده اند «لا یعقل» این است که این امور، صرفا به خاطر لطف خدای سبحان است که آن را به ایشان الهام نموده، نه اینکه از روی عقل و فکر[خودشان] باشد.

فیروز آبادی گفته: «دلفین» با ضمه دال، جانور دریایی است که غرق شده را نجات میدهد و دمیری گفته: جوهری «دلفین» را در باب سین با ضمه دال ضبط نموده. و گفته «دخس» بر وزن «صرد»؛ جانوری است در دریا که غرق شده را نجات میدهد و او را بر پشت خود میگیرد تا بتواند شنا کند، و دلفین نامیده می شود و بعضی دیگر گفته اند که او خوک دریایی است و حیوانی است که غرق شده را نجات میدهد و در اواخر رود نیل در مصر که به سوی دریای شور است، زیاد است، زیرا دریا او را به رود نیل میاندازد و مثل مَشک باد کرده ای است و سر خیلی کوچکی دارد و از بین حیوانات دریایی، به جز او حیوانی وجود ندارد که شش داشته باشد و از این رو از او باد و نفس شنیده می شود. و زمانی که به غریقی میرسد، قوی ترین وسیله برای نجات او همین است، زیرا پیوسته او را به سمت

1- . حیاه الحیوان 1 : 76 - 77

خشکی میکشد تا نجاتش دهد. به هیچ کس آزار نمیرساند و فقط ماهی میخورد و چه بسا مانند مرده بر روی آب پدیدار شود. او میزاید و شیر میدهد و هرکجا برود، بچه هایش به دنبالش میروند و فقط در تابستان میزاید. در طبعش موانست با انسان، خصوصا کودکان وجود دارد و زمانی که شکار شود، دلفین های بسیاری برای مبارزه با صید کننده اش میآیند و چون مدتی در عمق آب بماند، نفسش حبس شده و بعد از آن با شتاب، مانند تیر، برای نفس گرفتن بالا میآید و اگر در جلویش کشتی ای باشد، جهشی می کند و به وسیله آن از کشتی بالاتر می رود و نرش جز با ماده اش دیده نمی شود. (1) (پایان نقل قول)

فیروز آبادی گفته: «تنین» بر وزن «سکین»؛ مار بزرگی است و دمیری گفته: گونه ای از مارهاست که گویا بزرگ ترین آن هاست و قزوینی در عجائب المخلوقات گفته: او بدتر از کوسه است، در دهانش دندان هایی است مانند سرنیزه ها و مثل درخت خرمای بلند دراز است، دو چشمان سرخ، مانند خون دارد، دهان و شکم گشاده دارد و دارای دو چشمی براق است، بسیاری از حیوانات را میبلعد، حیوانات خشکی و آبی [همه] از او میترسند، زمانی که حرکت کند، دریا به خاطر شدت نیرویش موج بر میدارد، در ابتدای کار، مار نافرمانی است که هر چه از حیوانات خشکی را که ببیند میخورد، زمانی که فسادش زیاد شد، فرشته ای آن را برمیدارد و در دریا میاندازد و آنچه را که با حیوانات خشکی انجام میداد، با حیوانات دریایی هم انجام میدهد و بدنش بزرگ می شود. خدای متعال فرشته ای را به سوی او میفرستد تا او را بردارد و پیش یاجوج و ماجوج بیندازد. و یکی روایت کرده که تنینی دیده که طولش نزدیک دو فرسخ بوده. رنگش مانند رنگ پلنگ است و مانند ماهی فلس دار است و دو بال بزرگ، مانند باله های ماهی دارد و سرش مانند سر انسان است، اما مانند تپه ای بزرگ و دو گوشش دراز و چشمانش گرد و خیلی بزرگند. (2) (پایان نقل قول)

1- . حیاه الحیوان 1 : 245
2- . حیاه الحیوان 1 : 120

مؤلف: در کلامشان، ربودن تنین توسط ابر را ندیدم. و فیروز آبادی گفته: «قیظ» به معنای چله [وسط] تابستان است؛ یعنی از طلوع ثریا تا طلوع سهیل و «زبیه» با ضمه؛ به معنای حفره است و «نشز» که با فتحه نون و همچنین تحریک [همه حروف به فتحه] میآید، به معنای مکان مرتفع است و جوهری گفته: «لیث» یعنی شیر و گروهی از عنکبوت ها، با جهیدن مگس را شکار میکنند و گفته می شود «احال علیه بالسوط یضربه» یعنی به سمتش آمد و او را زد، «فکذلک» یعنی مانند فعل شیر و «هکذا» یعنی مانند فعل عنکبوت. دمیری گفته: «عنکبوت» حیوانی است که در هوا میبافد و جمعش «عناکب» و مذکرش «عنکب» و بر وزن فعللوت است، او پا کوتاه و چشم درشت است، برای هر کدامشان هشت پا و شش چشم وجود دارد و چون بخواهد مگس شکار کند، به زمین چسبیده و اطرافش را آرام می کند و نفسش را جمع [حبس] می کند، سپس روی مگس میپرد و به او می رسد.

افلاطون گفته: مگس، حریص ترین چیزها و عنکبوت، قانع ترین چیزهاست و خدای متعال روزیِ قانع ترین چیزها را حریص ترین آن ها قرار داده، پس تنزیه میکنم کسی را که باریک بین و آگاه است و این نوع، مگس نامیده می شود و گونه ای هم دارد که به سرخی میزند که دارای کرک و چهار نیش در سر است که با آن ها میگزد. و این گونه خانه نمیبافد، بلکه خانه اش را در زمین می کند و مانند سایر جانوران موذی در شب خارج می شود و رتیل از آن هاست. جاحظ گفته: «رتیل» نوعی عنکبوت است و عقربِ مارها نامیده می شود، زیرا مارها و افعی ها را میکشد و بعضی گفته اند: شش نوع و بعضی گفته اند: هشت نوع است و همگی از دسته عنکبوت ها هستند. جاحظ گفته: فرزند عنکبوت از جوجه ای که به دنیا میآید، عجیب تر است، زیرا فرزند عنکبوت لحظه ای که متولد می شود توانایی بر بافتن مییابد، بدون تلقین و تعلیم، و تخم میگذارد و آن را زیر بال گرفته بر آن میخوابد و نخست که متولد می شود، کرم کوچکی است، سپس تغییر می کند و عنکبوت می شود و صورتش در سه روز کامل می شود و آماده جفتگیری میشود و چون نر میل به ماده کند، بعضی از رشته های بافتنش را از وسط میکشد و چون چنین کرد، ماده هم مثل آن را انجام میدهد و پیوسته به یکدیگر نزدیک میشوند، تا اینکه بر هم می

جهند و شکم نر روبروی شکم ماده قرار میگیرد و این گونه از عنکبوتیان حکیم اند و از حکمت او آن است که [نخست] تار میکشد و سپس پود میسازد و از وسط آغاز میکند و برای آنچه که شکار می کند، موضعی را در مکانی دیگر مانند انبار آماده می کند و چون چیزی در آنچه که ریسیده بیفتد و بجنبد، به سویش میرود و بر او میتند تا ناتوانش کند و چون ضعفش را بفهمد، او را برداشته و به انبارش میبرد و اگر شکار، چیزی از بافت را پاره کند، برگشته و آن را مرمت می کند و چیزی را که میتند از شکمش خارج نمی کند، بلکه از بیرون پوستش [خارج می کند.] دهانش به درازا شکافته شده و این گونه خانه اش را دائما مثلث شکل میتند و وسعت خانه اش به اندازه ای است که خودش در آن پنهان شود. (1) (پایان نقل قول)

و گفته می شود: «وضع عنه» که یعنی از منزلتش کاست و «اقله» یعنی آن را برداشت و بلند کرد [بالا برد] و «جسا» بر وزن «دعا» به معنای سخت و خشک است و «سحجت جلده فانسحج» یعنی پوستش را کندم، پس کنده شد و «تقصف» یعنی شکستن و «غریض» یعنی تر و تازه و پخته نشده. و «عجم» با تحریک عین و جیم یعنی هسته، «تقوقی» یعنی آواز میخواند و «مح» با ضمه میم و حاء مهمله؛ یعنی زرده تخم مرغ و در بعضی از نسخ با خاء معجمه آمده و «تنقاب» یعنی سوراخ می کند و «ماء ضحضاح» آبی است که عمقش نزدیک [کم] است، «ربیئه» با همزه؛ به معنای دیده بان و طلیعه داری است که برای قوم دیده بانی می کند، تا دشمن نابودشان نکند، «مرقب» موضع بلندی است که نگهبان بر آن بالا میرود و «بشم» که بر وزن «فرح» است؛ یعنی پر خوردن و «فراش»، همان چیزی است که در چراغ میافتد [بر دور آن پرسه میزند] و «یعسوب» فرمانروای زنبورهای عسل است و پرنده ای است کوچک تر و یا بزرگ تر از ملخ و در قاموس آمده که «تمّره» یا «ابن تمّره» بر وزن «قبّره»؛ پرنده ای کوچکتر از گنجشک است و گفته قرمز؛ رنگی ارمنی است که از عصاره کرم ها، درون بیشه هایشان است و «حلزون» با تحریک حاء و لام؛ جنبنده ای است که در «رمث» یعنی بعضی از چراگاه های شتر است.

1- . حیاه الحیوان 1 : 266 و 2 : 114

مؤلف: از خبر، یکی بودن این دو [قرمز و حلزون] برمیآید و احتمال دارد مقصود این باشد که از رنگ حلزون به کارکرد قرمز برای رنگ آمیزی پی بردند، به خاطر شباهت این دو.

دمیری گفته: حلزون؛ کرمی است درون لوله ای سنگی که در کنار دریاها و نهرها یافت می،شود و این کرم نصف بدنش را از درون آن لوله صدفی بیرون می دهد و به راست و چپ میرود، ماده ای را میجوید تا با آن تغذیه کند. و چون احساس رطوبت و نرمی کند بر آن پهن می شود [میخوابد] و وقتی که احساس سفتی و سختی کند، از ترس اذیت کننده جسمش، جمع شده و داخل آن لوله صدفی می شود، و چون حرکت کند، خانه اش را با خود ببرد.(1) (پایان نقل قول)

مؤلف: تمام این خبر را در کتاب التوحید آورده ایم و به نحوی دیگر شرح نموده ایم.

دنباله ای پر سود:

بدان که از سیاق این خبر در مواضعی، روشن است که کارهای صادره از جانوران زبان بسته، از روی فهم و شعور نیست، بلکه این ها فقط [بر طبق] سرشتی است که بر آن مجبول شده اند، در حالی که از ظواهر بسیاری از آیات و اخبار برمیآید که شعور و شناخت دارند، بلکه وظائفی دارند که به ترک برخی از آن ها در دنیا کیفر می شوند و به ترک برخی در آخرت، ولی نه همیشه، بلکه در مدتی که قصاص مظلوم از ظالم حاصل شود [گرفته شود]، و حکماء و متکلمین خاصه و عامه در این باره اختلاف کرده اند. حکما به سمت تجرد نفوس ناطقه انسانی و اینکه ادراک کلی، جز از مجرد تحقق نمییابند، رفته اند و از این رو ادراک آن را به انسان اختصاص داده اند. و اما سایر حیوانات به وسیله نیروهای مُدرک بدنی امور جزئیه را درک میکنند، مانند گوسفند که در گرگ مقصودی را درک می کند که موجب نفرتش از او می شود و همچنین اکثر متکلمین از آن ها فهم و شعور و عقل را که ملاک تکلیف است نفی کرده اند. و آیات و اخبار وارده در این باره را چنانچه قبلا دانستی و در آینده هم بیاید تاویل کرده اند و حقیقت این است که دلیل قطعی، بر نفی عقل و

1- . حياه الحيوان 1 : 171

تکلیف در آن ها به طور مطلق، دلالت ندارد [وجود ندارد] بلکه فقط بر این دلالت دارد که آنان در ادراک معانی دقیقه و در تکالیف بزرگی که انسان بر انجام آن ها مکلف شده در مرتبه انسان نیستند و نوید به نعمت دائم و هشدار از کیفر جاوید ندارند. پس احتمال دارد که نسبت به برخی از امور کلیه و مصالح آشکاری که متعلق به بقاء نوع، غذا و رشدشان است، فهیم باشند و ملهم به شناخت صانع و اطاعت امام زمان و سایر اموری که در اخبار معتبر وارد شده، باشند و این محال نیست و از این حرف لازم نمیآید که مانند سایر مکلفین، مکلف به همه تکالیف باشند و در صورت ترک همه آن ها مورد عذاب واقع شوند و همچنین نفی تکلیف، دلالت بر سلب عقل و شعور به صورت مطلق، ندارد؛ زیرا بچه های در آستانه بلوغ، غیر مکلف اند، در حالی که گاهی دارای ادراک علوم و تحقیق مطالبی هستند که برای بسیاری از مکلفین حاصل نیست [آن را ندارند.]

به علاوه ممکن است برخی آیات و اخبار حمل شوند بر این که، خداوند متعال برای آشکار ساختن معجزه ای برای پیامبر یا وصی ای و یا کرامتی برای ولی ای، در آن وقت به جانوری عقل و شعور عطا نموده که به واسطه آن بعضی از اقوال عقلا و افعالشان از او صادر گردیده همان طور که گذشت، یا سخنی و کاری در او ایجاد کرده به طوری که خودش هم احساس نکرده - با توجه به دلائلی که ذکر کرده اند- اگرچه که این حرف هم بعید است و اما این قول که صدور اعمال محکم و صنایع دقیق از آن ها فقط به خاطر طبعی است که بر آن مجبول شده اند، بدون اینکه بر این کارها و فوائدش شعوری داشته باشند، در نهایت بُعد است. و میتوان آنچه را که در حدیث مفضل، موهم این مطلب است، تاویل بر این معنا کرد که خدای متعال این ها را به ایشان، در هنگام نیاز به امری از امور و مصلحتی از مصالح الهام می کند، بدون اینکه آن علم، با گرفتن از معلمی و یا کسب تجربه و یا رجوع به کتابی حاصل شود، کما اینکه این امور برای بیشتر افراد بشر عاقل اتفاق می افتد، چنانچه به طفل در هنگام ولادت، میل به غذا و گریه برای کسب آن، القاء می شود و چگونگی مکیدن پستان و امثال آن به او الهام میگردد، که شرح و تفصیلش گذشت.

و باید در اینجا برخی از چیزهایی را که اصحاب محققمان و دیگران در این باره ذکر کرده اند، یادآور شویم که یکی از آن ها، آن چیزی است که سید مرتضی- رضی الله عنه- در کتاب غرر ذکر کرده، آنجایی که از ایشان سوال شد: نظر شما در مورد اخبار وارده در عمده کتب اصول و فروع، به ستایش گونه هایی از پرندگان، چهارپایان، خوردنی ها و زمین ها و نکوهش گونه هایی دیگر چیست؟ مانند مدح کبوتر، بلبل، چکاوک، کبک نر و درّاج و پرندگان شیوایی که مانند آن هایند و نکوهش فاخته ها و لاشخورها. و آنچه حکایت است که هر کدام از این گونه های ستوده شده، به ستایش خدای تعالی و اولیائش و دعا برای ایشان و نفرین بر دشمنانشان، سخن میگویند و هرکدام از گونه های نکوهیده، بر خلاف آن نطق میکنند، مثل ذم اولیاء علیهم السّلام، مانند نکوهش از جری [نوعی از ماهیان است، ظاهرا مارماهی است] و هر ماهی که شبیه به اوست و آنچه که مارماهی می گوید، زیرا او به خاطر انکار ولایت مسخ شده و اخباری که می گوید به همین سبب [گوشتش] حرام شده و مانند نکوهش خرس، میمون، فیل و سایر مسخ شدگان که حرام گوشتند، و مانند نکوهش خربزه ای که امیر المؤمنین علیه السّلام آن را شکستند و یک بار بدان برخوردند و فرمود: از دوزخ است تا به دوزخ و آن را از دستشان انداختند و از مکانی که در آن افتاد، دودی بالا رفت. و مانند نکوهش زمین شوره زار و این حرف که او هم ولایت را منکر شد، و در این معنا آمده آنچه از [اخبار مختلفی] که شرحش به درازا میکشد و ظاهرش با آنچه که عقل، بدان راهنمایی می کند، منافات دارد، زیرا این گونه ها، با آن هایی که تکلیف و امر و نهی کردنشان جایز است، فرق دارند، در حالی که در این اخباری که به آن ها اشاره کردیم، آمده که بعضی از این گونه ها به حق اعتقاد دارند و بدان پاداش میگیرند و برخی از آن ها با آن مخالفت میکنند و همه این ها مخالف آن چیزی است که عقلا برآنند.

و برخی از این ها [اخبار]، گواهی میدهند که این گونه ها، کلامی مفهوم و واژه هایی که مفید [رساندن] مقصودشان باشد، دارند و اینکه به منزله زبان عجمی و عربی اند که یکی زبان دیگری را نمیفهمد. و شاهد این حرف، کلام خدای سبحان است در آنچه که از سلیمان علیه السّلام حکایت نموده که «یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ

الطَّيْرِ وَ أُوتينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبين»(1) {ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.} و همچنین کلام مورچه، که خدای متعال حکایت کرده و کلام هدهد و احتجاج و فهم و جوابش. پس [سید مرتضی] نعمت دهد [منت نهد] به ذکر آن چیزی که در نزد اوست و إن شاءالله ثواب برد و بالله التوفیق.

سید مرتضی رضی الله عنه جواب داده که، اتکال بدان، در آن [یعنی در جواب این مساله] چیزی است که اعتقاد داریم ادله، از جهت نفی و یا اثبات بر آن دلالت میکنند، پس اگر ادله بر امری از امور دلالت کنند، واجب است اخبار وارده را اگر ظاهرشان مخالف آن است، بر آن بنا نهیم [حمل کنیم] و بدان برگردانیم و بین آن دو تطابق ایجاد کنیم؛ بدین گونه که اگر ظهوری دارد دست از آن برداریم و اگر مطلق است، مشروط کنیم و اگر عام است، تخصیص بزنیم و اگر مجمل است، تفصیل دهیم و از هر طریقی که اقتضای موافقت است و به مطابقت بازگشت می کند [منجر می شود]، بین آن خبر و ادله، هماهنگی ایجاد کنیم و وقتی که ما این کار را در مورد ظواهر قرآن، که صحتش قطعی و ورودش معلوم است، انجام میدهیم و شرمی از آن نداریم، پس چگونه خود را از این کار، در مورد اخبار آحادی که موجب علم نمی شود و یقینی هم به بار نمیآورد، بازداریم؟ پس هر وقت، اخباری بر تو وارد شد آن ها را بر این جمله عرضه کن و بنایش را بر آن گذار [یعنی آن را به ادله قطعی عرضه کن] و در مورد آن اخبار، چیزی را انجام ده که ادله به آن حکم می کند و دلیل های عقلی لازمش گردانیده و اگر بنا گذاشتن، تاویل، تخریج و تنزیل در آن ممتنع شد، راهی غیر از کنار گذاشتن و ترک اقامه نمودن آن [به عنوان دلیل] نیست و اگر بر همین جمله بسنده کنیم، قطعا برای کسی که تدبر و تعقل می کند کافی است و جایز است که منظور از نکوهش این گونه ها از پرندگان، که برضد ثنای الهی و نکوهش اولیاء و نقص اصفیای او گویایند، نکوهش گیرنده ها و وابستگان به ایشان باشد و اینکه این هایی که از محبت این گونه ها و گرفتنشان، دچار شگفتی و سرگشتگی شده اند، کسانی اند که بر خلاف ثنا بر خدای متعال تکلم میکنند و اولیاء

1- . نمل / 16

و دوستانش را نکوهش میکنند، پس نطق را به خاطر مجاورت و نزدیکی و بر طبق مجاز و استعاره، به این گونه ها اضافه نموده [نسبت داده]، در حالی که برای گیرندگان و وابستگان به ایشان است، همان طور که خدای متعال در قرآن، سوال کردن را به قریه اضافه فرموده، در حالی که مربوط به اهل قریه است و چنانچه فرموده «وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدیداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُکْراً * فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَ کانَ عاقِبَهُ أَمْرِها خُسْراً»(1) {و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچیدند و از آن ها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی [بس] زشت عذاب کردیم. تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند، و پایان کارشان زیان بود.} و در همه این ها [یعنی جمله ها] محذوفی وجود دارد و در ظاهر فعل را به چیزی نسبت داده که در حقیقت، متعلق به غیر اوست و سخن در مدح گونه هایی از پرندگان و وصف کردنشان به اینکه به ثنا بر خدای متعال و مدح اولیائش تکلم میکنند، بر طبق همین روشی است که ما نشان دادیم.

پس اگر گفته شود: چگونه وابستگان به این گونه ها، به خاطر نسبتشان با ایشان مستحق مدح اند و وابستگان به بعضی دیگر با نسبتشان مستحق نکوهش، که شما مدح و نکوهش را وابسته به آن نموده اید؟

میگوییم: ما برای وابستگی به این گونه ها، بهره ای در استحقاق وابستگانشان به مدح و یا ذم قرار ندادیم و فقط گفتیم، ممتنع نیست که شیوه مومنین دوستدارِ اولیای خدای متعال و دشمنان دشمنش بر این جاری شود که به وابستگی به گونه هایی از پرندگان الفت بگیرند و همچنین شیوه بعضی از دشمنان خدای تعالی بر گرفتن بعضی [دیگر] از گونه های پرندگان، پس گیرنده بعضی از ایشان ممدوح است، نه به خاطر گرفتنش، بلکه به خاطر گرفتن صحیحش، پس مدح را به این گونه ها نسبت داده، در حالی که برای وابسته به آن ها است و تکلم به تسبیح و دعاء درست را به آن ها نسبت داده در حالی که مجازاً و اتساعًا برای گیرنده ایشان است و سخن در مورد ذمی هم که مقابل مدح است، همین است.

1- . طلاق / 8 - 9

و اگر گفته شود: اگر نکوهش مربوط به گرفتن این ها نیست و فقط متعلق به بعضی از گیرندگان آن ها، به خاطر کفر و گمراهیشان است، پس چرا از گرفتن بعضی از این گونه ها نهی شده است؟

میگوییم: جایز است که در گرفتن این بهائمی که از گرفتن و وابستگیشان نهی شده، مفسده ای باشد و خلقتشان در اصل، به خاطر این وجه قبیح نیست، زیرا خلق شده اند تا از سایر وجوه انتفاعشان، به جز وابستگی و گرفتنی که تعلق مفسده به آن ممتنع نیست، نفع داده شوند [نفع برسانند] و همچنین جایز است در گرفتن این گونه های نهی شده، شومی و فال بد زدن وجود داشته باشد و برای عرب در این باره شیوه معروفی موجود است و همچنین این نهی بر طبق شیوه کسی که فال بد زدن را با تحقیق نفی می کند، صحیح است، زیرا فال بد زدن و بد دلی اگرچه در حقیقت برایشان اثری نیست، اما جان ها آن را احساس میکنند و به سوی چیزهایی میشتابند که در هر حال دوری کردن و پرهیز از آن ها واجب است و معنای کلام حضرت که فرمود: «دردمند بر تندرست وارد نمی شود» بر همین معنا حمل می شود، اما تحریم ماهی جری و امثال آن ممتنع نیست که برای چیزی باشد، که در خوردنش، متعلق به مفسده است [مفسده آور است]، همان طور که در مورد سایر محرمات هم میگوییم. اما این حرف که می گوید جری به خاطر انکار ولایت مسخ شده از آن چیزهایی است که خنده آور است و از گوینده اش و کسی که به امثال این حرف توجه کند، مایه تعجب می شود و اما تحریم گوشت خرس و میمون و فیل، مانند تحریم هر حرام [دیگری] در شریعت است و سبب تحریم فرق نمی کند.

و قول به اینکه مسخ شده اند را اگر به زور بپذیریم، بر این حمل میکنیم که بر خلقتی ستوده شده [خوب و زیبا] که کسی نفرتی از آن نداشت، بودند، سپس بر این صورت های زشت، بر مدار نفرت و افزونی در امتناع بهره وری از ایشان قرار داده شدند، زیرا در حقیقت یک موجود زنده جایز نیست که دیگری باشد و فرق بین دو موجود زنده بداهتا مشخص است، پس چگونه جایز است که یک موجود زنده تبدیل به موجود زنده دیگری شود و اگر از مسخ چنین اراده شود، باطل است، اما اگر غیر آن منظور شود در آن تامل میکنیم و اما خربزه جایز است که برای وقتی

باشد که امیر المومنین علیه السّلام آن را چشید و از طعمش نفرت گرفت و کراهتش به آن افزون گردید، و فرمود (از آتش و به سوی آتش است) یعنی این جزء غذای اهل آتش و آن چیزی است که شایسته عذاب اهل آتش است، همان طور که یکی از ما این حرف را در مورد آنچه که بد میداند و اکراه دارد می گوید و جایز است که برخاستن دود هنگام انداختن آن [توسط حضرت] برای تصدیق کلام حضرت علیه السّلام که فرمود (از آتش و به سوی آتش است) و اظهار معجزه ای برای ایشان، باشد و اما نکوهش زمین های شوره زار و این حرف که ولایت را انکار نموده، زمانی که معنایش بر آنچه که پیش از این، از انکار ولایت توسط زمین و ساکنانش گفتیم حمل نشود، معقول نیست و این مانند قول خدای متعال است که فرموده «وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ»(1) و اما نسبت [داشتن] اعتقاد حق به بعضی از جانوران و اعتقاد باطل و کفر به برخی دیگر از چیزهایی است که با عقول و بدیهیات مخالفت دارد، زیرا این جانوران غیر عاقلند و کامل و مکلف نیستند، پس چگونه به حق یا باطل اعتقاد دارند؟ و اگر اثری وارد شود که در ظاهرش چیزی از این محالات باشد، نحوه مواجهه با آن یا به دور انداختن و یا برگرداندن بر معنای صحیح است و ما نحوه تاویل را نشان داده ایم و تبیین نموده ایم که چگونه میتوان به آن رسید. و اما حکایت خدای متعال از سلیمان علیه السّلام که «یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبینُ»(2) {ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.} منظور این است که به سبب معجزه میدانسته چیزی را، که به وسیله آن فهمیده می شود آنچه که پرندگان میگویند و در صداها و اغراض و مقاصدشان که از طریق آوازشان اتفاق میافتد، تداعی میکنند. و اما حکایت از مورچه به اینکه گفته «یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ»(3) {ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته-

---

1- . طلاق / 8
2- . نمل / 16
3- . نمل / 18

شما را پایمال کنند.}، جایز است که مقصود از آن این باشد که دلالت سخن گفتن در این معنا، از او آشکار شده است [یعنی چنین نیست که مورچه حتما سخن هم گفته باشد بلکه به روشی دیگر به مورچه ها فهمانده] و بقیه مورچه ها را آگاه کرده و آن ها را از ماندن در جای خود ترسانده و [آگاهی داده به] اینکه نجات، در فرار به سوی خانه هایشان است، پس نسبت سخن به او مجاز یا استعاره است همان طور که شاعر گفته:

آن دابه با اشک ریختن و ناله [شیهه] به او شکایت کرد

و همان طور که دیگری گفته:

دو دیده به او گفتند بر روی چشم، فرمان برداریم

و جایز است که از مورچه، کلامی دارای حروف منظم واقع شده باشد، همان طور که یکی از ماها صحبتی می کند، که معانی مذکوره را در برمیگیرد و این معجزه ای برای حضرت سلیمان علیه السّلام است، زیرا خدای متعال، پرندگان را رام او گردانید و به سبب [اعطای] معجزه، معانی صداهای آنان را به ایشان فهمانید و این ناشناخته نیست، زیرا تکلم به مثل این کلامی که از ما شنیده می شود، وقوعش از کسی که مکلف و کامل العقل نیست، ممتنع نیست. آیا نمیبینی که دیوانه و کودکانی که به کمال نرسیده اند، گاهی اوقات به کلام متضمن اغراض، سخن میگویند، اگرچه که تکلیف و کمال از ایشان زایل است؟ و سخن در مورد آنچه که از هدهد حکایت شده طبق دو وجهی است که در مورد مورچه ذکر کردیم و نیازی به بازگویی آن دو نیست و اما حکایت اینکه سلیمان علیه السّلام گفته «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ»(1) {قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.} و اینکه چگونه جایز است در مورد هدهد باشد، در حالی که او غیر مکلف است و مثل اوئی مستحق عذاب نیست؟ جوابش این است که «عذاب»، اسمی است برای زیان واقع، اگرچه که مستحق هم نباشد و مانند «عقاب» نیست که به جز برای پاداش امری که پیشی گرفته [قبلا انجام شده] نباشد، پس اینکه معنای «لاعذبنه»، «لاولمنه» [قطعا او را دردمند خواهم

1- . نمل / 21

ساخت] باشد و خدای متعال درد رساندن به او را برای مصلحتی مباح گردانیده باشد، همان طور که ذبحش را مباح نموده، ممتنع نیست، همان طور که پرندگان را برای او رام گردانیده تا آن ها را برای اغراض و منافعش صرف کند و همه این ها در مورد نبی مرسلی که عادات، برایش گشوده می شود [خرق عادت می کند] و معجزات به دستش آشکار میگردد، مورد انکار نیست و بر گروهی مشتبه شده که میپندارند این حکایات، اقتضای آن را دارد که مورچه و هدهد مکلف باشند، در حالی که روشن نمودیم که امر بر خلاف آن است.(1)

و ایشان قدس الله روحه در پاسخ به مسائل طرابلسیات گفته: اما استبعاد در مورچه ای که بقیه مورچگان را به روی گردانی از آن مکان هشدار دهد و تعجب از فهم یک مورچه از مورچه ای دیگر و [همچنین تعجب از] گزارشی که از آن داده شده و تعجب طبق آنچه که قرآن از کلامش گفته «یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا» تا آخر آیه، بی جاست، زیرا گاهی جانوری از جانور دیگری به وسیله صدا یا فعلی که از او صادر می شود، بسیاری از مقاصدش را درمییابد و به خاطر همین پرندگان و بسیاری از جانوران را میبابیم که جنس نرش، ماده را به صدایی می خواند، و بین آن و صداهای دیگری که اقتضای خواندن ندارد، فرق میگذارد و امر در مورد گونه های مختلف حیوانات و فهم بعضی از آن ها از بعضی از مراد و اغراض دیگری به وسیله فعلی که پدید میآید و یا صدایی که واقع می شود، روشن تر از آن است که پنهان باشد و انکار آن خودخواهی است.

پس چه جای انکار است این که بقیه مورچه ها از آن مورچه ای که هشدار و بیم دادن از او حکایت شده، [چیزی] بفهمند، زیرا ما بارها دیده ایم که مورچه ای به سوی مورچه ای دیگر روان است، در حالی که او متوجه به جهتی است و چون برابر و جلوی او قرار میگیرد، از جهتش برگشته و با او برمیگردد، و واجب نیست که آن حکایت رسای طویل را، مورچه قائلش باشد و تصورش کند و وقتی از زیانی که بر مورچگان نزدیک شد، ترسید، جایز است که حکایت کننده این حالت، این حکایت رسای مرتب را بگوید، زیرا اگر مورچه گویا و ناطق بود و با زبان و بیان، بیم می

1- . غرر الفوائد: 395- 397

داد، جز مثل این را نمیگفت. و گاهی یک عرب از یک فارسی زبان، سخن مرتب و پیراسته ای را حکایت می کند که فارسی زبان آن را نگفته و فقط به معنایش اشاره نموده، پس تعجب از هر دو موضع، از بین رفت و چه چیزی بهتر و رساتر و گویاتر است بر قوت بلاغت و حسن تصرف در فصاحت، از اینکه مورچه ای ضرر ناشی از سلیمان و لشکرش، را با چیزهایی که امثال آن مورچه میفهمند به بقیه مورچه ها بفهماند. پس [خداوند] این مقصود را که بیم دادن و نفرت انگیختن است، با این الفاظ زیبا و ترتیب روشن درست، حکایت می کند و تنها کسی از فهم این امور و سرعت دستیابی بر آن گمراه می شود که موقعیت های کلام فصیح و مراتب و روش های آن را نشناسد.(1)

شارح مقاصد گفته: بیشتر فلاسفه چنین پنداشته اند که از میان حیوانات، برای غیر از انسان، نفس مجردی که مدرک کلیات است وجود ندارد و برخی دیگر پنداشته اند [گفته اند]: ما به خاطر عدم دلیل، وجود نفس را برای حیوانات نمیشناسیم [قطعی نمیدانیم] و به خاطر احتمال، وجودش را هم به کلی منتفی نمیدانیم و آنچه توهم شده که اگر حیوانات نفوسی داشتند، انسان بودند؛ چون حقیقت انسان نفس و بدن است، درست نیست، زیرا جایز است که دو نفس، حقیقتا [در ذات] با یکدیگر اختلاف داشته باشند و در قسمت های دیگری که ما بر حقیقتش مطلع نیستیم تمایز داشته باشند و جمعی از اندیشمندان قائل به ثبوت این [یعنی وجود نفوس مدرک کلیات در جانوران دیگر]، با تمسک به عقل و نقل شده اند، اما دلیل عقلی این است که ما از آن ها افعال عجیبی را مشاهده میکنیم که دلالت دارد که این ها ادراکات عقلی دارند، مانند زنبور عسل در ساختن خانه های شش ضلعی و فرمان بری از رئیس و مانند مورچه در فراهم کردن ذخیره و شتر و قاطر و اسب و الاغ در راهجویی در شب تاریک و فیل در احوال عجیبی که از او مشاهده می شود و بسیاری از پرندگان و حشرات در درمان بیماری هایی که بر ایشان عارض می شود و غیر آن، از بسیاری از حیله های عجیبی که بسیاری از عقلا از آن عاجزند و اما دلیل

1- . جواب المسائل الطرابلسیات

نقلی، کلام خدای متعال «وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ»(1) تا آخر آیه و کلامش «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ»(2) تا آخر آیه و کلامش «یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ»(3) و کلام خدای تعالی که حکایت از هدهد است «أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ»(4) و حکایت از مورچه «یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ»(5) تا آخر آیه.(6)

و رازی در مطالب العالیه در بحث از نفوس سایر حیوانات گفته: فلاسفه متقدم متفقند بر اینکه حیوانات، قوای جسمانی دارند و وجود نفوس مجرده برای آن ها ممتنع است و در تقریر این مطلب دلیل و شبهه ای را ذکر نکرده اند و نباید کسی بگوید: اگر نفوسشان، نفوس مجردی بود، لازم بود که در تمام ماهیت، مساوی با نفوس بشری باشد که از آن، وقوع تساوی در علوم و اخلاق لازم بیاید و این محال است، زیرا ما میگوییم تساوی در تجرد، تساوی در قید سلبی است و دانستی که تساوی در قیود سلبی، موجب تساوی در تمام ماهیت نمی شود، اما افراد دیگر اختلاف کرده اند در اینکه آیا جانوران نفوس مجرد دارند و آیا چیزی از قوه عقلیه را دارند و یا نه؟ گروهی از اندیشمندان و اهل اثر پنداشته اند که این امر ثابت است و بر صحتش با عقل و نقل دلیل آورده اند، اما دلیل عقلی آن است که گفته اند ما از این حیوانات افعالی را مشاهده میکنیم که جز از عقلای فاضل صادر نمی شود و این دلالت می کند که اینها مقداری عقل دارند و این مطلب را با وجوهی روشن کرده اند:

اول: موش، دمش را داخل شیشه روغن می کند، سپس آن را میلیسد و این کار از او صادر نمی شود، جز به خاطر علمش به مجموعه ای از مقدمات: اول اینکه او محتاج به روغن است دوم اینکه سرش در شیشه وارد نمی شود سوم اینکه دمش داخل می شود و چهارم اینکه مقصود، از این طریق به دست میآید، پس اقدام به آن واجب است.

1- . نور / 41
2- . نمل / 68
3- . سبأ / 10
4- . [4] نمل / 22
5- . همان / 18
6- . شرح المقاصد

دوم: زنبور عسل، خانه های شش ضلعی میسازد و در این شکل دو منفعت است که، به جز از شش ضلعی حاصل نمی شود و تقریرش این است که اشکال بر دو قسمند: بعضی اشکالی اند که وقتی یکی از آن ها به دیگری میچسبد عرصه آن را پر می کند، جز اینکه زوایایش تنگ است و [بیرون] و خالی میماند و بعضی دیگر اشکالی اند که اینچنین نیستند، قسم اول، مثل سه ضلعی ها و چهار ضلعی هایند، که این دو اگرچه عرصه شان پر می شود، اما زوایای تنگ [تند] دارند که خالی میماند، اما هفت ضلعی ها و هشت ضلعی ها با اینکه زوایای باز دارند، اما عرصه شان را پر نمی کند، بلکه بینشان فضایی باقی میماند، اما شکلی که جامع این دو منفعت است، فقط شش ضلعی است، بدین خاطر که زوایایش باز است و چیزی از جوانب در آن، خالی باقی نمیماند و وقتی یک شش ضلعی به دیگری بچسبد، در بین آن دو، شکاف بی خودی باقی نمیماند. پس وقتی ثابت شد که شکل موصوف به این دو صفت، این شش ضلعی است، به ناچار زنبور عسل ساخت خانه هایش را بر این شکل انتخاب می کند و اگر خدای متعال الهام و زیرکی را به او عطا نکرده بود، به این امر دست نمییافت و شگفتی دومی هم در او هست و آن این است که بشر، بر ساختن خانه شش ضلعی جز با خط کش و پرگار قادر نیست، در حالی که زنبور عسل این خانه ها را بدون نیازی به این وسایل و تجهیزات میسازد.

بدان که شگفتی های احوال زنبور عسل در ریاستش و در تدبیر احوال رعیتش و در کیفیت خدمت رعیت به این ملکه، زیاد است که در کتاب الحیوان ذکر شده است.

سوم: مورچه در فراهم کردن ذخیره برای خودش تلاش می کند و این نیست جز به خاطر علمش به اینکه در زمان های آینده به غذا احتیاج دارد و در آن اوقات، قادر به دست آوردن آن نیست، پس سعی کردن در به دست آوردنش در این زمان، که در آن قدرت بر به دست آوردن ذخیره، حاصل است، واجب است. و از شگفتی های احوالش سه امر است: اول اینکه چون احساس رطوبت در مکان کند، دانه را به دو نصف میشکافد، به خاطر علمش به اینکه اگر دانه سالم باقی بماند و رطوبت بدان برسد، قطعا میروید و دانه برایش تباه می شود، اما اگر به دو نیم

شکافته شود، نمیروید. دوم اینکه وقتی رطوبت به آن اشیاء برسد و سپس خورشید طلوع کند، آن اشیاء را از لانه اش بیرون آورده و میگذارد، تا خشک شوند. و سوم اینکه چون مورچه شروع به بردن دانه به داخل لانه اش کند، آن را به بارش باران ها و وزیدن بادها هشدار میدهد و این حالات، دلالت بر حصول ذکاوت بزرگی برای این حیوان کوچک می کند.

چهارم: عنکبوت خانه هایش را به صورت عجیبی میسازد و این برای آن است که شبکه ای را که دام اوست، نمیتند، جز بعد از اینکه تفکر کند که شایسته است آن را چگونه قرار دهد تا برای شکار مگس به وسیله آن خوب باشد و اینها کارهای فکری است که کمتر از افکار انسانی نیست.

پنجم: شتر و الاغ، چون راهی را در شب تاریک بپیمایند، در دفعه دوم میتوانند آن راه را بدون راهنمایی راهبر و تعلیم معلمی بپیمایند، تا آنجا که اگر مردم در مورد آن راه اختلاف کنند و شتر را پیش بیندازند و به دنبال او بروند در پیروی از او راه مستقیم را مییابند.

و همچنین اینکه انسان نمیتواند از بلدی به بلدی دیگر برود، جز در هنگام استدلال به علامت های مخصوص، حال یا زمینی، مثل کوه ها و بادها و یا آسمانی، مثل احوال خورشید، در حالی که مرغ سنگ خوار، در هوا، از بلدی به بلدی دیگر، به طور مستقیم، بدون اشتباه و خطا پرواز می کند و همچنین اردک ماهی از گوشه ای از گوشه های عالم به گوشه ای دیگر برای طلب هوای سازگار، منتقل می شود، بدون هیچ گونه اشتباهی و این کاری است که بهترین بشر، از انجام آن عاجز است در حالی که این گونه حیوانی بر آن قادر است.

ششم: خرس، چون خواهد گاو را شکار کند، میداند که نمیتواند آشکارا قصد او را کند. گفته می شود که در گذرگاه آن گاو، میخوابد و چون گاو نزدیک شد و خواست شاخش بزند، دو شاخش را بین دو بازویش قرار داده و پیوسته بین آنچه را که بین دو بازویش قرار گرفته، دندان میگیرد، تا او را از پای میاندازد و همچنین چوب را میگیرد و انسان را میزند، تا آنکه میپندارد او مرده، پس رهایش می کند و چه بسا برگردد و بویش کند و نفَسَش را جستجو کند و همچنین به سبُکی بالای

درخت رفته و گردو را بین دو دستش میگیرد و آنچه که در یکی از دستانش هست را بر آنچه که در دست دیگرش هست میزند، سپس در آن دمیده و پوستش را می کند و مغزش را میخورد.

هفتم: روباه، چون مگس و پشه بسیار بر پوستش جمع شود، با دهانش قطعه ای از پوست حیوان مرده ای را میگیرد، سپس دست و دو پایش را در آب قرار داده و پیوسته کم کم در آن فرو میرود. چون مگس و پشه ها احساس آب کنند، شروع به بالا رفتن از مواضعی از روباه میکنند که خارج از آب است، سپس پیوسته روباه اندک اندک فرو میرود و آن حیوانات، اندک اندک بالا میروند. زمانی که همه بدنش در آب فرو رفت و سرش بیرون از آب باقی ماند، همه آن حیوانات به سوی سر بالا میروند، سپس کم کم سرش را در آب فرو میبرد و آن حیوانات به آن پوست حیوان مرده منتقل شده و در آن جمع میشوند. زمانی که روباه احساس به انتقال آن ها به آن پوست کند، آن را در آب انداخته و سالم و آسوده از آن حیوانات موذی، از آب خارج می شود و شکی نیست که این، حیله ای عجیب در دفع موذیان است.

هشتم: گفته می شود از خواص اسب ها این است که هر کدام از آن ها صدای اسبی را که با او جنگیده می شناسد و سگ ها با گیاهی که برایشان شناخته شده [خود را] معالجه میکنند و یوزپلنگ چون دوای معروف به خانق الفهد را بنوشد، فضله انسان را میجود و میخورد و تمساح دهانش را برای پرنده مخصوصی میگشاید، که وارد دهانش شده و آنچه را که بین دندان هایش هست، تمیز می کند و بر سر آن پرنده چیزی مانند خار است، وقتی تمساح قصد می کند که آن پرنده را ببلعد، از آن خار اذیت می شود، پس دهانش را باز می کند تا آن پرنده خارج شود، و لاک پشت بعد از خوردن مار، پودینه کوهی میخورد و سپس بر میگردد، این مشاهده شده است و یکی از موثقین شکار دوست، حکایت کرده که هوبره را مشاهده کرده که با افعی میجنگد و از او شکست خورده به سمت سبزه زار رفته و از آن میخورد، سپس بر میگردد و پیوسته چنین می کند و آن پیرمرد در یک پناهگاه گودی، مانند کاری که شکارچیان انجام میدهند نشسته بود و سبزه زار نزدیک به آن مکان

بود. زمانی که هوبره به افعی مشغول شد، مرد آن سبزه زار را از بین برد، پس هوبره به محل روییدن سبزه بازگشت و پشت سر هم شروع به چرخیدن دور آن کرد. سپس افتاد و مُرد و آن مرد فهمید که او با خوردن سبزه، گزش افعی را معالجه میکرده و آن سبزه، همان کاهوی دشتی است. و اما ابن عرس [حیوانی است شبیه به موش] با خوردن تُرپ، در جنگیدن با مار کمک میگیرد، زیرا بوی ترپ از چیزهایی است که افعی آن را خوش ندارد. و سگ ها چون شکمشان کِرم کند خوشه گندم را میخورند. و چون یکی از لک لک ها دیگری را مجروح کند، آن جراحات را با کاهوی دشتی معالجه می کند، پس تامل کن که از کجا این طب و علاج برای این حیوانات به دست آمده است.

نهم: خارپشت ها، گاهی قبل از وزش باد، احساس [وزش] باد شمالی و جنوبی میکنند و راه ورود به لانه شان را تغییر میدهند. حکایت شده که در قسطنطنیه مردی بود که مال بسیاری جمع کرده بود، به سبب اینکه هشدار به وزش بادها، قبل از وزش آن ها میداد و مردم از آن هشدار سود میبردند و دلیل آن هم خارپشتی بود که در خانه اش بود، که کار ذکر شده را انجام میداد [یعنی راه ورود به لانه اش را تغییر میداد و مرد از آن، وزش باد را تشخیص میداد.]

دهم: چلچله [پرستوی کوچک] سازنده خوبی در برگرفتن [ساختن] لانه برای خودش، از گل و قطعات چوب است و چون نیازمند به گل شود، خود را خیس کرده و در خاک میغلطد، تا دو بالش مقداری گل برگیرد و چون جوجه کند، در نگه داری جوجه ها بسیار میکوشد و فضله آن ها را با منقارش گرفته و از لانه بیرون می اندازد، سپس با پشت کردن به لانه، [بیرون] انداختن فضله را به او میآموزد.

یازدهم: چون شکارچی به مکان جوجه های کبک نزدیک شود، کبک در حالی که مطیع است برای شکارچی پدیدار شده، به او نزدیک می شود، تا او را دنبال کند، سپس به سمتی غیر از سمت جوجه هایش میرود [تا او را از جوجه هایش دور کند.]

دوازدهم: سوراخ کننده چوب ها [ناقر الخشب: نام پرنده ای است مثل شانه به سر یا دارکوب] کمتر روی زمین مینشیند، بلکه بر درخت مینشیند و مکانی را که میداند در آن کرمی قرار دارد، سوراخ می کند.

سیزدهم: غرانیق(1)در هنگام پرواز خیلی اوج میگیرند و اگر مه یا ابری بعضی از آن ها را از بعضی دیگر پنهان سازد، از بال هایشان صدایی را که شنیده شود، ایجاد میکنند و آن صوت، سبب اجتماع و عدم پراکندگی شان می شود و چون بخوابند، بر روی یک پا، در حالی که سر زیر بال نهاده اند میخوابند، به جز سردسته که با سر باز میخوابد، تا سریع بیدار شود و چون کسی یا صدایی را احساس کند، برای آگاهی بقیه فریاد میزند.

چهاردهم: وقتی برای شترمرغ بیست یا سی تخم جمع شود، آن را به سه بخش تقسیم می کند و یک سوم آن را در خاک دفن می کند و یک سومش را در آفتاب رها می کند و یک سوم را زیر بال گرفته بر آن میخوابد، وقتی جوجه ها بیرون آمدند، آنچه را که در آفتاب است شکسته و رطوباتی را که خورشید ذوب و رقیقشان نموده به جوجه ها مینوشاند و چون آن جوجه ها قوت گیرند، ثلث دومی را که در زمین دفن کرده بود، بیرون آورده و آن ها را سوراخ می کند، در حالی که مورچه و مگس و کرم ها و حشرات در آن جمع شده اند، پس این چیزها را طعمه آن جوجه ها قرار میدهد و چون این تمام شود، دیگر آن جوجه ها قادر به چریدن و خوراک جستن شده اند و شکی نیست که این راه، چاره عجیبی در پرورش فرزندان است.

و باید از این گونه [مثال ها] به همین اندازه ای که ذکر کردیم، بسنده کنیم، زیرا همه موارد آن، در کتاب الحیوان ذکر شده و از این مثال ها روشن شد که این حیوانات، گاهی کارهایی را انجام میدهند که بیشتر افراد باهوش از انجام آن عاجزند و اگر این ها عاقل و چیز فهم نبودند، هیچ یک از این کارها صحیح نبود [انجام نمی شد]، این ها، آن چیزهایی است که مربوط به دلائل عقلی است و اما در دلائل نقلی برای اثبات حرفشان به آیاتی تمسک کرده اند که اولینش کلام خدای

1- . به غین ضمه دار و نون با فتحه، پرنده سفید گردن دراز که از پرندگان آبی است.

متعال در حکایت از سلیمان علیه السّلام است که «یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبینُ»(1) و دومینش کلام باری تعالی «حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَهٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُم»(2) و سومینش «وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبینَ»(3) است که این تهدید، جز برای عاقل، [که هدهد است] عاقلانه نیست.

و چهارم کلام خدای تعالی در حکایت از هدهد است که «أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ»(4) تا آخر آیه میباشد.

و پنجم کلام «وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَه»(5) که گفته شده معنایش این است که همه پرندگان، نماز و تسبیح خود را میدانند.

یکی گفته: نزد ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نشسته بودم که حضرت به من فرمود: آیا میدانی این گنجشک ها هنگام طلوع خورشید و بعد از آن چه میگویند؟ گفتم نه، فرمود: آن ها پروردگارشان را تقدیس می کنند و غذای روزشان را از او درخواست میکنند.

مؤلف: در کتابی دیده ام که در یک زمانی، قحطی شدت گرفت و گرمای تابستان زیاد شد و مردم برای طلب باران بیرون رفتند و چون درمانده شدند، می گوید(مولف کتاب): من به سوی کوهی بیرون رفتم و دیدم ماده آهویی به مکانی که درگذشته پر از آب بوده - که شاید او از آن می نوشیده- آمد. وقتی ماده آهو به آن رسید، در آنجا چیزی از آب نیافت و اثر عطش شدید، در آن ماده آهو آشکار بود، پس ایستاد و سرش را به سوی آسمان جنبانید که ابرهای بسیاری پدیدار شدند و باران بسیاری آمد.

سپس طرفداران این قول گفته اند: وقتی با دلیل روشن نمودیم که این حیوانات به چاره جویی هایی دقیق، راه میبرند، پس چه استبعادی دارد که گفته شود آن ها

1- . نمل / 16
2- . نمل / 18
3- . نمل / 20

4- . نمل / 22
5- . نور / 41

میدانند که پروردگار و تدبیر کننده و خالقی دارند؟ این همه گفتار، در دلائل این گروه است.

و منکران عاقل و عارف بودن این حیوانات، دلیل آورده اند به اینکه، اگر این ها عاقل بودند، واجب بود که آثار عقل در ایشان ظاهر شود، زیرا حصول عقل برای این ها، با اینکه به هیچ وجه امکان بهره وری از آن عقل را ندارند، بیهوده است و این شایسته فاعل حکیم نیست. با این حال، آثار عقل در این ها پدیدار نیست، زیرا از کارهای زشت دوری نمیجویند و بین آنچه که به سودشان است و آنچه که به ضررشان است فرق نمیگذارند، پس، قطع به اینکه غیر عاقل اند واجب است.

و جواب دهنده میتواند جواب دهد و بگوید که درجات علوم و معارف بسیار است و احتمال تفاوت نفوس در ماهیتشان هم وجود دارد، و شاید خصوصیت هرکدام از این نفوس، فقط اقتضای نوع خاصی از عقل و نوع خاصی از معرفت را داشته باشد، پس اگر منظور از عقل، همه علوم حاصل برای انسان ها باشد، حقیقت این است که این ها عاقل نیستند و اگر مراد از عقل، معرفت گونه ای از این گونه هاست، روشن است که موصوف به این معرفت هستند [یعنی این نوع معرفت را دارند] و اجمالا حکم کردن به ثبوت و عدم [عقل] برای این حیوانات، حکم بر غیب است و غیب را هم فقط خدا میداند و باید اینجا پایان سخن ما در مورد نفوس حیوانی باشد، خدا داناتر است. (پایان نقل قول)

دمیری گفته: «غرنیق» که به ضمه غین و فتحه نون است، جوهری و زمخشری [در موردش] گفته اند که، پرنده سفیدی از پرندگان آبی است که گردن دراز است و در نهایه گفته: آن پرنده آبی نر است و گفته می شود، «غرنیق و غرنوق» و بعضی گفته اند که همان کرکی است و گفته شده که «غرانیق و غرانقه»؛ پرندگانی سیاه رنگ در اندازه مرغابی اند و قزوینی گفته: «غرنیق» از پرندگان راه بر است [آنکه جلودار است، میبرد و بر میگرداند] و زمانی که احساس تغییر زمان کنند، تصمیم به بازگشت به بلدشان میگیرند و در این هنگام رهبر پاسبانی را برگزیده و سپس با او برمیخیزند [برای پرواز] و وقتی پرواز کنند، در هوا اوج میگیرند، تا چیزی از درندگان بر ایشان برنخورد و وقتی ابری را ببینند یا شبِ تاریک شود یا

برای طعمه پایین آیند، از بانگ دادن خودداری میکنند تا دشمن [وجود]شان را حس نکند و وقتی میخواهند بخوابند، هر کدام از آن ها سرش را زیر بالش قرار میدهد، به سبب علمش به اینکه بال برای آسیب دیدن قابل اعتمادتر از سر است، زیرا در سر چشم قرار دارد که شریف ترین اعضاست و مخ است که مایه قوام بدن است، و هر کدام از آن ها [به صورت] ایستاده بر یک پا، میخوابد تا خوابش سنگین نباشد و اما رهبر و پاسبانشان نمیخوابد و سرش را زیر بالش نمی کند و پیوسته به همه طرف مینگرد و چون احساس [وجود] کسی کند، با بلندترین آوازش فریاد میزند. (1) (پایان نقل قول)

سخن «قد اضطبعت» یعنی سرش را زیر بالش داخل کرد.

1- . حیاه الحیوان 2 : 125 - 126

آیات:

- أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهيمَةُ الْأَنْعامِ.(1)

{برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده}

- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصيباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَكائِنا فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ ما كانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ.(2)

{و [مشرکان،] برای خدا از آنچه از کِشت و دام ها که آفریده است سهمی گذاشتند، و به پندار خودشان گفتند: (این ویژه خداست و این ویژه بتان ما.) پس آنچه خاص بتانشان بود به خدا نمی رسید، و [لی] آنچه خاص خدا بود به بتانشان می رسید. چه بد داوری می کنند.}

- وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا يَطْعَمُها إِلاَّ مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ * وَ قالُوا ما فى بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فيهِ شُرَكاءُ سَيَجْزيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكيمٌ عَليمٌ * قَدْ خَسِرَ الَّذينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِراءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ.(3)

1- . مائده / 1
2- . انعام / 136
3- . انعام / 138 -140

{و به زعم خودشان گفتند: (این ها دام ها و کشتزار [های] ممنوع است، که جز کسی که ما بخواهیم نباید از آن بخورد، و دام هایی است که [سوار شدن بر] پشت آن ها حرام شده است.) و دام هایی [داشتند] که [هنگام ذبح] نام خدا را بر آن [ها] نمی بردند به صرف افترا بر [خدا] به زودی [خدا] آنان را به خاطر آنچه افترا می بستند جزا می دهد. و گفتند: (آنچه در شکم این دام هاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است، و اگر [آن جنین] مرده باشد، همه آنان [از زن و مرد] در آن شریکند. به زودی [خدا] توصیف آنان را سزا خواهد داد، زیرا او حکیم داناست. کسانی که از روی بی خردی و نادانی، فرزندان خود را کشته اند، و آنچه را خدا روزیشان کرده بود- از راه افترا به خدا- حرام شمرده اند، سخت زیان کردند. آنان به راستی گمراه شده، و هدایت نیافته اند.}

- وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ.(1)

{و [نیز] از دام ها، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را [پدید آورد]. از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید، و از پی گام های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است.}

- وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ * وَ لَكُمْ فيها جَمالٌ حينَ تُريحُونَ وَ حينَ تَسْرَحُونَ * وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحيمٌ * وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَميرَ لِتَرْكَبُوها وَ زينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ.(2)

{و چهارپایان را برای شما آفرید: در آن ها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آن ها می خورید. و در آن ها برای شما زیبایی است، آن گاه که [آن ها را] از چراگاه برمی گردانید، و هنگامی که [آن ها را] به چراگاه می برید. و بارهای شما را به شهری می برند که جز با مشقت بدن ها بدان نمی توانستید برسید.

1- . انعام / 142
2- . نحل / 5- 8

قطعاً پروردگار شما رئوف و مهربان است. و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آن ها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد]، و آنچه را نمی دانید می آفریند.}

- وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حينٍ.(1)

{و از پوست دام ها برای شما خانه هایی نهاد که آن [ها] را در روز جابجا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک می یابید، و از پشم ها و کرک ها و موهای آن ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد.]}

- وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلاَّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ * ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ * لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ * وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ * وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.(2)

{و نام خدا را در روزهای معلومی بر دام های زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند. پس، از آن ها بخورید و به درمانده مستمند بخورانید. سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گِرد آن خانه کهن [کعبه] طواف به جای آورند. این است [آنچه مقرر شده] و هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است، و برای شما دام ها حلال شده است،

1- . نحل /80

2- . حج / 28- 36

مگر آنچه بر شما خوانده می شود. پس، از پلیدیِ بت ها دوری کنید، و از گفتار باطل اجتناب ورزید. در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان [برای] او! و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است. این است [فرایض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد در حقیقت، آن [حاکی] از پاکی دل هاست. برای شما در آن [دام ها] تا مدتی معین سودهایی است، سپس جایگاه [قربانی کردن آن ها و سایر فرایض] در خانه کهن [کعبه] است. و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم، تا نام خدا را بر دام های زبان بسته ای که روزی آن ها گردانیده یاد کنند. پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است، پس به [فرمان] او گردن نهید. و فروتنان را بشارت ده. همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل هایشان خشیت یابد و [آنان که] بر هر چه بر سرشان آید صبر پیشگانند و برپا دارندگان نمازند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم: در آن ها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آن ها- در حالی که برپای ایستاده اند- ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آن ها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید. این گونه آن ها را برای شما رام کردیم، امید که شکرگزار باشید.}

- وَ إِنَّ لَكُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فی بُطُونِها وَ لَكُمْ فيها مَنافِعُ كَثيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ * وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ.(1)

{و البته برای شما در دام ها [ی گلّه درس] عبرتی است: از [شیری] که در شکم آن هاست، به شما می نوشانیم، و برای شما در آن ها سودهای فراوان است و از آن ها می خورید. و بر آن ها و بر کشتی ها سوار می شوید.}

- وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ.(2)

{و از مردمان و جانوران و دامها که رنگ هایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم.]}

1- . مومنون / 21 - 22

2- . فاطر / 28

- وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ.(1)

{و مانند آن برای ایشان مرکوب ها [ی دیگری] خلق کردیم.}

- أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ * وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ * وَ لَهُمْ فيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَ فَلا يَشْكُرُونَ.(2)

{آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا آنان مالک آن ها باشند؟ و آن ها را برای ایشان رام گردانیدیم. از برخی شان سواری می گیرند و از بعضی می خورند. و از آن ها سودها و نوشیدنی ها دارند. پس چرا شکرگزار نیستید؟}

- وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ.(3)

{و برای شما از دام ها هشت قسم پدید آورد.}

- اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْكُلُونَ * وَ لَكُمْ فيها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فی صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ.(4)

{خدا [همان] کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آن ها سواری گیرید و از برخی از آن ها بخورید. و در آن ها برای شما سودهاست تا با [سوار شدن بر] آن ها به مقصودی که در دل هایتان است برسید، و بر آن ها و بر کشتی حمل می شوید.}

- جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فيهِ.(5)

{از خودتان برای شما جفت هایی قرار داد، و از دام ها [نیز] نر و ماده [قرار داد]. بدین وسیله شما را بسیار می گرداند.}

- وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْكَبُونَ(6).

{و برای شما از کشتی ها و دام ها [وسیله ای که] سوار شوید قرار داد.}

1- . يس /42
2- . يس / 71- 73
3- . زمر / 6
4- . غافر / 79 - 80
5- . شورى / 11
6- . زخرف / 12

- أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.(1)

{آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ }

تفسیر:

بیشتر مفسران در مورد «بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ» گفته اند که اضافه بیانی و یا اضافه صفت به موصوف است که منظور از آن، گروه های هشت گانه است و مستفاد از بیشتر اخبار این است که بیان است. (حل الانعام) در آیات دیگر است و در اینجا منظور از آن، بیان جنین هایی است که در شکم چارپایان هستند و در کافی در حدیثی که حسن کاالصحیح است، از محمد بن مسلم روایت شده که می گوید: از یکی از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام از قول خدای عزوجل «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ» سوال نمودم، حضرت فرمود: جنین در شکم مادرش وقتی مو در آورد و کَرک کند، ذبح او همان ذبح مادرش است [نیازی به ذبح جدید ندارد]، این چیزی است که مقصود خدای عزوجل است.(2)

بنابراین، اضافه به تقدیر«من» یا «لام» است و میتوان خبر را بر این حمل کرد که، مقصود این است که جنین هم، داخل در این آیه است که غرض از آن، بیان فرد نهان است و یا اینکه برای نامگذاری اولش به بهیمه و حلال بودنش از آن وقت، حد معین کرده و منافات با تعمیم دادن هم ندارد. طبرسی رحمه الله علیه گفته: در تاویل این آیه در اقوالی اختلاف شده: اولینش این است که مقصود انعام است و بهیمه فقط برای تاکید ذکر شده که معنایش این است که انعام؛ یعنی شتر و گاو و گوسفند، برای شما حلال گردید.

دومینش این است که مراد از این آیه، جنین هایی است که در شکم های مادرانشان هستند، زمانی که مو در میآورند و مادرانشان ذبح میشوند و ایشان [در شکم مادرانشان] مرده اند، ذبح ایشان همان ذبح مادرانشان است که این از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت شده است.

1- . غاشیه / 17
2- . کافی 6 : 234

سوم اینکه: [منظور از آیه] گونه وحشی بهیمه الانعام، مانند آهو، گاو وحشی و الاغ های وحشی است و شایسته تر حمل کردن آیه بر همه است [نه فقط وحشی ها]. (پایان نقل قول)(1) و آیه دلالت دارد بر حلّیت خوردن گوشت های چهارپایان، بلکه سایر اجزائشان و حتی همه سودهائی که از آن ها برده می شود، جز آن چیزی را که دلیل خارج[استثنا] کرده «وَ جَعَلُوا» یعنی مشرکان عرب «لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ» یعنی [آن چیزی که] خلق کرده «مِنَ الْحَرْثِ» یعنی زراعت «وَ الْأَنْعامِ نَصیباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِم» بدون اینکه به آن فرمان داده شوند «وَ هذا لِشُرَکائِنا» یعنی بت ها «فَما کانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللَّهِ وَ ما کانَ لِلَّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلی شُرَکائِهِم» روایت شده که آن ها چیزی از زراعت و نتاج [بچه های چهارپایان] را برای خدا تعیین میکردند و در پذیرایی مهمان و مساکین صرف میکردند و قسمتی از آن دو را برای خدایانشان اختصاص داده و برای خادمان و دربانان آنان خرج میکردند و در پیشگاه خدایانشان قربانی میکردند، سپس اگر میدیدند آنچه را که برای خدا تعیین کرده اند بهتر است، آن را با آنچه که برای خدایانشان تعیین کرده بودند، عوض میکردند و اگر میدیدند آنچه که برای خدایانشان است بهتر است، آن را به خاطر حُب به خدایان، برایشان وا مینهادند [میگذاردند] و برای آن عذر میآوردند که خدا بینیازتر است و در مجمع البیان از امامان ما علیهم السّلام روایت شده که، زمانی که آن چیزی که برای بت ها قرار داده شده بود با آن چیزی که برای خدا تعیین شده بود مخلوط می گردید، آن را بر می گرداندند و اگر آن چیزی که برای خدا قرار داده شده بود با آن چیزی که برای بت ها تعیین شده بود مخلوط میگردید، آن را وا مینهادند و میگفتند خدا بی نیازتر است. و اگر آب از چیزی که برای خدا بود در [به سوی] آن که برای بت ها بود شکافته و باز میشد، آن را نمی بستند و اگر از آن چیزی که برای بت ها بود به سوی چیزی که برای خدا بود باز میشد، آن را میبستند و می گفتند خدا بی نیاز است، «ساءَ ما یَحْکُمُونَ» یعنی این حکم کردنشان، چه حکم کردن بدی است.(2) «وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ» یعنی حرام است، «لا یَطْعَمُها إِلاَّ

1- . مجمع البیان 3 : 152
2- . مجمع البیان 4 : 370

مَنْ نَشاءُ» منظورشان خدمه های بت ها و مردان، بدون زنان است «بِزَعْمِهِم» یعنی بدون دلیل «وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها» یعنی بحیره ها، سائبه ها و حام ها «وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا» یعنی در هنگام ذبح آن ها [نام خدا را نمیبرند]، بلکه نام خدایانشان را میبرند و گفته شده که بر پشتشان حج بجا نمیآورند، «افْتِراءً عَلَیْه» که منصوب بر مصدر است «سَیَجْزِیهِمْ بِما کانُوا یَفْتَرُونَ * وَ قالُوا ما فی بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعام» منظورشان جنین های بحیره ها و سائبه هاست. «خالِصَةٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزْواجِنا» یعنی اگر زنده متولد شوند. «وَ إِنْ یَکُنْ مَیْتَةً فَهُمْ فیهِ شُرَکاء» یعنی مردان و زنان در آن، برابرند. «سَیَجْزِیهِمْ وَصْفَهُمْ» یعنی پاداش وصف دروغشان بر خدای متعال در حلال کردن و حرام کردن. «إِنَّهُ حَکیمٌ عَلیم * قَدْ خَسِرَ الَّذینَ قَتَلُوا أَوْلادَهُم» یعنی دخترانشان را. «سَفَهاً بِغَیرِ عِلمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللهُ» از بحیره ها و امثال آن ها «افْتِراءً عَلَی اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما کانُوا مُهْتَدینَ» به سوی حقیقت و درستی [هدایت نشده اند]. «وَ مِنَ الْأَنْعام» یعنی از انعام [یعنی دام ها] پدید آورد.

«حَمُولَةً وَ فَرْشاً» در آن وجوهی گفته شده: اول اینکه «حموله»؛ شتر بزرگ و یا اعم از آن است و «فرش»؛ شتر کوچک است که مانند فرشی که روی زمین گسترده شده به زمین نزدیک است، دوم اینکه «حموله» شتر و گاوی است که بر او بار حمل می شود و «فرش» گوسفند است، سوم اینکه «حموله» هر شتر و گاو و اسب و قاطر و الاغی است که بار بر است و «فرش» گوسفند است. این از ابن عباس روایت شده گویی اینکه او گفته: حیوانات سم دار هم بالتبع، داخل در انعام میشوند.

چهارم: معنایش آن چیزی است که در باربری از او سود میبرند و هر چیزی است که در ذبح، او را روی زمین میخوابانند، پس معنای افتراش، خواباندن برای سر بریدن است.

پنجم: «فرش» آن چیزی است که از پشم و کرکش برای فرش استفاده می شود، یعنی بعضی از دام ها هستند که بار بر آن ها قرار داده می شود و بعضی هستند که از کرک و پشمشان، هر چیزی که فرش و گسترده می شود اتخاذ [ساخته] می شود و گفته شده: یعنی هر چیزی که مو، کرک و پشم بافته شده اش باز و گسترده می شود

[و از آن ها فرش ساخته می شود] و دلالت دارد بر جواز بارگذاردن، بر آن هایی که بارپذیرند و جواز ذبح و یا گستردن پشم و کرک و موی آن هایی که استحقاقش را دارند.(1)

«كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» طبرسی رحمه الله علیه گفته: یعنی حلال بدانید خوردن آن چیزی را که خدا به شما عطا کرده و چیزی از آن را حرام نکنید، همان طور که اهل جاهلیت در مورد زراعات و انعام کردند و بنا براین امر بر ظاهرش [حمل شده] و ممکن است که منظور خودِ خوردن باشد، که به معنای اباحه[مباح بودن آن چیزی است که بیان کرده] است.(2)

«وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ» بیضاوی گفته: یعنی در حلال و حرام کردن از جانب خودتان [پیروی شیطان نکنید]. «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» یعنی دشمنی اش آشکار است. «ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ» بدل از «حموله و فرشاً» و یا مفعول «کلوا» است و «لا تَتَّبِعُوا» جملهٔ معترضه ای بین آن دو یا فعلی است که بر آن دلالت دارد، و یا حال از «ما» به معنای مختلف و متعدد است و «زوج» چیزی است که هم جنس دیگری با اوست، که با او آمیزش می کند و گاهی هم به هر دوتایشان گفته می شود و منظور، معنای اول است.(3)

«مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» طبرسی قدس سره گفته: معنایش هشت فرد است، زیرا هر کدام از این ها زوج نامیده میشوند، پس مذکر، زوج مونث و مونث، زوج مذکر است و گفته شده معنایش هشت صنف است. «مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ» یعنی مذکر و مونث «وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» یعنی مذکر و مونث [هر دو حلال شده] و «ضأن»؛ گوسفندان دارای پشم اند و «معز»؛ گوسفندان دارای مو و مفرد «ضأن»، «ضائن» و مونثش «ضائنه» و مفرد «معز»، «ماعز» است و گفته شده منظور از «اثنین» گوسفند و بز و گاو اهلی و وحشی است و منظور از «اثنین» در شتر، عراب و بختانی است. و این از امام صادق علیه السّلام روایت شده «قل» ای محمد به این

1- . مجمع البیان 4 : 376
2- . مجمع البیان 4 : 377
3- . انوار التنزیل 1 : 406

مشرکانی که آنچه را که خدا حلال کرده، حرام میکنند «آلذَّکَرَیْنِ» گوسفندان و بزها را «حَرَّمَ» خدا «أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ» [ماده] آن دو را «أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَیَیْنِ» یعنی یا آنچه را که رحم ماده گوسفند و ماده بز در بر میگیرد، حرام کرده و خدای متعال این وجه را فقط به خاطر احتجاج بر آن ها ذکر کرده و به وسیله آن، افتراء و دروغشان بر خدای متعال، در آنچه که ادعا کردند که هر چه که در شکم این دام هاست، برای مردان، حلال و برای زنان، حرام است و غیر از این، از چیزهایی که حرام کردند را آشکار کرده، زیرا مشرکان، اگر میگفتند خدا نرها را حرام کرده، بر ایشان الزام می کرد که هر نری حرام باشد و اگر میگفتند ماده ها را حرام کرده، بر ایشان لازم میشد که هر ماده ای حرام باشد. و اگر میگفتند هر چیزی را که رحم جنس ماده گوسفند و بز در برمیگیرد حرام است، تحریم ماده ها و نرها را الزامشان میکرد، زیرا رحم ماده ها، نر و ماده را دربر میگیرد، پس به زعمشان، تحریم کوچک و بزرگ و نر و ماده این جنس را بر ایشان الزام می کند، اما چنین نمیکردند، بلکه برخی را بدون برخی دیگر به تحریم اختصاص می دادند که حجت و دلیل آن ها را الزام کرد [گرفت]. «نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»(1) یعنی اگر راست می گویید از آنچه حلال یا حرام شمرده اید، از روی علم به من خبر دهید. «وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ»(2) {و از شتر دو، و از گاو دو} «قُلْ» بگو ای محمد صلّی اللّه علیه و آله: «آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ» آیا خدا نرهای آنها را حرام کرده؟ «أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَیَیْنِ» {یا ماده را؟ یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟} «أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ» یعنی آیا شما آنجا حاضر بودید؟ «إِذْ وَصَّاکُمُ اللَّهُ بِهذا» وقتی شما را امر به آن نمود و آن چیز دیگر را بر شما حرام نمود، تا اینکه شما این حکم را به او نسبت دهید. سؤال اخیر را به این جهت طرح می کند که در راه تحصیل علم، یا دلیلی است که عقلا برای رسیدن به حق دنبال می کنند یا مشاهده است که عمومی نیست و اختصاص به عدّه خاصی دارد. هر گاه هیچ کدام از این دو راه برای تحصیل علم نباشد، علمی وجود ندارد و مذهب باطل می شود. [مقصود این است که

1- . انعام / 143
2- . انعام / 144

آیا شما این مطلب را به دلیل کتب آسمانی می گویید یا خداوند با خود شما در میان گذاشته است؟ اوّلی را که باور ندارید، دوّمی هم که دروغ است؛ پس گفتار شما باطل است.] «فَمَنْ أَظْلَمُ» پس کیست ستمکارتر به خودش «مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً» از کسی که به خدا نسبت دروغ دهد و چیزی که از جانب خدا تحریم نشده، حرام شمارد و چیزی که از جانب او تحریم شده را حلال بشمارد؟ «لِیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ» برای آنکه کاری کند تا مردم را بدون دانش به گمراهی افکند و به آنها چیزی بگوید که خود به درستی آن اطمینان ندارد و باعث هلاک آنها شود، اگرچه ممکن است واقعاً قصد هلاک آنها را نداشته باشد!؟ «إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» خداوند مردم ستمکار را به ثواب هدایت نمی کند، زیرا آنها به واسطه کفر و گمراهیشان، سزاوار کیفر دائمی هستند.(1)

مؤلف: البته تفسیر سایر آیات در ابواب آینده هم میآید.

«وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها»(2) مرحوم طبرسی میگوید: و چارپایان را نیز از آب آفرید، همان طور که شما را از آن آفرید، آنجا که می فرماید: «وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّهٍ مِنْ ماءٍ»(3) {و خداست که هر جنبنده ای را [ابتدا] از آبی آفرید.} کلمه انعام، بیشتر در مورد گوسفندان به کار می رود، ولی شامل گاو و شتر نیز می شود و در لغت، انعام به معنای اسب به کار نرفته است. «لَکُمْ فِیها دِفْ ءٌ» {در آنها برای شما [وسیله] گرمی است.} ابن عباس و دیگران گفتهاند: یعنی از آنها لباس تهیه می کنید. برخی گفتهاند: یعنی هر چه که از پشم و کرک و موی آنها تهیه کنند و برای جلوگیری از سرما بپوشند، بنابراین شامل گلیم و لحاف و لباس و ... می شود. زجاج گوید: خداوند بیان می کند که در چارپایان چیزهایی است که ما را گرم می کند، نه چیزهایی که جلو سرما را بگیرد. بدیهی است که این بیان جامعتر است، زیرا چیزی که برای پوشش بدن به کار می رود، هم مانع سرما می شود، هم مانع گرما. نظیر آن، آیه: «سَرابِیلَ

1- . مجمع البیان 4 : 377
2- . نحل / 5
3- . نور / 45

تَقِیکُمُ الْحَرَّ»(1) {برای شما تن پوشهایی مقرّر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می کند.} است، چرا که مقصود این نیست که فقط از سرما نگه می دارد، بلکه هم از سرما و هم از گرما حفظ می کند. برخی دیگر گفتهاند: یعنی چارپایان را به خاطر منافع شما آفرید. آن گاه، جمله دیگری را آغاز کرده و فرموده: «فِیهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ»(2) یعنی چارپایان منافع دیگری هم برای شما دارند، مثل: بارکشی، سواری، شخم زمین، آبکشی و تولید نسل، «وَ مِنْها تَأْکُلُونَ» یعنی شما از گوشت آنها نیز استفاده می کنید. «وَ لَکُمْ فِیها جَمالٌ»(3) یعنی برای شما زیبایی منظر و زینت هستند، «حِینَ تُرِیحُونَ» شبانگاهان که آنها را از چراگاه بر می گردانید، «وَ حِینَ تَسْرَحُونَ» و هنگامی که صبحگاهان آنها را به چراگاه می برید. بدیهی است که این چارپایان هنگامی که از چراگاه بر می گردند با شکم پر و پستانهای مملوّ از شیر و کوهانهای برجسته، جلوه خاصی دارند و برای صاحب خود، جمال شمرده می شوند، همچنین وقتی با سرهای بالا به سوی چراگاه میروند نیز جمال و زیبایی محسوب میشوند، تا جایی که مردم می گویند: اینها جمال و چهار پایان فلانی هستند. «وَ تَحْمِلُ أَثْقالَکُمْ»(4) یعنی بار و کالاهای شما را، «إِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغِیهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» شتران و بعضی از گاوها بارهای شما را به جاهای دور دست می برند که شما بدون داشتن بار، با زحمت و مشقت می توانید به آنجا بروید، چه رسد به اینکه بار داشته باشید؛ لکن خداوند متعال این چارپایان را برای شما رام کرده است تا به راحتی بتوانید مسافرت کنید و در نقل و انتقال بارها و توشه ها به هر کجا که میخواهید، به زحمت نیفتید. برخی گفتهاند: «شقّ» به معنای نصف است، پس مراد آیه این است که: چارپایان بارهای شما را به جاهایی می برند که اگر شما بخواهید بدون داشتن چارپایان به آنجا سفر کنید، نیمی از تاب و توان شما، به هدر خواهد رفت. ابن عباس و عکرمه گفتهاند: یعنی بارهای شما را به مکه- که از شهرهای بیابانی است-

---

1- . نحل / 81
2- . نحل / 5
3- . نحل / 6
4- . نحل / 7

می برند. «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ» همانا پروردگار شما صاحب رأفت و رحمت است، از این رو بدون اینکه از او درخواست کنید، این نعمتها را در دسترس شما قرار داده است. «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ» یعنی خداوند اسبان و قاطرها و الاغها را آفرید، «لِتَرْكَبُوهَا» برای اینکه بر آنها سوار شوید و کارهای خود را انجام دهید. «وَ زِينَةً» و دیگر اینکه این حیوانات، زینت زندگی شما هستند. از این آیه، بر نمی آید که خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ، حرام است. «وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ» و خداوند چیزهایی از انواع حیوانات و نباتات و جمادات، برای منافع شما خلق می کند که شما نمی دانید. «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا» از پوست چارپایان برای شما خیمه هایی آفرید که حمل و نقل آنها در سفر برای شما آسان باشد. «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» وقتی از جایی به جای دیگر کوچ میکنید، «وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ» و روزی که در جایی اقامت میکنید و از چهارپایان خود پایین میآیید؛ این پوست ها در هر حال برای شما سنگینی ندارند، [خواه هنگامی که برای بدست آوردن آب و چراگاه در حرکت هستید و خواه وقتی که در یک نقطه، اقامت می کنید.] «وَ مِنْ أَصْوافِها» یعنی پشم گوسفند، «وَ أَوْبارِها» یعنی کرک شتر، «وَ أَشْعارِها» یعنی موی بز، «أَثاثاً» خدا از اینها برای شما اثاث و وسائل زندگی قرار داد، این تفسیر از آیه به نقل از ابن عباس است. برخی گفتهاند: مقصود فرش و گلیم و دیگر وسائل خانه است. برخی دیگر گفتهاند: منظور لباس و رختخواب است. همه این معانی، نزدیک به هم هستند. «وَ مَتاعاً» کالاهایی که از آن بهره مند می شوید و سرمایهای که با آن تجارت میکنید، «إِلى حِينٍ» تا روز قیامت یا تا لحظه مرگ، و احتمالا منظور از مرگ، مرگ مالک یا مرگ خود چهارپا باشد. برخی گویند: تا وقتی که کهنه نشده اند، و این تعبیر اشاره به این دارد که اینها فناپذیرند و عاقل نباید دل به آن ها ببندد و آنها را بر نعمتهای آخرت ترجیح دهد.

آیه شریفه: «عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ»(1) دلالت دارد بر حلال بودن شتر و گاو و گوسفند و لازم بودن بردن نام خدا در هنگام ذبح آنها، بنا بر وجهی «إِلَّا مَا

1- . حج / 28

يُتْلىَ عَلَيْكُمْ» يعنى حرام شمردن مردار و حيوان خفه شده و كوفته شده و حيوانى كه در هنگام ذبح، نام خدا بر آن برده نشده و حرامهاى ديگر كه خواهد آمد.

مرحوم طبرسى گفته: «بُدن» جمع «بدنه»، به معناى شتر فربه است، زجاج گفته: ميگويند: «بدنت الابل» يعنى شتر را فربه كردم، و نيز گفته شده: معناى بُدن در اصل، درشت است و هرچه درشت و ضخيم باشد، بُدن است. و برخى گفتهاند: بُدن، گاو و شترى است كه بتوان آن را قربانى كرد، «من شَعَائرِ الله» يعنى نشانههاى دين، برخى گفتهاند: منظور علائم مناسک حج است، «لَكمُ ْ فِيهَا خَيرْ» يعنى سود دنيا و آخرت، و برخى گفتهاند: خير، همان ثواب آخرت است، «كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكمُ ْ» يعنى آنها را در فرمان شما آورديم و براى شما رام كرديم تا به نحر و ذبح تن دهند، به خلاف درنده هاى سر پيچ، و تا از سوارى و باربرى و نتاجشان - محصول زاد و ولد - سود بريد و اين به عنوان نعمتى از طرف ما براى شماست، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» اميد كه شكرگزار باشيد.(1)

«وَ إِنَّ لَكمُ ْ فىِ الْأَنْعَامِ لَعِبرْةً» يعنى در وجود اين چهارپايان دليلى بر توانايى و قدرت خداى متعالى وجود دارد، «نُّسْقِيكمُ مِّمَّا فىِ بُطُونهَِا» يعنى از شيرى كه در شكم آنهاست به شما مينوشانيم، «وَ لَكمُ ْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» و در آنها منافع بسيارى داريد، در پشتشان و شيرشان و فرزندانشان و پشم و مويشان «وَ مِنهْا تَأْكلُونَ» و از گوشت آنها و فرزندانشان ميخوريد و همچنين از درآمدى كه با فروش آنها به دست مىآوريد. «وَ عَلَيهْا» و بر شتر «وَ عَلىَ الْفُلْكِ تحُْمَلُونَ» و بر كشتى سوار ميشويد، چنان كه در جاى ديگر فرمود: «وَ حَمَلْنَاهُمْ فىِ الْبرَِّ وَ الْبَحْرِ» شما را در خشكى بر شتر و در دريا بر كشتيها سوار كرديم.(2)

«وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ ِ» از مردمان و جانوران كه در روى زمين ميجنبند، «وَ الْأَنْعَامِ» و چهارپايان، مثل شتر و گاو و گوسفند، «مخُْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَالِكَ» رنگارنگند، همچنان كه ميوه ها و كوه ها هستند. «وَ خَلَقْنَا لهَُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُون» يعنى برايشان مانند كشتى نوح، كشتيهايى كه بر آن سوار شوند، آفريديم. مجاهد

1- . مجمع البيان 7 : 85 - 86

2- . مجمع البيان 7 : 103

گفته: منظور از آن، شتر است که کشتی خشکی محسوب میشود، و جبّایی گفته: مثل کشتی در میان جنبندگان، شتر و گاو و الاغ است.

«أَوَ لَمْ یَرَوْاْ» یعنی آیا نمیدانند «أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ» که بدون تردید ما ایجاد کردیم برای بهره برداری و منافع ایشان «مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینا» یعنی از آنچه که به اختراع و ایجادمان، متولّی و متصدّی آفریدن آن شدیم و شریکی در آفریدن آن نداشتیم، و با کمک و یاور هم آن را نیافریدیم. و «ید» در لغت بر چند قسم است: یک قسم آن، به معنای عضو است و قسم دیگر آن، نعمت است و قسمی از آن قوّه و نیرو است، و یک قسم آن هم تحقیق اضافه است، در معنای نعمت گفته میشود: «لفلان عندی ید بیضاء» برای فلانی در نزد من حق نعمت است، و به معنای قوّه هم میگویند: «تلقّی فلان قولی بالیدین»، یعنی فلانی گفته مرا تلقّی به قبول و توان نمود (آن را عملی ساخت). و میگویند: «هذا ما جنت یداک»، این نتیجه جنایت دو دست تو است، و این معنای آیه محل بحث است، و وقتی یک نفر بگوید: «عملت هذا بیدی» این دلالت می کند بر تنهایی او در عملش بدون آنکه به کسی وا گذاشته باشد و یا دیگری کمکش کرده باشد. «أَنْعاماً» یعنی شتر و گاو و گوسفند، «فَهُمْ لَها مالِکُونَ» یعنی اگر ما آنها را نیافریده بودیم، هرگز مالک آنها نمیشدند و از آنها و شیرشان و سوار شدن بر پشتشان و خوردن گوشت آنها بهره نمی بردند. و بعضی گفته اند: یعنی پس ایشان آنها را حبس و حفظ میکنند و بر آنها تسلّط دارند، و ما آنها را وحشی نیافریدیم تا از ایشان فرار کنند و نتوانند آنها را نگاه دارند؛ پس آن حیوانات مسخّر و تحت اختیار ایشانند و این همان است که میفرماید: «وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ» یعنی ما آنها را مسخّر ایشان گردانیدیم تا مطیع و رام آنها شدند. «فَمِنْها رَکُوبُهُمْ وَ مِنْها یَأْکُلُونَ» انعام را تقسیم فرمود به اینکه بعضی را مَرکب سواری قرار داد (مانند اسب و الاغ و قاطر) و بعضی را برای ذبح شدن قرار داد تا از گوشتش بهره مند شده و از آن بخورند، مقاتل گوید: (رکوب حموله) یعنی شتر و گاو، «وَ لَهُمْ فِیها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ» پس برخی از منافع آنها عبارت است از: پوشیدن پوست و پشم و مو و کرک آنها، خوردن گوشت آنها، سوار شدن بر پشت آنها، نوشیدن از

شیر آنها و منافع فراوان دیگری که در آنهاست. «أَفَلا یَشْکُرُونَ» آیا خدای تعالی را بر این نعمتها سپاس نمیکنید؟ !(1)

«وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ»(2) در بیان مقصود این آیه نظرهای مختلفی گفته شده:

اوّل: لفظ (إنزال) در اینجا به معنای ایجاد و پدید آوردن است، چنانکه خداوند متعالی می فرماید: «قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً»(3) {در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم.} که منظور نزول خود لباس نیست بلکه منظور سبب نزول آن است که باران باشد که از آسمان نازل شده و در اثر آن پنبه و پشم به وجود آمده و سپس به صورت لباس درآمده است. پس چهارپایان نیز به همین ترتیب از گیاه رشد کرده و گیاه هم از آب به وجود آمده است.

دوم: خداوند پس از خلقت چهارپایان در بهشت، آنها را به زمین فرو فرستاده است، این قول جبّائی است و گفته که در خبر وارد شده که: گوسفند و شتر، از چهارپایان بهشتی می باشند.

سوم: مقصود از نزول در این آیه رزق قرار دادن آنها می باشد، و مراد از جفتهای هشتگانه، شتر و گاو و گوسفند و بز و جفتهای آنها می باشد.

مؤلف: بیضاوی گفته: «أَنْزَلَ لَکُمْ» یعنی برای شما حکم کرد و یا قسمت نمود، چون احکام الهی به نازل شدن از آسمان وصف شده است، از آن جهت که در لوح محفوظ نوشته است یا وسائلی که [این احکام] از آنها فرود آمدهاست، را ایجاد نموده، مثل پرتو ستارگان و باران.(4)

«اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعَام» مرحوم طبرسی در مجمع گفته: از شتر و گاو و گوسفند «لِتَرْکَبُواْ مِنهْا» تا سوارشان شوید، «وَ مِنهْا تَأْکلُونَ» و از آنها بخورید، یعنی برخی برای سواری و خوردن هستند، مانند شتر و گاو و برخی فقط برای خوردن،

1- . مجمع البیان 8 : 433
2- . زمر / 6

3- . اعراف / 26
4- . انوار التنزيل 2 : 353

مثل گوسفند، و برخی گفتهاند: مقصود از انعام در اینجا خصوص شتر است چون آن است که بیشتر بر آن سوار میشوند، و لام در جمله (لترکبوا) برای تعلیل است، و از آنجا که خدای تعالی این چهارپایان را آفریده و هم خواسته خلقش از آنها سود برند، و از طرف دیگر خدای متعالی هیچ گاه اراده کاری که قبیح یا مباح است را نمی کند؛ پس اراده فرمود که با نیّت قربت به وی و فرمانبری او از این چهارپایان بهره مند شوند. «وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» از شیر و پشم و کرک و موی آنها استفاده میکنید، «وَ لِتَبْلُغُواْ عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ» به اینکه سوار آنها شوید و به جاهایی برسید که برای حوائجتان قصد دارید به آنجا بروید و نیازهای خود را برآورید، «وَ عَلَيْهَا» و بر چهارپایان که در اینجا خصوص شتر است «وَ عَلىَ الْفُلْكِ تحُْمَلُونَ» و بر کشتیها سوار شوید، یعنی با شتر در خشکی و با کشتی در دریا سفر کنید. (1)

«جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكمُْ» بیضاوی گفته: از جنس خودتان «أَزْوَاجًا» زنان را «وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا» و برای چهارپایان هم جفتهایی از جنس خودشان آفرید، یا انواع چهارپایان را برای شما آفریده، یا نر و ماده آفریده، «يَذْرَؤُكُمْ» تا شما را فراوان کند، از ریشه «ذرء» به معنای پراکندن «فِيهِ» در این تدبیر، و تدبیر این است که انسان ها و چهارپایان را زوج قرار داد تا آنها همچون منبعی برای گسترش و تکثیر، به تولید نسل بپردازند.(2)

«أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلىَ الْابِلِ كَيْفَ خُلِقَت» مرحوم طبرسی گفته: شتر، متاعی از وسائل عیش و زندگی آنها بود، لذا خدای متعالی می فرماید: پس آیا در شتر و شیر خالص و گوارایی که خدا آن را از پستان او، و از میان چرک و خون، برای نوش کنندگان خارج می کند، تفکّر نمیکنند؟ میفرماید: همان گونه که این را برای ایشان آفریدم، برای اهل بهشت در بهشت هم خواهم آفرید. برخی گفتهاند: یعنی آیا با نگاه کردنشان به شتر و خلقت عجیبش عبرت نمیگیرند که موجودی صغیر آن را با تمام بزرگی و قوّتش رام میکند، و به موجب اینکه خدای متعالی آن را مسخّر بندگانش کرده، مطیع او میشود، پس [انسان] آن را بر روی زمین میخواباند و بر آن سوار

1- . مجمع البیان 8 : 534
2- . انوار التنزیل 2 : 394

میشود، آن گاه بلند می شود و در غیر شتر از میان چهارپایان [نیازی به خوابانیدن آن ها نیست] و بر هیچ کدام آنها چیزی حمل نمی شود مگر آنکه آن حیوان ایستاده است. پس خداوند این نشانه را در شتر به ایشان نشان داد تا به سبب آن بر یگانگی خدا استدلال کنند. از حسن درباره این آیه سؤال شد و به او گفته شد: فیل که در شگفتی، بزرگ تر از شتر است، چرا خدا نفرمود: أفلا ینظرون الی الفیل کیف خلقت؟ حسن گفت: به این خاطر که فیل از خاطر و ذهن عرب دور است و در نزد او معهود نیست و پس از فیل، خوک است که عرب سوار بر آن نمی شود و گوشتش را نمی خورد، و شیرش را نمیدوشد، ولی شتر از بهترین مال عرب و نزد ایشان از نفیس ترین چیزهاست، هسته خرما میخورد و بچّه می آورد و شیر میدهد، و یک کودک افسار او را گرفته و با وجود بزرگی جثّهاش، او را به هر کجا که بخواهد میبرد. و حکایت شده که موشی، افسار شتری را گرفته بود و آن را هدایت می نمود و میکشید تا موش داخل سوراخش شده و افسار را کشید و شتر خوابید و دهانش را به سوراخ موش نزدیک کرد.

رازی گفته: شتر چند ویژگی دارد:

1) خدای تعالی حیواناتی را که برای کار خاصی نگهداری میشوند را چند دسته قرار داده است؛ گاهی برای خوردن گوشتش و گاهی برای نوشیدن شیرش و یک بار برای سفر کردن با آن و بار دیگر برای بارکشی از شهری به شهر دیگر و گاهی نیز برای زیور نگهداری میشوند و همه این منافع در شتر جمع است، و هیچ حیوانی همه این ویژگیها را با هم ندارد.

2) در هر کدام از این منافع، شتر از حیوانات دیگر که برای یک ویژگی خاص نگهداری میشوند سر است؛ چون اگر از لحاظ شیر دهی در نظر گرفته شود، بیشتر از آنها شیر میدهد و اگر از نظر گوشت در نظر گرفته شود، گوشت بیشتری دارد و تعداد بیشتری را سیر می کند. از نظر ویژگی های دیگر نیز همین گونه است؛ مسافتی را که پیمودن آن با حیوان دیگری ممکن نیست، میپیماید، چون به راه رفتن توانمند و بردبار است و به تشنگی شکیباست و و خوراک او از علوفهها، کمتر از

خوراکی است که حیوانات دیگر نیاز دارند و بارهای سنگینی را که دیگر حیوانات را یارای حمل آن نیست، حمل می کند.

3) شتر بیشتر از همه حیوانات در دل عرب جا گرفته بود، از این رو آن را دیه کشتن انسان قرار داده بودند و پادشاهان آنها وقتی میخواستند به شاعری که از راه دور آمده بود جایزه کلانی بدهند، صد شتر به او میدادند چرا که از حیوانات دیگر چشمگیرتر بود، از این رو فرمود: «وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُون»(1) {و در آنها برای شما زیبایی است، آن گاه که [آنها را] از چراگاه برمی گردانید، و هنگامی که [آنها را] به چراگاه می برید.}

4) من با گروهی به راهی میرفتیم، پس راه را گم کردیم و آنها شتری را جلو انداختند و خود به دنبال او به راه افتادند. او از تپّه ای به تپّه ای و از سویی به سویی میرفت و همه دنبالش بودند تا پس از زمانی دراز به راه رسید، و این به سبب نیروی خیال این حیوان است که چگونه با یک بار گذر، همه این تپّه ها و پیچ ها را در خیال خود حفظ می کند، تا آنجا که گروهی از خردمندان در پیدا کردن راه درمانده شدند، امّا شتر راه را پیدا کرد.

5) شتر با اینکه بسیار نیرومند است، امّا از همه حیوانات فرمانبرتر است تا آنجا که به فرمان کودکی میرود و همچنین بر خلاف حیوانات دیگر، به صورت نشسته بار را بر او حمل میکنند، سپس برمیخیزد.

این اوصاف ویژه فراوان که در شتر وجود دارد، بر خردمند لازم میدارد تا در آفرینش و ترکیبش بیندیشد و به وسیله آن به آفریننده حکمت مدار رهنمون شود، و از آنجا که عرب زبانان از همه مردم به تندرستی و بیماری و سود و زیان شتر آگاهتر بودند، از این رو جا داشت خدا تعالی آنها را [در ابتدا] به اندیشه در آفرینش او امر کند.

مؤلف: دمیری در حیاه الحیوان گفته: «ابل» اسم جنس به معنای شتر است و بر جمع اطلاق میشود، امّا جمع و اسم جمع نیست. ابن ماجه روایت کرده که پیامبر

1- . نحل / 6

صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «شتر مایه عزّت صاحبش است، و گوسفند برکت است و خیر و خوبی به پیشانی اسب تا روز رستاخیز گره خورده است.»

و شتر از حیوانات شگفتآور است، اگرچه چون مردم زیاد او را میبینند برایشان عادی شده و شگفتی ندارد. شتر حیوانی تنومند و بسیار فرمانبر است. با بار سنگین بلند میشود و با آن مینشیند و یک موش افسارش را گرفته و به هر کجا که بخواهد میکشاند، بر پشتش خانه ای سقف دار حمل می کند که انسانی به همراه خوراک و نوشیدنی و لباس و ظروف و بستر خواب در آن مینشیند، چنان که در اتاق مسکونی خود مینشیند، و او همه این ها را با خود میبرد. از این رو خدا تعالی فرموده: «أَفَلَا یَنظُرُونَ إِلیَ الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ»(1) {آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟} و از یکی از حکماء نقل است که درباره شتر و بزرگیش سخن میراند؛ حال آنکه هنوز شتر را ندیده بود. پس فکری کرد و آنگه گفت: باید گردنش دراز باشد.

و چون خدای تعالی اراده فرمود که او را کشتی خشکی قرار دهد، بر تحمّل تشنگی صبورش ساخت به طوری که وقتی یک بار آب بنوشد، تا ده روز سیراب میماند، و از هر گیاهی که در بیابانها و درّه ها بروید و دیگر چهارپایان از آن نخورند تغذیه می کند. و در حدیث است که: (به شتر دشنام ندهید، چرا که مانع خون ریزی می شود و مهریه دوشیزه های ارجمند میگردد.) یعنی آن را به عنوان خون بهای مقتول، از قاتل میگیرند و به ولی دم می دهند و به این وسیله قاتل از قصاص رهایی مییابد. و متکلّمان گفتهاند: هیچ حیوانی در حال شهوت مانند شترِ نر نیست؛ زیرا بد رفتار میشود و دهانش کف میکند و اگر سه برابر بار بر او نهند بکشد و خوراکش کم میشود. و از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره نماز خواندن در خوابگاه شتران پرسیدند، فرمود: در خوابگاه شتران نماز نخوانید که آنجا جایگاه شیاطین است، و همچنین درباره نماز خواندن در آغل گوسفندان پرسیدند، حضرت فرمود: در آنجا نماز بخوانید، چرا که آنها مبارک هستند.(2)

1- . غاشیه / 17
2- . حیاه الحیوان: 9 - 11

و در مسند احمد و حاکم از عبد اللَّه بن جعفر نقل شده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به نخلستان یک نفر از انصار وارد شد و به ناگاه در آن شتری را مشاهده نمود. وقتی چشم شتر به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله افتاد اشک ریخت. پس رسول اکرم صلّی الله علیه و آله دست به کوهانش کشید و او آرام شد، آن گاه فرمود: صاحب این شتر کیست؟ جوانی از انصار به نزد حضرت آمد و گفت: از آن من است یا رسول اللَّه، فرمود: آیا درباره این زبان بسته از خدا نمیترسی که آن را به تو داده؟ او شکوه دارد که گرسنه اش میداری و آبش میکنی [از شدّت گرسنگی او را لاغر میکنی.]

و طبرانی از جابر روایت کرده که به همراه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نبرد ذات الرقاع رفتیم و چون به حرّه واقم رسیدیم، شتری دوان دوان پیش آمد تا نزدیک رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید با صدای بلند صدا میکرد. حضرت فرمود: این شتر از صاحبش به من شکایت میکند و میپندارد که سالیانی است آنقدر از او برای کشت، کار کشیده که او را عاجز و لاغر کرده و حال که پیر شده میخواهد او را بکشد. ای جابر برو صاحبش را بیاور. جابر گفت: او را نمیشناسم، فرمود: تو را راهنمایی میکند. گفت: پس شتر گردنکشان پیشاپیش من حرکت کرد تا مرا به مجلس بنی حطمه برد و آنجا نگه داشت. گفتم: صاحب این شتر کجاست؟ گفتند: این مال فلان بن فلان است. نزدش آمدم و گفتم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را اجابت کن، همراه من آمد تا به محضر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید. حضرت به او فرمود: شترت گمان می کند که تو مدّتی با او کشت کردهای و او را عاجز و لاغر نمودهای و حال که پیر شده میخواهی او را بکشی! گفت: قسم به کسی که تو را به پیامبری برانگیخت، مطلب چنین است. فرمود: پاداش مملوک شایسته چنین نیست. سپس فرمود: آن را به من بفروش. گفت: چَشم، و پیامبر او را خرید و در چراگاه رها کرد تا فربه شد. و هرگاه شتر آبکش یکی از مهاجرین و یا انصار بیمار میشد، آن را به حضرت می داد [و ایشان با شتر همین گونه رفتار میکرد] و او سالها این چنین زنده بود.

و گفته: «بقر» اسم جنس برای مذکر و مؤنّث گاو است و تاء آن برای وحدت است [نه برای تأنیث]، و او حیوانی است نیرومند و پر سود، و خدا او را رام آفریده، بدون ابزاری که درنده ها دارند؛ چون تحت حمایت انسان است و انسان از او نگهداری و دشمنش را دفع می کند. پس اگر ابزار درندگی داشت، نگهداریش برای انسان دشوار بود، و گاو بی شاخ میداند ابزارش در سر او است و آن را به جای شاخ به کار میبرد، مثل گوساله ها که هنوز شاخ بر نیاوردهاند، امّا فطرتا میدانند که با سر شاخ بزنند و از خود دفاع کنند. و گاوها چند دسته اند: برخی گاومیش نام دارند که پرشیرتر و تنومندتر از همه هستند و برخی عراب نام دارند که کم مو و دو رنگند و دسته دیگر را دربانه گویند. و غالبا اینگونه است که چون گاو نر یک ساله میشود بر روی ماده گاو میجهد و او [در این موقع] پر منی میباشد. و همه حیوانات ماده، آواز نرمتری نسبت به حیوانات نر دارند به جز گاو که صدای ماده اش کلفت تر و رساتر است. و گاو دندانهای پیشین بالا ندارد و علف را با دندانهای زیرین میبُرد.

مؤلف کتاب ترغیب و ترهیب و بیهقی در الشعب از ابن عباس آوردهاند که پادشاهی مخفیانه در کشورش به شکار رفت، پس مهمان مردی شد که ماده گاوی داشت و آن ماده گاو، شب از چراگاه برگشت و به اندازه سی گاو شیر داد. پادشاه تصمیم گرفت که آن گاو را از صاحبش بستاند. فردا که گاو از چراگاه برگشت، نیمی از آن شیر را داشت. پادشاه به صاحبش گفت: چرا شیر گاوت کم شد؟ مگر در چراگاه دیروز نبود؟ گفت: چرا ولی به نظرم پادشاه تصمیم بدی برای یکی از رعایا گرفته از این رو شیرش کم شده، زیرا وقتی پادشاه ستم کند یا قصد ستم داشته باشد، برکت میرود. راوی گوید: پادشاه با خود پیمان بست که آن گاو را نستاند و به کسی ستم نکند. فردا آن گاو به چراگاه رفت و شب آمد و شیر روز نخست را داشت و پادشاه از آن عبرت گرفت و عدالت پیشه نمود و گفت: وقتی پادشاه ستم کند یا قصد ستم نماید برکت برود، پس من باید عادل باشم و بهترین وضع را داشته باشم.(1)

1- . حیاه الحیوان 1 : 105 - 107

و نیز گفته: «غنم» اسم جمع به معنای گوسفند است که از لفظ خودش مفرد ندارد. ابی سعید خدری گوید: شتر داران و گوسفند داران نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به یکدیگر فخر و مباهات کردند، پس آن حضرت فرمود: سنگینی و آرامش در گوسفندداران است، و به خود بالیدن و تکبّر از ویژگیهای شترداران است. و این روایت در صحیح بخاری و مسلم با الفاظ مختلف آمده، از آن جمله: آرامش در گوسفندداران است، و به خود بالیدن و تظاهر از ویژگیهای اسب داران و شترداران است. و به لفظ دیگر چنین است: به خود بالیدن و تکبّر از ویژگیهای شترداران است و سنگینی و آرامش در گوسفندداران است.

سکینه یعنی آرامش، و وقار یعنی فروتنی، و مراد از فخر بالیدن به بسیاری مال و جاه و غیر آن از شؤون اهل دنیا است، و مراد از خیلاء تکبّر میباشد و از همین باب است سخن خدای تعالی که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا یحُبُّ کلَ مخْتَالٍ فَخُورٍ»(1) {خدا خودپسندِ لاف زن را دوست نمی دارد.} و مقصود از اهل وبر شترداراننند؛ زیرا «وبر» موی شتر است، همان طور که صوف پشم گوسفند و شعر موی بز است، و از این رو خدای تعالی فرموده: «وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلی حِینٍ» {و از پشمها و کرکها و موهای آن ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد].} و این بیان حال غالب گوسفندداران و شترداران است، و برخی گفتهاند: منظور از گوسفندداران، مردم یمن هستند، زیرا بیشترشان گوسفند دارند بر خلاف ربیعه و مضرّ که شتر دارند.

گوسفند دو نوع است: میش و بز. جاحظ گفته: اتّفاق نظر دارند که میش برتر از بز است و چند دلیل هم آوردهاند.

1) خدای تعالی در قرآن نام میش را بر نام بز مقدّم داشته و فرموده: «مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ»(2)

1- . لقمان / 18
2- . انعام / 143

2) اینکه فرموده: «إِنَّ هَذَا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ وَاحِدَه»(1) {این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش، و مرا یک میش است. }، و نفرموده نود و نه ماده بز برای او و یکی برای من.

3) اینکه فرموده: «وَ فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ»(2) {و او را در ازای قربانیِ بزرگی باز رهانیدیم. } [و چنان که جاحظ گفته آن بره نری بوده است.]

4) میش، سالی یک بار میزاید و یک فرزند به دنیا میآورد، ولی بز، دو بار میزاید و دو تا سه بچه به دنیا میآورد و برکت میش بیشتر است.

5) چراگاه میش دوباره میروید؛ زیرا او گیاه را از ریشه نمی خورد بلکه آنچه را روی زمین برآمده می خورد، ولی چراگاه بز دوباره نمیروید چون او گیاه را ریشه کن میکند.

6) پشم میش، از موی بز برتر است و ارزش بیشتری دارد و فقط میش پشم دارد.

7) وقتی عرب میخواهد کسی را به خوبی بستاید می گوید: همانا فلانی کبش (میش) است و هرگاه می خواهد از کسی نکوهش کند می گوید: فلانی جز نرّه بز نیست.

8) از جمله چیزهایی که خداوند در خلقت بز قرار داده و موجب خواری اوست این است که عورتین او را آشکار قرار داده است به خلاف کبش، از این رو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله محلّل(3) را به نرّه بز عاریه تشبیه نموده است.

9) سر میش و گوشتش خوشبوتر و بهتر از سر و گوشت بز است، چون گوشت بز خلط سوداء را تحریک می کند، ایجاد بلغم می کند و موجب فراموشی میگردد و مایه فساد خون میشود، بر عکس گوشت میش.

1- . ص / 23
2- . صافات / 107
3- . یعنی کسی که بعد از سه طلاقه شدن زن برای حلال شدن مجدّد او بر شوهر اوّلش با او ازدواج کرده و سپس او را طلاق میدهد.

ابوزید گفته: به بچّه تازه تولّد یافته گوسفند و بز «سخله» گفته میشود، نر باشد یا ماده، و جمع آن «سَخل و سِخال» است، و تا زمانی که شیر خوار است این نام را دارد، بعد از آن به نر و ماده آن «بَهمه» گفته میشود و جمع آن «بُهم» است. و به بچّه بز در وقت ولادت «سلیل و سلیط» گفته میشود، وقتی به چهار ماهگی رسید و از مادر جدا شد و سبزی خوار شد؛ اگر بچّه بز باشد، به نر آن «جفر» و به مادهاش «جفره» گفته میشود و جمع آن «جفار» است. و آن گاه که بدنش قوی شد و یکسال بر او گذشت «عریض» نامیده میشود و جمعش «عِرضان» است و به نوعی از آن، «عتود» که جمع آن «أعتده و عتدان» است، گفته میشود و آن را در تمام این مراحل اگر بچّه بزِ نر باشد «جدی»، و اگر بچّه بز ماده باشد «عناق» مینامند، و آن زمان که به دنبال مادرش حرکت می کند به او «تلو» میگویند؛ چرا که به دنبال او حرکت می کند. از دیگر نامهای «جدی، أمّر و هلّع و هلّعه و عطعط» است و به عناق، بُکره نیز گفته میشود. پس وقتی که یک ساله شد نر آن «تیس» و مادهاش را «عنز» مینامند، و در سال دوم به آنها «جذع و جذعه» میگویند. و در سالهای بعد به ترتیب به آن «ثنیّ و ثنیّه، رباعیّ و رباعیّه، سدس و سدسه، ضالع و ضالعه» گفته میشود و عرب می گوید: «ضَلَعَ یضلع ضلوعا» و جمع آن ضُلّع است. ابو زید همچنین گفته: در خصوص بچّه بز «حلّان و جلّام» هم گفته میشود. و در حدیث آمده: «فی الإرنب یصیبها المحرم جلّان» یعنی اگر کسی در حال احرامِ حج خرگوشی را شکار کند، کفّارهاَش یک جلّان است.

جاحظ گفته: برخی درباره فرزندان میش این نامها را به کار بردهاند، همان طور که به فرزندان بز نیز گفته شده؛ به جز موارد اندکی که با هم تفاوت دارند. کسایی گفته: میش در اندازه بزِ «عریض» خروف و مؤنث آن خروفه است. و به نرِ آن، (حمل) نیز گفته میشود و به مادهِ آن «رَخِل» که جمع آن «رُخال» است و از جمله جمعهای غیر قیاسی میباشد، همان طور که عرب جمع کلمه ظَئر را ظؤار استعمال نموده است. و به گوسفندی که به زودی فرزندی به دنیا میآورد «ربّی و رباب» گفته میشود، و به فرزندان نر و ماده میش و بز، به همگی اینها، «بهمه» گفته میشود، تا زمانی که به سنی برسند که بخورند و نشخوار کنند. در این زمان به

آنها «قِرقِر» گفته میشود و جمع آن «قرقار و قرقور» است. و (جِلاّم) به جدی هم گفته میشود، و «بَذَج» تنها به فرزندان میش گفته میشود که جمع آن «بِذجان» است.

و ابن ماجه با سند صحیح از امّ هانی روایت کرده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: گوسفندی تهیّه کن که برکت دارد.

و زنی به آن حضرت شکایت کرد که گوسفندانش رشد نمی کنند، حضرت فرمود: گوسفندانت چه رنگی دارند؟ گفت: سیاه، فرمود: با گوسفندان سفید عوض کن که برکت دارد.

و در حدیث آمده است که در آغل گوسفندان نماز بخوانید و آب بینی آنها را با دست پاک کنید.

و ابو داود روایت کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله صد گوسفند داشت و نمیخواست از این مقدار بیشتر شود و هرگاه گوسفندی زاییده میشد، حضرت به جای آن یکی را ذبح میکرد.

و مالک، ابو داود، بخاری، نسائی و ابن ماجه همه از ابی سعید خدری روایت کردهاند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نزدیک است که بهترین دارایی مسلمان گوسفند باشد؛ چرا که [برای چرانیدن او] به دنبالش به قلّه کوهها و جاهایی که باران خیز است می رود و دینش را از فتنه میرهاند.

ابو زنّاد گفته: آن حضرت از میان سایر چیزها، تنها گوسفند را نام برد، برای آنکه مردم را به فروتنی تشویق کند و به برگزیدن گمنامی و ترک برتری جویی و خود نمایی توجّه دهد. و به راستی که پیامبران و صالحان همگی این کار - چرانیدن گوسفند - را انجام دادهاند. و نبیّ مکرّم صلی اللَّه علیه و آله فرموده که خدا هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه شبان بوده است.

و همچنین آن حضرت خبر داده که آرامش در گوسفندداران است. و در حدیث است که آن حضرت فرمود: هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه گوسفند چرانیده، به ایشان گفته شد: یا رسول اللَّه شما هم [این چنین بودید]؟ فرمود: آری من هم [شبان بودهام].

برخی گفتهاند: حکمتش این است که خدای عزّ و جلّ شبانی را برای آماده سازی انبیاء قرار داده تا بتوانند شبان مردم شوند و امّت هایشان را تحت سرپرستی خود بگیرند. و حاکم در مستدرک خود از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: در خواب، گوسفندان سیاهی را دیدم که گوسفندان فراوان سفیدی در میان آنها درآمده بودند. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه تعبیر کردی؟ فرمود: به عجم، که در دین شما و در نژاد شما شریک میشوند. گفتند: ای رسول خدا، عجم [در دین و نسب ما شریک میشود]؟ فرمود: اگر ایمان در ستاره ثریا آویخته شده باشد، مردانی از عجم به آن دست مییابند.

و در کتاب عجائب المخلوقات به نقل از حضرت موسی بن عمران علیه السّلام آمده که وی از چشمه آبی که در دامنه کوهی قرار داشت عبور کرد و با آب آن وضو گرفت. سپس از کوه بالا آمد تا نماز بخواند. ناگاه سواری رسید و از آن چشمه نوشید و کیسه پولی از درهم در آن نهاد و رفت. پس از او، شبان گوسفندانی آمد و آن کیسه را دید و برگرفت و رفت و به جای او پیرمرد تنگدستی سر چشمه آمد که بسته هیزمی بر سر داشت. پس آن بسته را در آنجا نهاد و دراز کشید تا استراحت کند. طولی نکشید که آن سوار برگشت و به دنبال آن کیسه گشت، امّا آن را نیافت. پس به سوی آن پیرمرد آمد و کیسه را از او طلب نمود. شیخ منکر [برداشتن کیسه] شد. و این کشمکش پیوسته در میان آن دو ادامه داشت تا اینکه او را مورد ضرب و شتم قرار داد تا کشته شد. موسی علیه السّلام گفت: پروردگارا آیا این اتّفاقات عادلانه بود؟ خدای سبحان به او وحی کرد: این پیرمرد پدر این اسب سوار را کشته بود و پدر اسب سوار نیز به پدر شبان به اندازه آنچه در کیسه بود بدهکار بود؛ پس میان آنها قصاص شد و دِین پرداخته شد و من قضاوت کننده عادلی هستم.

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام باقر علیه السّلام فرمود: برکت ده جزء دارد که نه قسمت آن در تجارت و یک دهم باقیمانده در پوست است.

مرحوم صدوق در توضیح این روایت می گوید: منظور از پوست، پوست گوسفند است و گواه این سخن روایتی است که از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است که به معنای گوسفند است. زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است؛ یعنی گوسفند.(1)

توضیح: ابن اثیر در نهایه بعد از نقل روایتی که در مورد سابیاء است گفته: منظور از سابیاء، فرزندان چهار پایان و فراوانی آنها می باشد، به طوری که گفته میشود: خاندان فلان، سابیاء - چهارپایان - فراوان دارند. و جمع آن «سوابی» است، و آن در اصل پوستی است که فرزند در آن بیرون میآید، و برخی گفتهاند: منظور مشیمه است. (پایان نقل قول)(2)

مؤلف: شاید مقصود از جلود در روایت نخست، جانوران پوست دار است، و فیروز آبادی در قاموس گفته: «جَلَد» گوسفندی است که نوزادش بمیرد، مانند «جَلَده» و نیز به معنای شتران پیری است که خردسال در میان آن ها نباشد و همچنین به گوسفند و شتری که نه بچّه دارد و نه شیر میدهد گفته میشود. و «جِلاد» بر وزن کتاب به معنای شتران پر شیر است، مثل «مجالید» که به همین معناست، یا مراد شتری است که شیر و بچّه ندارد، و «جِلد» به معنای آلت مردانگی

1- . خصال 2 : 445 - 446
2- . نهایه 2 : 157

است، خدای تعالی میفرماید: «وَ قَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتمُ ْ عَلَيْنَا»(1) یعنی به فروج خود میگویند.(2)

2. من لا یحضره الفقیه: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از خدا درباره آنچه به شما داده و درباره اموال بی زبان خویش پروا کنید، پرسیدند: آن اموال بی زبان کدامند؟ فرمود: گوسفند و گاو و کبوتر.(3)

3. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو الجارود نقل کرده که در تفسیر آیه: «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ»(4) گفته: «دف ء» حواشی شتر است، و برخی گویند: بلکه منظور، گرم شدن به وسیله خانه ها و لباسهاست. و علی بن ابراهیم درباره (دف ء) گفته: گرم شدن توسط چیزهایی است که از پشم و کرک آنها گرفته شود، و درباره آیه: «وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» گفته: یعنی وقتی از چراگاه برمیگردند و وقتی [از آغل] به سوی چراگاه خارج میشوند. همچنین درباره آیه: «وَ تحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلىَ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُواْ بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقّ ِ الْأَنفُسِ» گفته: تا مکّه و مدینه و تا هر شهر دیگری، سپس فرمود: «وَ الخَْيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا» {و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید.} و نفرمود: تا بر آنها سوار شوید و از گوشت آنها بخورید، چنان که درباره شتر و گاو و گوسفند فرمود و نیز درباره آیه: «وَ يخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» گفته: منظور عجائبی است که خدا در خشکی و دریا آفریده است.(5)

توضیح: حواشی شتر یعنی بچّه های کوچکش و این تفسیری متفاوت با تفاسیر مشهور، امّا موافق با لغت است. فیروزآبادی گفته: «حشو» مانند «حاشیه» به معنای بچّه شتر است، و نیز گفته: «دِف ء»، نقیض سرمای سخت [و به معنای گرمای شدید] است، و «ابل مدفئه» شتری است که کرک و پیه فراوان دارد و «دِف ء» به معنای بچّه شتر و کرک آن و سود بردن از آن است.

1- . فصّلت / 21
2- . قاموس 1 : 283
3- . من لا یحضره الفقیه 3 : 220
4- . نحل / 5

5- . تفسیر قمی : 357

و راغب در مفردات خود گفته: «دِفء» مخالف برودت [و به معنای گرما] است، خدای متعالی میفرماید: «لَکُمْ فِیهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ» و دفء به چیزهای گرمازا گفته میشود، و عرب می گوید: «رجل دفآن» مرد با حرارت، «امرأه دفأی» زن با حرارت، «بیت دفیء» خانه گرم.(1)

و اینکه فرموده: «من البیوت» یعنی چادرهای از جنس مو و پشم، و اینکه گفته: «و لم یقل لترکبوها و تأکلوها» گویا غرضش این باشد که آنها از چیزهایی که آماده برای خوردن شده، و مورد رغبت مردم باشند، نیستند، نه اینکه حرام باشند،(2) پس آیه دلیل بر کراهت آنها است چنان که مشهور [بین فقها] است.

4. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل فرمود: بر شما باد گوسفند و زراعت که این دو بامدادان و شامگاهان سود می دهند. گفته شد: ای رسول خدا پس شتر چه؟ فرمود: آن از نواحی شیطان است و خیرش از جانب چپش میآید که شوم است، گفته شد: یا رسول اللّه اگر مردم این را بشنوند، شتران را رها می کنند. فرمود: مردم بد عاقبت و بد کردار [از شتر داری دست برنمیدارند] و آنها را از بین نمی برند. [منظور از اینکه سود شتران از جانب چپ است، این است که شتران را از جانب چپ می دوشند و از جانب چپ بر آنها سوار می شوند.](3)

توضیح: ابن اثیر در نهایه گفته: از حضرت درباره شتر سؤال شد، فرمود: اعنان شیاطین هستند، اعنان یعنی نواحی، گویا منظور حضرت این بوده که شتر به خاطر فراوانی آفاتش، از نظر اخلاق و طبیعت مثل نواحی و گوشه های شیطان است، در حدیث دیگری آمده است: در خوابگاه شتران نماز نخوانید چون از اعنان شیاطین آفریده شدند.(4)

1- . مفردات: 170
2- . در نسخ موجود عبارت (إلّا أنّها محرّمه) آمده، امّا ظاهراً صحیح آن (لا أنّها) میباشد که ترجمه مطابق آن است.
3- . خصال 1 : 45 - 46
4- . نهایه 3 : 153

5. خصال: امام صادق علیه السّلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پرسیده شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحب آن، آن را بکارد و اصلاح کند و روز درو کردن حقّ آن را بدهد. گفته شد: پس از زراعت، کدام مال بهتر است؟ فرمود: مردی که گوسفندی دارد و آن را به چراگاه هایی که باران باریده ببرد و نماز بخواند و زکات بدهد. گفته شد: پس از گوسفند، کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاو که صبح و شام سود بدهد. گفته شد: پس از گاو، کدام مال بهتر است؟ فرمود: درختان خرما که ریشه در گل و لای دارند و در خشکسالی غذا می دهند. درخت خرما چه چیز خوبی است! هر کس آن را بفروشد قیمت آن مانند خاکستری بالای بلندی است که در یک روز طولانی، باد سختی بر آن بوزد، مگر اینکه درختان دیگری را جایگزین آن کند. گفته شد: ای رسول خدا پس از درخت خرما، کدام مال بهتر است؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله سکوت کرد. مردی گفت: پس جایگاه شتر چیست؟ فرمود: در آن بدبختی و جفا و رنج و دوری از خانه است، صبح و شام پشت می کند و خیر آن جز از جانب چپش نمی رسد.(1) با این حال مردمان بدبخت و فاجر آن را از دست نمیدهند.(2)

در کتاب معانی الاخبار و کافی مانند این روایت آمده است.(3)

توضیح: (قد تبع بها)، باء در این جمله برای متعدی ساختن فعل یا برای مصاحبت و یا برای سببیّت است. یعنی به خاطر گوسفندش به دنبال جاهایی که باران میبارد میگردد؛ و هرجا آب و علفی بیابد، اطراق می کند. «تغدو بخیر و تروح بخیر» یعنی در صبح و شام شیر میدهد، و خیر، هر آن چیزی است که مورد رغبت باشد و سود داشته باشد، راغب گفته: خیر و شر به دو گونه به کار میرود: یکی کاربرد اسمی، مانند قول خداوند که می فرماید: «وَ لْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلىَ الْخَيْرِ»(4) {و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند.}، و دوم

1- . شیر شتر از طرف چپ دوشیده می شود و آن را شوم می دانند.
2- . خصال 1 : 246
3- . معانی الأخبار: 197 و کافی 5 : 261
4- . آل عمران / 104

کاربرد وصفی به معنای بهتر از این یا بدتر از این، مانند این فرموده خدای تعالی: «مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا»(1) {هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن را می آوریم.} «الرّاسیات فی الوحل» یعنی درختان خرمایی که ریشههایش در گل و لای روییده و در آن محکم و ثابت گردیده و در «محل» یعنی وقت قحطی و خشکسالی میوه میدهد. و اینکه تنها درخت خرما را نام برد به این خاطر است که نسبت به درختان دیگر بیشتر تاب تشنگی را دارد. در جمله «فمن باعه فإنّما ثمنه بمنزله رماد»، خبر «من» نیامده و جمله «فإنما ثمنه الخ» جایگزین آن شده و تقدیر عبارت چنین است: «فمن باعه فلا یری خیرا لأنّ ثمنه بمنزله رماد» و دلیل بر خبر نبودنش، نداشتن ضمیر رابط است، و این احتمال نیز وجود دارد که خبر باشد و مرجع ضمیر در «ثمنه» را موصول بدانیم نه نخل. و اینکه فرمود: «بمنزله رماد» برگرفته از این آیه شریفه است که میفرماید: «مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىَ شَىْءٍ»(2) {مَثَل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد؛ از آنچه به دست آورده اند هیچ [بهره ای] نمی توانند ببرند.} «عصف» یعنی شدّت باد، و «عاصف» در حقیقت صفت باد است که از روی مبالغه برای زمان آن یعنی «یوم» آورده شده، نظیر اینکه عرب می گوید: نهاره صائم - یعنی روز او روزه است - و لیله قائم - یعنی شب او ایستاده است - در حالی که قائم و صائم صفت شخص است. «و اشتدّت به» یعنی او را به تندی میبرد، و «شاهق» یعنی کوهها و ساختمانهای بلند، «إلّا أن یخلف مکانها» یعنی مگر اینکه درخت نخل یا درخت دیگری را جایگزین آن کند و احتمال اینکه مقصود جایگزین کردن درخت نخل دیگری باشد، قوی تر است. «شقاء» یعنی سختی و دشواری یا اینکه ضد سعادت است، و جفا یعنی دوری گزیدن از چیزی و ترک ارتباط و نیکی به او و سختی طبع، در قاموس آمده: «جفا

1- . بقره / 106
2- . ابراهیم / 18

علیه کذا» یعنی بر او سنگین آمد، «و جفا مالَه» یعنی از مالش جدا شد، «و أجفی الماشیه» یعنی حیوان را دنبال کرد و نگذاشت چیزی بخورد.

مؤلف: اکثر معانی ذکر شده در اینجا مناسب است؛ زیرا شتر طبع خشنی دارد و هرکس ملازم و همراه او باشد، همین خصوصیات اخلاقی را پیدا می کند، چنان که در میان اعراب و شترداران دیده می شود. و نیز شتر برای چریدن از صاحبش دور میشود، اگرچه مراد از دور شدن از خانه [که در متن حدیث آمده] نیز همین است و صاحبش را به رنج و زحمت میاندازد، چون منافعش اندک است، و «عناء» به معنای رنج است. «تغدو مدبره» زیرا شتر صبحگاهان از صاحبش علف میخواهد، امّا منفعتی که این مخارج را جبران کند، ندارد. عصرگاهان نیز وضعیّت به همین منوال است، و اینکه فرموده: «أما إنّها لا تعدم الاشقیاء الفجره» یعنی آنها با وجود همه این خصلتها، شتر را رها نمیکنند و آن را برای شوکت و رفعتی که دارد برای خود میگیرند و میپرورانند، و این گفته من، آنها را به رها کردن آن وا نمیدارد. و آنچه از شیخ بهایی نقل شده که فرموده: مقصود این است که یکی از مفاسد شتر این است که بیشتر، مردمان بد با شتران همراه هستند که همان شتر بانانند، گرچه در این روایت محتمل است، ولی روایات دیگر تصریح به معنای اوّل دارند.

6. خصال: امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: گوسفند اگر رو آورد، رو می آورد [و سود می دهد] و اگر پشت کند باز رو می آورد و گاو اگر رو آورد، رو می آورد و اگر پشت کند، پشت می کند و [ضرر میرساند] و شتر از نواحی شیطان است؛ اگر رو کند، پشت می کند و [ضرر میرساند] و اگر پشت کند، باز پشت می کند و [ضرر می رساند] و خیر آن - یعنی شیر آن - تنها از طرف چپ آنکه شوم است می رسد. گفته شد: یا رسول اللّه، بعد از این چه کسی آن را نگه می دارد؟ فرمود: بدبخت های فاجر کجایند؟

صالح (یکی از راویان خبر) گفت: اسماعیل بن مهران (راوی دیگر) این شعر را خواند: مال همان است گر که کسر نمیشد

هر که بخواهد بسازدش ور نه اش بفروشد.

در کتاب معانی الأخبار، بعد از ذکر این روایت، این گونه آمده: زنجانی به سند خود از ابو عبید برایم نقل کرد که: در شرح جمله «أعنان الشیاطین» گفته: اعنان هر چیز، اطراف و جوانب آن است، و از ابو عمرو و دیگران نیز این معنا بازگو شده، و اگر لفظ «أعنان» درست ضبط شده باشد، مقصودش این است که شتر از نواحی شیطانهاست، یعنی خوی و شیوه آنها را دارد. و اینکه فرموده: چه به انسان رو کند و چه از او روی بگرداند در هر حال از روی گردان است، به نظرم این مثلی است که درباره شتر گفته می شود: شتر وقتی به انسان رو کند، در حقیقت از او روی گردانده و وقتی هم که رو بگرداند که روگردانیده [یعنی رو کردن و روی گرداندنش یکی است]، به دلیل پر آفت بودن و زود نابود شدن آن. و اینکه فرموده: «خیرش جز از جانب أشأم نیاید» یعنی از جانب چپ، به دست چپ «شؤم» گفته می شود، و فرمایش خدای عزّ و جلّ هم به همین معناست: «هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ» مقصود، کسانی هستند که نامه عمل به دست چپ دارند. و معنای این جمله حضرت که فرمود: خیر آن، تنها از طرف چپ آنکه شوم است می رسد، این است که فقط از سمت چپ آن شیرش را می دوشند و سوار بر آن می گردند، و آن جانب چپ به گفته أصمعی «وحشی» نامیده شده زیرا چپ است، و چنین گفته که به سمت راست «انسیّ» گویند. امّا برخی از ادبا گفته اند: چنین نیست، بلکه جانب «انسیّ» سمتی است که مردم جهت دوشیدن و سوار شدن از آن استفاده می کنند، که سمت چپ حیوان می باشد، و «وحشی» سمت راست حیوان است، چون از سمت راستش استفاده نمی کنند. أبو عبید گفته: عقیده من هم همین است، و سمت «وحشی» همان طرف راست حیوان است، زیرا شخص ترسو از جای ترسناک به محلّ امن میگریزد.(1)

توضیح: زمخشری در فائق گفته: «سئل عن الابل فقال: اعنان الشیطان لا تقبل الا مولیّه و لا تدبر الا مولیّه و لا یأتی نفعها الا من جانبها الاشأم»، اعنان یعنی نواحی و اطراف، جمع عَنِن و عنّ، گفته میشود: «أخذنا کلّ عَنّ و سَنّ و فَنّ» یعنی همه جوانب و اطراف و لبه ها را گرفتیم، از فعل «عَنَّ» گرفته شده مثل «عَرض» که

1- . معانی الأخبار: 321 - 322

از فعل «عَرَضَ» مأخوذ است. و در حدیث است که: مسلمانان نماز خواندن در «أعطان: آبشخور» شتر را ناخوش میداشتند، زیرا از «أعنان» شیاطین آفریده شده. جاحظ گفته: برخی مردم میپندارند چون شتر پرآفت است، رو کردنش به انسان، پشت کردن به دنبال دارد و وقتی پشت کند، پشت کردنش همراه با فنا و نیستی میباشد و منفعتش که همان سواری و شیر دادن است حاصل نمیشود، مگر از جانب چپ او که عادت عرب این است که آن را شوم و نامبارک میداند و از همین رو، جهت شمال را شؤمی میخوانند. شاعر گفته:

فأنحی علی شؤمی یدیه فذادها

بر دست چپش سقوط کرد پس او را راند.

بنابراین شتر زمینهای برای فتنه و جولانگاهی برای شیاطین است؛ چرا که اوّلا شترداران را تشویق به ناسپاسی نعمت بزرگی که در وجود آن هاست، میکنند، و چون خداوند در پی ناسپاسی، نعمت را از آنها بگیرد، شیاطین آنها را از وظیفه صبر که شایسته این گونه مواقع است، غافل میسازند و به دل آنها میاندازند که نعمت سواری و شیر دادن، از جانب شوم شتر است، با آنکه در حقیقت با میمنت و با برکت است. و نیز گفته: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیده شد: کدام دارایی ما برتر است؟ فرمود: کشت و کار، گفتند: ای رسول خدا، پس شتر چه؟ فرمود: آنها (عناجیج) شیاطینند.

اسب و شتر «عنجوج» یعنی گردن دراز، بر وزن فعلول از «عَنَجَه» یعنی گردنش را کج و مایل کرد، زیرا او به خاطر درازی گردنش، آن را به هر جهت که بخواهد میپیچاند، و سوار بر او، با افسار، او را به جهتی که می خواهد میگرداند. و منظور روایت این است که شتران مرکبهای شیاطین هستند و از همین باب است سخن آن حضرت که فرمود: «همانا بر کوهان هر شتری شیطانی است»، ابن اثیر در نهایه گفته: «لا یأتی خیرها الّا من جانبها الاشأم» یعنی از جانب چپ، چنان که دست چپ را «شؤمی» میخوانند که مؤنث «أشأم» است، مقصود از خیر شتر، شیر آن است، زیرا از سمت چپ، شیرش را می دوشند و سوارش میشوند. (پایان نقل

قول)(1) جوهری گفته: وحشی، یعنی سمت راست هر چیزی، این گفته ابی زید و ابی عمره است. عتنره گفته:

و کأنّما تنأی بجانب دفّها الوحشیّ من هزج العشیّ مؤوّم

هنگام راه رفتن به نشاط جانب راستش را کج میکند چنانکه گویی از آزار آواز کنندهای گنده سر در شب، میترسد.

و به این خاطر به طرف وحشی یعنی راست متمایل میشود که شلّاق سوار کار به دست راست اوست. و راعی گفته:

فمالت علی شقّ وحشیّها وقد ریع جانبها الایسر

پس به جانب راست خود میل کرد در حالی که جانب چپش بلند شده بود.

و گفته میشود: هر جانداری بترسد به طرف راست خود مایل میشود، زیرا از سوی راست جاندار به او دست اندازی نمیشود، بلکه برای دوشیدن و سواری از طرف چپش به سوی او میآیند، پس هراسش از همان جانب است و کسی که بترسد از جای هراسانگیز به جای امن میگریزد. اصمعی میگفت: وحشیّ یعنی طرف چپ هر چیز، و در مصباح المنیر آمده: منظور از وحشی در حیوانات، طرف راست آنها میباشد، ازهری گفته: بزرگان علم عربی گفتهاند: منظور از وحشی در تمام حیوانات به غیر از انسان، طرف راست آنهاست و آن طرفی است که سوار کار از آن طرف سوار نمیشود و از آن طرف شیر حیوان را نمیدوشند، و در مورد انسان، به طرف چپ گفته میشود. و ابو عبیده از اصمعی نقل کرده که جانب وحشی طرفی است که شخص از آن سوار بر حیوان میشود و از او شیر میدوشد، زیرا حیوان از او میترسد و به جانب راست میگریزد، ازهری گفته: من این را قبول ندارم، ابن الانباری گفته: هر جانداری که بترسد به طرف راست خود مایل میشود، زیرا برای دوشیدن و سواری از طرف چپ حیوان به سوی او میآیند، پس از او میترسد و از جای ترسناک که طرف چپ است به جای امن که طرف راست است میگریزد، از این رو گفته شده: وحشی، طرف راست است. (پایان نقل قول)

1- . نهایه 2 : 217

مؤلف: به روایت اشکالی وارد میشود و آن این است که دوشیدن و سوار شدن از سوی چپ ویژه شتر نیست و در حیوانات دیگر نیز هست، پس چرا تنها موجب نکوهش شتر شده است؟ و توجیه تکلّف آمیز جاحظ زشت و رکیک است، مگر اینکه گفته شود از میان شتر و گاو و گوسفند، سواری مختصّ شتر است و کسی بر گاو و گوسفند سوار نمیشود و دوشیدن اگرچه مشترک میان هر سه است ولی گوسفند و گاو را گاهی از پشت میدوشند و به علاوه آسانی و برکت این دو، با شومی آن دو مقابله می کند. و گاهی گفته میشود که: ممکن است مقصود از اینکه خیر از جانب أشأم شتر حاصل میشود، کنایه از این باشد که منفعتش آمیخته با زیان بزرگی است؛ چون برکت منسوب به جانب راست و شومی منسوب به جانب چپ است و یا اینکه أشأم، افعل تفضیل از (شأمه) و به معنای شوم تر باشد. [بر خلاف احتمال قبلی که افعل وصفی به معنای شوم بود] و منظور از آن مرگ و نابودی شتر است، یعنی خوبی آن در نبودن آن است و این کنایه است از اینکه نبودنش سودمندتر از بودنش است، برای اینکه مبالغه در کمی منفعت کرده باشد.

7. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن حدیث اربعمائه فرمود: بهترین چیزی که مرد در خانه خود برای خانواده اش تهیه می کند، گوسفند است. پس هرکس یک گوسفند در خانه اش باشد، فرشتگان هر روز یک مرتبه او را تقدیس می کنند. و هرکه در خانه اش دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روز دو مرتبه او را تقدیس می کنند و همین گونه در سه گوسفند، می گویند: به شما برکت داده شود.(1)

8. خصال: حمّاد بن عثمان گفته: به امام صادق علیه السّلام گفتم: در میان دست های چهارپایان نشانی می بینیم مانند نشان داغ، این جهتش چیست؟ حضرت فرمود: آن، اثر دو سوراخ بینی [بر روی دستان آن ها] در شکم مادر است، [چرا که چهار پایان در شکم مادر وارونهاند و اطراف بینی آنها در میان دست های آنها چسبیده و از این جهت نشانی در آنجا ایجاد شده به خلاف] آدمی که در شکم مادر مستوی القامه و راست می باشد و به خاطر همین است که حق تعالی در قرآن

1- . خصال 2 : 617

می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ»(1) {ما انسان را در شکم مادر مستوی القامه آفریدیم.} و اولاد حیوانات غیر از فرزند آدم، در شکم مادر، سرشان در پشت و دو دستشان مقابلشان می باشد.(2)

در کتاب من لا یحضره الفقیه حمّاد همین سؤال را از محضر امام صادق علیه السّلام پرسیده و آن حضرت پاسخ دادهاند: آن، اثر دو سوراخ بینی آنها [بر روی دستان آنها] در شکم مادر است.(3)

9. ثواب الأعمال: محمّد بن مارد گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: نیست مؤمنی که در خانهاش بزی شیرده نگهدارد، جز اینکه اهل آن خانه تقدیس شوند و برکت از هر سو بر آنها فرود آید و چنان که دو تا باشد در هر روز دو بار تقدیس شوند و برکات بر آنها نازل گردد. یک تن از شیعیان پرسید چگونه تقدیس شوند؟ امام علیه السّلام فرمود: هر بامداد و شامگاه فرشته ای به سراغ ایشان آید و بایستد و بگوید پاکیزه گشتید، و برکت یافتید، و نظیف شدید، و خوراکتان نیز پاک گشت. محمّد بن مارد میگوید: من پرسیدم: معنای تقدیس چیست؟ فرمود: یعنی پاک و پاکیزه شدید.(4)

در کتاب محاسن و کافی این روایت با اختلافاتی از ابن محبوب نقل شده است.(5)

10. محاسن: محمّد بن مسلم گوید: در مِنی نزد امام صادق علیه السّلام بودم. ناگاه ابی حنیفه سوار بر الاغی آمد و اجازه خواست و امام علیه السّلام به او اجازه داد. چون نشست به آن حضرت گفت: راستش می خواهم با تو قیاس گویی کنم، امام علیه السّلام فرمود: در دین خدا قیاس نیست، ولی من از تو درباره خرت میپرسم که چگونه است؟ گفت: از چه چیز میپرسی؟ فرمود: به من بگو این دو داغی که میان دو دست او است چه باشند؟ ابو حنیفه گفت: خداوند همان طور که دو گوش و

1- . بلد / 4
2- . خصال 2 : 181
3- . من لا یحضره الفقیه 2 : 189
4- . ثواب الأعمال: 93

5- . محاسن: 640 ، کافی 6 : 544

یک بینی در سر تو آفریده، این دو را نیز در جانوران آفریده. امام علیه السّلام فرمود: خدا دو گوش مرا آفریده تا به وسیله آنها بشنوم، و دو چشمم را آفریده تا با آنها بنگرم و بینی مرا آفریده تا با آن بوی خوش و بد را بیابم؛ امّا این دو داغ را برای چه آفریده؟ و چگونه است که مو بر تمام بدن این خر روییده جز بر اینجا؟ ابو حنیفه گفت: سبحان اللّه، من از تو درباره دین خدا میپرسم و تو از من پرسشهای کودکانه میکنی، پس برخاست و بیرون رفت.

محمّد بن مسلم گوید: من به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم، از او چیزی پرسیدی که میخواهم آن را بدانم، حضرت فرمود: ای محمّد، خدای تبارک و تعالی در کتابش میفرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ فيِ كَبَدٍ»(1)یعنی در شکم مادرش سرپا ایستاده و جلو او به جلو مادر چسبیده و پشتش در طرف پایین تنه مادر است، خوراکش از خوراک مادر است و از آنچه مادرش مینوشد او نیز مینوشد و مادرش او را به گونهای تنفّس میدهد و پیمانی که خدا از او گرفته میان دو چشم او است. و چون زمان ولادتش نزدیک شود یک فرشته به نام زاجر میآید و او را میراند [و برمیگرداند] پس کودک برمی گردد و بالا تنه اش به سوی پایین تنه مادرش میآید و پایین تنه اش به سوی بالا تنه مادر قرار میگیرد، خداوند [این کار را انجام میدهد] تا کار را بر زن و زایمان کننده آسان کند و این روال برای همه مردم اتفاق میافتد، مگر آنکه نوزاد نابینا یا کور دل و مخالف باشد. آن گاه که [فرشته زاجر] او را براند، برمیگردد و یکباره از نهیب فرشته زاجر گریه کنان به زمین میافتد و پیمان را فراموش میکند. و بی شک خدا همه چهارپایان را در درون شکم مادرشان وارونه آفریده [به گونهای که] بالا تنه آنها به سوی پایین تنه مادرشان و پایین تنه آنها به سوی بالا تنه مادرشان قرار میگیرد، و اینها در رحم مادرشان وارونه بمانند، در حالی که سرشان میان دو دست و دو پایشان قرار گرفته و خوراک از مادر میگیرند، پس وقتی که زمان ولادت آنها فرا میرسد یکباره کنده میشوند و از شکم مادرشان بیرون میجهند. و این دو داغی که میان دستهای آن هاست جای دو چشم آنها است، آن زمان که در شکم مادرشان هستند و آنچه در دو پاشنه آنهاست،

1- . بلد / 4

جای سوراخهای بینی آنهاست که مو بر روی آنها نروییده و در همه جانوران وجود دارد، به جز شتر که گردنش دراز است و سرش در شکم مادر از میان دست و پایش بیرون آمده [و بین آنها قرار نمیگیرد].(1)

توضیح: «تنسّمه تنسیما» یعنی اثر تنفّس مادر به او میرسد، «إلّا إذا کان عامیا» یعنی نابینا یا کور دل و مخالف و در برخی نسخه ها «عانیا» آمده که معنا این گونه میشود: مگر آنکه خدا مقدّر کرده باشد که کودک و مادرش برای زایمان در سختی و رنج بیفتند. و روشنتر این است که در اصل عبارت این گونه باشد: «إلّا إذا کان یتنا أو میتونا». فیروز آبادی در قاموس گفته: «یتن» یعنی دو پای نوزاد پیش از دو دستش [از شکم مادر] خارج شود.(2)

ابن اثیر در نهایه گفته: «یتن» یعنی نوزادی که پاهایش پیش از سرش از شکم مادرش بیرون آید، و وقتی عرب می گوید: «قد أیتنت الأمّ» یعنی مادر کودکش را با این وضعیت به دنیا آورد.(3)

و در قاموس گفته: «مرق السّهم من الرّمیه» یعنی از سوی دیگر خارج شد. و زنی جنگجو بود، پس [در زمان جنگ] آبستن شد. به او خبر جنگ داده شد، گفت: جنگ را بگذارید تا فرزند به دنیا آید. و «امتراق» به معنای به سرعت خارج شدن است.(4)

و بدان که این روایت اشاره دارد به اینکه سرپا بودن در رحم که مربوط به انسان است، سخت تر و دشوارتر است از وضعیت جانوران دیگر [در رحم مادرشان] و از این رو امام علیه السّلام آیه را بدان تفسیر فرموده است.

11. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: گوسفند را دریابید که چه خوب سرمایهای است گوسفند.(5)

1- . محاسن: 304 - 305
2- . قاموس 4 : 278
3- . نهایه 4 : 380
4- . قاموس 3 : 282
5- . محاسن: 640

توضیح: به نظر میرسد که کلمه «شاه» اوّل منصوب بنا بر اغراء،(1) و «شاه» دوم برای تأکید است و خبر جمله محذوف است، و در کتاب کافی «شاه» اوّل نیامده است.

12. محاسن: اسحاق بن جعفر گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: فرزندم، گوسفند برگیر و شتر مگیر.(2)

13. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام از اجداد طاهرینش فرمود: اگر در خاندانی گوسفندی باشد، فرشته ها آنها را تقدیس میکنند.(3)

14. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر خاندانی گوسفندی بگیرند، فرشته ها هر روز یک بار آنها را تقدیس کنند. [عبد اللّه بن سنان راوی حدیث گوید] گفتم: چه میگویند؟ فرمود: میگویند: مقدّس باشید، مقدّس باشید.(4)

15. محاسن: و در حدیث دیگر حضرت فرمود: چون خاندانی سه گوسفند بگیرند.(5)

16. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هرکه در خانه اش یک گوسفند باشد، فرشته ها آنها را یک بار تقدیس میکنند، و فقر یک مرحله از آنها دور میشود، و هرکه در خانهاش دو گوسفند باشد، فرشته ها دو بار آنها را تقدیس میکنند و فقر دو مرحله از آن ها دور میشود، پس اگر سه گوسفند داشته باشند، فرشته ها سه بار آنها را تقدیس میکنند و فقر به کلّی از آنها رخت بر میبندد.(6)

17. محاسن: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به نقل از امام باقر علیه السّلام به عمه اش فرمود: چه چیز تو را باز میدارد از اینکه برکتی برای خانه ات بگیری؟

1- . اغراء یعنی تشویق مخاطب به امری مهم
2- . محاسن: 460
3- . محاسن: 460

4- . محاسن: 460
5- . محاسن: 460
6- . محاسن: 460

گفت: ای رسول خدا، برکت چیست؟ حضرت فرمود: گوسفند شیرده، که هرکس در خانه او گوسفند شیرده یا میش یا ماده گاو باشد، پس همگی برکت هستند.(1)

و گفته: مثل این روایت به سندی دیگر از امام باقر علیه السّلام نقل شده، همچنین در کتاب کافی مانند این روایت به سند نخست آمده است.(2)

توضیح: گویا مراد از «شاه» بز یا گوسفند ماده است، و «شاه» اعم از میش است، و «معز» شامل نر و ماده میشود، چنان که فیروز آبادی گفته. و در کتاب کافی این گونه آمده: یا گاو شیرده.

18. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر أمّ ایمن وارد شد و فرمود: چرا من در خانه ات برکت نمیبینم؟ گفت: مگر خانه ام برکت ندارد؟ فرمود: مقصودم این نیست [که در خانه تو هیچ برکتی نیست]، مقصودم این است که گوسفندی داشته باشی تا فرزندانت از شیر آن برخوردار شوند و از روغنش بخوری و در آغلش نماز بخوانی.(3)

توضیح: «لست أعنی»: یعنی منظورم عدم برکت مطلق نیست. «لک» یعنی برکت چیزهایی که گفتی برای تو هست. یا اینکه منظورم این نبود و چیزی که به تو گفتم این نبود که فهمیدی بلکه منظورم گوسفند بود.و بعید نیست «ذلک» بجای «لک» باشد.

19. محاسن: أمّ راشد کنیز أمّ هانی گوید که: امیر المؤمنین علیه السّلام بر أمّ هانی وارد شد. أمّ هانی به من گفت: خوراکی برای حضرت بیاور، و من آنچه در خانه بود آوردم. آن حضرت فرمود: چرا نزد شما برکت نمی بینم؟ أمّ هانی عرضه داشت: مگر این برکت نیست؟ فرمود: مقصودم این نبود، همانا قصدم گوسفند بود. گفت: ما گوسفند نداریم تا از روغنش بخوریم و از شیرش بنوشیم.(4)

1- . محاسن: 641
2- . محاسن: 641 ، کافی 6 : 545
3- . محاسن: 641

4- . محاسن: 641

توضیح: «فقالت أم هانی» یعنی به کنیزش ام راشد گفت. «فقدمت» به صیغه متکلم. «فآکل» یعنی از روغنش بخورم. «و أستسقی» و از شیرش بنوشم.

20. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر خانوادهای یک گوسفند تهیّه کنند، خدا روزی آن را به آنها میدهد و بر روزی خود آنها نیز میافزاید و فقر یک مرحله از آنها میرود، و اگر دو گوسفند تهیه کنند، خدا به آنها روزی آن دو را میدهد و بر روزی خودشان هم میافزاید و فقر دو مرحله از آنها میرود، و اگر سه گوسفند فراهم کنند، خدای تعالی روزی هر سه را به آنها میدهد، و بر روزی خودشان نیز میافزاید، و فقر یکباره از آنها رخت بر میبندد.(1)

در کتاب کافی مانند این روایت آمده است.(2)

21. محاسن: امام حسین علیه السّلام فرمود: خاندانی نباشد که دارای سی گوسفند است، مگر اینکه فرشته ها پیوسته تا بامداد از آنها پاسبانی میکنند.(3)

22. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: در خانه هرکس یک گوسفند عیدیّ باشد، فقر از آن خانه یک مرحله میرود، و هرکس در خانهاش دو [گوسفند] باشد، فقر دو مرحله از او زائل میشود و هرکس سه [گوسفند] در خانهاش داشته باشد، خدا فقر را به کلیّ از او میبرد.(4)

توضیح: در نسخه ای لغت «عیدیّه» آمده و گویا مقصود از آن نجیب و اصیل است، فیروزآبادی گفته: «عِید» درختی کوهی و حیوان نر معروفی است، و از همین باب است تعبیر «النجائب العیدیّه»، و این کلمه منسوب به عیدیّ بن ندعی یا عاد بن عاد یا بنی عید بن آمری است.(5) و در نسخه ای «عبدیّه» آمده، فیروز آبادی در قاموس گفته: بنی عبید یک خاندان هستند، و گفته میشود: «هو عبدیّ» مثل اینکه

1- . محاسن: 641 - 642
2- . کافی 6 : 544
3- . محاسن: 642

4- . محاسن: 642
5- . قاموس: العود

گفته میشود: «هو هذلیّ» [یعنی منسوب به قبیله عبد و هذل است] و گفته: عبدی منسوب به عبد القیس است(1)، و گویا گوسفندان آنها بهتر و پرشیرتر بوده اند.

23. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بر شما باد گوسفندداری و زراعت که این دو صبح و شام برای شما خیر دارند.(2)

توضیح: به نظر میرسد هر صبح و شام در این روایت، کنایه از دوام منفعت و استمرار آن است و گرنه بسیاری از روزها خیر و سودی ندارند، به خصوص کشاورزی.

24. محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس در خانهاش یک گوسفند باشد، فرشته ها روزی یک بار او تقدیس میکنند و کسی که دو تا داشته باشد، ملائکه روزی دو بار او تقدیس میکنند و به همین ترتیب کسی که سه تا دارد، و خدای تعالی میفرماید: مبارک باد بر شما.(3)

25. محاسن: محمّد بن عجلان گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: هر خاندانی یک گوسفند شیرده داشته باشند، روزی دو بار تقدیس میشوند. گفتم: به آنها چه گفته میشود؟ فرمود: به آنها گفته میشود: مبارک باد بر شما، مبارک باد بر شما.(4)

در کتاب کافی با سندی، مانند این روایت آمده است.(5)

26. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر أمّ سلمه وارد شد و فرمود: چرا در خانه ات برکت نمیبینم؟ گفت: چرا ای رسول خدا، شکر خدا برکت در خانه من است! فرمود: خداوند سه چیز مبارک نازل کرده: آب، آتش و گوسفند.(6)

1- . قاموس: العبد
2- . محاسن: 643
3- . محاسن: 643
4- . محاسن: 643

5- . کافی 6 : 544
6- . محاسن: 643

در کتاب کافی به سندی، مانند این روایت آمده است.(1)

توضیح: «برکت در خانه من است» یعنی به سبب وجود شما، و فیروز آبادی در قاموس گفته: «بَرَکَه» به معنای نموّ و فزونی و سعادت است، و منظور از [اینکه میگوییم] به محمّد و خاندانش برکت بده، این است که آنچه از شرافت و کرامت به آنها دادهای، باز هم عطا کن. و «برکه» به کسر، یک گوسفند شیرده است و دو [گوسفند شیرده] دو برکت است و جمع آن برکات است (پایان نقل قول). و شاید منظور از برکت در آتش، پختن غذا با آن است که مایه برکت است.

27. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شتر برای صاحبش مایه عزّت است.(2)

28. محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله درباره شتر سؤال شد. آن حضرت فرمود: آنها افسار شیاطین هستند و خیرشان از سمت چپ حاصل میشود. گفتند: اگر مردم این را بشنوند شتر را رها خواهند کرد! فرمود: افراد بد عاقبت و گنهکار آن را از دست نمیدهند.(3)

29. محاسن: صفوان جمّال گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: برایم شتری بخر و از نوع سیاه آن باشد، چرا که عمرش از همه چیز طولانیتر است. سپس فرمود: اگر مردم میدانستند که خداوند برای کسی که توان تهیّه کردن هزینه چهارپای خود را ندارد، چگونه هزینه آن را به عهده میگیرد، قیمت چهارپا را [هر مقدار که باشد] گران نمیشمردند.(4)

30. محاسن: و در حدیث دیگر آمده که [راوی گوید:] امام صادق علیه السّلام به من فرمود: شتر سیاه زشت بخر، که عمرش درازتر است.(5)

در کتاب کافی مشابه این حدیث این گونه آمده که حضرت فرمود: ای صفوان شتری برایم بخر و نوع زشت آن را انتخاب کن، زیرا عمرش طولانیتر است. و من

1- . کافی 6 : 545

2- . محاسن: 635
3- . محاسن: 638
4- . محاسن: 639 (ترجمه، مطابق بیان مرحوم فیض در کتاب وافی ج20 ص 844 است)
5- . محاسن: 639

شتری به هشتاد درهم برای آن حضرت خریدم و نزد ایشان آوردم. و در ادامه روایتی دیگر به همین مضمون آورده است.(1)

توضیح: در قاموس آمده است: «شاه وجهه شوها و شوهه»: صورت او زشت شد. و همچنین «شوه» بر وزن فرح. «فهو أشوه» و «شوهه الله»: صورتش زشت شد. و بر وزن معظّم یعنی بد شکل.

31. محاسن: حسین بن عمر بن یزید گوید: آن زمان که در مدینه اقامت داشتم، شترانی خریدم و از آن بسیار خوشم آمد. پس نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و ماجرا را به ایشان گفتم. فرمود: تو را به شتر چه کار؟ مگر نمیدانی که گرفتاریهای فراوان دارد؟ راوی گوید: از بس از آنها خوشم میآمد، [بر خلاف سفارش حضرت] آنها را کرایه دادم و به همراه غلامانم به کوفه فرستادم. پس همگی در راه تلف شدند. به خدمت حضرت رسیدم و جریان را گزارش دادم. حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يخُالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ يُصِيبهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»(2) {پس کسانی که از فرمان او تمرّد می کنند، بترسند که مبادا بلایی به ایشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.}(3)

در کتاب کافی مانند این حدیث با سندی از ابن محبوب آمده، با این تفاوت که حسین بن عمر بن یزید گفته: پدرم گفت شتری خریدم - تا آنجا که گفته - نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم و به ایشان گفتم - تا آنجا که گفته - آنها را با غلامانم به کوفه فرستادم.(4)

توضیح: شاهد آوردن این آیه و استناد به آن، بنا بر این است که کلام حضرت، کلام خداست و مخالفت با امرش مخالفت با امر خداست.

32. محاسن: امام صادق علیه السّلام به نقل از پدر بزرگوارش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گام برداشتن از میان شترهایی که به شکل قطار به دنبال

1- . کافی 6 : 543
2- . نور / 63
3- . محاسن: 639

4- . کافی 6 : 543

هم حرکت میکنند، نهی کرد، گفته شد: ای رسول خدا، چرا؟ فرمود: قطار شتری نیست مگر اینکه میان شتری تا شتر دیگر شیطانی وجود دارد.(1)

33. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: علی بن الحسین علیه السّلام شترِ سواری را به صد دینار میخرید و خود را بدان گرامی میداشت [کنایه از اینکه آبروی خود را در میان مردم حفظ میکرد].

در کتاب کافی به سندی دیگر آمده است.(2)

توضیح: این روایت دلالت دارد بر استحباب سوار شدن بر مرکب قوی و با نشاط که قیمت بالایی دارد، به منظور حفظ جایگاه اجتماعی در میان مردم.

34. بصائر الدرجات: جابر بن عبد اللَّه گوید: زمانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از جنگ ذات الرقاع - که با بنی ثعلبه غطفان بود - برگشت تا نزدیک مدینه پیش آمد، ناگهان شتری از طرف خانه های مدینه به سوی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمد تا به نزد ایشان رسید. سپس پوزه خود را بر زمین نهاد و ضجّه زد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: میدانید این شتر چه می گوید؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. حضرت فرمود: به من خبر میدهد که صاحبش از او کار کشیده و حال که او را پیر کرده و زخمی و لاغر نموده، میخواهد او را بکشد و گوشتش را بفروشد. آن گاه حضرت فرمود: ای جابر آن را نزد صاحبش ببر و او را نزد من بیاور. گفتم: صاحبش را نمی شناسم، فرمود: او خود تو را راهنمایی می کند. جابر گوید: با او رفتم تا به بنی واقف رسیدم، شتر وارد کوچه ای شد و من ناگهان به مجلسی رسیدم [که عده‌ای در آن جمع بودند]، گفتند: ای جابر، در چه حالی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و مسلمانان را ترک کردی؟ گفتم: همه خوبند، ولی کدام یک از شما صاحب این شتر هستید؟ یکی گفت: من. گفتم: اجابت کن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را، گفت: مگر چه کردهام؟ گفتم: شترت از تو شکایت کرده، و من و شتر و صاحبش نزد رسول خدا آمدیم. فرمود: شترت به من خبر داده که از او کار کشیدهای و اینک که او را پیر کرده و زخمی و لاغر نمودهای، میخواهی او را

1- . محاسن: 639

2- . کافی 6 : 542

بکشی و گوشتش را بفروشی. گفت: بلی چنین است ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس آن را به من بفروش. گفت: از آن شما باشد ای رسول خدا، فرمود: نه، آن را به من بفروش. و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از وی خرید و رها کرد و در اطراف مدینه میچرید، و هرگاه یکی از ما میخواست شامگاهان یا صبحگاهان به جایی برود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به او میداد. جابر گفت: پس از آن شتر را دیدم که زخمش بر طرف و خوب شده است.(1)

توضیح: «أکبره» یعنی او را پیر کرد که این تعبیر مجاز است، یا مقصود این است که او را بزرگ یافت. «أدبره» یعنی او را دچار «دَبَر: زخم» نمود، و «ضواحی المدینه» یعنی اطراف مدینه، و در قاموس آمده: «منحه» بر وزن منعه یعنی به او عطا کرد، و اسم آن مِنحه است یعنی چیزی که بخشیده میشود، و عبارت «منحه الناقه» یعنی شتر پشم و شیر و بچهاش را به صاحبش داد، که به این سه چیز منحه و منیحه گفته میشود.

35. اختصاص: امام باقر علیه السّلام فرمود: وقتی علی بن الحسین علیه السّلام وفات یافت، شتری داشت که از چراگاه برگشت و پوزش را بر قبر [آن حضرت] میزد و به خاک آن میغلطید. پدرم با آن شتر به حج و عمره میرفت و هرگز تازیانه به او نزده بود.(2)

36. اصلی از اصول اصحاب: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام از اجداد طاهرینش فرمود: گوسفند بچّه زا، مایه برکت است.(3)

37. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: نوح علیه السّلام هشت جفت از جانداران را در کشتی حمل کرد، همانهایی را که خدای عزّ و جلّ فرموده است: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»(4) {هشت فرد [آفرید و بر شما حلال کرد]: از گوسفند دو تا، و از بز دو تا، و از

1- . بصائر الدرجات: 101 ، اختصاص: 299 - 300
2- . اختصاص: 301
3- . الجعفریات: 160

4- . انعام / 143 - 144

شتر دو، و از گاو دوتا. } و از میش دو جفت بود؛ یکی میش اهلی که مردم تربیت کنند، و جفت دیگر میش کوهی بود که شکار آن برای مردم حلال است، و از بز هم دو جفت بود؛ یک جفت اهلی که مردم تربیت کنند و جفت دیگر آن، بزهایی بودند که در دشت و بیابان هستند، و از شتر هم دو جفت بود؛ یکی شتر بخاتی - که در سمت خراسان پرورش مییابد - و جفت دیگر شتر عربی بود، و از گاو نیز دو جفت بود؛ یک جفت گاو اهلی و یک جفت گاو وحشی، و هر پرنده اهلی و وحشی را هم با خود برداشت. آن گاه زمین غرق شد.(1)

38. کافی: ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: مبادا شتر سرخ بگیرید که از همه کم عمرتر است.(2)

در کتاب مکارم الاخلاق هم مانند این روایت را از امام صادق علیه السّلام آورده است.(3)

39. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردم میدانستند که خداوند برای کسی که توان تهیه کردن هزینه چهارپای خود را ندارد، چگونه هزینه آن را به عهده میگیرد، قیمت چهارپا را [هر مقدار که باشد] گران نمیشمردند.(4)

توضیح: ابن اثیر در نهایه گفته: کنه امر یعنی حقیقت آن، و برخی گفته اند: یعنی وقت و اندازه آن، و برخی دیگر گفتهاند: منظور هدف آن است.(5) همچنین گوید: [در حدیث تبوک آمده که:] ابوموسی گفت: یارانم مرا نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرستادند که از ایشان مرکب سواری بخواهم؛ حملان مصدر فعل حَمَلَ یَحمِلُ می باشد و جریان این بود که آنها او را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا مرکب سواری از ایشان بخواهد، و بقیّه حدیث این است که: پیامبر صلی اللّه علیه و آله به او فرمود: من شما را سوار نکردم، بلکه خدا شما را سوار کرد. مقصود حضرت این بود که این لطف تنها از ناحیه خداوند به آنها رسیده و همه کاره اوست.

1- . کافی: 283 - 284
2- . کافی 6 : 543 - 544

3- . مکارم الاخلاق: 138
4- . کافی 6 : 542
5- . نهایه 4 : 38

برخی گفتهاند که: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که چون خداوند در وقت نیاز شما به شتر، آن را برایتان فراهم ساخت، پس در حقیقت این خدا بود که شما را بر شتر سوار کرد نه من. و نیز گفته شده: پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند خود مبنی بر نداشتن شتر را فراموش کرده بود، و آن گاه که شتر را در اختیار آنها قرار داد، فرمود: من شما را سوار نکردم بلکه خدا شما را سوار کرد، چنان که به روزه داری که از روی فراموشی افطار کرده بود، فرمود: خدا تو را خورانیده و سیراب کرده است.(1) (پایان نقل قول) و خلاصه چون این خدای تعالی است که به ضعیف برای بردن بار سنگین نیرو میدهد، از این رو بار بردن را به او نسبت داده [و فرموده: (حملان الله)].

40. کافی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: بر کوهان هر شتری شیطانی است؛ او را برای خود به خدمت گیرید و رام کنید و نام خدا را ببرید، که همانا خداست که بار را میبرد.(2)

توضیح: «فامتهنوها» یعنی او را به خدمت گرفت.

41. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر حج گزار میدانست که خداوند از هزینههای او چه به عهده گرفته است، هیچ کس شتر گران قیمت را گران نمیشمرد [کنایه از اینکه از زیر بار مخارج حج شانه خالی نمیکرد]. (3)

42. کافی: عبد اللَّه بن سنان گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام میفرمود: به راستی خدای عزّ و جلّ از هر چیزی، نوعی از آن را برگزیده؛ از شتر، نوع ماده آن و از گوسفند نوع میش را برگزیده است.(4)

توضیح: در قاموس آمده: «ضائن» خلاف «ماعز: بز» و به معنای میش است، و جمع آن «ضأن و ضَآن و ضئین» است و مؤنث آن «ضائنه» و جمع مؤنث آن «ضوائن» است.

1- . نهایه 1 : 295
2- . کافی 4 : 542
3- . کافی 6 : 542

4- . کافی 6 : 544

43. تفسیر قمی: امیر المؤمنین علیه السّلام در توصیف حاملان کرسی فرمود: یکی از آنها به صورت گاو نر است که بزرگ چهارپایان می باشد و در میان این صورتها زیباتر و راست قامت تر از گاو نر نیست، تا آنجا که بزرگان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چون به او روی آوردند و او را به جای خدا پرستیدند، فرشته ای که به صورت گاو نر بود، از شرم و حیای در پیشگاه خدا سر به زیر شد، چرا که در برابر خدا چیزی را که مشابه او بود، پرستیدند و ترسید که مبادا عذاب بر او نازل شود.(تا آخر حدیث)(1)

44. علل الشرایع: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: گاو را اکرام کنید، زیرا بزرگ چهارپایان است. این حیوان از زمانی که گوساله پرستیده شد، از شرم و حیا نسبت به خداوند متعالی، سر به آسمان بلند نکرده است.(2)

45. علل الشرایع: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل فرمود که: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره گاو نر پرسید که چرا چشمش را پایین انداخته و سر به آسمان بلند نمی کند؟ حضرت فرمود: به خاطر خجالت و شرمندگی از خداوند عزّ و جلّ، آن گاه که قوم موسی گوساله را پرستیدند، سرش را به زیر انداخت. آن مرد سؤال کرد: چرا دُم بز رو به بالا است و عورتش نمایان است؟ حضرت فرمود: زیرا آن هنگام که نوح علیه السّلام آن را به کشتی وارد کرد، از نوح علیه السّلام سرپیچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دُمش شکست، و گوسفند عورتش پوشیده است، زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح علیه السّلام بر دُم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید.(3)

توضیح: این روایات دلالت دارند بر اینکه گاو نر پیش از آنکه بنی اسرائیل گوساله را بپرستند به این خلقت نبوده، و این مطلب دور از باور نیست. و میتوان

1- . تفسیر قمی: 75 - 76
2- . علل الشرایع 2 : 180
3- . علل الشرایع 2 : 180 - 181 ، عیون أخبار الرضا : 134 - 136

گفت: چون خدا میدانست که گاو مورد پرستش واقع می شود او را این چنین آفرید، و همچنین درباره بز و میش، ولی این بعید است.

46. مجازات النبویه: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در پاسخ به پرسشی درباره شتر فرمود: آن اعنان شیاطین است، چه به انسان رو کند و چه از او روی بگرداند در هر حال از روی گردان است [یعنی رو کردن و پشت کردنش یکی است]، و خیرش، جز از جانب چپش که شوم است نیاید.

سید رضی گفته: تعبیر اعنان شیاطین مَجاز است، چون اعنان به معنی نواحی و اطراف است و برخی گفتهاند: عنان به معنای نواحی است. قول نخست نظر اهل بصره و قول دوم نظر اهل کوفه است و بنا بر هر دو قول، مراد مبالغه در توصیف شتر به خُلقیّات زشت و طبع نافرمان و سرکش میباشد؛ گویا شیطان او را امر و نهی می کند و آنچه این نظر را تأیید می کند سخن رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله است که فرمود: شتر از شیطان آفریده شده و نیز فرمود: بر کوهان هر شتر شیطانی است. در ادامه چیزی مشابه آنچه گذشت، از زمخشری نقل کرده است.(1)

47. مجازات النبویه: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «به شتر دشنام ندهید، چرا که مانع خونریزی می شود.» و همانا مقصود حضرت این است که: آن را به عنوان خون بهای مقتول، از قاتل میگیرند و به ولی دم میدهند و به این وسیله قاتل از قصاص رهایی مییابد و خون او ریخته نمیشود. پس حضرت این حال را به رگی که پیوسته خونریزی دارد تشبیه نموده که چون وانهاده شود، خونریزی آن قطع نشود و چون درمان شود، خونریزی قطع شود. و در یک روایت این گونه آمده: «فإنّ فیها رقوء الدم» [و نسبت به روایتی که گذشت، واژه «فیها» را اضافه دارد].(2)

48. الدر المنثور: زید بن ثابت گفته: بز، از داخل شدن به کشتی نوح علیه السّلام امتناع ورزید و نوح علیه السّلام دُمش را گرفت و او را به داخل کشتی کشید،

1- . مجازات النبویه: 290
2- . مجازات النبویه: 327

از این رو دُمش شکست و کج شد و عورتش پیدا شد؛ ولی میش رفت و وارد کشتی شد. پس [نوح علیه السّلام] دست بر دُمش کشید، در نتیجه عورتش پوشیده شد.(1)

توضیح: «عقفه» بر وزن ضربه: آن را کج کرد. «الحیاء»: فرج حیوانات سمدار و درندگان.

49. دلائل الإمامه: ابی بصیر گوید: به همراه علی بن الحسین علیه السّلام به جانب مکّه رهسپار شدیم. وقتی به ابواء(2) رسیدیم، گلّه گوسفندی بود که یک میش از گلّه عقب مانده بود و سخت بع بع میکرد و به برّه اش رو می کرد و به شدّت او را طلب میکرد. پس هرگاه برّه میایستاد مادرش صدا میکرد و برّه به دنبالش میرفت. امام علیه السّلام فرمود: ای ابا بصیر، میدانی این میش به برّهاش چه می گوید؟ گفتم: نه به خدا نمیدانم. فرمود: می گوید: خودت را به گلّه برسان؛ زیرا خواهرت سال گذشته در اینجا [از گلّه] عقب افتاد و گرگ او را خورد.(3)

1- . الدر المنثور 3 : 329 - 330
2- . یکی از دهستانهای مدینه است که قبر آمنه، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله، در آنجا قرار دارد.
3- . دلائل الامامه: 205

باب سوم: بحیره و همگنانش

آیات:

- مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِیرَهٍ وَ لَا سَائبَهٍ وَ لَا وَصِیلَهٍ وَ لَا حَامٍ وَ لَکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ یَفْتَرُونَ عَلیَ اللَّهِ الْکَذِبَ وَ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ.(1)

{خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل:] بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است. ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان تعقّل نمی کنند.}

تفسیر:

مرحوم طبرسی گفته: منظور این است که خداوند «بحیره» را حرام نکرده است، چنان که مردم جاهلیّت حرام کردند و به آن فرمانی نداده. بحیره شتری است که پنج شکم زاییده و آخرین فرزند او نر باشد. عرب، گوش بحیره را می شکافت و از نحر کردن و سوار شدن بر آن خودداری می کرد و برای [نوشیدن] آب و چریدن آزاد میگذاشت و اگر فرد خستهای او را میدید سوارش نمیشد، این معنی از زجاج است. ابن عباس گوید: هرگاه شتری پنج بار می زایید، اگر بچّه آخرش نر بود آن را می کشتند و همه زنان و مردان گوشت آن را می خوردند و اگر ماده بود گوشش را میشکافتند و کُرک آن را نمی کندند. در موقع کشتن، نام خدا را بر او نمی بردند و بار بر پشت او نمی گذاشتند، شیر و منافع دیگر آن بر زنان حرام بود، امّا بر مردان حلال بود و تنها به آنها اختصاص داشت. وقتی شتر می مرد، زنان و مردان از گوشت آن می خوردند. محمّد بن اسحاق گوید: بحیره شتر مادهای است که مادرش سائبه باشد.

1- . مائده / 103

«وَ لا سائِبَةٍ» سائبه شتری بود که آن را رها و از منافع آن چشم پوشی می کردند. هرگاه کسی نذر می کرد که سفرش بی خطر یا بیمارپش بر طرف شود، می گفت: شترم سائبه است؛ در نتیجه مثل بحیره از آن نفعی نمی برد و آن را از چراگاه و نوشیدن آب، منع نمی کرد. این قول از زجاج و علقمه است. برخی گفته اند: سائبه شتری است که برای بتها آزاد میشد. رسم عرب این بود که از مال خود هر چه می خواست برای بتها آزاد میکرد و در اختیار خدمت گزاران بتها قرار می داد و آنها شیر چنین شترانی را به مسافران و مانند اینها می دادند. این قول از ابن عباس و ابن مسعود است. محمّد بن اسحاق گوید: سائبه شتری است که به دنبال هم، ده فرزند ماده بزاید و در میان آنها فرزند نر نباشد، این شتر به حال خود رها میشد، در نتیجه آنها از سوار شدن و کندن کُرک و نوشیدن شیر چنین شتری خودداری می کردند، امّا مهمانها از این امور مستثنی بودند. هرگاه پس از ده بچّه ماده، یازدهمین بچّه ماده را به دنیا می آورد، گوش بچّه را می شکافتند و با مادر رها می کردند؛ این بچّه بحیره نامیده میشد.

«وَ لا وَصِیلَةٍ» این یکی در مورد گوسفندان است. هرگاه گوسفند، بچّه ماده می زایید، برای خودشان بود و هرگاه، بچّه نر می زایید، برای خدایان بود و هرگاه از یک شکم، یک نر و یک ماده می زایید، می گفتند: (وصلت أخاها) یعنی بچّه ماده، برادر خود را حفظ کرد. از این رو بچّه نر را برای خدایان قربانی نمی کردند. این معنا از زجاج است. ابن مسعود و مقاتل گویند: هرگاه گوسفند، هفت شکم می زایید، در صورتی که بچّه هفتم نر بود، بچّه را برای خدایان می کشتند و گوشتش را مردها می خوردند، نه زنها. و اگر ماده بود، او را نگه می داشتند، و اگر یک نر و یک ماده بود، می گفتند: همانا خواهر، برادر خود را حفظ و او را بر ما حرام کرد و هر دو حرام شمرده می شدند. و منافع و شیر آنها برای مردان بود نه زنان. محمّد بن اسحاق گوید: هرگاه گوسفندی در پنج شکم، ده بچّه ماده می زایید که در میان آنها بچّه نر نبود، می گفتند: «وصیله» شد. بچّه هایی که بعداً می زایید، برای مردان بود نه زنان.

«وَ لا حامٍ» حام شتر نری بود که از صلب او ده بطن به وجود می آمد، در این وقت می گفتند: حام شد. بعد از آن دیگر بار بر پشت آن گذاشته نمیشد و از آبخور و چراگاه، منع نمیگشت؛ این معنا از ابن عباس و ابن مسعود و مختار ابو عبیده و زجاج است. فرّاء گوید: حام شتر نری بود که بچّه بچّه اش باردار می شد، در این وقت حام شمرده می شد و بر او سوار نمی شدند.

خداوند متعالی در این آیه اعلام می کند که هیچ یک از (بحیره، وصیله، سائبه و حام) را تحریم نکرده است. مفسّران میگویند: ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که عمرو بن لحی، پادشاه مکّه بود که برای نخستین بار، دین اسماعیل را تغییر داد و بت ها را نصب کرد و بحیره و سائبه و وصیله و حام را بدعت نهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید: به راستی من او را در آتش جهنّم دیدم که بوی بد نایش دوزخیان را میآزرد. و در نقل دیگر آمده که: نایش در دوزخ کشیده میشد.

«وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ» یعنی آنها با ادّعای اینکه این گونه مطالب به امر خداوند است، به خدا نسبت دروغ می دهند. «وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ» نیندیشیدن را به اکثریّت اختصاص داد، زیرا آنها پیرو رؤسای خود بودند و فکر نمی کردند که این مطالب، مجعول و ساختگی است، بر خلاف رؤسا که حقیقت را می دانستند. برخی گفتهاند: مقصود این است که اکثر آنها نمی دانند که چه چیز بر آنها حلال و چه چیز حرام است؛ یعنی تنها عدّه کمی از آنها معاند هستند.(1)

روایات:

1. معانی الأخبار: امام صادق علیه السّلام در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ»(2) فرمود: مردم جاهلیّت به ماده شتری که دو قلو می زایید می گفتند: به هم پیوسته، و کشتن و خوردنش را حلال نمی دانستند، و چون ده بار می زایید آن را «سائبه» می دانستند و

1- . مجمع البیان 3 : 252 - 253
2- . مائده / 103

سواری و باربری و خوردن گوشت و شیر آن را بر خود حلال نمی پنداشتند. و حام شتر نری بود که بر ماده می جهید، که آن را هم حلال نمی دانستند، و خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود که او هیچ کدام از اینها را حرام نساخته است.(1)

در تفسیر عیّاشی مانند این روایت آمده است.(2)

2. معانی الأخبار: روایت شده است که «بحیره» به ماده شتری گفته می شد که پنج بار زاییده بود و اگر پنجمی آن نر بود، آن را می کشتند و مردان و زنان گوشتش را می خوردند و اگر دفعه پنجم ماده می زایید، گوشش را شکاف می دادند، و به حال خود رهایش میکردند، و گوشت و شیر آن را بر زنان و مردان حرام می دانستند، و هرگاه به مرگ طبیعی جان می داد، برای زنها حلال بود تا از گوشت آن بخورند، و «سائبه» شتری بود که نذر می کردند، اگر خداوند شخصی را از بیماری نجات دهد یا غریبی را به وطن و خانه اش بازگرداند، آن را رها سازند [تا به هر جا که می خواهد برود و کسی حقّ مزاحمتش را نداشته است]. «وصیله» گوسفندی بود که هرگاه هفت شکم می زایید، اگر شکم هفتم نر بود، کشته می شد و مردان و زنان از گوشت آن می خوردند، و اگر ماده بود میان گلّه رها می شد، و چنان که دو قلو بود، یکی نر و دیگری ماده، می گفتند: به برادرش پیوسته، پس آن را نمی کشتند ولی خوردن گوشتش بر زنان حرام بود، مگر آنکه جزئی از بدنش حیات خود را از دست می داد که خوردن آن جزء برای همه حلال بود. و «حام» حیوان نری بود که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می گردید، که هرگاه بر فرزندِ فرزند خودش می جهید و آن را تلقیح می کرد، می گفتند: این حیوان پشت خود را غُرُق کرده و کسی حقّ سوار شدن بر آن را ندارد، و روایت شده: اگر «حام» شتر بود وقتی که برای دهمین بار وضع حمل می کرد، می گفتند: پشت خود را غُرُق نموده، پس کسی سوار بر آن نمی شد و به هر چراگاهی وارد می شد، آزاد بود، و از هر آبشخوری آب می نوشید، کسی حقّ مزاحمت برای او را نداشت.(3)

1- . معانی الأخبار: 148
2- . تفسیر عیّاشی 1 : 347
3- . معانی الأخبار: 148

3. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: بحیره آن بود که وقتی میزایید و وقتی فرزندش میزایید بحیره میشد.(1)

4. تفسیر قمی: در تفسیر آیه: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ»(2) آمده: بحیره گوسفندی بود که پنج شکم زاییده و وقتی بچّه ششم را میزایید، عرب میگفت: بحیره است؛ پس آن را برای بتها نذر میکردند و آن را از چراگاه و [نوشیدن] آب، منع نمی کردند. وصیله به گوسفندی گفته میشد که پنج شکم آورده و در شکم ششم، یک نر و یک ماده به دنیا میآورد. آنها فرزند ماده را نذر بتها میکردند و میگفتند: (به برادرش پیوسته) و گوشتش را بر زنها حرام کرده بودند. حام جدِّ جدّ شتر بوده که می گفتند: پشت خود را غُرُق کرده است و او را حام مینامیدند؛ پس سوارش نمیشدند و در آب و چرا آزاد بوده و چیزی بر او بار نمی کردند. پس خدای تعالی این اعتقادات آنها را رد کرد و فرمود: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ و أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ». {خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل:] بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است؛ ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان تعقّل نمی کنند.}(3)

1- . تفسیر عیّاشی 1 : 348
2- . مائده / 103
3- . تفسیر قمی: 175

باب چهارم : باب نادری است که در آن روایاتی راجع به سوار شدن بر شترهای بارکش و نجاست خوار است

روایات:

1. مکارم الاخلاق: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از خوردن گوشت و نوشیدن شیر شتر نجاست خوار و بار کردن پوست بر آن، و از اینکه مردم سوارش شوند، تا آن گاه که چهل شب به آن علوفه پاک دهند. (1)

توضیح: حکم خوردن گوشت و نوشیدن شیر حیوانات نجاست خوار، خواهد آمد، و گویا نهی حضرت از سوار شدن و حمل بار بر آنها، از روی کراهت است. و فقهای امامیّه تنها حج رفتن با شتر نجاست خوار را مکروه شمردهاند؛ علّامه حلّی رحمه الله در کتاب منتهی گفته: حج و عمره رفتن با شتر جلّاله مکروه است و آن شتری است که فقط مدفوع آدمی را میخورد، زیرا او حرام گوشت است و حج رفتن با آن مکروه است و دلیل بر این مطلب روایتی است که شیخ به سند خود از امیر المؤمنین علیه السّلام آورده که فرمود: حج و عمره رفتن با شترهای نجاست خوار مکروه است.(2)

2. معانی الأخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس سوار شتری شود که بار بر پشت اوست و از آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنّم میشود.(3)

در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند این روایت آمده است.(4)

1- . مکارم الاخلاق: 138
2- . تهذیب الأحکام 1 : 572
3- . معانی الأخبار: 223
4- . من لا یحضره الفقیه 2 : 309

مرحوم صدوق در این دو کتاب میگوید: معنای فرمایش امام آن است که رسم مردم این بود که روی بار شتر سوار میشدند و هنگام پایین آمدن بدون آنکه به دستاویزی تکیه کنند، پایین میپریدند، پس مردم از این عمل منع شدند تا مبادا فردی از آنها از روی عمد بیفتد و بر اثر آن بمیرد و در نتیجه خود، قاتل خویشتن و به این سبب مستوجب ورود به جهنم گردد. و حدیثی هم که گوید: هر که سوار شتر باربر شود، باید وصیت کند، نهی از سوار شدن بر این نوع مرکب نمی کند، بلکه فقط امر به وصیت مینماید؛ چنان که گفته شده: هرکس به حج یا جهاد رود باید وصیت کند، که این کلام هم در مقام نهی از حج و جهاد نمیباشد، و در آن زمان مردم جز بر شتر باربر سوار نمی شدند، و کجاوهها در زمانهای بعد پیدا شده و در گذشته معروف و شایع نبوده است.(1)

توضیح: ابن اثیر در نهایه گفته: «زامله» شتری است که گندم و کالا بر او بار میشود، گویا اسم فاعل از مصدر «زمل» به معنای حمل است.(2) و پدرم قدّس سرّه گفته: ظاهر این است که سوار شدن بر این نوع مرکوب با وجود دسترسی به غیر آن کراهت دارد، چون در معرض ضرر قرار دارد، چنان که شایع است که کمتر اتّفاق میافتد کسی سوار آن بشود و از آن نیفتد. و بعضی گفتهاند: سبب نهی این است که مرکوب را برای باربری اجاره کرده و جایز نیست بی اجازه صاحبش بر آن سوار شود. ولی روایت دوم این توجیه را نمیپذیرد، و ظاهراً مقصود، شتران سرکشی است که هنوز رام نشدهاند. و اینکه مرحوم صدوق فرموده: کجاوه ها تازه پیدا شده، شاید منظورش این است که تازه شیوع پیدا کرده [و گرنه اصل آن در سابق بوده است]، هر چند این هم جای گفتگو دارد، زیرا ذکر کجاوه در روایات بسیار شده است.

1- . معانی الأخبار: 223 ، من لا یحضره الفقیه 2 : 523
2- . نهایه 2 : 313

باب پنجم: آداب شیر دوشیدن و چراندن و در آن نوادری است

روایات:

1. معانی الأخبار: مردی شتری را نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله دوشید. حضرت به او فرمود: کمی شیر در آن بگذار که شیرآور باشد.

میفرماید: همه شیر پستان را مدوش و اندکی در آن باقی بگذار، زیرا آن مقداری که باقی میگذاری، شیر بالا را جذب می کند و اگر تمام شیر دوشیده شود، جریان شیر در آن کند میشود.(1)

توضیح: ابن اثیر در نهایه گفته: آن حضرت به ضرار بن ازور دستور داد تا شترش را بدوشد و به او فرمود: شیر کمی در پستانش بگذار و همه آن را ندوش،(2) و مشابه حدیث قبل را آورده.

و در المجازات النّبویه آمده: و از این باب است سخن آن حضرت به مردی که شتری را میدوشید: جذب کننده شیر را واگذار. سید رضی گوید: این استعاره است و مقصود از آن این است که در پستان شتر اندکی شیر باقی گذارد و تمام آن را ندوشد، زیرا آنچه در پستان باقی میماند، شیر باقی مانده بالا را به پایین جذب می کند و موجب کثرت و سیلان آن میگردد، پس گویا باقیمانده شیر را فرا میخواند و قرار گاه آن می شود. امّا اگر همه آنچه را که در پستان است بدوشد، جوشش آن را کند میسازد و سیلان آن را کاهش میدهد.(3)

1- . معانی الأخبار: 284
2- . نهایه 2 : 25
3- . المجازات النبویّه: 250

2. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: آغل گوسفندان را پاکیزه کنید و رُغام آنها را بزدایید؛ چرا که آنها از جانداران بهشتی هستند. (1)

3. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: رُغام گوسفندان را بزدایید و در آغل آنها نماز بخوانید؛ چرا که آنها از جانداران بهشتی هستند. فرمود: رُغام آب بینی آنهاست.(2)

4. کافی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: آغل گوسفندان را پاکیزه کنید و رُغام آنها را بزدایید.(3)

توضیح: رُغام به معنای خاک است و شاید مقصود زدودن خاک از گوسفندان و پاکیزه نمودن آنها باشد. و در یکی از نسخه های محاسن، «رُعام» ضبط شده و این ضبط، مناسب تفسیری است که برقی آن را آورده، امّا در بیشتر نسخههای کتاب کافی، «رُغام» آمده است. و این تفسیر و اختلاف در روایات اهل سنّت هم موجود است. جزری در باب راء و عین گفته: در حدیث است که: «در آغل گوسفندان نماز بخوانید و رُعام آنها را بزدایید.» رُعام آبی است که از بینی آنها فرو ریزد. سپس در باب راء و غین گفته: در حدیث ابی هریره است که: «در آغل گوسفندان نماز بخوان و رُغام آنها را پاک کن.» این گونه برخی آن را «رُغام» روایت کرده و گفته: مقصود، آب بینی آنها است، به همان معنای مشهور که برای «رُعام» گفتهاند، و ممکن است مقصود، زدودن خاک از آنها به منظور پرورش و بهسازی آنها باشد. (پایان نقل قول)(4)

5. علل الشرایع: هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چگونه قوم لوط میفهمیدند که مردانی نزد لوط علیه السّلام آمدهاند؟ فرمود: زنش بیرون میآمد و سوت میکشید. پس وقتی آنها صدای سوت را میشنیدند، می آمدند. از این رو سوت زدن بد است.(5)

1- . محاسن: 641
2- . محاسن: 642
3- . کافی 6 : 544
4- . نهایه 2 : 92 - 95

5- . علل الشرايع 2 : 250

6. محاسن: جعفری گوید: شنیدم ابو الحسن علیه السّلام میفرمود: گوسفندانت را در حال رفتن با سوت صدا مزن و در حالی که بر میگردند، بر آنها بانگ بزن.(1)

توضیح: «لا تصفّر» برگرفته از واژه صفیر به معنای «صدای معروف: سوت» است. در قاموس گفته: صفیر بدون تای آخر از آوازهاست و «صفر بالحمار» یعنی الاغ را برای آب خوردن با سوت صدا زد و همچنین گفته: «نعق بغنمه بر وزن منع و ضرب» یعنی بر الاغ بانگ زد و او را باز داشت. (پایان نقل قول)

این دلالت دارد بر خوب نبودن سوت زدن برای گوسفند، و در باب طیره و عدوی گذشت آنچه که به نحوی دلالت داشت بر نهی از سوت زدن و نیز جواز آمیختن جنبنده کچل با غیر آن و واگیر نبودن آن.

1- . محاسن: 642

باب ششم: سبب نامگذاری جنبندگان و آغاز آفرینش آنها

روایات:

1. علل الشرایع: امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ پرسش یهودی فرمود: علّت آنکه به اسب إجد گفتند این بود که اوّلین کسی که سوار بر اسب شد قابیل بود، در آن روزی که برادر خود هابیل را کشت و در آن روز [موقعی که سوار بر اسب بوده] این شعر را گفت:

می یابم که مردم در امروز، خونی را که ریخته ام نادیده نگرفته و به دنبال من می آیند

از این جهت به اسب إجد گفته شد. و به قاطر عد گفته شده چون اولین کسی که بر قاطر سوار شد، آدم علیه السّلام بود، و پسری داشت به نام معد که به حیوانات علاقه بسیاری داشت و هر وقت آدم سوار بر قاطر می شد، معد قاطر را میراند. پس هرگاه قاطر در راه رفتن کندی میکرد، آدم معد را صدا میزد تا او را براند، از این جهت مردم به واسطه کثرت استعمال میم آن را انداختند و به قاطر عد گفتند. و جهت آنکه به الاغ حر گفته شده این است که اوّلین کسی که سوار بر الاغ شد حوّا بود. جریان این گونه بود که حوّا الاغی داشت که بر آن سوار میشد و به زیارت قبر فرزند خود هابیل میرفت، و در بین راه میگفت: وا حرّاه (آه دلم میسوزد) و هر وقت این کلمات را میگفت الاغش حرکت میکرد و چون ساکت میشد، از حرکت باز میایستاد. لذا مردم به سبب کثرت استعمال، بقیّه این کلمات را حذف کردند و آن را حرّ نامیدند.(1)

1- . علل الشرایع 1 : 2 - 3

توضیح: «أجد الیوم»، گویا از مصدر «إجاده» به معنای نیکو آوردن چیزی است؛ یعنی خوب سعی و تلاش کن [تا از مردم بگریزی]، چون مردم از خون مقتول نمیگذرند. یا از مصدر «وجدان» به معنای یافتن است؛ یعنی درمییابم که مردم خون را رها نمیکنند. یا دال آن مشدّد و به معنای جدیّت و تلاش میباشد؛ که بازگشت آن به معنای اوّل است. و بسا گفته شود: شاید عبارت «و ما» در اصل «دماً» بوده و در اینجا تصحیفی رخ داده است؛ یعنی امروز انتقام خود را از دشمنم گرفتم، و «ترک الناس دماً» سخن امام علیه السّلام است. و بنا بر معنای اوّل و دوم، ظاهر این است که کلمه اجد برای راندن اسب به کار میرود، همانند کلمه عدّ، ولی مشهور این است که برای راندن شتر به کار میرود، [فیروز آبادی] در قاموس گفته: إجد با دال ساکن برای راندن شتر عدعد برای راندن استر، و حرّ نیز برای راندن شتر به کار میرود، چنان که برای میش حیّه گفته میشود. (پایان نقل قول)

گویا إجد در ابتدا برای راندن الاغ و عدّ برای راندن استر به کار میرفته، امّا چون عرب بیش از دیگر حیوانات شتر داشته، استعمال این دو لفظ برای راندن این حیوان بیشتر به کار میرفته است.

2. عل الشرایع: امام رضا علیه السّلام فرمود: اوّلین کسی که سوار بر اسب شد، جناب اسماعیل بود. اسب حیوانی وحشی بود که مرکوب قرار نمی گرفت [و کسی نمی توانست بر پشتش سوار شود]، خداوند متعال این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسماعیل رام نمود و به این خاطر اسبها را عراب (منسوب به عرب) نامیده اند؛ چرا که اوّلین کسی که سوار بر آنها شد اسماعیل بود، [که از عرب می باشد].(1)

توضیح: منظور از خیل در عبارت امام علیه السّلام که فرمود: «إنّما سمّیت الخیل»، نوع نفیس و عربی اسب است. و اینکه فرمود: «چون اوّلین کسی که سوار بر آن شد اسماعیل بود»، به خاطر این است که اسماعیل اصل و ریشه عرب و جدّ آنها است. ابن اثیر در نهایه گفته: واژه عرب نام این تیره معروف از مردم است که مفردی ندارد [یعنی اسم جمع است]، چه بیابان نشین باشند و چه ساکن در شهرها، و

1- . علل الشرایع 2 : 70

کسی که منسوب به این دو گروه باشد، اعرابی و عربی نام دارد. و در حدیث سطیح آمده: «خیل عراب را میکشد» یعنی اسبهای عربی منسوب به عرب. در تعبیر، میان اسب و انسان فرق گذاشتهاند؛ در مورد انسان، عربی و اعرابی، و در مورد اسب، عراب میگویند.(1)

3. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: ابن عباس گوید: چون اسماعیل بالغ شد، خدای تعالی از دریا برای او صد اسب بیرون آورد و تا آن زمان که خدا خواست، در مکه میچریدند. پس به در خانه اسماعیل آمدند و او به آنها افسار زد و آنها را آماده ساخت و بر آنها سوار شد.(2)

4. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: در روایت دیگری آمده: اوّلین کسی که سوار اسب شد، اسماعیل بود.(3)

توضیح: در قاموس آمده: رَسَن یعنی ریسمان و نیز افساری که به بینی حیوان بسته میشود، و (رَسَنَها یَرسِنُها و أرسنها) یعنی برای او افسار قرار داد و (رَسّنَها) یعنی او را با افسار بست.

5. علل الشرایع: ابن عباس گوید: اسبهای عربی در سرزمین عربستان وحشی بودند، تا زمانی که ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام خانه کعبه را ساختند، خدای تعالی به ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود که: بی شک من گنجی به تو عطا کردم که به کسی پیش از تو نداده ام، [و آن: اطاعت و انقیاد اسبها است]. پس از این وحی آن حضرت به همراه اسماعیل بر کوهی که آن را جیاد میگفتند بالا رفت و آن دو در حالی که اسبها را میطلبیدند، گفتند: ألا هلّا ألا هلمّ، (ای اسبها پیش بیایید)، و در سرزمین عرب اسبی نماند مگر آنکه به نزد ایشان آمد و مطیع و منقاد آنها گردید، و به این سبب بود که اسبها را جیاد نامیدند، و پیوسته اسبها از خدا میخواهند که آنها را محبوب صاحبان خود قرار دهد. و وضع به همین منوال بود تا زمان سلیمان علیه السّلام فرا رسید و آن حضرت اسب ها را اتخاذ نمود و وقتی آن

1- . نهایه 3 : 88
2- . الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: 97
3- . الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: 97

حیوانات حضرت را به خود مشغول نمودند، آن جناب دستور داد که ساق ها و گردن آنها را با شمشیر بزنند، تا آنکه چهل اسب باقی ماند.(1)

توضیح: فیروزآبادی گفته: هلّا برای راندن اسب به کار میرود، و «تهلّی الفرس» یعنی با شتاب حرکت کرد، و «هَلهَل» یعنی با گفتن «هلّا» او را راند. همچنین گفته: خیل به جماعت اسبان میگویند و از لفظ خود مفرد ندارد، [اسم جمع است] یا اینکه مفردش خائل [از مصدر خُیَلاء به معنای تکبّر] است، زیرا با تکبّر راه میرود، و جمع آن أخیال و خُیول و خِیول است. جوهری گفته: «جَادَ الفرس، یَجُودُ، جُودَه، فَهُوَ جَواد» جواد، اسب رهوار است و برای نر و ماده به کار میرود و جمع آن جیاد و أجیاد و أجاوید است، و اجیاد نام کوهی است در مکّه، که چون جایگاه اسبهای تُبَّع شد این نام را گرفت، و قعیقعان هم نامیده شده، زیرا جای اسلحه آنها بود، و در قاموس آمده: اجیاد: نام گوسفندی است و نیز نام زمینی یا کوهی است در مکّه، که جای اسبهای تُبَّع بوده است. (پایان نقل قول)

و این روایت دلالت دارد بر اینکه نام کوه، جیاد بوده، بدون همزه، و شاید همزه آن توسّط راویان یا نسخه برداران افتاده باشد و مؤیّدش آن است که دمیری آن را از ابن عباس با لفظ أجیاد روایت کرده که خواهد آمد. و اینکه گفته: «وقتی آن حیوانات حضرت را به خود مشغول نمودند تا آخر» در بعضی از نسخه ها نیامده و گویا مصنّف کتاب، خود آن را در پایان آورده؛ چون مخالف عقیده او در این داستان است، چنان که به تفصیل در باب خود گذشت، و این موافق آن چیزی است که اهل سنّت نقل کردهاند.

6. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اسب در سرزمینهای عرب وحشی بود. پس ابراهیم و اسماعیل به بالای کوه جیاد رفتند و فریاد زدند: ألا هلّا ألا هلمّ (ای اسبها پیش بیایید)، حضرت فرمود: اسبی باقی نماند مگر آنکه خودش را تسلیم آنها کرد و مطیع آنها شد.(2)

1- . علل الشرایع 1 : 35 - 36
2- . کافی 5 : 47

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده است.(1)

7. حیاه الحیوان: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چون خدای تعالی خواست اسب را بیافریند، به باد جنوب فرمود: من از تو مخلوقی میآفرینم و او را عزت دوستان خود و زبونی دشمنانم و جمال و زیبایی برای اهل طاعتم قرار میدهم. باد عرضه داشت: پروردگارا، بیافرین. پس از آن مشتی برگرفت و اسبی آفرید و فرمود: تو را عربی آفریدم و خیر را به پیشانی تو بستم و غنیمت ها را بر پشت تو جمع آوری کردم و تو را در وسعت روزی، مکان دادم و به تو نسبت به سایر حیوانات نیروی بیشتری دادم، و صاحبت را با تو مهربان کردم و تو را بدون بال این گونه قرار دادم [که گویا از شدّت سرعت] پرواز میکنی، تو برای دست یابی به دشمن و برای گریختن از او هستی، و بر پشت تو مردانی را سوار میکنم که تسبیح مرا گویند و حمد و تهلیل و تکبیر مرا به زبان آورند. سپس آن حضرت فرمود: هر تسبیح و تهلیل و تکبیری که صاحبش آن را به زبان آورد و ملائکه آن را بشنوند، همان گونه پاسخ آن را خواهند داد. فرمود: وقتی فرشته ها شنیدند که خدا اسب را آفریده، گفتند: پروردگارا ما فرشته های تو، تسبیح و حمد و تهلیل تو را میگوییم، نصیب ما چیست؟ پس خداوند برای آن ها اسبهایی آفرید با گردنهایی همچون گردن شتر خراسانی که به هرکس از پیامبران و فرستادگانش که بخواهد کمک دهند، فرمود: آن گاه که پاهای اسب بر زمین قرار گرفت، خدا به او فرمود: با شیهه تو مشرکان را خوار کنم و گوششان را از آن پر کنم و آنها را زبون و خوار سازم و در دلشان هراس افکنم.

فرمود: هنگامی که خدای تعالی هر آنچه را که آفریده بود بر آدم علیه السّلام عرضه کرد به او فرمود: از آفریده هایم آنچه را که خواهی برگزین، و آدم علیه السّلام اسب را برگزید. پس به او گفته شد: عزّت خود و عزّت فرزندانت را برگزیدی، عزّتی که برای همیشه و تا فرزندانت باقی هستند، پایدار بماند.

سپس فرمود: نخستین کسی که بر آن سوار شد اسماعیل علیه السّلام بود و از این رو عراب نام گرفت، و پیش از آن وحشی بود، مانند دیگر حیوانات وحشی، و

1- . محاسن: 630

آن گاه که خدای تعالی به ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام رخصت داد تا پایه های خانه کعبه را بالا برند، به آن دو فرمود: من به شما گنجی میدهم که برای شما ذخیره کرده ام. سپس خدای تعالی به اسماعیل علیه السّلام وحی کرد که: خارج شو و آن گنج را بخواندن. پس [اسماعیل] به سوی کوه اجیاد رفت، در حالی که نمیدانست گنج چیست؟ و خواندن کدام است؟ پس خدای عزّ و جلّ خواندن را به او الهام کرد. پس از آن در روی زمین هیچ اسبی در سرزمین عرب باقی نماند مگر دعوت او را اجابت کرد و خود را تسلیم او نمود و منقاد او شد. و از این رو پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: سوار اسب شوید که میراث پدر شما، اسماعیل، است.(1)

8. قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السّلام درباره جیاد پرسید که: چرا او را جیاد می نامند؟ حضرت فرمود: زیرا اسبها وحشی بودند، و ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام به آنها نیازمند شدند، و از خدای تبارک و تعالی خواست آنها را مطیع او گرداند، پس خدای تعالی به او امر کرد که: به بالای کوه ابو قبیس رود و صدا زند: ألا هلّا ألا هلمَّ (ای اسبها پیش بیایید). آن گاه اسبها رو به سوی او آوردند تا به کوه جیاد رسیدند، پس حضرت از کوه پایین آمد و آنها را گرفت. به همین علّت آنها جیاد نامیده شدند.(2)

در کتاب مسائل علی بن جعفر مانند این روایت آمده است.(3)

باب هفتم: فضیلت داشتن چهارپایان و بیان انواع آنها و شوم و با برکت آنان

آیات:

1- . حیاه الحیوان 1 : 224 - 225
2- . قرب الإسناد: 105
3- . مسائل علی بن جعفر: 271

- وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ.(1)

{و هرچه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید، تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان بترسانید.}

- وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً.(2)

{و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد].}

- إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتىَ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحَا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ.(3)

{هنگامی که [طرف] غروب، اسبهای اصیل را بر او عرضه کردند، [سلیمان] گفت: «واقعاً من دوستیِ اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم.» تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجابِ ظلمت شد. [گفت: «[اسبها] را نزد من بازآورید.» پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساقها و گردن آنها [و سرانجام وقف کردن آنها در راه خدا].}

تفسیر:

«وَ أَعِدُّواْ لَهُم» یعنی برای سرکوبی پیمان شکنان یا کافران، «مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» گفته شده: یعنی هر آنچه که در جنگ، موجب نیرومندی میشود. و در تفسیر علی بن ابراهیم است که: مقصود ساز و برگ جنگی است، و در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده که امام علیه السّلام فرمود: از جمله آن موارد، خضاب کردن با رنگ

1- . انفال / 60
2- . نحل / 8
3- . ص / 31 - 33

مشکی است، و در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که: منظور شمشیر و سپر است. و در کتاب کافی آمده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: منظور تیراندازی است. «وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ» برخی گفتهاند: نام اسبهایی است که در راه خدا از آنها مراقبت و محافظت میشود. این واژه یا مصدر بر وزن فِعال به معنای اسم مفعول است و یا مصدری است که اسم عَلَم قرار گرفته، گفته میشود: رَبَطَه رَبطاً و رَابَطَه مُرابَطةً و رِبَاطاً، یا اینکه جمع ربیط است، مانند فصیل و فصال. و در مجمع البیان از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل است که: از اسبها محافظت کنید؛ زیرا سواریشان برای شما عزّت و درونشان گنج است. «تُرْهِبُونَ» یعنی میترسانید «بِهِ» ضمیر به مای موصول در «مَّا اسْتَطَعْتُم» یا به إعداد (مصدر برگرفته از أعدّوا) بر میگردد، «عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» برخی گفتهاند: یعنی کفّار مکه.

مؤلف: خصوصیّت سبب، دلیل بر اختصاص حکم به آن نیست، [و حکم آیه اختصاصی به کفّار مکّه ندارد]، و آیه دلالت دارد بر مطلوبیّت محافظت از اسب برای جهاد و ترساندن دشمنان خدا، گرچه در زمان غیبت امام علیه السّلام باشد، به خاطر انتظار ظهور آن حضرت، چنان که در روایات آمده است. و تفسیر آیه دوم و سوم در باب احوال داود علیه السّلام گذشت.

و گفتهاند: اسب صافن، اسب ایستادهای است که یک پا یا یک دستش را از طرف جلوی سُم روی زمین قرار داده است و این از صفات پسندیده در اسب است که جز در اسبهای عربیِ اصیل وجود ندارد. و «جیاد»، جمع جواد یا جود است که به معنای اسبی است که سریع حرکت می کند، و برخی گفتهاند: یعنی اسبی که خوب حرکت می کند، و برخی گفتهاند: مفرد آن جیّد است. و خیر به معنای مال فراوان است و مقصود از آن در اینجا اسب می باشد؛ همان طور که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: خیر به پیشانی اسبها تا روز قیامت بسته شده است. و ابن مسعود، «حبّ الخیل» قرائت کرده، «حَتىَ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» یعنی اسبها یا خورشید پشت حجاب پنهان شدند، «فَطَفِقَ مَسْحَا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاق» گفته شده: یعنی شروع کرد به زدن گردن ها و ساق پاهای اسبها با شمشیر، زیرا آنها سبب شدند که نمازش فوت شود. و بعضی گفتهاند: شروع کرد به دست کشیدن بر گردن و پا و یال اسبها، و در

روایت است که مقصود از ضمیر در «توارت»، خورشید است و مقصود از مسح ساق و گردن، وضوء گرفتن است به روشی که در شرع آنها بوده است.

روایات:

1. من لا یحضره الفقیه: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اسب حیوانی است که تا روز قیامت خیر بر پیشانی اش بسته شده، و کسی که در راه خدای عزّ و جلّ برای او خرج کند، مانند کسی است که همواره دست خود را برای دادن صدقه، گشوده و نمیبندد. پس چون خواستی اسبی تهیّه کنی، اسبی را در نظر بگیر که در پیشانی اش خالی سفید، و بینی و لب بالایش سفید، و سه تا از دست و پاهایش نیز تا زیر زانو سفید، و دست راستش به رنگی دیگر، و رنگ پیکرش سرخ آمیخته به سیاهی و پس از آن اسبی پیشانی سفید باشد، [که اگر چنین کنی] سالم بمانی و غنیمت ستانی.(1)

توضیح: ابن اثیر در نهایه گفته: در حدیث است که: «بهترین اسب أرثم أقرح محجّل است». «أرثم» اسبی است که بینی و لب بالاش سفید باشد(2)، «أقرح»، اسبی است که در پیشانی، لکه سفیدی کوچکتر از غرّه(3) دارد(4)، و «محجّل»، اسبی است که دست و پاهایش تا بالای مچ و زیر زانو سفید است؛ و علّت این نامگذاری آن است که این مواضع، جاهایی هستند که به آن «حجل» یعنی بند و خلخال میبندند. و به اسبی که فقط یک دست یا دو دستش سفید باشد، محجّل نمیگویند؛ مگر اینکه یک پا یا هر دو پایش نیز سفید باشد.(5) و همچنین گفته: در حدیث آمده: «بهترین اسب، أقرحی است که دست راستش طِلق باشد» یعنی سفید نباشد.(6)

1- . من لا یحضره الفقیه 2 : 185 - 186
2- . نهایه 2 : 69
3- . ابن منظور در لسان العرب (ج2، ص 560) میگوید: غرّه بیش از درهم و قرحه به اندازه یک درهم و کمتر از آن است.
4- . نهایه 3 : 270
5- . نهایه 1 : 237

6- . نهایه 3 : 47

2. کافی: ابن طیفور طبیب گوید: حضرت أبو الحسن علیه السّلام از من پرسید: بر چه سوار میشوی؟ گفتم: بر الاغ. فرمود: آن را چند خریدی؟ گفتم: سیزده دینار، فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار بخری و استر نخری. گفتم: ای آقای من، هزینه استر بیشتر از الاغ است، فرمود: آنکه هزینه الاغ را تأمین می کند، هزینه استر را هم تأمین می کند. مگر نمیدانی هرکس مرکبی داشته باشد، و در انتظار امر ما باشد، و از این طریق دشمن ما را خشمگین کند، در حالی که وابسته به ماست؛ خداوند روزیاش را فراوانی میبخشد و به او شرح صدر عنایت می کند و او را به آرزویش میرساند و در حوائجش یاری مینماید؟(1)

توضیح: در قاموس آمده: «مأن القوم» یعنی قوت و غذای آنها را به عهده گرفت، و گاهی بدون همزه به صورت (مان) میآید.

3. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: نه دهم رزق و روزیِ صاحب اسب(2)، تأمین است.(3)

4. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس اسبی بخرد، استفاده از سواری آن، مال اوست و روزیاش بر عهده خداست.(4)

5. کافی: یونس بن یعقوب گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: الاغی بگیر تا بارت را ببرد، پس همانا روزیاش بر عهده خداست. یونس می گوید: من الاغی خریدم و رسم من و برادرم یوسف این بود که همیشه در پایان سال مخارج خود را بررسی میکردیم و اندازه آن را داشتیم و پس از خرید الاغ باز محاسبه کردیم، دیدیم مخارجمان همانند گذشته بود، و چیزی اضافه نشده بود.(5)

1- . کافی 6 : 535
2- . راغب در مفردات (مفردات: دب) میگوید: معنای اصلی دابه مطلق حیوان است، ولی درعرف خاص ثانوی، به اسب اختصاص یافته است. مرحوم طریحی در مجمع البحرین نیز چنین آورده است؛ لذا در ترجمه (دابه) در این حدیث و احادیث مشابه در این باب، معنای دوم لحاظ شده است.
3- . کافی 6 : 535

4- . کافی 6 : 536
5- . کافی 6 : 536

6. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: از بدی زندگی انسان، داشتن مرکب بد است.(1)

7. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام سجاد علیه السّلام از آباء طاهرینش فرمود: بهترین مال، نخلستان تلقیح شده با گرد نَر و اسبان ماده پر اولاد است.(2)

8. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین مال انسان، مهره مأموره و سکه مأبوره است.

توضیح: «سکّه مأبوره» گفته میشود که: سکّه، راه راست و صافی است که در دو طرف آن نخلها به صف ایستادهاند، همچنین کوچهها را «سکک» نامیدهاند، چرا که در دو طرف آن، خانهها مانند درختان نخل صف کشیدهاند. این از نظر لغت، و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: راه را سکّه ننامید، زیرا سکّه تنها در بهشت وجود دارد.

و «مأبوره»، نخلی است که گرد نر بر آن پاشیدهاند. ابو عبیده گفته: برای یک نخل صیغه ثلاثی مجرد و برای دسته از درختان نخل باب تفعیل به کار میرود، و اشتقاقات آن از این قرار است: «أَبَرتُ النخل آبَرُها أبراً و هی نخله مأبوره» و نیز گفته میشود: «ائتبرت غیری» وقتی از کسی بخواهی که نخلت یا زراعتت را گرده افشانی کند، و «آبر»: کسی که گرده افشانی می کند و «مؤبّر»: صاحب زراعت، و «مأبور»: زراعت و نخلی که گرده افشانی می شود.

امّا در مورد «مهره مأموره»، این تعبیر به معنای اسب پر اولاد است، و آن به دو لغت میآید: یکی «أمر» به صیغه ثلاثی مجرّد؛ گفته میشود: «قد أمرها الله فهی مأموره» یعنی خدا به او فرمان داد، پس او مأمور است؛ و دیگری «آمر» به صیغه ثلاثی مزید باب افعال. گفته میشود: «قد آمرها فهی مؤمره»، و برخی آیه «أَمَرْنَا مُترْفِیهَا»(3) را با الف غیر ممدود قرائت نمودهاند و از حسن روایت شده که در تفسیر آیه گفته: آنها

1- . کافی 6 : 637
2- . معانی الأخبار: 292

3- . اسراء / 16

را به طاعت فرمان دادیم، ولی نافرمانی کردند. و گاهی به معنای زیاد بودن یا زیاد کردن چیزی آمده؛ گفته میشود: «أمرنا» یعنی زیاد کردیم یا زیاد هستیم، که عبارت «مهره مأموره و فرس مأموره» از همین باب است، و هرکس در آیه فوق «أمرنا» را با مد یعنی «آمرنا» خوانده، معنای آن جز معنای دوم نخواهد بود. و هرکس آن را به صیغه تفعیل یعنی «أمّرنا» خوانده، در این صورت به معنای مسلّط کردن چیزی بر چیز دیگر است، و نیز گفته میشود: «قد أمر القوم یأمرون» وقتی که جمعیّتشان فراوان باشند و این هم از قبیل عبارت «مهره مأموره» است.

تأیید: در قاموس گفته: مُهر به معنای کُرّه اسب است یا نخست کُرّهای که از او و یا از حیوان دیگری به وجود میآید، و کُرّه ماده را مُهره و مادر آن را ممهر میگویند. و در نهایه گفته: در روایتی آمده: «خیر المال مهره مأموره و سکه مأبوره»، مأموره یعنی پر اولاد، گفته میشود: «أمرهم الله فأمروا» خدا آنها را زیاد کرد و آنها هم زیاد شدند. و «أمر» دو لغت دارد: «أمرها» به صیغه ثلاثی مجرّد و «آمرها» به صیغه إفعال، و سکه راه صافی است که در دو طرف آن نخلها به صف ایستادهاند، و از همین باب به کوچهها سکک گفته شده، چرا که خانهها در دو طرف آن به صف ساخته شدهاند. و مأبوره یعنی گرده افشانی شده، و نمونهای از مشتقّات آن چنین است: «أبرتُ النخله و أبّرتها فهی مأبوره و مؤبّره» و اسم آن إبار است، گفته شده: «السّکه سکّه الحرث و المأبوره المصلحه له» و منظور این است که بهترین اموال نتاج و اولاد حیوان یا کشت و زرع است.(پایان نقل قول)

مؤلف: در کتاب شهاب الاخبار روایت است که «و فرس مأموره» و در ضوء الشهاب گفته: روایت است که «و مهره مأموره» و این برگرفته از تعبیر «أمر القوم» است یعنی قوم فزونی یافتند و «أمرنا له أی کثر و أمرتهم أی أکثرتهم» و این کلمه دو لغت دارد، اگر بر وزن «فَعَلَ» باشد که مقتضای خودش را دارد و اسم مفعول (مأموره) در حدیث مطابق قاعده است، و اگر بر وزن «أفعَلَ» باشد، اسم مفعول «مأموره» که بر وزن ثلاثی مجرّد آمده، از باب همنشینی و ملائمت بین دو لفظ این گونه آمده، که نمونههایی دارد از جمله اینکه: عرب می گوید: «غدایا و عشایا» در حالی که حقّش این است که بگوید: «غدوات» و چنان که میگوید: «هنّأنی الطعام و

مَرّأنی»، حال آنکه اگر «مَرّأنی» را تنها بیاورد می گوید: «أمرأنی»، و مانند فرموده پیامبر صلی اللّه علیه و آله: «ارجعن مأزورات غیر مأجورات» در حالی که «مأزورات» از ریشه «ورز» است و باید گفته شود: «موزورات» و مانند سخن دیگر حضرت که فرمود: «أعوذ باللّه من الهامّه و اللّامّه» که «لامّه» وقتی تنها آورده شود «ملمّه» میآید، زیرا از المَّ است، [و همه این موارد از باب رعایت موازنه لفظی است.] و گویا آن حضرت فرموده: بهترین مال، نخل و نتاج و اولاد اسب است.

و پس از تفسیر سکّه به نخل گفته: اصمعی این لغت را تفسیر دیگر کرده و گفته: سکّه، گاوآهن است که زمین را برای کشت با آن شخم میزنند و مأبوره بر این اساس یعنی پرداخت شده و تیز شده، و این وجه بدی نیست و معنا این است که بهترین مال، نتاج حیوان و زرع است، و در حدیث است که (سکّه به خانه مردم وارد نشد مگر اینکه ذلیل شدند) و سکّه یعنی زراعت و به دنبال گاو رفتن و ترک نبرد. و اینکه نخل یا زراعت و نتاج حیوان بهترین اموال شمرده شده به این خاطر است که نخل و زراعت زکات دارند و این موجب رفاه حال و وفور مال بر مستمندان و نیازمندان و مستحقان میگردد، و نتاج حیوانات موجب توسعه بر مجاهدین در راه میشود و فایده حدیث برتری دادن نخل و زراعت بر کسبهای دیگر است. (پایان نقل قول)

9. مجالس ابن الشیخ: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به نقل امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خیر به پیشانی اسبها تا روز قیامت بسته شده است و هرکس از اسبی در راه خدا محافظت و نگهداری کند، علف و سرگین و آبی که نوشد، در روز قیامت، در ترازوی او [و از اعمال حسنهاش] قرار میگیرد.(1)

10. ثواب الأعمال: امام کاظم علیه السّلام فرمود: هرکس در خانه اش اسب اصیلی را نگهداری کند، هر روز سه گناه از او محو شود و بیست و یک حسنه برای او بنویسند و هرکس اسبی غیر اصیل را نگه دارد، هر روز دو گناه از او محو شود و هفت حسنه برایش نوشته شود، و هرکس از استری برای زیور یا کار یا دفع دشمن

1- . مجالس ابن الشیخ: 244

از خودش، نگهداری کند، هر روز یک گناه از او محو شود و شش حسنه برایش ثبت گردد.(1)

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده، با این تفاوت که در آنجا گفته: برای کسی که اسب اصیلی دارد، یازده حسنه نوشته میشود،(2) چنان که در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز همین گونه آمده است.(3)

در کتاب کافی نیز مانند روایت محاسن آمده است.(4)

توضیح: عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی باشند. جوهری گفته: عِتق یعنی کَرَم و زیبایی و عتیق یعنی گرامی و ارجمند و برگزیده از هر چیز و گفته: هُجنه [یعنی اصیل و عربی نبودن] در انسان و اسب از ناحیه مادر است؛ پس اگر پدر اصیل باشد و مادر عربی و اصیل نباشد، فرزند هجین خواهد بود. و إقراف عکس این است، یعنی مادر عربی و اصیل امّا پدر غیر عربی است.(پایان نقل).

و استر، حیوانی است که پدر و مادرش هیچ کدام عربی نباشند، دمیری گفته: اسب دو نوع است: عتیق و هجین و فرق میان این دو در این است که استخوان استر درشت تر از استخوان اسب است، و استخوان اسب محکم تر و سنگین تر از استخوان استر است و استر در بارکشی تحمّل بیشتر و اسب در حرکت سرعت زیادتری دارد. عتیق همچون آهوست و استر مانند گوسفند است، و عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی و اصیل هستند و این نامگذاری به خاطر آزاد بودن او از عیوب و سلامت او از اموری است که موجب نقص میگردد.(5)

11. ثواب الأعمال: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: خیر به پیشانی اسبها تا روز قیامت بسته شده است.(6)

1- . ثواب الأعمال: 103
2- . محاسن: 631
3- . من لا یحضره الفقیه 2 : 186
4- . کافی 5 : 48

5- . حياه الحيوان 2 : 147
6- . ثواب الأعمال: 103

12. ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر اسب بخری، منفعتش مال توست و روزیاش بر عهده خداست.(1)

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده، با این اختلاف که در آنجا می گوید: اسبی بخر.(2)

13. ثواب الأعمال: سلیمان جعفری گوید: شنیدم که امام کاظم علیه السّلام میفرمود: هرکس اسب سرخی که پیشانیِ سفید یا لکّه ای سفید در پیشانی داشته باشد - و اگر سفید پیشانی، سفیدیاش پهن باشد و دست و پایش هم، همه سفیدی داشته باشد، من آن را بیشتر دوست دارم- تا این اسب در خانهاش هست، فقر به خانه اش وارد نشود و نیز تا این اسب را دارد، در خانه اش خشم راه نیابد.

گفت: و شنیدم که میفرمود: هرکس از اسبی حفاظت کند تا به وسیله آن دشمن را بترساند، یا آن را زیور خود سازد، تا زمانی که آن را دارد، پیوسته [از سوی خدا] یاری شود و تا آن را دارد تنگدست نشود.(3)

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده است.(4)

توضیح: در قاموس آمده: اسب اشقر یعنی اسبی که رنگ یال و دمش حنایی رنگ است، و در مصباح گفته: «شقره» در مورد اسب یعنی قرمز یک دست، و گفته: غرّه یعنی سفیدیِ بزرگتر از درهم در پیشانی، عرب می گوید: فرس أغرّ و مهره (بچّه اسب ماده) غرّاء. جوهری گفته: «قرحه» یعنی سفیدیِ کوچکتر از غرّه در پیشانی اسب، عرب می گوید: الفرس الأقرح، همچنین گفته: «وضح» یعنی روشنایی و سفیدی، و گفته میشود: «بالفرس وضح» وقتی که سفید یک دست نباشد، و «خنق»(5) یعنی خشم، در بعضی از نسخههای ثواب الأعمال و من لا یحضره الفقیه واژه «حیق» به جای «خنق» آمده، و در قاموس آمده: «حیق» یعنی افعال ناپسندی

1- . ثواب الأعمال: 103
2- . محاسن: 625
3- . ثواب الأعمال: 103
4- . محاسن: 631 - 633

5- . مؤلّف بزرگوار در متن حدیث فوق، (حنق) ضبط فرموده، ولی در بیان ذیل آن (خنق) ضبط نموده است.

که از انسان صادر میشود و نتیجهاش به او میرسد. و در بیشتر نسخههای محاسن و من لا یحضره الفقیه واژه «حیف» به معنای ظلم آمده، و خصاصه یعنی فقر، و در کتاب محاسن این گونه آمده: تا آن را دارد، همواره خانه او در آبادی و رفاه است.

14. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام باقر و امام صادق علیهما السّلام فرمود: خیر در موی پیشانی اسبها است.(1)

15. محاسن: معمّرگوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: همانا تمام خیر تا قیامت در موی پیشانی اسبها است.(2)

16. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: خیر به موی پیشانی اسب تا روز قیامت، گره خورده است.(3)

17. محاسن: سلیمان جعفری گوید: شنیدم ابو الحسن، امام کاظم علیه السّلام میفرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام چهار رأس اسب از یمن برای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هدیه آورد. رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به ایشان فرمود: آنها را برایم وصف کن. فرمود: رنگهای مختلف دارند، فرمود: آیا در میان آنها سفید رنگ هم هست؟ پاسخ داد: آری، اسب سرخی که سفیدی هم دارد. فرمود: آن را برای من نگه دار، عرضه داشت: دوتا از آن ها رنگی میان سرخ و سیاه دارند و سفیدی نیز در آنها هست. فرمود: آنها را به دو پسرت بده. عرضه داشت: چهارمی آنها خاکستری تیره است. فرمود: آن را بفروش و بهایش را صرف مخارج خانوادهات کن، همانا برکت اسبان، در سفید رنگ آنهاست.

راوی گفت: و شنیدم که ابو الحسن علیه السّلام میفرمود: ما در میان حیوانات به غیر از شتر و استر، رنگ تیره را خوش نداریم و از الاغ و استر سفیدِ راه راه، خوشمان نمیآید. و بد میدانیم استری را که خال سفید در پیشانی داشته باشد؛ مگر آنکه پیشانیاش همه سفید باشد، و آن را در هیچ حالتی استثناء نمیکنم.(4)

1- . محاسن: 630

2- . محاسن: 630
3- . محاسن: 631
4- . در مصدر به جای «لا أستثنیها علی حال» این گونه آمده: «لا أشتهیها علی حال» یعنی این نوع اسب را تحت هیچ شرائطی نمی پسندم.

و فرمود: هنگامی که اسب انسان بلغزد [و سوارش را بر زمین زند] و سوار به او بگوید: مرگ بر تو، در پاسخش گوید: مرگ و سرنگونی بر آن کسی از ما که پروردگارش را بیشتر نافرمانی کند.(1)

در کتاب کافی روایت را همین گونه آورده با این تفاوت که درجمله پایانی فرموده: این نوع اسب را تحت هیچ شرائطی نمیپسندم.(2)

در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند این روایت تا عبارت (همانا برکت اسبان، در سفید رنگ آنهاست) آمده است.(3)

توضیح: «فقال: سَمِّها لی» یعنی برایم توصیفش کن، یا «سِمها لی» - بدون تشدید از مصدر وسم - یعنی نشانه و علامت آن را برایم ذکر کن. و در کتاب من لا یحضره الفقیه عبارت این گونه است: ([امیر المؤمنین علیه السّلام] از یمن به نزد حضرت آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا، برای شما چهار اسب هدیه آوردهام. حضرت فرمود: آن را وصف کن، تا آخر حدیث). و در قاموس گفته: «وَضَح»، سفیدی پیشانی و سفیدی دست و پا است، جوهری گفته: اسب کمیت، اسبی است با رنگ سرخِ آمیخته به سیاهی نا خالص، و این نام برای نر و ماده به کار میرود. سیبویه گفته: از خلیل درباره لفظ کمیت پرسیدم، گفت: این واژهای مصغّر است؛ زیرا رنگی میان سیاهی و سرخی است و گویا خالص هیچ کدام را ندارد و با تصغیر خواستهاند بفهمانند که رنگی نزدیک به هر دو است، نه خود آن دو. و وجه تمایز کمیت و أشقر به یال و دم است؛ اگر هر دو سرخ باشند، أشقر است و اگر سیاه باشند، کمیت است. همچنین گفته: اسب بهیم، اسبی است که رنگش یکدست است و رنگی جز رنگ خود ندارد، و جمع آن بُهم است، مانند رغیف که جمع آن رُغف است، و گفته: «دهمه» یعنی سیاهی و نیز گفته: شیه یعنی رنگ قسمتی از شیء که مخالف رنگ بخش اعظم آن است. و اصل آن «وشی» بوده که واو آن حذف شده و به جای آن در آخر کلمه تاء آوردهاند.

1- . محاسن: 631
2- . کافی 6 : 535 - 536
3- . من لا یحضره الفقیه 2 : 186

منظور از کلام حضرت که فرمود: «لا أستثنیها»، این است که سفیدی پیشانی و زیبایی آن را در هیچ حالتی استثناء نمیکنم، و در کتاب کافی به جای این عبارت این گونه آمده: «لا أشتهیها» یعنی سفیدی پیشانی و سفید راه راه را در مورد این دو حیوان در هیچ شرایطی دوست ندارم.

18. محاسن: امام کاظم علیه السّلام فرمود: هرکس در اوّل صبح از خانه خودش یا از خانه دیگری بیرون آید و اسبی را ببیند که یال و دمش قرمز و دست و پایش سفید باشد - اگر پیشانیاش تماما سفید باشد که دیگر تمام خوشی زندگی را دارد - در آن روز جز شادی نخواهد دید، و اگر به دنبال حاجتی برود و آن اسب را ببیند، خداوند حاجتش را برآورده سازد.(1)

در کتاب ثواب الأعمال مشابه این روایت آمده، با این تفاوت که قید (در اوّل صبح) در آن نیست.(2)

19. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: از سعادت مرد مسلمان، داشتن مرکب خوب و رهوار است.(3)

و در مصدر روایت قبل، به سندی دیگر، شبیه این روایت از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله ذکر شده.(4)

در فروع کافی نیز شبیه همین روایت، مسندا آمده است.(5)

توضیح: «هنیء» یعنی آنچه آسان و بی دردسر به دست آمده، و گویا مراد در اینجا، مرکب رهوار و موافق طبع است.

20. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: از خوشبختی مرد، داشتن اسبی است که به وقت نیاز بر آن سوار شود و حق برادرانش را با آن ادا کند.(6)

1- . محاسن: 633 - 634
2- . ثواب الأعمال: 103
3- . محاسن: 625
4- . محاسن: 626

5- . کافی 6 : 536
6- . محاسن: 626

در کتاب کافی مشابه این روایت آمده با این تفاوت که در آنجا گفته شده: از سعادت مؤمن این است.(1)

21. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اسب تهیه کنید؛ زیرا زینت شماست، و نیازها به وسیله آن بر طرف میشود، و روزی اش بر عهده خداست.

محمّد بن عیسی، راوی حدیث، گفته: شخص دیگری هم این مطلب را برایم روایت کرده و بر آن افزوده: و با آن برادرانت را ملاقات میکنی.(2)

در کتاب کافی مشابه این روایت آمده است.(3)

22. محاسن: همچنین مرحوم کلینی گفته: روایت است که امام علیه السّلام فرمود: تعجّب میکنم از دارنده اسب، که چگونه ممکن است کارش درست نشود و نیازهایش برطرف نگردد.(4)

23. محاسن: محمّد بن قاسم بن فضل گوید: به محضر امام باقر علیه السّلام در روستای صریا رسیدم و ایشان در حال سان دیدن از اسبهایی بودند که در میان آنها یکی بود پر نیرو که سخت شیهه میکشید. گوید: حضرت به من فرمود: ای محمّد، این از اسبهای پدرم نیست.(5)

توضیح: صریا نام روستایی است، و (هذا) اشاره دارد به اسبی که شیهه بلند میکشید و نکوهش آن است یا به همه اسبها اشاره دارد، و مقصود این است که وارثان دیگر، نصیبی از این اسبها ندارند [و اینها جزء ارث نیستند]. و در نسخه ای آمده که: اینها از اسبهای پدرم هستند.

24. مکارم الاخلاق: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خیر به موی پیشانی اسبها تا روز قیامت گره خورده و کسی که در راه خدای عزّ و جلّ برای او خرج کند، مانند کسی است که دست خود را برای دادن صدقه، گشوده و نمیبندد.(6)

1- . کافی 6 : 536
2- . محاسن: 626
3- . کافی 6 : 537

4- . محاسن: 626
5- . محاسن: 635
6- . مكارم الاخلاق: 138

25. مکارم الاخلاق: و از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که: موی پیشانی و یال و دُم اسبها را نچینید؛ زیرا خیر به موی پیشانی آنها گره خورده و یال آنها گرمی تن آنهاست و دُمهایشان مگس پران آن هاست.(1)

26. مکارم الاخلاق: رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اسبهای با برکت، اسبهایی هستند که سیاهرنگ سرخاند، و نیز اسبهای پیشانی سفیدی که دست راستشان سفید نیست.(2)

27. مکارم الاخلاق: امام باقر علیه السّلام فرمود: بهترین مرکبها نزد من، الاغ است. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر الاغی به نام یعفور سوار میشد.(3)

توضیح: در نهایه آمده: در حدیثی آمده: «ولدت جدیا أسفع أحوی» یعنی سیاهی که سیاهی اش شدید نیست و نیز در حدیث آمده: خیر الخیل الحو، «حو» جمع أحوی به معنی اسبی است که رنگش بین سیاه و قرمز است و سیاهیاش غلبه دارد، و حوه مصدر آن است، و فعل آن «حَوَی» میباشد.(4) و در صحاح آمده: «حوه»، رنگِ زنگ آهن یعنی رنگ جگری است، و اسمعی گفته: حوه، قرمزیای که به سیاهی میگراید، و نمونهای از اشتقاقات این واژه را این چنین ذکر کرده: «احووی الفرس یحووی احوواء و حوی الفرس یحوی حوه»، اینها را در کتاب فرس ذکر کرده. و در نهایه آمده: در روایت است که: (خیر الخیل الاقرح طلق الید الیمنی) یعنی بهترین اسبها اسبی است که اقرح (پیشانی سفید به اندازه کمتر از درهم) و دست راستش طِلق باشد، یعنی سفید نباشد.(5)

28. نوادر راوندی: امام صادق از آباء طاهرینش نقل فرمود که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در غزوه ذات السّلاسل به همراه علی علیه السّلام سی اسب فرستاد و فرمود: ای علی، بر تو آیه ای درباره هزینه کردن برای اسبان میخوانم:

1- . مکارم الاخلاق: 138
2- . مکارم الاخلاق: 138
3- . مکارم الاخلاق: 138
4- . نهایه 1 : 308

5- . نهایه 3 : 47

«الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَةً»(1) {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند.} پس منظور هزینه کردن برای اسب است در نهان و آشکارا.(2)

29. نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به راستی خدا و فرشتگان بر صاحبان اسب، رحمت و درود میفرستند، کسی که آنها را برای دفاع از خود در برابر کسی که از دینش برگشته یا بت پرست است، نگه دارد.(3)

30. نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: همانا شیهه اسب دل دشمنان را به هراس می آورد؛ دیدم جبرئیل هنگام شیهه آنها لبخند زد، گفتم: ای جبرئیل، چرا لبخند زدی؟ گفت: چرا لبخند نزنم، حال آنکه دل کافران از شیهه آنان میلرزد؟!(4)

31. نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نبردی رفت، مردم [در آن نبرد] سخت تشنه شدند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی هست که به دنبال آب برود؟ مردم به راست و چپ رفتند. آن گاه مردی که بر اسب سرخی سوار بود، مشک آبی آورد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بار خدایا، اسب سرخ را مبارک گردان. سپس فرمود: برگزیده اسبها، اسبان سرخ هستند و اسبهایی که رنگ بین سیاه و قرمز دارند، اسبهایی محکم و سخت هستند، و پادشاه اسبها، اسبهای تیره هستند، خدا لعنت کند کسی را که یال اسبها و دُمهایشان را که مگس پران آنهاست، بچیند.(5)

32. نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خیر تا زمانی که قیامت برپا شود به موی اسبها گره خورده است، و صاحبانش [از سوی خدا بر

1- . بقره / 274
2- . نوادر راوندی: 33 - 34
3- . نوادر راوندی: 34
4- . نوادر راوندی: 34
5- . نوادر راوندی: 34

هزینه آن] یاری شده هستند، یالشان وقارشان، موی پیشانی شان زیبایی شان، و دمشان مگس پرانشان میباشد.(1)

توضیح: «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَه ًفَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِم»(2) {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود.} مرحوم طبرسی از ابن عباس نقل کرده که گفته: این آیه درباره امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده؛ و جریانش این است که او چهار درهم داشت، یک درهم آن را در روز و یک درهم آن را در شب، یک درهم در پنهانی و یک درهم آشکارا انفاق نمود و این مطلب از امام صادق و امام باقر علیهما السّلام نیز نقل شده است. و از ابوذر و اوزاعی نقل شده که این آیه در مورد انفاق بر اسبان، در راه خدا نازل شده است و بعضی دیگر گفته اند: این آیه عمومیّت دارد و هرکسی به این کیفیّت در راه خدا انفاق کند مشمول آن خواهد بود. بنا بر این، ما می گوییم این آیه نخست درباره علی علیه السّلام نازل شده و هر کسی به این نحو عمل کند، حکم آیه شامل او نیز خواهد شد، البته فضیلت سبقت و پیشدستی در این کار برای آن حضرت محفوظ است.(3)

در مورد کلمه «و أذنابها» یک احتمال آن است که معطوف بر «أعرافها» باشد که منصوب است و «مذابّها» عطف بیان باشد، احتمال دیگر آنکه مبتدا باشد و «مذابّها» خبر آن، و ظاهر روایت، حرمت چیدن است و میتوان آن را حمل بر شدّت کراهت کرد، یا حرمت در صورتی که مقصود فروشنده تدلیس و فریب کاری باشد، چنان که شایع است.

33. اعلام الدین: هارون الرّشید به حج رفت و امام کاظم علیه السّلام در حالی که سوار بر استرش بود، با او برخورد نمود. هارون به آن حضرت گفت: کیست که جایگاه اجتماعی و نژاد تو را داشته باشد و من او را سوار بر استری ببینم؟! آن حضرت در پاسخ فرمود: از حالت تکبّر شخص اسب سوار، پایین آمدم و از حالت

1- . نوادر راوندی: 34
2- . بقره / 274
3- . مجمع البیان 2 : 388

خاری و زبونی شخصی که بر الاغ سوار است، خود را بالا کشیدم [و حدّ متوسّط و معتدل بین تکبّر و زبونی را برگزیدم].(1)

34. الامامه و التبصره: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: برگزیده اسبها، اسبان سرخ هستند و اسبهایی که رنگ بین سیاه و قرمز دارند، اسبهایی محکم و سخت هستند، و پادشاه اسبها، اسبهای تیره هستند، خدا لعنت کند کسی را که یال اسبها و دُمهایشان را که مگس پران آنهاست، بچیند.

35. من لا یحضره الفقیه: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله درباره آیه شریفه: «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُون»(2) فرمود: این آیه درباره هزینه کردن برای اسبان نازل شده است.

مرحوم صدوق فرموده: روایت شده که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل گردیده، و سبب نزول آن این است که او چهار درهم در اختیار داشت، پس درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را پنهان، و درهمی را آشکارا صدقه داد، پس این آیه در شأن او نازل شد. هرگاه آیه ای درباره موضوعی نازل شود، در حقیقت درباره همه موارد مشابه آن نازل شده است. و بنا بر این عقیده ما در تفسیر این آیه این است که آن در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، و پس از آن در مورد انفاق بر اسب و مواردی نظیر آن تطبیق گشته است.(3)

36. شهاب: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خیر به موی پیشانی اسبها تا روز قیامت گره خورده است.

37. شهاب: همچنین آن حضرت فرمود: اسبهای با برکت، اسبهای سرخ هستند.

توضیح: «خیر» به معنای بهره نیکی است که تمایل به آن وجود دارد و عکسش شرّ است، و «خیل» بر اسب سوار و نیز خود اسب اطلاق میشود، امّا به

1- . اعلام الدین: 307

2- . بقره / 274
3- . من لا يحضره الفقيه 2 : 188

معنای اسب سوار، مانند این کلام رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله که فرمود: «یا خیل اللّه ارکبی» یعنی ای اسب سواران خدا، سوار شوید؛ و به معنای اسب، این سخن حضرت است که فرمود: «عفوت لک عن صدقه الخیل»؛ یعنی زکات اسبها را بر تو بخشیدم، و خیل از «خیلاء:تکبّر» مشتق می شود و علّت این نامگذاری آن است که هم اسب و هم سوار بر آن، در خودشان احساس بزرگی و تکبّر دارند. و از این رو گفتهاند: هیچ کس بر اسب سوار نشود مگر اینکه در خود احساس بزرگی و نخوت می کند، عجمها می گویند: (وقتی روستایی بر اسب سوار شود خدا را فراموش میکند.) و منظور حدیث، تنها ستایش اسب است، به خاطر کارآمدی و غنایی که خدا در او قرار داده؛ که اگر اسب نبود، هیچ شهری فتح نمیشد و بر هیچ یک از سرزمینهای کفّار غلبه و پیروزی حاصل نمیشد، و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یارانش بعد از او برای غلبه بر دشمن و فتوحات و نشر دعوت اسلام در سرزمینهای اسلامی و فتح شده، از آن کمک گرفتند و اگر نیرو گرفتن و قدرتمندی آنها به سبب اسب نبود، این پیشرفت برایشان فراهم نمیشد. اسب از مهم ترین ابزار جنگی و جهاد است، و از همه تجهیزات جنگی برای دشمن تلختر است.

موی پیشانی در احادیث گذشته مَجازا به کار رفته، و علّت اختصاص آن به ذکر این است که در برخورد با اسب، از اوّلین اعضایی است که با آن روبرو میشوی و گفته میشود: «أری فی ناصیه فلان خیرا»؛ یعنی در پیشانی فلانی خیر میبینم و بر عکس. و از وهب بن منبّه روایت شده که: در برخی از کتب آمده: هنگامی که خداوند اراده کرد که اسب را بیافریند، به باد جنوب فرمود: من از تو مخلوقی میآفرینم که او را عزت دوستان خود و جمال و زیبایی برای اهل طاعتم قرار میدهم. پس از آن مشتی برگرفت و اسبی آفرید و فرمود: تو را فرس نامیدم و عربی آفریدم، خیر به پیشانی تو بسته شده و غنیمت ها بر پشت تو جمع آوری شده و تو را بدون بال این گونه قرار دادم [که گویا از شدّت سرعت] پرواز میکنی، تو برای دست یابی به دشمن و برای گریختن از او هستی.

و روایت است که تمیم داری با اینکه حکمران بیت المقدس بود خودش برای اسبش جو پاک میکرد، به او گفته شد: کاش دستور این کار را به دیگری میدادی،

گفت: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که: هرکس برای اسبش جو پاک کند، و برخیزد و آن را در آخورش بریزد، خدا به عدد هر جویی، حسنهای برایش مینویسد.

و انس بن مالک مرسلا نقل کرده که: یک روز مرزداری با اسبهای آماده در راه خدا بهتر از این است که کسی در میان خانواده خود سیصد و شصت روز عبادت کند که هر روزش هزار سال باشد.

و عرب همواره، اسبهای خود را گرامی میداشته، چنان که اشعارشان به این مطلب گویا است، مانند اینکه گفته:

خاندان گرسنه مانند و شود اسبم سیر

و نیز گفته:

به هنگام هراس، از گل بُوَد به

و اشعار فراوان دیگری که شمردن آنها به درازا میکشد. سنّت عرب در جاهلیّت این بود که در سه مورد، یک قبیله برای تبریک گفتن، به سوی قبیله دیگر میرفت: وقتی برای آنها پسری با اصل و نسب متولّد میشد، یا کرّه اسبی اصیل به دنیا میآمد و یا در میان آنها شاعری بزرگ، ظهور مییافت.

فایده این روایت آگاهی دادن به شرافت جایگاه اسب و دستور به گرامی داشتن آن است، و راوی حدیث ابن عمر است، و درباره حدیث دوم گفته: یمن یعنی برکت و رشد، و در عربی گفته میشود: «یمن فلان فهو میمون»، وقتی که آن شخص با برکت باشد. و نیز گفته میشود: «یمن فلان فهو یا من» و عکس آن شئم و شأم است، و تیمّنت به یعنی به آن تبرّک جستم، و شقره در مورد انسان به معنای سرخی زلالی است که به سفیدی میزند و در مورد اسب، سرخی زلالی که یال و دم را فرا میگیرد و اگر رنگ اسب سیاه باشد، کمیت نام دارد، و شقره در مورد شتر به معنای سرخی شدید است، گفته میشود: «بعیر أشقر»، شقر به گل شقائق نعمان نیز گفته میشود و طرفه گفته:

به یکباره جامی زدند آن گروه/ دگر باره بر اسب خونی شقر

شقره لقب حارث بن تمیم بن مرّه است و منسوب به او را شَقریّ میخوانند و اصل این واژه سرخی است.

و در حدیث دیگر آمده: اسبهای با برکت، اسبهای سرخ هستند، و بر شما باد اسبِ کمیت (رنگی بین سیاه و قرمز دارد) پیشانی سفید و دست و پا سفید یا اسب سرخ، و یال و دُم اسبها را نچینید.

و از ابو قتاده انصاری روایت شده که: مردی گفت: ای رسول خدا، میخواهم اسبی بخرم. چه اسبی باشد؟ فرمود: اسبی بخر که تیره باشد و بینی و لب بالایش و سه تا از دست و پاهایش تا زیر زانو سفید، و دست راستش به رنگی دیگر باشد، یا رنگش بین سیاه و قرمز باشد، با این نقش ها. و نیز فرمود: اگر تمام اسبهای عرب را بر روی یک بلندی گرد آورند، پیشتاز آنها جز اسب سرخ نخواهد بود.

و گفته: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سریه ای(1) فرستاد و نخستین کسی که مژده پیروزی آورد، دارنده اسب سرخ بود.

شکی وجود ندارد که نیرومندترین اسبها، اسبهای قرمز و کمیت هستند، و این دو نوع اسب فرق زیادی با هم ندارند، جز در یال و دُمشان، و فایده این حدیث برتری دادن اسبان قرمز است و بیان اینکه این نوع از اسبها مبارکتر از اسبان دیگر هستند.

38. شهاب: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شومی در زن و اسب و خانه است.

توضیح: «شوم» ضد یُمن و برکت است، و این حدیث به صورت دیگری هم روایت شده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نه عدوی و نه هامه و نه صفر، هیچ کدام [در اسلام] نیست و اگر فال بد زدن در چیزی صحیح باشد، در زن و اسب و خانه است.

عدوی یعنی سرایت بیماری کچلی یا دیگر بیماریهای مسری از بیمار به فرد سالم. و در حدیث دیگر آمده: «اوّلی به دومی سرایت نداده است»، و منظور این

1- . جنگهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصا در آن شرکت نداشته و یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاهیان تعیین می نمود.

نیست که برخی بیماریها واگیر ندارند، زیرا محسوس است که کچلی و چشم درد واگیر دارند، بلکه مقصود این است- و خدا عالم است- که نباید عقیده داشت این گونه بیماری ها تنها از راه سرایت عارض میشود، بلکه گاهی از راه سرایت عارض میشوند و گاهی خداوند بدون سابقه آنها را پدید میآورد، پس ما سرایت مطلق به این معنا که هیچ مرضی جز از راه سرایت به وجود نمیآید، نداریم. و بهتر آن است که گفته شود: سنّت خدا بر این است که اگر فرد سالم با بیمارِ مبتلا به کچلی و مانند آن، تماس داشته باشد، در بعضی از اوقات بیماری به او سرایت می کند و از این رو فرموده: «نباید بیمار به نزد شخص سالم بیاید و به او نزدیک شود.» و عدوی بر همین معنا حمل میشود، آن گاه آن مرحوم معنای هامه و صفر را آن گونه که ما در باب عدوی و طیره گفتیم، ذکر کرده است و سپس گفته: برخی گفتهاند: شومی و نامبارکی زن، در زیادی مهریّه و بد خُلقی و نازایی است، و شومی خانه در تنگی آن و بدی همسایگانش است، و شومی اسب در این است که با آن جنگ و جهاد نشود و برخی گفتهاند: شومی این سه در زیادی هزینه آنهاست. و از انس نقل است که: مردی به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: ای رسول خدا، ما در خانه ای بودیم که در آن جمعیّتمان بسیار و دارایی مان فراوان بود. به خانه دیگری رفتیم، ولی در آن تعدادمان کم و دارایی مان اندک شد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: نکوهش را رها کنید که مذموم است، خانه اثری [در زیاد و کم شدن چیزی] ندارد.

بلکه شاید آن حضرت این را فرمود تا آنها از این عقیده آزار نبینند، فایده این حدیث اعلام این مطلب است که این سه چیز پر هزینه است و برکت به واسطه آن از مال میرود. و راوی حدیث عبد اللّه بن عمر است.

39. المجازات النبویه: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین اسب، اسب سیاهی است که لکّه سفیدی در پیشانی دارد و سه دست و پایش سفید و دست راستش سفید نباشد.

سیّد رضی گفته: این از استعاره های زیباست، زیرا حضرت سه پای اسب را که سفیدی دارند، به سه پای زانو بند زده شتر و سه پای زنجیر بسته اسب تشبیه فرموده و دست راست را که سفیدی ندارد شبیه پای آزاد از زانو بند و زنجیر قرار

داده است. گفته میشود: «ناقهٌ طلقٌ» یعنی شتری که زانو بند ندارد و «ناقهٌ عطلٌ» یعنی شتری که افسار ندارد.(1)

40. حیاه الحیوان: حریز بن عبد اللَّه گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که با انگشتش موی پیشانی اسبی را به هم میپیچید، در حالی که میفرمود: خیر یعنی پاداش و غنیمت به موی پیشانی اسبها، تا روز قیامت گره خورده است، و مقصود از گره خوردن خیر به موی پیشانی این است که خیر از آنها جدا نمیشود، گویا به موهایشان گره خورده، و مراد از موی پیشانی، موی آویزان از پیشانی است، این مطلب را خطّابی و غیر او گفتهاند، گفتهاند: و موی پیشانی کنایه از خود اسب است، همانطور که گفته میشود: «فلان مبارک الناصیه و میمون الغرّه» یعنی خود اسب، مبارک و میمون است، و مسلم روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله اسب شکال را دوست نمیداشت.

و «شکال» این است که در پای راست یا دست چپ اسب، سفیدی باشد؛ یا در دست راست و پای چپش هر دو، سفیدی باشد، در تفسیر صحیح مسلم، شکال این چنین بیان شده و این یکی از اقوال در معنای شکال است. و ابو عبیده و بیشتر لغت شناسان عرب گفتهاند: که شکال یعنی اسبی که سه تا از دست و پاهایش سفیدی داشته باشد و یکی آزاد و بدون سفیدی باشد. و این تشبیه است به شکال (بند) که غالبا به سه تا از دست و پای اسب بسته میشود، ابن درید گفته: شکال یعنی اسبی که در یک پا و یک دستش سفیدی هست؛ حال اگر یکی راست و یکی چپ باشد، میگویند: شکال مخالف، و برخی گفتهاند: شکال سفیدی دو پاست، و برخی دیگر گفتهاند: سفیدی دو دست است.

علماء گفتهاند: علّت کراهت حضرت از این نوع اسب، این است که شباهت به اسبی دارد که سه دست و پایش با بند بسته شده است. و برخی احتمال دادهاند که آن حضرت، بعضی از نمونههای این نوع اسب را تجربه نموده و در آن نجابتی نبوده است. بعضی دیگر از علماء گفتهاند: در صورتی که این اسب، پیشانی سفید باشد، رفع کراهت از آن میشود؛ زیرا دیگر شباهتی به شکال ندارد.

1- . المجازات النبویّه: 121 - 122

نسائی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از زنان، چیزی را بیشتر از اسب دوست نمیداشت. و ثعلبی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ اسبی نیست مگر اینکه در هر سپیده دم به او اجازه داده میشود که این گونه خدا را بخواند: «بار خدایا هر آدمیزادهای که مرا به او عطا کردی و مِلک او قرار دادی، مرا محبوب ترین مال و اهلش قرار بده.»

از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله درباره آیه: «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُون»(1) سؤال شد که آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: صاحبان اسب. سپس فرمود: و کسی که برای او خرج کند، مانند کسی است که دست خود را برای دادن صدقه، گشوده و نمیبندد، و بول و سرگین آن اسبها در قیامت چون مُشک پاکیزه است.(2)

و گفت: «فرس» مفرد خیل و جمع آن «أفراس» است، و برای نر و ماده به کار میرود و اصل فرس برای مؤنث بوده [ولی در استعمال کنونی مذکّر را هم شامل است]، و ابن جنّی و فرّاء، واژه «فرسه» را نیز نقل کردهاند و تصغیر فرس، فُرَیس است، ولی اگر فقط مقصودت مؤنّث باشد، باید «فُرَیسه» بگویی، و واژه فرس برگرفته از واژه افتراس به معنای درندگی است، چرا که اسب از شدّت سرعت، گویا زمین را میدرد. و فارس یعنی سوار بر اسب، مانند لابن و تامر به معنای دارنده لبن و تمر، و ابو داود و حاکم از ابی هریره آوردهاند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله ماده اسب را فرس مینامید.

ابن سکّیت گفته: فارس به کسی گفته میشود که سوار بر حیوان سُم دار یعنی اسب یا استر یا خر شود، و اسب از همه حیوانات به انسان شبیهتر است؛ زیرا در او صفات پسندیدهای همچون کرامت، شرافت نفس و بلندهمّتی یافت میشود، عرب میپندارد که او در ابتدا حیوانی وحشی بود و نخستین کسی که آن را رام کرد و سوارش شد اسماعیل علیه السّلام بود، و برخی از اسبها [آن چنان با ادب هستند که] تا سوارش بر پشت آنها نشسته، بول و سرگین نمی کند، و بعضی از آنها

1- . بقره / 274

2- . حياه الحيوان 1 : 223 - 224

صاحب خود را میشناسد و نمیگذارد غیر او سوارش شود. و سلیمان علیه السّلام اسبهایی بال دار داشت، و اسب دو نوع است: عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی هستند و به معنای ارجمند و گرامی و برگزیده از هر چیز است.

و زمخشری در تفسیر سوره انفال گفته: در حدیث است که شیطان به صاحب اسب عتیق و به خانه ای که در آن اسب عتیق باشد، نزدیک نمیشود، و در کتاب الخیل آمده که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان در خانه ای که در آن اسب عتیق باشد، کسی را دیوانه نمیکند.

و از سلیمان بن موسی روایت شده: که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه: «وَ آخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ»(1) {و [دشمنان] دیگری را به غیر از ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد.} فرمود: آن دشمنان دیگری که شما آنها را نمیشناسید، جنّیان هستند، که در خانه ای که در آن اسب عتیق هست، وارد نمی شوند.

ابن عبد البرّ در تمهید خود گفته: اسب عتیق در نزد ما، اسب قوی و با نشاط است، و صاحب العین گفته: اسب پیشتاز است.

و در مستدرک الوسائل: از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: هیچ اسب عربی نیست مگر اینکه در هر روز به او دو بار اجازه داده میشود که این گونه خدا را بخواند: «بار خدایا هر آدمیزادهای که مرا به او عطا کردی، مرا محبوب ترین مال و اهلش قرار بده.» و سپس گفته: این حدیثی صحیح الاسناد است.

و این حدیث ماجرایی دارد که نسائی در کتاب «الخیلِ» سنن خود آورده و گفته: معاویه بن حدیج گوید: پس از فتح مصر، هر دستهای از مردم، مکانی داشتند که اسبهای خود را در آن به خاک میغلطاندند، و معاویه بر ابوذر گذر کرد در حالی که اسبش را به خاک میغلطاند. به او سلام کرد و گفت: ای ابوذر، این چه اسبی است؟ پاسخ داد: این اسبی است که دعایش مستجاب است. گفت: آیا اسب هم دعا میکند و دعایش مستجاب میشود؟ گفت: آری، هیچ شبی نیست مگر اینکه اسب در آن پروردگارش را میخواند و میگوید: پروردگارا، تو مرا زیر فرمان

1- . انفال / 60

آدمیزاده آوردی و روزیام را در دست او قرار دادی، پس مرا در نزد او از مال و اهلش محبوبتر قرار بده، و دعای برخی از آنها مستجاب، و دعای برخی دیگر غیر مستجاب است، امّا این اسب من دعایش مستجاب است.

و حاکم نیشابوری از عقبه بن عامر نقل کرده که: هرگاه خواستی به جهاد روی، اسب تیرهای که سه دست و پایش سفید، ولی دست راستش بدون سفیدی باشد، بخر تا غنیمت بدست آوری و سالم بمانی. سپس حاکم گفته: این حدیث بر اساس مبنای مسلم صحیح است.

و «هجین» اسبی است که پدرش عربی و مادرش عجمی باشد، و «مُقرِف» عکس آن است، و در انسان نیز عتیق و هجین همین معنا را دارند.

و در کُتُبی که درباره احادیث مشکل تألیف شده از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله منقول است که: «خدا مرد نیرومند مُبدِئ مُعید که بر اسب مُبدِئ مُعید سوار است، را دوست دارد»، یعنی کسی که پیوسته به جهاد میرود و بازمیگردد و امور جنگی را مرحله به مرحله تجربه می کند، و اسب مُبدِئ مُعید اسبی است که صاحبش بارها با او به جهاد رفته است. و برخی گفتهاند: اسبی است که تمرین و تأدیب شده تا آنکه فرمانبر صاحبش گردیده است.

و در حدیث صحیح آمده که: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سوار بر اسب ابی طلحه شد که بیماری جَرَب داشت و فرمود: به راستی ما آن را دریایی یافتیم.

و در فائق آمده که: یک بار مردم مدینه از دشمن به هراس افتادند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سوار اسب لُختی شد و به دنبال آنها تاخت و هنگامی که برگشت فرمود: به راستی ما آن را دریایی یافتیم.

حمّاد بن سلمه گوید: این اسب، اسب کُندی بود، امّا وقتی آن حضرت این کلام را فرمود، پیشتاز شد، به گونهای که هیچ اسبی به آن نمیرسید.

نسایی و طبرانی از جعیل اشجعی نقل کردهاند که گفته: با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در یکی از جنگها از شهر خارج شدم در حالی که سوار بر اسب لاغری بودم. من در آخر جمعیّت بودم که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

به من رسید و فرمود: ای صاحب اسب، حرکت کن، گفتم: ای رسول خدا، این اسب لاغر و ناتوان است،

ص: 203

پس آن حضرت عصایی که در دست داشت بالا آورد و به او زد و فرمود: بار خدایا، او را برای صاحبش مبارک گردان، و آن گاه دیدم که دیگر توان کنترل اسب در دست من نیست، تا اینکه به جلو جمعیّت رسیدم. و از نتاج و کُرّههای او دوازده هزار نصیب من شد.

و از خالد بن ولید روایت شده که در جنگ به جز بر مادیان سوار نمیشد، چون کم شیهه میکشید.

و ابن محیریز گفته: اصحاب دوست داشتند که در جنگها سوار بر اسب نر و در شبیخونها و غارتها سوار بر اسب ماده شوند.

و ابن حبان در صحیحش از ابی کبشه انصاری به نام اصرم بن سعد آورده که نزد ابن عامر هوزنی رفت و گفت: اسب نر خود را به من بده تا بر اسب ماده خود بیندازم تا بچّه دار شود که من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم که میفرمود: هرکس اسب نری را به مادیان بیندازد و نتاجی آورد، ثواب هفتاد اسب دارد که مجاهد بر آنها در راه خدا سوار شود، و اگر نتاجی نیاورد ثواب یک اسب دارد که بر آن در راه خدا مجاهدی را سوار کرده است. و در طبیعت اسب تکبر و خود خواهی و شادمانی خود به خود و مهرورزی با صاحب خود است و از اخلاق او که دلالت بر بزرگی نفس و کرامت آن می کند؛ این است که پس مانده دیگری را نمی خورد، و از همت بلند او این است که میر آخر اسب مروان، اشقر بی اجازه او بر آن وارد نمی شد و او توبره را پیش او تکان می داد و اگر اسب شیهه می کشید نزد او می رفت و اگر بدون شیهه اسب، نزدش می رفت به او می تاخت. و اسب ماده پر شهوت است و به خاطر همین نر غیر از جنس و نوع خود را می پذیرد.

جاحظ می گوید: حیض بر مادیان عارض می شود ولی کم است و نریان در پایان چهار سالگی به مادیان می تواند بپرد، و بسا تا نود سال عمر می کند و اسب مثل آدم ها خواب می بیند و در طبیعت او این گونه است که آب تیره مینوشد و اگر زلال باشد تیره می کند، و به غضبناک نگاه کردن توصیف می شود و چون به دنبال گرگ بدود و سم بر جای پای او بگذارد پاهایش بی حس می شود تا حدی که نمی تواند حرکت نماید و از پوستش دود خارج می شود.

جوهری گفته است: گفته می شود برای اسب طحال نیست و این کنایه برای سرعت و حرکت اوست همان طور که گفته می شود: شتر مرارت ندارد یعنی جسارت ندارد. ابی عبید و ابی زید گفته اند: اسب طحال ندارد و شتر مرارت ندارد و انسان ستمکار مغز ندارد. ابوزید گفته است: همچین پرنده های آبی و ماهیان دریا نه زبان دارند و نه مغز و ماهی شش ندارد و نفس نمی کشد برای اینکه هر شش داری نفس می کشد.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اگر خوبی باشد در سه چیز است: زن، خانه و اسب.

و در روایتی است که شومی در سه چیز است: زن، خانه و اسب.

و در روایتی شومی در چهار چیز است: زن، خانه، خادم و اسب.

و علماء در تفسیر آن اختلاف دارند و برخی گفته اند: منظور بیان عقیده مردم است و این از عائشه نقل شده است که می گوید: ابو هریره همه حدیث را ضبط نکرده است، زیرا او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که می فرمود: خدا یهود را بکشد که می گویند: شومی در سه چیز است تا آخر و او آخر حدیث را شنید و ابتدای حدیث را که نقل قول یهود بود؛ نشنید.

طایفه ای می گویند: حدیث حمل بر ظاهر خود است زیرا گاهی خداوند سکونت در خانه ای را سبب ضرر و هلاکت قرار می دهد و همچنین گاهی هلاکت را به قضا و قدر خود نزد خادم و اسب قرار می دهد.

خطّابی و بسیاری می گویند: آن در معنای استثنا از طیره و فال بد زدن است یعنی از فال بد زدن نهی شده ایم مگر این که خانه ای باشد که از سکونت در آن کراهت دارد یا زن یا خادم یا اسبی است که از همنشینی با آن ها کراهت دارد که در این صورت از آن ها با با فروش و امثال آن و از زن با طلاق دادن جدا شود.

برخی گفته اند: شومی خانه تنگ بودن آن و داشتن همسایه بد است و شومی زن نزاییدن و بد زبانی و در معرض تهمت قرار گرفتن است و شومی اسب این است که با آن جهاد نشود.

و گفته اند: شومی اسب، توقف کردن و راه نرفتن آن و گران بودن قیمت آن است، و شومی خادم، بد اخلاقی و متعهد نبودن به اموری که به او سپرده می شود است. و برخی گفته اند: مقصود از شومی در اینجا ناسازگاری او است. و برخی از بی دین ها با این حدیث به حدیث نفی طیره و فال بد زدن اشکال وارد کرده اند و ابن قتیبه و دیگران پاسخ داده اند که این حدیث تخصیص زننده حدیث نفی طیره است. یعنی طیره ای جز در این سه مورد نیست.

دمیاطی با سندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که برکت در سه چیز است: اسب، زن و خانه.

یوسف راوی حدیث گفته: از ابن عیینه این حدیث را پرسیدم و او گفت: من از زهری معنی آن را پرسیدم و او گفت: من از سالم پرسیدم و سالم گفت:از عبد اللّه بن عمر پرسیدم، و او گفت: من از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم و آن حضرت فرمود: اسب لگد زن، شوم است، زنی که شوهر دیگری داشته و آن را به رخ شوهر کنونی کشد و تمجید کند؛ شوم است و خانه ای که دور از مسجد است و بانگ اذان و اقامه در آن شنیده نشود؛ شوم است و اگر این گونه نباشند؛ مبارک هستند.(1)

و گفته است: قاطر ترکیبی از اسب و خر است و صلابت خر و درشتی اندام اسب را دارد و همچنین صدای آن از شیهه اسب و عرعر خر متولد می شود و عقیم است و نمی زاید ولی در تاریخ ابن بطریق آمده است که در حوادث سال 444 در نابلس استری زایید.

و بدترین اخلاق این است که از ریشه های متضاد و خوی های جدا از هم و از عناصر دور از هم درست شده باشد و اگر نر، خر باشد بیشتر به اسب شبیه است، و اگر نر، اسب باشد بیشتر به خر شبیه است، و شگفت این است که هر عضو از آن را که فرض کنی، بین اسب و خر است و اخلاقش میانه آن ها است نه هوش اسب را دارد و نه کندی خر را دارد.

و گفته می شود: اولین کسی که استر را به دنیا آورد؛ قارون بود.

1- . حیاه الحیوان 2 : 146- 150

و صبر خر و نیروی اسب را دارد و به بدخوی بودن توصیف می شود و همچنین به متلون بودن به خاطر ترکیب شدن از دو جنس، ولی با این وجود راه نما به راهی است که یک بار از آن رفته باشد و به همین خاطر مرکب شاهان در سفرهای آن ها است، و کارگزار مستمندان در قضای حاجت آن ها است و حمل کننده بارهای سنگین است و بر دوام آن شکیبا است و از این رو سروده شده است: مرکب قاضی و امام عادل و سید و عالم و بزرگ و زن و مرد است.

و ابن عساکر در تاریخ دمشق از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که استرها تولید مثل می کردند و در هیزم کشی برای آتش ابراهیم خلیل الرحمن از همه بارکش ها سریع تر می رفتند. پس آن حضرت آن ها را نفرین کرد و از این رو خداوند نسل آن ها را برید.

و از اسحاق بن حماد بن ابی حنیفه نقل است که ما یک آسیابان رافضی داشتیم که دو استر داشت و یکی از آن ها را ابی بکر و دیگری را عمر نامیده بود یکی از آن ها او را پرت کرد و کشت و خبر به جدم ابو حنیفه رسید، گفت: بنگرید کدام او را پرت کرده است باید همان عمر نام باشد، و آن را چنان یافتند.

و در کامل ابن عدی است از انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار استری شد و او از راه برگشت، پس آن را نگه داشت و به مردی فرمود: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» بر آن بخواند، پس آرام شد.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله استری هدیه داده شد و آن حضرت سوار بر آن شد اصحاب گفتند: اگر ما خر را به مادیان بپرانیم مانند این را به دست میآوریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا این کار را آن ها می کنند که نمی دانند.

ابن حبان گفته است: یعنی نمی دانند که از این کار نهی شده است. خطابی گفته: احتمال دارد معنا این باشد - و خدا داناتر است - که اگر خر را به مادیان بپرانند، سود بسیاری از اسب تعطیل می شود، و تعداد آن ها کم می شود و فایده آن قطع می گردد. با اینکه نیاز به اسب برای سوار شدن، مسابقه و تاختن و جستن است و بر آن با دشمن جنگیده می شود و با آن غنائم به دست آورده می شود و گوشت آن

خوردنی است، و از غنائم همان طور که سهمی برای جنگجو است، سهمی هم برای اسب است. و استر هیچ کدام از این فضائل را ندارد. و پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست دارد که تعداد اسب ها زیاد شود و نسل آن ها بیشتر شود برای منفعت و مصلحتی که در آن ها وجود دارد. و اگر اسب نر را به ماده الاغ بپرانند؛ احتمال دارد که داخل در نهی نشود مگر اینکه کسی حدیث را این گونه تأویل نماید که مراد از حدیث حفظ کردن اسب ها از ازدواج با خر و مخلوط شدن آب آن دو است تا حیوانی مرکب از دو نوع مختلف به وجود نیاید، چون اکثر جانداران دورگه از پدر و مادر خود دارای طبع خبیث تر و دارای شرارت بیشتری هستند مانند کفتار و مثل آن.

سپس قاطر حیوانی عقیم است که برای آن نه نسلی است و نه زیاد شدن و نه سرش را می برند و نه زکاتش را می دهند. سپس گفته است: ولی من این قول را قوی نمی دانم به خاطر این که خداوند متعال می فرماید: «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَميرَ لِتَرْكَبُوها وَ زينَه»(1) {و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آن ها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد]} و استرها را هم ذکر کرده است و به وسیله آن ها بر ما منت گذاشته است، همان طور که با اسب ها و خر ها بر ما منت نهاده است. و آن را با نام مخصوص خود آورده است و ما را آگاه کرده است آنچه در آن از برطرف کردن نیازها و منفعت است و آنچه از اشیا که مکروه است؛ مذموم است و استحقاق مدح را ندارد و منت نهادن با آن واقع نمی شود و پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی از استر استفاده می کرد و برای خود آن را نگه می داشت و در سفر و حضر بر آن سوار می شد و اگر مکروه بود آن را برای خود نگه نمی داشت و از آن استفاده نمی کرد.

زید بن ثابت می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و اله سوار استری در نخلستان بنی نجار بود و ما همراهش بودیم و ناگاه استر از حرکت ایستاد و نزدیک بود آن حضرت را بیندازد، ناگهان شش قبر یا پنج قبر یا چهار قبر در آنجا بود و فرمود: چه کسی مرده های این گورها را می شناسد؟ مردی گفت: من می شناسم. فرمود: چه زمانی این ها مردند؟ آن مرد گفت: در حالی که بت پرست بودند؛ مردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این امت در قبرهای خود گرفتار می شوند، اگر این گونه

1- . نحل / 8

نبود که همدیگر را دفن کنید؛ البته از خداوند می خواستم که از عذاب قبر آنچه را که من می شنوم به شما هم بشنواند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با چهره کریم خود رو به سوی ما کردند و فرمود: از عذاب قبر به خداوند پناه ببرید. پس گفتند: از عذاب قبر به خداوند پناه می بریم. سپس فرمود: از هر فتنه آشکار یا نهان به خداوند پناه ببرید. پس گفتند: از هر فتنه آشکار یا نهان به خداوند پناه می بریم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از فتنه دجال به خداوند پناه ببرید.پس گفتند: از فتنه دجّال به خداوند پناه می بریم.

و در مجمع اوسط طبرانی از انس نقل می کند که مسلمانان روز حنین فرار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر استر شهباء خود که دُلدُل نام داشت؛ بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرمود: ای دلدل بخواب. پس استر شکم خود را به زمین چسباند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله مشتی از خاک را گرفت و به روی آن ها پاشید و فرمود: «حم لا ینصرون» پس آن قوم فرار کردند و ما به آن ها حتی یک تیر هم پرتاب نکردیم و نیزه ای به آن ها فرو نکردیم و شمشیری به آن ها نکشیدیم.

و در حدیث شیبه بن عثمان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز حنین به عمویش عباس فرمود: که مقداری از خاک به من بده و پس خداوند کلام آن حضرت را به استر فهماند و او خم شد تا این که نزدیک بود شکمش به زمین برسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی ریگ برداشت و بر چهره آن ها فوت کرد و پاشید و فرمود: زشت باد این چهره ها، «حم لا ینصرون».

خزیمه بن اوس نقل می کند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله هجرت کردم و در برگشت وی از تبوک نزد او رفتم و بر او سلام کردم و از او شنیدم که فرمود: این حیره را برای من برآوردند و البته شما آن را فتح می کنید و این شیماء دختر نفیله اسدیه بر استری شهباء سوار است و سرپوشی سیاه بر سر بسته است. گفتم: یا رسول اللّه اگر ما داخل حیره شدیم و او را بدین وصف دیدیم؛ آیا او از آن من باشد؟ فرمود: از آن تو باشد. و به همراه خالد بن ولید به سمت حیره حرکت کردیم و

هنگامی که داخل حیره شدیم اولین کسی که با او روبه رو شدیم، شیماء دختر نفیله بود چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند سوار بر استری بود و سرپوش سیاهی به سر بسته بود و من به او چسبیدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به من بخشیده است. و خالد از من بینه خواست و من شاهد آوردم و او را به من داد و برادرش عبد المسیح آمد و گفت: آیا او را به من می فروشی؟ گفتم: آری، گفت: هر چه می خواهی بگو گفتم: به خدا از هزار درهم کمتر نمی فروشم. و هزار درهم به من داد و گفت: به خدا اگر صد هزار درهم گفته بودی به تو می دادم گفتم: بیش از هزار درهم نمی خواهم. طبرانی گفته است: به من رسیده است که دو شاهد او محمّد بن مسلمه و عبد اللّه بن عمر بودند.

و در مورد خر گفته است: در حیوانات غیر از خر و اسب حیوان دیگری نیست که بر غیر جنس خود بپرد و آن را آبستن کند و الاغ چون سی ماهه شد می تواند آبستن کند. و از آن ها یک نوع برای حمل بار صلاحیت دارد و نوعی نرم کفل و دونده است که از اسب یابو پیشی می گیرد.

و از شگفتی کارش این است که هنگامی که بوی شیر را احساس کند، از شدت ترس خود را به قصد فرار جلوی شیر می اندازد. و الاغ، معروف به راه بلد بودن به مسیرهایی که رفته است ولو یک بار و گوش تیزی دارد.

مردم در ستایش و نکوهش الاغ اقوال متفاوتی به حسب اهداف خود دارند. چنانچه خالد بن صفوان و فضل بن عیسی رقاشی سوار شدن بر الاغ را بر سواری اسب ترجیح داده بودند. اما خالد را یکی از بزرگان بصره سوار خر دید و گفت: ای صفوان این چیست؟ گفت: کاروانی از نژاد زحمت کش ها است که پیاده ها را حمل می کند و مرا به سر گردنه می رساند. بیماری آن کم، و دارویش سبک است و مرا باز می دارد که روی زمین زورگو باشم و از مفسدان گردم.

و اما فضل را از خر سواری اش پرسیدند گفت: کم هزینه تر و پرکمک تر از حیوانات دیگر است، و هنگام افتادن از آن پایین تر و بالا رفتن بر آن آسان تر است. یک اعرابی سخن او را شنید و با آن معارضه کرد که خر عیب و ننگ است، آوازی

زشت دارد، نه خون بند به عنوان دیه است و نه مهر زنان واقع می شود و صدایش زشت ترین آوازها است.

زمخشری گفته است: الاغ نمونه ای است در نکوهش و سرکوفت و دشنام، و نشانه هراس آن ها از نام بردنش این است که به طور کنایه از آن نام می برند و از اسم بردن صریح آن بی رغبت هستند و به آن دراز گوش گفته می شود. همان طور که از چیزهای پلید به طور کنایه اسم برده می شود و نام خر بردن در مجالس صاحبان مروت بی ادبی محسوب می شود. و برخی عرب از سوار شدن بر خر رو بر می گردانند گرچه به رنج پیاده روی افتند.

مروت را جوهری می گوید: منظور انسانیت است و ابن فارس می گوید: مردانگی است. و گفته شده است: فرد با مروت کسی است که خود را از پستی ها حفظ کند و نزد مردم بد نام نباشد. و گفته شده است: فرد با مروت کسی است که به روش امثال خود در هر زمان و مکان باشد. دارمی گفته است: گفته شده است: مروّت در شغل است و گفته شده است: مروت در آداب دین است مانند خوردن و فریاد کشیدن میان جمع بسیار، راندن سائل و کم کاری در خیر علی رغم قدرت بر آن، و زیاد مسخره کردن و خندیدن و مانند آن ها است.

و از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که مرد صالحی در بنی اسرائیل بود که با خدا رفتار خوشی داشت و زنی داشت که به آن تنگ نظر بود و زیباترین زنان دوران خود بود و در زیبایی و خوبی بی نهایت بود. وی در خانه را به روی آن زن قفل می زد و روزی آن زن، جوانی را دید و عاشق او شد و جوان نیز عاشق آن زن شد و آن جوان کلیدی برای در خانه او ساخت و شب و روز هر گاه می خواست نزد آن زن می آمد و شوهرش نمی فهمید. و زمانی طولانی به این وضع باقی ماندند و روزی شوهرش که از عابدترین و زاهدترین بنی اسرائیل بود به آن زن گفت: رفتارت با من دگرگون شده و سببش را نمی دانم و دلم بر تو نگران شده. و آن زن را باکره به همسری گرفته بود و گفت: علاقه دارم که برایم سوگند بخوری که جز من مردی را نمی شناسی. و بنی اسرائیل کوهی بیرون شهر داشتند که بدان سوگند می خوردند و نزد آن محاکمه می کردند و نزد آن کوه نهری روان بود، و هیچ کس نزد

آن سوگند دروغ نمی خورد مگر این که هلاک می شد. زن گفت: آیا اگر نزد کوه برایت سوگند بخورم دلت پاک می شود؟ گفت: آری، گفت: هر گاه بخواهی سوگند می خورم و چون عابد دنبال کارش رفت جوان نزد زن آمد و زن گزارش کار خود را با شوهرش به او داد و گفت: می خواهد مرا نزد کوه سوگند دهد و گفت: نه می توانم سوگند دروغ بخورم و نه به شوهرم راستش را بگویم. جوان سرگردان شد و گفت: پس چه کار می کنی؟ آن زن گفت فردا صبح تو جامه چهارپادار بپوش و خری بگیر و بر در شهر بنشین تا چون بیرون شدیم از شوهرم بخواهم خر تو را برایم کرایه کند و چون کرایه کرد و پیش رفت، مرا بردار و بالای خر بگذار، تا به راستی برایش سوگند بخورم که دست کسی جز تو و دست این چهارپادار به من نرسیده است. جوان گفت: به چشم، بسیار خوب و چون شوهرش آمد، به او گفت: برخیز نزد کوه بیا تا به آن سوگند بخوری گفت: من نمی توانم پیاده بروم، گفت: بیرون شو و اگر چهارپاداری یافتم برایت کرایه می کنم. برخاست و پیراهن نپوشید. و چون با شوهرش بیرون شدند، دید جوان چشم به راه اوست و به او فریاد زد: ای چهارپادار خرت را به نیم درهم به من تا کوه کرایه می دهی ؟ گفت: آری و جلو افتاد و جوان زن را برداشت و سوار خر کرد.

و رفتند تا به کوه رسیدند و زن به جوان گفت: مرا از الاغ پیاده کن تا از کوه بالا بروم و چون جوان نزد او رفت خود را از بالا، سر به زیر انداخت و عورتش نمایان شد و به آن جوان دشنام داد و او گفت: به خدا من گناهی ندارم. سپس دست دراز کرد و به کوه مالید و سوگند خورد که کسی به من دست نزده و آدمی چون تو از روزی که تو را شناختم به من نگاه نکرده جز تو و این چهارپادار. و آن کوه سخت به خود لرزید و فروریخت. و مکر بنی اسرائیل شد و این است معنی قول خدای تعالی که می فرماید: «وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ»(1) {و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند، و [جزای] مکرشان با خداست، هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد.}

1- . ابراهیم / 46

و بیهقی در شعب از ابن مسعود نقل می کند که پیغمبران سوار الاغ می شدند و لباس پشمین می پوشیدند و گوسفند می دوشیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله الاغی داشتند که اسم آن «عُفیر» با عین، با ضمه عین بود و قاضی عیاض آن را به «غفیر»، غین نقطه دار ضبط کرده است، و همه آن را غلط شمرده اند، و آن خر را مقوقس به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده بود. و فوره بن عمر جذامی خری به آن حضرت هدیه داد که به آن «یعفور» گفته می شد که از «عفره» که رنگ خاک است؛ گرفته شده است. یعفور در بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مُرد و سهیلی گفته است: یعفور از افسوس بر مرگ پیغمبر صلی الله علیه و اله پس از درگذشت آن حضرت، خود را در چاه افکند.

و ابن عساکر در تاریخش به سندی آورده است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد؛ به چیز سیاهی برخورد که با آن حضرت سخن گفت، و آن حضرت به او گفت: نامت چیست؟ گفت: یزید بن شهاب خداوند از نسل جدم شصت الاغ را به وجود آورد که جز پیامبر بر آن ها سوار نمی شوند و من منتظر تو بودم تا سوارم شوی و از نسل جدم غیر از من باقی نمانده است و از انبیاء، غیر از شما باقی نمانده است و قبل از این که شما سوار بر من شوی نزد یک مرد یهودی بودم و او را می لغزاندم و او شکم مرا گرسنه نگه می داشت و به پشتم می زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو یعفوری، ای یعفور، ماده الاغ می خواهی؟ گفت: نه.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در کارهایش بر آن سوار می شد، و او را به دنبال هر کدام از یارانش می خواست می فرستاد و آن خر، بر در خانه او می آمد و با سر، در را می زد و چون صاحب خانه خارج می شد به او اشاره می کرد و او می دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دنبالش فرستاده و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم می آمد. و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت بر سر چاه هیثم بن ابی تیهان آمد و خود را از بی تابی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن پرت کرد و چاه قبر او شد.

در کامل ابن عدی از جابر بن عبد اللّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که مردی در صومعه عبادت می کرد. پس آسمان باران بارید و زمین گیاه

رویید و دید الاغی می چرد. گفت: پروردگارا اگر الاغی داشتی آن را با الاغ خودم می چراندم. و این خبر به یکی از پیغمبران بنی اسرائیل رسید و او خواست آن مرد را نفرین کند که خداوند متعال به او وحی کرد که همانا پاداش بنده ها را به اندازه عقل آن ها می دهم.

و در حلیه هم در شرح حال زید بن اسلم چنین آورده است.

و در کتاب ابتلاء الاخیار است که عیسی علیه السّلام با ابلیس ملاقات کرد و او پنج الاغ را می راند که بار داشتند و از بار آن ها از وی پرسید. گفت: تجارتی است که به دنبال مشتری هایی برای آن ها هستم. فرمود: این چه تجارتی است؟ گفت: یکی ستم است، فرمود: چه کسی آن را می خرد؟ گفت: پادشاهان و دومی تکبر است. فرمود: چه کسی آن را می خرد؟ گفت: دهقان ها و سومی حسد است. فرمود: چه کسی آن را می خرد؟ گفت: علماء و چهارم خیانت است. فرمود: خریدارش کیست؟ گفت: کارمند های بازرگانان، پنجم مکر و نیرنگ است، گفت: خریدارش کیست؟ گفت: زن ها.

جابر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که پارس کردن سگ ها و صدای الاغ ها را در شب شنیدید، به خدا از شیطان رانده شده پناه ببرید. به خاطر این که آن ها چیزهایی را می بینند که شما نمی بینید و چون در صدا کردن تلاش زیادی کنند، کمتر بیرون بروید، زیرا خداوند در شب از مخلوقات خود آنچه را که بخواهد پخش می کند.

توضیح: اسب معرور که در اکثر نسخه ها این گونه است. در نهایه گفته است: آن اسب با تجربه است و پیامبر صلی الله علیه و آله سوار اسب (مُقرَف) میم ضمه دار و راء مفتوح شد و مقرف از اسب ها «هجین» است و آن اسبی است که مادرش برذونه و پدرش عربی است و برخی گفته اند: برعکس است و برخی گفته اند: از هجین پایین تر و نزدیک به آن است هرچند که آن را تند رو یافتیم. و به آن «بحر» به خاطر وسعت در سرعت گفته می شود. «اطراق الفحل» یعنی عاریه دادن اسب برای جفت گیری با آن است.

41. کافی: عبد الصمد بن علی با گروهی بیرون رفتند و چشمش به امام کاظم علیه السّلام افتاد که سوار بر استری می آید. به همراهانش گفت: در جای خود بایستید تا شما را به موسی بن جعفر علیه السّلام

بخندانم و چون نزدیک آن حضرت شد گفت: این چه چهارپایی است که بر آن خونخواهی نمی توان کرد و برای نبرد شایسته نیست؟ پس امام کاظم علیه السّلام به ایشان فرمود: استر از بلند پروازی اسب ها پایین آمد و از زبونی الاغ بالاتر آمد و بهترین کارها میانه آن ها است پس عبد الصمد با دلیل قاطع امام علیه السّلام خاموش شد و نتوانست جوابی بدهد.(1)

در ارشاد مفید هم مثل این حدیث نقل شده است.(2)

توضیح: جوهری گفته است: ابو زید گفته: «قموء» در مورد چهارپایان زمانی است که حیوان چاق شود و در مورد مرد یعنی کوچک و ذلیل شد و «أقمأ» یعنی کوچک کرد. و در قاموس گفته است: ذلیل و کوچک شدن است و در مورد چهارپایان یعنی چاق شدن است.

مؤلف: اگر نسخه و آنچه که ذکر کرده اند صحیح باشد؛ اطلاق (قموء) بر الاغ به صورت استعاره است و منظور از (عیر) اینجا الاغ است هرچند بیشتر بر حیوانات وحشی اطلاق می شود. و عبد الصمد گویا پسر علی بن عبد اللّه بن عباس است و از اصحاب امام صادق علیه السّلام به شمار می رود.

42. معانی الأخبار: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان از «شِکال» در اسب ها کراهت داشتند؛ یعنی این که سه تا از دست و پای او سفید باشد و دیگری این طور نباشد و این از «شکال» یعنی چیزی که دست و پای اسب ها را می بندند، گرفته شده است و به خاطر این که شکال فقط در سه دست و پا است و یا اینکه سه تا از آن ها سفید نباشند و فقط یک پای آن سفید باشد و شکال فقط در پا است و در دست نیست.(3)

1- . کافی 6 : 540
2- . ارشاد مفید: 278

3- . معانى الأخبار: 284

توضیح: کلام در مورد شکال از دمیری گذشت و در نهایه گفته است: شکال در اسب کراهت دارد و شکال این است که سه تا از دست و پای اسب سفید باشد و یکی رنگ دیگری داشته باشد و این اسم به خاطر شباهت آن با شکال که اسب را با آن می بندند؛ است زیرا غالباً سه تا از دست و پا را می بندند و گفته شده است شکال به این است که یکی از پاها سفید و بقیه رنگ دیگری داشته باشند و برخی گفته اند: شکال به این است که یکی از دست ها و یکی از پاها از راست و چپ سفید باشد و شاید این جنس را امتحان کرده اند و نجیب نبوده است و گفته اند: با این حال اگر پیشانی، سفید باشد کراهت از بین می رود چون از شکل و شباهت زنجیر خارج می شود. و خداوند عالم تر است.

و در قاموس گفته است: شکال کردن چهارپا، بستن دست و پای آن با طناب یا زنجیری است و اسم آن ریسمان را شکال می گویند. و شکال، بستن بین پشت و شکم و بین دست و پا است و شکال در مورد اسب به این است که سه تا از دست و پای آن سفید و یکی دارای رنگ دیگری باشد و یا برعکس.

43. معانی الأخبار: خالد بن نجیح می گوید: در مورد شوم و نحوست نزد امام صادق علیه السّلام گفتگو می کردیم. آن حضرت فرمود: شومی در سه چیز است: زن، چهارپا و خانه، اما شومی زن، بسیار بودن مهر او و ناسپاسی از شوهر است و شومی در مرکب، بدخویی و مانع سوار شدن بر آن است و شومی در خانه، تنگ بودن حیاط و همسایه شر داشتن و داشتن عیب های زیاد است.(1)

44. معانی الأخبار: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شومی در سه چیز است: مرکب، زن و خانه، اما شومی زن بالا بودن مهر او و دشواری زایمان اوست، و اما شومی در مرکب، بیماری فراوان و بد خویی آن است و اما شومی خانه، تنگی آن و پلیدی همسایه های آن است.(2)

توضیح: در نهایه گفته است: اگر شومی و نحوستی در چیزی باشد در سه چیز است: در زن، خانه و اسب، یعنی اگر از چیزی نگرانی داشته باشد و از عاقبت آن ها

1- . معانی الأخبار: 152، امالی صدوق: 145
2- . معانی الأخبار: 152

می ترسد این سه مورد هستند و شومی را مختص به این سه مورد می داند برای این که باطل نماید اعتقاد عرب در فال بد زدن به حوادث به چیزهایی مانند آهو، پرندگان و ... فرمود: اگر یکی از شما خانه ای دارد که از سکونت در آن بدش می آید یا زنی دارد که از همنشینی با آن کراهت دارد و یا اسبی دارد که از آن بدش می آید، از آن ها جدا شود به این نحو که از خانه نقل مکان نماید و زن را طلاق دهد و اسب را بفروشد. و گفته شده است: شومی خانه، تنگ بودن آن و بد بودن همسایه های آن است و شومی زن، این است که بچه به دنیا نیاورد و شومی اسب، به این است که با آن جهاد نشود. اصل کلمه (شؤم) با همزه واو بوده است و برای سهولت تلفظ به جای همزه با واو آن را تلفظ کرده اند و (شوم) شده است تا اینکه دیگر با همزه تلفظ نمی کنند.

45. رجال کشی: بشر بن طرخان می گوید: هنگامی که امام صادق علیه السّلام به حیره آمدند؛ نزد او رفتم و او از شغل من پرسید، گفتم: فروشنده و دلّال هستم. فرمود: دلال چهارپایان؟ گفتم: آری و من پاره پوشی و بینوایی بودم. فرمود: استری سیاهگون که داخل پاها و شکمش سفید باشند برایم پیدا کن. گفتم: استری بدین وصف هرگز ندیده ام. فرمود: آری هست، و از نزدش خارج شدم و به غلامی برخوردم که سوار استری بدین وصف بود، و از او پرسیدم و مرا نزد مولایش راهنمایی کرد، و نزد او رفتم و ماندم تا آن را خریدم و نزد امام صادق علیه السّلام آوردم و فرمود: آری همین وصف را می خواستم. سپس برایم دعا کردند و فرمود: خدا فرزندانت را زیاد و مالت را فراوان کند. پس به برکت دعای آن حضرت مال فراوانی روزی من شد و فرزندان بسیاری که آرزورس نبودند. (1)

46. کافی: از بشر بن طرخان: به امام صادق علیه السّلام در حالیکه به حیره آمده بود، برخورد کردم. سپس فرمود: شغل تو چیست؟ گفتم: دلال و فروشنده چهارپایان هستم. پس فرمود: برایم یک قاطر (فضحاء) پیدا کن. گفتم: فدایت گردم (فضحاء) چه گونه است؟ فرمود: سیاهگون است و شکم و داخل پاهای آن سفید است. گفتم: به خدا استری با این صفت ندیده ام. پس از نزد آن حضرت برگشتم و در

1- . رجال کشی: 311

همان لحظه به سمت نهر کوفه رفتم. ناگهان غلامی، قاطری را با این صفت آب می داد. به غلام گفتم: این قاطر مال کیست؟ گفت: مال مولایم است. گفتم: آیا آن را می فروشد؟ گفت: نمی دانم. پس به دنبال او رفتم تا به مولای او وارد شدم و آن را از او خریدم و آن را نزد امام علیه السّلام آوردم و ایشان فرمود: همین صفت را می خواستم. گفتم: فدایت گردم برایم دعایی کنید، پس فرمود: خداوند مال و فرزندت را زیاد نماید. می گوید: پس ثروتمندترین و فرزنددارترین اهل کوفه شدم.(1)

توضیح: در قاموس گفته است: «نخاس» به فروشنده چهارپایان و بردگان گفته می شود. و می گوید: حِیره سرزمینی نزدیک کوفه است. می گوید: سفید است ولی سفیدی آن شدید نیست و می گوید: «عفج»، جایی است که غذا بعد از معده داخل آن می شود و جمع آن اعفاج است و نام استخوان آن «اعفج» است.

مؤلف: آنچه در کافی است گویا تصحیف شده است و با تکلف به همان که کشی نقل کرده است؛ برمی گردد. در قاموس گفته است: «فحج» یعنی در راه رفتن جلوی قدم های آن نزدیک هم گذاشته می شود و عقب آن ها دور از هم گذاشته می شوند و در قاموس گفته است: «فج» راه بزرگ بین دو کوه است و «فج» دو پا، یعنی باز کردن آن ها و (أفج) یعنی حرکت سریع

47. رجال کشی: عبد اللَّه بن عطا می گوید: امام صادق علیه السّلام نزد من فرستاد و برایش یک قاطر و یک الاغ زین شده بودند. امام علیه السّلام به من فرمود: آیا با ما سوار می شوی تا جایی که می رویم؟ گفتم: بلی، فرمود: کدام یک را دوست داری سوار شوی؟ گفتم: الاغ را، فرمود: الاغ بر من آسان تر است. می گوید: پس سوار قاطر شدم و امام علیه السّلام سوار الاغ شدند. پس حرکت کردیم و در میانه این که با ما سخن می گفت؛ نزدیک بود که با سر به زمین بیفتند. پس سرش را بالا آوردند. گفتم: به نظرم زین برای شما تنگ است ای کاش سوار قاطر می شدی. فرمود: هرگز، ولی الاغ به خود بالید و سرفرازی کرد و من کاری را انجام دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام دادند که سوار الاغی بود که به آن عفیر گفته

1- . کافی 6 : 538

می شد که آن فخر فروخت و آن حضرت تا خدا خواست سر به قرپوس زین نهاد. سپس سرش را بالا آوردند و فرمود: پروردگارا این کار عفیر بود و کار من نبود.(1)

48. کافی: عبد اللَّه بن عطا می گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: برخیز و یک الاغ و یک قاطر زین کن. پس یک الاغ و یک قاطر را زین کردم و به نظرم رسید که قاطر نزد او دوست داشتنی تر است و به همین خاطر قاطر را تقدیم وی کردم. ولی ایشان فرمود: چه کسی به تو دستور داد که این قاطر را تقدیم من کنی؟ گفتم: این را برای شما انتخاب کرده ام. فرمود: آیا به تو دستور دادم که قاطر را برای من انتخاب کنی؟ پس به من فرمود: همانا بهترین مرکب ها نزد من الاغ ها هستند. می گوید: پس خر را تقدیم ایشان کردم و سوار آن شد و من هم سوار مرکب شدم.(2)

در محاسن برقی از ابی فضاله مانند حدیث بالا را نقل کرده است.

1- . رجال کشی: 215
2- . کافی 8 : 276

باب هشتم : حق حیوان بر مالک خود و آداب سوار شدن و بار بردن با آن و برخی نوادر

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: حیوان بر صاحب خود شش حق دارد: هنگامی که به منزل رسید، نخست او را خوراک دهد و هنگامی که از آبی عبور می کند؛ او را سر آب ببرد و بر چهره حیوان نزند، زیرا حیوان پروردگارش را تسبیح می کند، و بر پشت او نایستد مگر در جبهه جهاد در راه خداوند عزّ و جلّ، بیش از توانش بر او بار نکند و او را مگر به اندازه طاقتش راه نبرد.(1)

در من لا یحضره الفقیه آورده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر حیوان بر صاحب خود ویژگی هایی است و مثل موارد حدیث بالا را ذکر کرده است.(2)

توضیح: ابتداء به خوراک دادن حیوان مشغول شود: گویا بر وجه استحباب است اگرچه اصل خوراک به اندازه قوت لا یموت یا به اندازه متعارف بنا بر اظهر واجب است و همچنین عرضه او بر آب هر گاه که از آب عبور کند؛ اگر نداند که عرضه بر آب برای حیوان ضرر دارد؛ مستحب است، چون افرادی که حیوان دارند، گمان دارند که بر حیوان زیان دارد. اگرچه در برخی اوقات واجب می باشد و اصل آب دادن به یک وجهی واجب است. و نزدن بر چهره حیوان، گویا کراهت دارد چنانچه تعلیل حدیث بر این مطلب اشاره دارد و اگرچه احوط ترک زدن بر چهره

1- . خصال 1 :160
2- . من لا یحضره الفقیه 2 : 187

است. و اینکه فرمود: او تسبیح می گوید؛ والد قدس سره گفته است: یعنی چهره ها به زبانی که در آن ها است؛ تسبیح می گویند. یا اینکه چهره ها بر وجود صانع و توانایی و دانش و اوصاف کمال دیگرش بیشتر دلالت دارند، چنانچه بر کسی که در کتب تشریح نگاه کند؛ مخفی نیست، یا تسبیح ویژه چهره ها است که ما نمی دانیم، و ممکن است مقصود تسبیح خود دابه باشد و نام چهره را برده چون زیان و اهانت در آن بیشتر باشد، یا برای آنچه گذشت که تسبیح به اندامی باشد که در چهره هستند.

و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد بردن سبیل اللَّه برای نمونه و یک مصداق یا افضل افراد است. و فوق طاقت یعنی فوق قدرت یا فوق وسع حیوان و تحریم با نخست (قدرت) و کراهت با دوم، مناسب تر هستند و عین این مطلب در راه بردن حیوان هم هست.

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: بر حیوان بر صاحب خود هفت حق است: بیش از طاقت، بر آن بار حمل نکند، پشت آن را مجلس گفت و گو نگیرد. هنگامی که به منزل رسید؛ ابتدا به علوفه دادن آن بپردازد. چهره اش را داغ نزند، بر چهره آن نزند زیرا حیوان تسبیح خداوند می کند. هنگامی که بر آب عبور کرد؛ آن را بر سر آب ببرد. اگر رم کرد؛ آن را طوری نزند؛ امّا اگر لغزید؛ آن را بزنید. زیرا دابه چیزی را می بیند که شما آن را نمی بینید.(1)

و در کافی به سندش از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است: که بر حیوان بر صاحب خود شش حق است: عین موارد بالا تا آن جا که هنگامی که بر آب عبور کرد؛ آن را هم بر آب عرضه کند.

سپس بعد از نقل کردن روایاتی می گوید: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت شده است: که اگر حیوان لغزید؛ آن را بزنید ولی اگر رم کرد آن را نزنید.(2)

در محاسن مثل روایت کافی که امام فرمود: برای دابه بر صاحب خود شش حق است؛ و موارد بالا را نقل کرده است.(3)

1- . امالی صدوق: 303

2- . کافی 6 : 538
3- . محاسن 2 : 637

توضیح: مرحوم صدوق نیز در من لا یحضره الفقیه مثل همان حدیث را نقل کرده است.(1)

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است: که (اضربوها علی العثار) والد قدس سره گفته: کلینی و برقی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السّلام عکس آن روایت را بدون ذکر علت نقل کرده اند. و ظاهر این است که صدوق اشتباه کرده و تتمه را برای توجیه آن آورده است، با اینکه دابه در لغزیدن گناهی ندارد، زیرا لغزیدن ممکن است به خاطر لغزندگی زمین یا چاله و مانند آن باشد.

مؤلف: احتمال دارد روایت به هر دو وجه رسیده و هر کدام موردی مخصوص دارند؛ چنان چه لغزیدن برای تنبلی دابه باشد که تقصیر او است، یا رم کردن به خاطر دیدن شبح از دور یا دیدن دشمن یا جانور موذی و ... باشد. خلاصه مطلب خالی از غرابت و تعجب نیست.

3. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس از شما که با دابه ای سفر می کند چون به منزل رسید؛ نخست آن را علوفه و آب دهد.(2)

در محاسن از امام صادق علیه السّلام مانند روایت بالا آمده است.(3)

4. علل الشرایع: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث طولانی می فرمود: سه نفر به ردیف سوار دابه نشوند که یکی از آن ها ملعون است و آن فردی است که جلو نشسته است.(4)

در محاسن مانند روایت بالا ذکر شده است.(5)

توضیح: حمل بر کراهت شده و تخصیص لعن بر فردی که جلو نشسته برای آن است که ضرر وی بیشتر از دیگران است، زیرا وی غالباً روی گردن حیوان می نشیند.

1- . من لا یحضره الفقیه 2 : 187
2- . خصال 2 : 159
3- . محاسن 2 : 361
4- . علل الشرایع: 193، خصال 1 : 49

5- . محاسن 2: 361

5. علل الشرایع: روایت شده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بر شتری عقال (زانو بند) دید که بار به دوش آن بود؛ فرمود: صاحبش کجاست؟ به او فرمان دهید تا فردا برای محاکمه آماده شود.(1)

6. من لا یحضره الفقیه: حماد لحّام می گوید: قطار شترانی از امام صادق علیه السّلام گذر کردند و آن حضرت دید بار شتری خم شده است. فرمود: ای غلام بار این شتر را راست کن که خدا راستی را دوست دارد.(2)

توضیح: در نهایه می گوید: زامله شتری است که بر آن غذا یا کالایی حمل می کنند، و زامله اسم فاعل از زمل است و زمل به معنی حمل کردن است.

7. محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: علی بن الحسین علیه السّلام با شتر خود ده حج به جا آورد و یک تازیانه به آن نزد و در یکی از سال ها شتر در راه خوابید و حتّی یک تازیانه هم به او نزد.(3)

و همچنین در محاسن از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا برای هر چیزی حرمتی است و حرمت بهائم در چهره آن ها است.(4)

در کافی مثل روایت بالا را از امام صادق علیه السّلام آورده است.(5)

8. محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بر چهره بهائم نزنید؛ به خاطر این که هر چیزی که جان دارد؛ آن چیز با حمد خداوند تسبیح می گوید.(6)

و از همان کتاب این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است.

و در حدیث دیگری امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بر چهره حیوانات داغ نزنید.(7)

1- . محاسن 2 : 361
2- . من لا یحضره الفقیه 2 : 361، محاسن 2 : 361

3- . محاسن 2 : 261
4- . محاسن 2 : 632
5- . کافی 6 : 539
6- . محاسن 2 : 633
7- . محاسن 2 : 633

در کافی هم به سندی مانند حدیث بالا را آورده(1) و خصال در حدیث اربعمائه هم مثل حدیث اول را آورده است.

9. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: آیا شرم ندارد یکی از شما در حالی که سوار بر دابه خود است؛ آواز بخواند؛ در حالی که دابه او تسبیح می گوید.

و همچنین از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که دابه را به خاطر رم کردن بزنید ولی به خاطر لغزیدن نزنید.(2)

و همچنین امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که دابه بر صاحبش شش حق دارد: بیش از توانش بر آن بار نکند، و پشتش را مجالس گفت و گو نگیرد، هنگامی که به منزل رسید ابتدا به علوفه دادن آن بپردازد، هنگامی که بر آبی عبور کرد؛ آن را بر آب عرضه کند و بر چهره اش داغ نزند زیرا تسبیح می گوید.(3)

ابوذر می گوید: دابه می گوید: خدایا مالک درستی به من روزی کن که با من با نرمی رفتار کند و بر من نیکی کند و خوراک و آب به من دهد و به من زور نگوید.(4)

و همچنین امام کاظم علیه السّلام می فرماید: که دابه ای نیست که صاحبش می خواهد بر آن سوار شود مگر این که حیوان می گوید: خدایا او را بر من مهربان قرار بده.(5)

و همچنین امام صادق علیه السّلام می فرماید: هنگامی که بنده ای سوار بر دابّه می شود؛ دابه می گوید: خدایا او را بر من مهربان قرار بده.(6)

و همچنین از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که ابوذر رضی الله عنه را دیدند که الاغش را در ربذه آب می داد یکی به او گفت: ای ابوذر کسی نداری که الاغت را آب دهد؟ گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدم می فرمود: هیچ دابه ای نیست مگر این که هر صبح درخواست می کند که خدایا مالک خوبی به من

1- . کافی 6 : 538

2- . محاسن : 623
3- . محاسن : 623
4- . محاسن : 626
5- . محاسن : 626
6- . محاسن : 626

روزی کن که از علف، سیرم کند و از آب، سیرابم نماید، و بیش از توانم بر من تکلیف نکند، و من دوست دارم خودم آن را آب دهم.(1)

و همچنین با سند دیگری از امام صادق علیه السّلام مانند روایت بالا را آورده است.(2)

و در کافی نیز مثل روایت بالا آورده شده است و فقط راوی آن که سلیمان بن خالد است؛ می گوید: گمان می کنم امام صادق علیه السّلام چنین فرمود.(3)

توضیح: طبق نسخه کافی، شک از سلیمان بن خالد است. و منظور از درخواست دابه این است که بسا به زبان حال است و کنایه از نیاز و اضطرار دابه به این موارد است، که مالک باید آن موارد را رعایت نماید.

10. محاسن: صفوان جمّال می گوید: مفضّل بن عمر نزد من فرستاد تا برای امام صادق علیه السّلام شتری بخرم. پس شتری به هشتاد درهم خریدم و نزد امام علیه السّلام برد و به من فرمود: آیا به نظر تو می تواند هودج حمل کند؟ و من هودج بر او بستم و سوارش شدم و برایش به نمایش گذاشتم. سپس فرمود: اگر مردم می دانستند حقیقت نیروی باربری که خدا به ناتوان داده چهارپا را گران نمی کردند.(4)

و همچنین ابن سنان نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام از نماز مغرب پرسیدند؛ فرمود: هنگامی که خورشید غروب کرد؛ شتر را بخوابان. گفت: بر من سخت است که دو بار آن را بخوابانم. فرمود: این کار را انجام بده زیرا برای پشت حیوان مصون تر است.(5)

و همچنین امام صادق علیه السّلام فرمود: حیوان را به خاطر لغزیدن نزنید ولی به خاطر رم کردن بزنید. و فرمود: بر پشت آن ها آواز نخوانید آیا شرم ندارد یکی از شما ها که بر پشت دابه خود آواز بخواند در حالی که او تسبیح می گوید.(6)

1- . محاسن : 626
2- . محاسن : 626

3- . کافی 6 : 537
4- . محاسن : 638
5- . محاسن : 639
6- . محاسن : 627

امام زین العابدین علیه السّلام هنگام فوتش به پسرش امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: من با این شتر خود بیست حج انجام دادم و حتی یک تازیانه هم به آن نزدم. پس هنگامی که مرد؛ آن را دفن کن تا درندگان آن را نخورند. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: شتری نیست که هفت بار در موقف عرفه ایستاده باشد، جز این که خداوند آن را از چهارپایان بهشت قرار می دهد، و نژادش را برکت می دهد. پس هنگامی که آن شتر مرد؛ امام باقر علیه السّلام برای آن قبر کند و او را خاک کرد.(1)

توضیح: دلالت بر استحباب نزدن حیوان به ویژه در راه حج دارد و گویا منظور غیر صورت ضرورت است، و دلالت بر استحباب دفن شتری که هفت بار با آن به حج رفته اند؛ دارد و شاید همه حیوانات را فرا بگیرد، چنان چه روایاتی به آن اشاره دارد، و شاید حکم مخصوص حیوانات ائمه علیهم السّلام باشد، ولی علتی را که حضرت ذکر کرده است؛ اشاره به عموم دارد.

11. محاسن: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: که هیچ دابه ای نباشد که با آن پنج بار در عرفه وقوف شده باشد جز اینکه از چهارپایان بهشت گردد. برخی روایت کرده اند که سه بار وقوف عرفه با آن شده باشد.(2)

و همچنین رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هیچ شتری نیست مگر این که بر کوهانش شیطانی است آن ها را به کار بگیرید و کسی نگوید: شترم را آسایش می دهم، زیرا خداوند است که بار را می برد.(3)

و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا بر کوهان هر شتری، شیطانی است؛ پس آن ها را برای خود به کار بگیرید و آن ها را رام کنید و پشت آن ها نام خداوند را ببرید؛ زیرا فقط خداوند است که حمل می کند.(4)

1- . محاسن : 635 - 636
2- . محاسن : 636
3- . محاسن : 636
4- . محاسن : 636

و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا بر کوهان هر شتری، شیطانی است؛ پس آن ها را برای خود به کار بگیرید و آن ها را رام کنید و پشت آن ها نام خداوند را ببرید؛ همان طور که به آن امر شده اید.(1)

توضیح: (همان طور که خداوند شما را به آن امر کرده است) در آیه «وَ الَّذی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ * لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنینَ * وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُون»(2) {و همان کسی که جُفت ها را یکسره آفرید، و برای شما از کشتی ها و دام ها [وسیله ای که] سوار شوید قرار داد. تا بر پُشت آن [ها] قرار گیرید، پس چون بر آن [ها] برنشستید، نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگویید: (پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن ها نبود.» (و به راستی که ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.» }

زیرا این در معنی امر است چنانچه در باب آداب رکوب ان شاء اللَّه می آید. و احتمال دارد مقصود از امر خداوند شامل امر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و اوصیاء او هم باشد.

12. محاسن: میمون قدّاح می گوید: به همراه امام محمد باقر علیه السّلام به زمین او در طیبه رفتیم و همراه امام علیه السّلام عمرو بن دینار و عده ای از یاران آن حضرت بودند و در آنجا مدّتی ماندیم و ابو جعفر علیه السّلام بر شتری سرکش سوار شد و عمرو بن دینار گفت: شتر شما چه سرکش است، فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: همانا بر کوهان هر شتری شیطانی است او را به کار گیرید و خوار و رام کنید، و نام خدا را بر او ببرید، فقط خداوند بار را حمل می کند. سپس وارد مکه شد و ما هم در حالی که احرام نبسته بودیم با حضرت وارد شدیم.(3)

1- . محاسن : 636
2- . زخرف / 12- 14
3- . محاسن : 637

و در کافی مثل همین حدیث را نقل کرده است.(1)

توضیح: گویا مراد از طیبه غیر از مدینه است بلکه نام جایی نزدیک مکه است و امام علیه السّلام به این خاطر بی احرام وارد شهر شده بود؛ چون از احرام نخست او مدّت یک ماه نگذشته بود. فیروزآبادی گفته است: طَیبه، با فتح مدینه نبویه است و به کسر(طِیبه) روستایی نزدیک زرود است.

13. محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: اگر حاجی ها می دانستند که چه نصیبی از حیوانات بارکش برای آن ها است؛ هیچ کس شتر را گران نمی کرد.(2)

و همچنین امام صادق علیه السّلام فرموده اند: اگر مردم می دانستند حقیقت نیرویی که خدا به شترهای بار کش ناتوان داده کسی بهائم را گران نمی کرد.(3)

ابن ابی یعفور می گوید: امام صادق بر من گذر کرد در حالی که پیاده از شترم راه می رفتم، فرمود: چرا سوار نمی شوی؟ گفتم: شترم ناتوان است و خواستم بر آن آسان بگیرم. فرمود: خداوند تو را رحمت کند؛ سوار شو به خاطر این که همانا خداوند بر نیرومند و ناتوان بار می کند.(4)

در کافی هم مثل روایت بالا ذکر شده است.(5)

14. محاسن: ابو الحسن علیه السّلام می فرمود: که چون دابه زیر پای کسی بلغزد و صاحبش به او بگوید: هلاک شوی؛ دابه در پاسخش می گوید: خودت نابود شوی و سر به زیر شود هرکس که نسبت به پروردگارش نافرمان تر است.(6)

در کافی همین حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است.(7)

توضیح: جوهری می گوید: «تعس» یعنی هلاک شدن و اصل آن به معنای با سر به زمین افتادن است. و آن ضد سر را به بالا گرفتن است. فیروز آبادی می گوید:

1- . کافی 6 : 543
2- . محاسن : 637
3- . محاسن : 637
4- . محاسن : 637
5- . کافی 6 : 532
6- . محاسن : 631
7- . کافی 6 : 538

«تعس» به معنای هلاک، لغزش، شر، دوری و انحطاط است و «انتکس» یعنی با سرش به زمین افتاد. «اعصاناً لربه» نافرمان تر نسبت به پروردگارش: ظاهر خداوند است، چنانچه در جای دیگر به آن تصریح شده است و احتمال هم دارد مقصود مالک باشد، یعنی من در این لغزش از تو نافرمانی نکردم، زیرا به اختیار خودم نبود در حالی که تو بسیار پروردگارت را نافرمانی کردی.

15. مکارم الاخلاق: امام رضا علیه السّلام فرمود: در هر سوراخ بینی چهارپایان شیطانی است اگر کسی از شماها خواست آن را دهنه زند؛ باید نام خدا عزّ و جلّ را ببرد.(1)

در کافی هم مثل این حدیث را ذکر کرده است.(2)

16. مکارم الاخلاق: ابو عبیده می گوید: امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمود: هر دابه ای که یا به خاطر لگام یا به خاطر رم کردن، از صاحب خود سرپیچی کرد، باید در گوش آن یا برآن حیوان آیه «أَ فَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»(3) {آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند.} را بخواند و باید بگوید: خدایا به حق محمّد و آل محمّد آن را مسخر من گردان و برای من آن را مبارک قرار بده و سوره (انا انزلناه) را بخواند.(4)

در کافی هم مانند این حدیث تا «وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ» آمده است.(5)

توضیح: منظور از این که یا برآن بخوانند این است که اگر نتواند به گوش حیوان بخواند؛ نزدیکش بخواند.

17. نوادر راوندی: امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: دابه بر صاحبش شش حق دارد: هنگامی که منزل کرد ابتدا به علوفه دادن آن بپردازد، هرگاه بر آب

1- . مکارم الاخلاق: 303

2- . کافی 6 : 539
3- . آل عمران / 83
4- . مکارم الاخلاق: 303
5- . کافی 6 : 540

عبور کرد؛ آن را هم بر سر آب ببرد، به ناحق او را نزند، جز به اندازه توانش بر او بار نکند، و بیش از طاقتش او را راه نبرد و هنگامی که حیوان ایستاده است؛ به پشت آن نایستد ولو مدت فاصله بین دو شیر دوشیدن باشد.

و به همین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پشت دابه را کرسی خود نسازید. چه بسیار دابه ای که از سواره خود بهتر است و در برابر خداوند مطیع تر است و بیشتر یاد خدا تعالی کند.

و به همین سند علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از این که چهره دابه ها را داغ زنند، زیرا به حمد پروردگار خود تسبیح می گوید.

و به همین سند رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به گردن زن ها گردن بند بیندازید، گرچه با بند نعلین باشد و به اسب ها گردن بند ببندید و آن ها را با «اوتار» بند نکنید.(1)

توضیح: جوهری گفته است: «فواق» فاصله بین دو مرتبه شیر دوشیدن است؛ ابتدا مقداری حیوان را می دوشند و سپس رها می کنند تا بچه او از آن بخورد سپس دوباره آن را می دوشند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «قلّدوا الخیل و لا تقلدوها بالأوتار.»(2)

سید رضی گفته است: این استعاره است و دو تفسیر دارد:

تفسیر اول: مقصود ممنوعیت خونخواهی دوران جاهلیت به وسیله اسب ها است که سوار اسب ها چپاول می کردند و آتش خون خواهی را می افروختند، و مقصود این است که این خوی جاهلی را گردن گیر اسب ها نسازید و سوار بر اسب ها به دنبال افرادی که نزاع جاهلی با آن ها دارید؛ نشتابید. و گویا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده اند: اسب ها را به خاطر دنبال کردن دشمنان دین و دفاع از مسلمین به قلاده بکشید نه به خاطر خون خواهی دوران جاهلیت و کشتار از روی تعصب و حمیت آن ها را قلاده بزنید.

1- . نوادر راوندی: 14- 15
2- . مجازات النبویه: 165

تفسیر دوم: اگر روایت را به این معنا بگیریم از مجاز بودن خارج می شود و مقصود این است که زه کمان را گردن بند اسبان نکنید. و در مورد علت این نهی پیامبر صلی الله علیه و آله دو وجه گفته اند: یکی این که پیامبر صلی الله علیه و آله به این خاطر نهی کردند: شاید زمانی که اسب از چراگاه یا از درختان می چرد؛ زه کمان به بعضی از شاخه ها گیر نماید و آن ها را خفه کند یا باعث می شود که حیوان همین طور بماند و بدون آب و غذا بماند و بمیرد. وجه دوم که در علت نهی پیامبر صلی الله علیه و اله گفته اند این است که آن ها در زمان جاهلیت اعتقاد داشتند؛ گردن بند زه کمان مایه رفع چشم زخم است و دعا و حرز آن ها است و پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد به آن ها تعلیم دهد که آن اثری ندارد و از حذر جلوگیری نمی کند و فقط خداوند سبحانه رافع و کافی و پناه و نگهدار است. و آن چیزی که این تفسیر را تقویت می کند؛ آن چیزی است که روایت شده است پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند (اوتار) را از گردن اسب ها پاره کنند.

تفسیر دیگری برای گردن بند اسب ها وجود دارد و آن این است که چون عرب نیرومند و پیروز میشد، عمامه ها را به گردن اسب های خود می بستند و گفته شده است که هنگامی که معاویه بر امور غلبه کرد و پس از صلح امام حسن علیه السّلام وارد کوفه شد، با اسب های خود چنین کرد.

مؤلف: ابن اثیر در نهایه همه این وجوه غیر از وجه آخر را ذکرد کرده است.

18. مجازات النبویه: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که در دشت های سر سبز و پرگیاه سفر می کنید؛ دندانهای مرکوب هایتان را به آن ها بدهید. (1)

این تعبیر استعاره است و مراد از «أسنه» (دندان ها) طبق آن چیزی که جماعتی از علما گفته اند: جمع «أسنان» و آن جمع الجمع «سن» است و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این است که به مرکوب خود فرصت دهید تا در راه مسافرت و هنگام پیاده شدن از آن ها و استراحت از گیاه و سبزه بیابان امکان استفاده از دندان های خود برای جذب گیاهان و علوفه را داشته باشد. چنان چه

1- . مجازات النبويه: 167

هنگامی که می گویند: عنان و افسار اسب را به آن بده یعنی بگذار آزاد باشد و گردن کشی کند و قدم بزند.

و نزد من در این تفسیر وجه دیگری نیز وجود دارد و آن این است که در چراگاه های سرسبز به کثرت چریدن چاق شوند، زیرا اعراب از چاقی شتر گاهی تعبیر به سلاح و گاهی تعبیر به دندان میکنند؛ زیرا چاقی حیوان در نظر صاحبش، او را از کشتن آن حیوان، برای میهمانی و بخشیدن منع میکند و چاقی برای آن حیوان مانند سلاح است که از کشته شدن و پی شدن و ... از آن دفاع میکند.

19. من لا یحضره الفقیه: ایوب بن اعین می گوید: شنیدم که ولید بن صبیح به امام صادق علیه السّلام می گفت: ابو حنیفه هلال ذیحجه را در قادسیه دیده و با ما در عرفه حاضر شده است. امام علیه السّلام فرمود: برای او نه نمازی بوده است و نه حجی (نماز و حج را بر وجه صحیح آن انجام نداده است).

و علی بن الحسین علیه السّلام چهل بار با شتر خود به حج رفت و حتی یک تازیانه هم به آن نزد.(1)

و امام باقر علیه السّلام می فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله با مرثد بن ابی مرثد غنوی در سفری که به بدر می رفتند؛ به نوبت بر یک شتر سوار می شدند.(2)

20. من لا یحضره الفقیه: علی علیه السّلام در باره چهارپایان فرمود: بر چهره آن ها نزنید و آن ها را لعن نکنید، زیرا خداوند عزّ و جلّ لاعن آن ها را لعن می کند.

و در روایت دیگری فرمود: چهره های آن ها را زشت نسازید.

و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: همانا اگر حیوانات لعن شوند، لعنت گردن گیر آن ها می شود.(3)

توضیح: چهره های آن ها را زشت نکنید؛ یعنی نگویید: خدا رویت را زشت کند یا کاری نکنید که باعث زشتی صورت آن ها شود. در نهایه گفته است: هنگامی که گفته می شود: خداوند تو را قبیح کند؛ یعنی خداوند تو را از قبح، که همان دور بودن

1- . من لا يحضره الفقيه: 2 : 191
2- . من لا يحضره الفقيه: 2 : 192
3- . من لا يحضره الفقيه 2 : 188

است، زشت کرد. و گفته شده است: منظور این است که آن چه مقابل حسن و زیبایی است؛ آن را به قبیح نسبت ندهید زیرا خداوند خلقت هر چیزی را زیبا قرار داد.

منظور از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: لعنت گردن گیر آن ها می شود؛ یعنی در مورد آن به استجابت می رسد و باعث نابودی او می گردد یا گردن گیرش شود که در برابر لعن، لعن کند. در نهایه می گوید: در مورد حدیثی که زنی که در سفر شتر خود را لعنت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر را از او بگیرید زیرا آن شتر مورد لعن واقع شده است. گفته شده است: این کار را برای آن انجام داد؛ چون دعای آن زن در حق شتر به استجابت رسیده بود. و گفته شده است: این عمل را برای کیفر صاحبش انجام داد تا دیگر مثل آن کار را انجام ندهد و دیگران هم از آن عبرت بگیرند. اصل لعن راندن و دور کردن از خداوند است؛ و در مورد مخلوقات، دشنام و دعا است.

21. من لا یحضره الفقیه: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی نرمش را دوست دارد و به آن کمک می کند، و چون سوار چهار پایان لاغر شدید؛ در محل هایی که مناسب آن ها هستند منزل کنید. اگر زمین قحطی و خشک باشد زود از آن عبور کنید، و اگر پر نعمت باشد در آن منزلشان دهید.

و همچنین فرمود: هر کس از شما که با چهار پایی سفر کرد؛ چون پیاده شدید ابتدا به علوفه و آب دادن به آن مشغول شوید.(1)

و امام باقر علیه السّلام می فرمود: چون در سرزمین سر سبز و خرّم سفر می کنی آرام برو و اگر در زمین قحطی و خشک حرکت می کنی تند برو.(2)

توضیح: (عجاف) یعنی حیوانات لاغر اندام، آن ها را در منزل هایشان فرود آورید یعنی به اندازه طاقتشان آن ها را حرکت دهید. سریع بروید برای این که به آب و چراگاه برسید. حرکت آرام در سرزمین های سرسبز برای این است که حیوان در راه بچرد.

1- . من لا يحضره الفقيه 2 : 189
2- . من لا يحضره الفقيه 2 : 190

22. کافی: از امام صادق علیه السّلام پرسیده شد که چه زمانی دابه ای را که سوار آن هستم؛ بزنم؟ حضرت فرمود: هنگامی که زیر پایت مانند آن موقع که به چراگاهش نمی رود.(1)

در من لایحضره الفقیه نیز آورده است که مردی از امام صادق علیه السّلام مثل این سؤال را پرسید و حضرت همین جواب را دادند.(2)

توضیح: در اکثر نسخه های کافی «مذود» آمده است و در اکثر نسخه های فقیه «مزود» و عبارت اولی اظهر است. در قاموس گفته: مذود بر وزن منبر، به معنای محل علوفه و چراگاه حیوان است و مزود، به معنای محل نگه داری حیوان است.

23. کافی: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به صورت (تورک) بر حیوانات ننشینید و پشت آن ها را مجلس گفت و گو نسازید.(3)

توضیح: شاید مراد از (تورک) یک طرفی سوار شدن بر دابه است زیرا موجب وارد شدن ضرر به پشت حیوان می شود یا این که مراد این است که یکی از پاها را بلند نماید و برای استراحت روی حیوان بگذارد. جوهری گفته: تورک بر دابه یعنی خم کردن پا و یا قرار دادن یکی از پاها روی پالان است. ابوعبید گفته: مورک مکانی است که راکب پای خود را روی آن می گذارد. در قاموس گفته: تورک بر دابه یعنی خم کردن پا برای پیاده شدن یا استراحت کردن است.

و در برخی نسخه ها عبارت (لا تتوکئوا) است یعنی تکیه نکنید که احتمال دارد تصحیف شده باشد.

24. کافی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چهارپایان را به خاطر رم کردن بزنید، ولی به خاطر لغزیدن آن ها را نزنید.(4)

و امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا از حق این است که سواره به پیاده گوید: راه بده.

1- . کافی 6 : 538
2- . من لا یحضره الفقیه 2 : 187

3- . کافی 6 : 539
4- . کافی 6 : 540

و در نسخه دیگر است که از ستم است که سواره به پیاده گوید: راه بده. (1)

توضیح: احتمال دارد در نسخه دیگر سخن راویان کافی باشد و احتمال هم دارد این سخن از خود کلینی باشد و اختلاف نسخه ها در اصل باشد و به هر تقدیر نسخه دیگر حمل بر جایی است که سواره راه دیگری دارد و می تواند افسار حیوان خود را به آن سمت برگرداند. و نسخه اول به اااااااین معنا است که بر سواره شایسته است که از پیاده دوری نماید تا ضرری به او نرسد و مؤید نسخه دوم آن چیزی است که خواهد آمد، و نسخه اول اگرچه روشن تر است ولی در برخی نسخه های کافی نیست.

25. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: ستم است سواره به پیاده بگوید راه بده. (2)

26. من لا یحضره الفقیه: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بارها را در بخش پشت قرار دهید زیرا دست ها آویزان و پاها استوار هستند. (3)

27. کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: از مردانگی کسی این است که چهار پایان او فربه باشند.

و همچنین راوی می گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: سه چیز از مردانگی است: آسایش دابه، زیبا رویی مملوک و اسب شریف. (4)

28. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از زدن بر چهره بهائم نهی کرده است و همچنین از کشتن زنبور عسل نهی کرده است و همچنین از داغ زدن برچهره بهائم نهی کرده است. (5)

29. ارشاد: ابراهیم بن علی از پدرش نقل می کند که سالی

با پدرم امام زین العابدین علیه السّلام به حج رفتم و شترش در راه از رفتن کندی کرد، آن حضرت با

1- . کافی 6 : 540

2- . خصال 1 : 3
3- . من لا يحضره الفقيه 2 : 191
4- . كافى 6 : 479
5- . الامالى صدوق: 425، من لا يحضره الفقيه: 4 : 9

عصایی که در دست داشت به آن اشاره کرد و فرمود: آه اگر قصاص نبود (تو را می زدم) و دست خود را از شتر به عقب کشید.(1)

توضیح: در النهایه گفته: «إذا التاثت راحله أحدنا» یعنی در حرکتش کند شود.

30. کافی: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر لهو مؤمنی باطل است مگر در سه چیز: پرورش اسب و تیراندازی و بازی کردن با همسرش که این سه مورد حق هستند.(2)

31. من لا یحضره الفقیه: فضل بن عباس می گوید: خسرو یا قیصر روم قاطری برای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هدیه فرستاد، و آن حضرت با پارچه ای از مو که روی آن انداخت بر آن سوار شد و مرا هم پشت سرش سوار کرد.(3)

32. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها: علی بن جعفر می گوید: از برادرم امام موسی کاظم علیه السّلام در مورد مردی پرسیدم که آیا سزاوار است سوار دابه ای شود که بر گردن آن زنگ باشد؟ فرمود: اگر زنگ، صدا داشته باشد شایسته نیست که سوار آن شود، ولی اگر آن لال باشد اشکالی ندارد.(4)

33. من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا بر کوهان هر شتری شیطان است آن را سیر کن و به کار بگیر.(5)

مطلبی دیگر:

علامه قدس سره در منتهی المطلب بسیاری از روایات حقوق چهار پایان را بدون این که تصریح به وجوب یا استحباب آن ها نماید؛ ذکر کرده است. گفته است: داشتن اسب و نگه داری از آن مستحب مؤکد است، و گفته است: شایسته است از زدن چهار پایان مگر در زمان نیاز اجتناب شود و پشت سر هم نشستن روی آن ها هم اشکالی ندارد.

1- . ارشاد: 240
2- . کافی 5 : 50

3- . من لا يحضره الفقيه 4 : 296
4- . مسائل على بن جعفر و مستدركاتها: 138
5- . من لا يحضره الفقيه 2 : 190

مؤلف: فقهاء در مورد بقیه آدابی که در روایات ذکر شد؛ به مطلبی تصریح نکرده اند. پس حکم به وجوب یا حرمت در بیشتر آن ها مشکل است و ظاهر این است که بیشتر آن ها از سنن وآداب مستحبه است لکن احتیاط اقتضاء دارد عمل به همه آن ها تا جایی که میسّر است؛ شود.

دمیری در حیاه الحیوان گفته است: در شرح کافیه است که فروش اسب به کفار حربی مانند فروش اسلحه جایز نیست و گردن بند زه کمان کراهت دارد چون پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از آن نهی کرده است و به بریدن گردن بندهای اسب ها فرمان دادند که مالک گفته است: به نظر من آن ها برای چشم زخم بوده اند.

و دیگری گفته است: به خاطر این فرمان به قطع آن ها داد چون به آن ها زنگ می آویختند، و دیگران گفته اند: به خاطر این که حیوانات با آن ها هنگام شدّت دویدن خفه می شدند. و احتمال دارد مقصود خود زه کمان باشد نه بندها و رشته های دیگر آن، چنان چه زه کمان شیوه آنان در دوران جاهلیت بوده است. و گفته شده است: مقصود این است که با اسب ها خون خواهی نکنید و آن ها را برای انتقام ندوانید.(1)

و در شفاء الصدور از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که بر چهره دواب نزنید، زیرا هر چیزی با حمد پروردگارش تسبیح میگوید.

و همچنین پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چون دابه یکی از شما در دشتی فرار کرد باید فریاد بزند: ای بنده های خدا آن را بگیرید، زیرا برای خداوند عزّ و جلّ را در زمین مانعی است که جلوی آن را می گیرد.

و همچنین طبرانی در معجم اوسط خود از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که چون بنده و دواب و کودکان شما بد اخلاق شدند در گوش آن ها بخوانید: «أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»(2) {آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند.}

1- . حیاه الحیوان 1 : 288

2- . آل عمران / 83

سپس فرمود: بر مالک چهارپایان واجب است به آن ها علوفه و آب دهد چون روح و جان احترام دارد.

و در صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که زنی به خاطر گربه ای عذاب شد.

و اگر حیوان نچرد باید به آن خوراک و آب به اندازه ای که رفع گرسنگی و تشنگی شود بدهد نه به اندازه ای که سیر سیر شود. و اگر خودش می چرد باید او را رها کند تا بچرد و سیراب شود، به شرط آنکه درنده نباشد و آب باشد، و اگر هم می چرد و هم خوراک می خورد مخیّر میان آن دو است. و اگر حیوان نیاز به هر دو دارد؛ هر دو بر او واجب هستند. و اگر حیوان نیاز به آب دارد و خودش نیز برای وضوء و تطهیر نیاز به آب دارد؛ آب را به حیوان می دهد و خودش تیمم می کند. و اگر از علوفه دادن به آن امتناع نماید و حیوان حلال گوشت باشد، مالکش را مجبور به فروش یا خوراک دادن یا سر بریدن آن حیوان می کنند و اگر حلال گوشت نباشد؛ بر فروش یا خوراک دادن مجبور می شود تا حیوان نابود نشود و اگر این کار ها را انجام نداد؛ حاکم هر چه مصلحت اقتضاء نماید؛ انجام می دهد، و اگر صاحبش مالی آشکار دارد؛ آن مال را برای تأمین هزینه های آن حیوان می فروشند. و اگر همه این ها نشد، از بیت المال برای تأمین هزینه های آن صرف می شود.

و مستحب است هنگام سوار شدن بر رکوب بگوید آنچه که حاکم و ترمذی از علی بن ربیعه روایت کرده اند که می گوید: نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام حاضر بودم و برای آن حضرت دابه ای آوردند تا سوار شود و چون پا در رکاب گذاشت؛ فرمود: سبحانک اللهم إنی ظلمت نفسی فاغفر لی إنه لا یغفر الذنوب إلا أنت (پاک و منزه هستی تو، خداوندا همانا من بر خودم ظلم کردم پس مرا مورد غفران قرار ده زیرا گناهان را جز تو کسی نمی بخشد). آن گاه خندیدند. و به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین به خاطر چه چیزی خندیدی؟ فرمود: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را دیدم که انجام می داد کاری را که انجام دادم و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خندیدند. گفتم: یا رسول اللّه از چه خندیدی؟ فرمود: همانا پروردگارت، از عبدش

خوشش می آید هنگامی که او بگوید: (رب اغفر لی ذنوبی) در حالی که خداوند می داند که غیر از من کسی گناه نمی آمرزد.

و همچنین پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که بنده ای سوار بر چهارپایی شود و نام خداوند را نبرد؛ شیطان پشت سر او سوار می شود و می گوید: سرود بخوان و اگر نتواند سرود بخواند؛ به او می گوید: به خیال و آمال فرو رود و پیوسته در آرزو باشد تا فرود آید.

و همچنین پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که چون سوار دابه شود و بگوید: بسم اللَّه الذی لا یضر مع اسمه شی ء فی الارض و لا فی السماء، سبحانه لیس له سمّی، «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ»(1) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ و صلی اللَّه علی محمّد و آله و علیهم السلام (به نام خداوندی که به همراه اسم او هیچ ضرری نه در زمین و نه در آسمان است، پاک و منزه است او که مثل و مانند ندارد، پاک و منزه است کسی که این حیوان را مسخر ما گردانید وگرنه ما توان رام کردن او را نداشتیم و به راستی که ما به سوی پروردگار خود برمی گردیم و حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و صلوات خداوند بر محمد و خاندان او)، همانا آن دابه می گوید: خداوند بر تو مؤمن برکت دهد که بر پشتم سبک شدی و اطاعت پروردگارت کردی و بر خودت نیکی کردی، خداوند به تو برکت دهد و نیازت را برآورده نماید.

و همچنین ابن ابی دنیا در کتابش از عمر بن قیس نقل می کند که چون مرد بر دابه سوار شود دابه گوید: بار خدایا او را بر من نرم و مهربان ساز و چون به او لعن کند؛ دابه می گوید: خدا کسی را که نسبت به پروردگارش نافرمان تر است؛ لعن کند.(2)

و همچنین در کامل بن عدی از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل می کند که ان حضرت فرمود: دابه ها را به خاطر رم کردن بزنید، ولی به خاطر لغزیدن نزنید.

و می گوید: پشت سر هم به ردیف نشستن در صورتی که حیوان طاقت و توان آن را داشته باشد؛ اشکالی ندارد ولی اگر طاقت ندارد؛ این کار جائز نیست.

1- . زخرف / 13- 14
2- . كتاب الصمت و آداب اللسان: 203

و گفته: روا است دو پشته سوار شدن بر دابه چون توانا باشد و روا نیست چون توانا نباشد.

و اسامه بن زید می گوید: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در برگشت از عرفات به مشعر او را پشت سر خود سوار کرد، و از مشعر تا منی فضل بن عباس را سوار کرد و همچنین آن حضرت معاذ را بر جهاز شتر و بر خری که اسم آن عفیر بود؛ پشت سر خود سوار کرد.(1)

و آن گاه گفته صاحب دابه سزاوارتر است که جلو سوار شود و دیگری در پشت سر او سوار شود مگر این که صاحبش او را برای احترام یا غیره به رضایت خود جلو سوار کند، و حافظ ابن منده گفته: افرادی را که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله پشت سر خود سوار کرد؛ سی و سه نفر بودند.

و همچنین طبرانی روایت کرده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از این که سه نفر بر یک دابه سوار شوند.

و گفته است: کراهت دارد که بدون حاجت دائم سوار بر چهار پا باشد و برای حاجت خود هم از آن پیاده نشود. به خاطر این که در سنن ابی داود و بیهقی از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که مبادا پشت چهارپایان

خود را منبر سازید زیرا خداوند آن ها را برای شما رام کرد تا شما را به شهری برسانند که جز با مشقّت جان کاه به آن شهر نمی توانستید برسید و برای شما در زمین تا مدّت معینی اقامت را قرار داد. پس در روی زمین حاجت های خود را برآورده نمایید.

و جایز است برای نیاز بر پشت آن ها ایستاد، به خاطر آن چه که مسلم و ابو داود و نسائی روایت کرده اند که ام الحصین الاخمسیه می گوید: من به همراه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به حجه الوداع رفتم و اسامه و بلال را دیدم که یک افسار شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دست داشت، و دیگری لباسش را بلند کرده بود تا شتر را از گرما بپوشاند تا این که پیغمبر صلی الله علیه و آله رمی جمره عقبه نمود.

و شیخ عز الدین بن عبد السلام در فتاوای موصلیه گفته است: نهی از سوار شدن بر چهارپایان در جایی که آن ها ایستاده باشند حمل بر جایی است که غرض

1- . حياه الحيوان 1 :230-233

صحیحی نباشد، ولی سوار شدن برای مدّت طولانی برای غرض صحیح گاهی مانند وقوف در عرفه مستحب است و گاهی واجب است مانند ایستادن در صف جنگ با مشرکان و جنگ با هرکس که جنگیدن با او واجب است، و همچنین برای نگهبانی در جبهه جهاد و ترس از حمله دشمن و در این مسأله اختلافی وجود ندارد.(1)

مؤلف: روایانت مناسب این باب در ابواب سفر و آداب سوار شدن ان شاء اللّه میآیند.

1- . حیاه الحیوان 1 : 235

باب نهم : اخته کردن چهارپایان، داغ کردن آن ها، پی کردن آن ها، زیان رساندن به آن ها و جانوران دیگر، تحریک کردن آن ها در مقابل یکدیگر، آداب زاییدن آن ها و برخی نوادر

آیات:

- إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطاناً مَرِيداً * لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصيباً مَفْرُوضاً * وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً.(1)

{[مشرکان]، به جای او، جز بت های مادینه را [به دعا] نمی خوانند، و جز شیطانِ سرکش را نمی خوانند.

خدا لعنتش کند، [وقتی که] گفت: «بی گمان، از میان بندگانت نصیبی معیّن [برای خود] برخواهم گرفت.)

و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد، و وادارشان می کنم تا گوش های دام ها را شکاف دهند، و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند.) و [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است.}

1- . نساء / 17- 19

تفسیر:

«فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ» یعنی گوش آن ها را بشکافند تا حرام کنند آن چه را خداوند حلال کرده است و این کار عرب با بحیره و سائبه بوده است و اشاره است به حرمت تحریم هر چه خدا حلال کرده و ناقص کردن هر چیزی که خداوند کامل آفریده است یا بالفعل و یا بالقوه کامل است. «وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی مخلوق خدا را دگرگون کنند از صورت یا وضع آن و در آن داخل می شود آن چه گفته شده است از کندن چشم حامی و خواجه کردن برده با اخته کردن آن و اخته کردن بهائم و داغ زدن به آن ها و خال کوبی و ساییدن دندان و لواط و مساحقه و مانند آن ها و هم پرستش خورشید و ماه و تغییر فطرت خداوند که همان اسلام است و به کار بردن اندام و نیروهای تن در آنچه مایه کمال نفس و تقرب به خدا نباشد، و خلاصه می توان به این آیه برای حرمت داغ زدن و اخته کردن انسان و حیوانات مطلقاً استدلال کرد و بلکه حرمت تحریک کردن حیوانات به یکدیگر و کیش دادن آن ها به همدیگر را می توان از آیه استفاده کرد زیرا حیوانات برای آن آفریده نشده اند جز آن چه را که دلیل از این عموم خارج نماید.

طبرسی قدس سره گفته: «وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی آن ها را به تغییر دادن خلق خداوند دستور می دهم و در مورد این که مقصود از آن چیست؟ اختلاف است. گفته شده است: یعنی دین و فرمان خدا را دگرگون سازند. این قول از ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده و هم از امام صادق علیه السّلام روایت شده است و مؤیّد آن آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون»(1) {پس روی خود را با گرایش تمام به حقّ، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.} است. و مقصود از آن حرام کردن حلال و حلال کردن حرام است.

1- . روم / 30

و گفته شده است: منظور از آیه اخته کردن است، از عکرمه و شهر بن حوشب و ابی صالح از ابن عباس و اخته کردن حیوانات را مکروه دانسته اند.

و از ابن مسعود نقل شده است منظور خال کوبی است و از زجاج نقل شده است که منظور خورشید و ماه و سنگ هستند که به جای استفاده از آن ها، به عبادت آن ها عدول کردند.(1)

روایات:

1. محاسن: یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق از اخته کردن (حیوانات) پرسیدم و پاسخم را ندادند. سپس پس از او از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم؛ آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد.(2)

در من لایحضره الفقیه نیز مثل حدیث بالا آمده است.(3)

توضیح: مقصود اخته کردن حیوانات است چنان چه می آید و مشهور قائل به کراهت آن عمل هستند و برخی قائل به حرمت هستند و نظر مشهور اظهر است. علامه در منتهی گفته: ابن ادریس از برخی علماء نقل کرده است که اخته کردن حیوان حرام است و گفته است: اولی نزد من دوری از این عمل است ولی مکروه است نه این که حرام باشد، زیرا ملک انسان است و در آن، آنچه که مصلحت او باشد؛ عمل می کند و آن چه که در این باره نقل شده است حمل بر کراهت می شود نه حمل بر حرمت شود.

2. قرب الإسناد: یونس بن یعقوب می گوید: از امام کاظم علیه السّلام از اخته کردن گوسفند پرسیدم. آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد.(4)

3. کافی: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: اگر چهارپای شما در سرزمین دشمن از حرکت کردن ایستاد باید او را سر برید و نباید آن را پی کرد.(5)

1- . مجمع البیان 3 : 113
2- . محاسن 2 : 628
3- . من لایحضره الفقیه 3 : 216
4- . قرب الإسناد: 131

5- . کافی 5 : 49

4. محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: در روز جنگ موته جعفر بن ابی طالب سوار بر اسبی بود و چون با دشمن برخورد کرد؛ از اسب خود پیاده شد و اسب خود را با شمشیر پی کرد و آن اولین اسبی بود که در اسلام پی شد.(1)

در محاسن هم مانند روایت بالا ذکر شده است.(2)

توضیح: دلالت بر جواز پی کردن چهارپا در حال ضرورت دارند.

5. امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیرمرد عابدی در بنی اسرائیل بود و خدا را می پرستید. در این میان که در نماز و عبادت بود، دو پسر بچه را دید که خروسی گرفته بودند و پرهایش را می کندند؛ پس به عبادت خود مشغول شد و آن ها را از آن کار منع نکرد. پس خداوند به زمین وحی کرد که بنده ام را فرو ببر. پس زمین او را به درون خود فرو برد و او در «دردون» برای همیشه و ابد سقوط کرد.(3)

توضیح: «دردون» را در کتب لغت نیافتم و گویا نام یک طبقه از طبقات زمین یا طبقه ای از طبقات جهنم باشد و دلالت بر عدم جواز ضرر به حیوانات، بدون مصلحت دارد و دلالت بر وجوب منع کودکان از ضرر به حیوانات دارد و در آن تأکید بسیاری در باره امر به معروف و نهی از منکر است.

6. محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: پدرم از اخته کردن چهارپایان و همچنین از تحریک آن ها به یکدیگر (و کیش دادن آن ها) کراهت داشتند.(4)

7. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که مردی از نجران در غزوه ای همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود و اسبی داشت، و آن حضرت به شیهه آن اسب انس داشت و پیامبر صدای آن اسب را نشنید و نزد آن مرد فرستاد که اسبت چه کار کرده ای؟ گفت: اذیتش بر من زیاد شده بود و من هم اخته اش کردم، پس پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: او را مثله کردی، او را

1- . کافی5 : 49
2- . محاسن 2 : 634
3- . امالی طوسی: 669
4- . محاسن 2 : 634

مثله کردی! خیر تا روز قیامت به کاکل اسب بسته شده است و صاحب آن به داشتن آن کمک می شود، یالهای آن ها وقار اسب ها است و کاکل آن ها زیبایی آن ها است و دم آن ها وسیله دفع مگس ها است.(1)

8. کافی: کاهلی می گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام در باره بریدن دنبه های گوسفند پرسید و من هم نزد آن حضرت بودم. فرمود: اگر برای اصلاح مالت باشد؛ اشکالی ندارد که آن ها را ببری. سپس فرمود: در کتاب علی علیه السّلام است که هر چه از آن ها بریده شود مردار است که از آن استفاده ای نمیشود.(2)

توضیح: از این روایت استفاده می شود که هر ضرری که سبب اصلاح آن باشد جایز است، هر چند حیوان از آن بهره نبرد.

9. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از (کشوف) نهی کرد و آن این است که حیوان نر را ماده شتری را که بچه اش کوچک است؛ بکِشند مگر این که بچه اش را صدقه دهند یا ذبح کنند و همچنین نهی کرد از این که الاغ نر را بر اسب ماده عربی بکشند.(3)

توضیح: در قاموس گفته است: «کشوف» شتر ماده حامله ای است که نر را بر آن می کِشند، و چه بسا بر آن میکشند در حالی که شکم آن بزرگ شده باشد؛ پس اگر دو سال پشت سر هم نر را بر او بکشند به این عمل کشاف گویند. یا اینکه آن وقتی است که شتر را زمانی که زاییده است تلقیح نمایند یا اینکه آن را هر سال حامله نمایند و این بدترین نوع تلقیح است.

10. تهذیب الأحکام: هشام بن ابراهیم می گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم الاغ نر را به اسب ماده می پرانند تا قاطر بزاید. آیا این کار حلال است؟ فرمود: بله، بپرانید.(4)

1- . نوادر راوندی: 34
2- . کافی 6 : 254- 255
3- . کافی 5 : 309
4- . تهذیب الأحکام 6 : 384

توضیح: فیروزآبادی گفته: «رمکه» اسبی است که برای گرفتن نسل استفاده می شود و جمع آن «رمک» است و جمع الجمع آن «ارماک» است.

مؤلف: این روایت با روایت سابق و روایتی که بعداً می آید منافات ندارد، زیرا نهی در آن ها درباره پراندن بر مادیان عربی است و جواز این روایت در باره یابو است با اینکه احتمال دارد روایت آینده بیان خصائص ائمه علیه السّلام باشد بلکه ظاهر روایت هم همین است.

11. صحیفه الرضا: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: برای ما اهل بیت صدقه حلال نیست، امر شده ایم که وضوء را کامل بگیریم، و الاغ را به مادیان عربی نمیپرانیم و بر روی کفش مسح نمی کشیم.(1)

توضیح: در نهایه است که در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام است که ما امر شدیم که خرها را بر اسب ها نپرانیم. یعنی آن ها را برای نسل حامله کنیم. (نزو) بر چیزی یعنی پریدن روی آن چیز و هم در اجسام به کار می رود و هم در معانی به کار می رود.(2)

12. محاسن: امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام به بهیمه ای برخورد کرد که نری با او در جلوی راه جفت گیری می کرد. پس علی علیه السّلام صورت خود را از آن برگرداند. به آن حضرت گفته شد: یا امیر المؤمنین چرا چنین کردی؟ فرمود: شایسته نیست که شما مانند کار آن ها انجام دهید و این کار زشتی است مگر این که آن را در جایی که نه مردی می بیند و نه زنی می بیند؛ پنهان کنید.(3)

13. در نوادر راوندی از امام کاظم علیه السّلام از پدرانش مانند روایت بالا را ذکر کرده است.(4)

1- . صحیفه الرضا: 5
2- . نهایه 4 : 147
3- . محاسن 2 : 634
4- . نوادر راوندی: 14

توضیح: در قاموس آمده: «سفد الذکر علی الأنثی سِفادا» بر وزن ضرب و علم. یعنی نر بر ماده پرید. «أسفدته»: حیوان نر را بر ماده کشاندم. «تسافد السباع»: درندگان جفتگیری کردند.

14. کافی: ابن ابی نصر می گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام از یک جفت کبوتر که نزد او جوجه گذاشته بودند و کبوتر نر با مادر خود و دخترش ازدواج کرده بود؛پرسید. امام علیه السّلام فرمود: آن چه میان بهائم است؛ اشکالی ندارد.(1)

15. سرائر: مسمع کردین می گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد تحریک کردن حیوانات در مقابل یکدیگر پرسیدم. آن حضرت فرمود: از همه جز سگ کراهت دارم.(2)

در کافی هم مثل حدیث بالا ذکر شده است و فقط به جای سگ، سگ ها است.(3)

16. محاسن: ابی العباس می گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد کیش دادن حیوانات به هم دیگر پرسیدم. آن حضرت فرمود: همه آن ها مکروه هستند مگر کیش دادن سگ ها(4)

در کافی هم مثل حدیث بالا ذکر شده است و فقط به جای سگ ها مفرد آن را به کار برده است.(5)

17. من لا یحضره الفقیه: پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کیش دادن بهائم جز سگ ها نهی کرد. (6)

توضیح: منظور از استثنا سگ ها از بقیه مقصود کیش دادن آن ها به گرفتن شکار است نه کیش دادن آن ها به هم دیگر و جنگ با یکدیگر است.

1- . کافی 6 : 548
2- . سرائر 3 : 563
3- . [3] کافی 6 : 554
4- . [4] محاسن 2 : 628
5- . [5] کافی 6 : 553- 554

6- .[6] من لا يحضره الفقيه 4 : 5

و روایات اگرچه با لفظ کراهت آمده اند، ولی دانستی که کراهت در عرف روایات اعم از حرمت است، و وادار کردن حیوانات به هم لهو و لغو و ضرر رساندن حیوانات به یکدیگر، بدون مصلحت است. پس قول به حرمت بعید نیست. و اللّه یعلم.

18. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله است که آن حضرت از نشان گذاشتن در چهره حیوانات نهی کردند. (1)

19. قرب الإسناد: علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم: آیا جایز است به چهره چهارپایان زد و یا او را با آتش داغ کرد؟ فرمود: اشکالی ندارد.(2)

20. محاسن: یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق علیه السّلام از داغ زدن در صورت گوسفند پرسیدم، فرمود: گوش های آن را داغ بزن.(3)

21. محاسن: ابن سنان می گوید: از امام صادق علیه السّلام از داغ زدن حیوانات پرسیدم. آن حضرت فرمود: این کار اشکالی ندارد مگر در چهره آن ها(4)

در کافی هم مانند روایت بالا ذکر شده است.(5)

22. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: داغ زدن بر حیوانات اشکالی ندارد مگر آن چه گه در صورت آن ها است.(6)

23. محاسن: اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السّلام از داغ زدن بر حیوانات پرسیدم. آن حضرت فرمود: بر غیر از صورت داغ بزن.(7)

1- .[1] امالی صدوق: 255، من لا یحضره الفقیه 4 : 5
2- . قرب الإسناد: 121
3- . محاسن 2 : 644
4- . محاسن 2 : 644
5- . کافی 6 : 545
6- . محاسن 2 : 644
7- . محاسن 2 : 644

24. محاسن: علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم علیه السّلام از حیوانات پرسیدم که آیا جایز است بر صورت آن ها زده شود و با آتش بر آن ها نشان گذاشته شود؟ فرمود: اشکالی ندارد.(1)

25. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام می فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از داغ زدن بر چهره بهائم و زدن بر صورت آن ها نهی کردند، زیرا آن ها با حمد پروردگارشان تسبیح می گویند.(2)

26. کافی: یونس بن یعقوب می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: آیا در چهره گوسفند نشان بگذارم؟ فرمود: در گوشش داغ بزن.(3)

27. قرب الإسناد: امام باقر علیه السّلام فرمود: اشکالی در داغ زدن بر حیوانات نیست؛ اگر صورت آن ها را بر گرداندید.(4)

28. حیاه الحیوان: بخاری روایت کرده است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به الاغی برخورد کردند که داغ در چهره آن بود. فرمود: خدا لعنت کند کسی را که این کار را انجام داده است.(5)

29. حیاه الحیوان: در روایت دیگری است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت کند خدا کسی را که آن را داغ زده است.(6)

1- . محاسن 2 : 628
2- . تفسیر عیاشی 2 : 294
3- . کافی 6 : 545
4- . قرب الإسناد: 39
5- . حیاه الحیوان 1 : 182
6- . حیاه الحیوان 1 : 182

باب دهم : زنبور عسل، مورچه و سایر جانورانی که از کشتن آن ها نهی شده یا کشتن آن ها جایز است مانند مارها، عقرب ها و کلاغ ها و نهی از سوزاندن جانوران و شکنجه آنان

آیات:

فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً.(1)

{پس، خدا زاغی را برانگیخت. }

- وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ * ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ.(2)

{و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه ها بخور، و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه [قدرت الهی] است. }

- حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ

1- [1]. مائده / 31
2- . نحل / 68 - 69

أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ * وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الهدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبِینَ.(1)

{تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای [به زبان خویش] گفت: «ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند.» سلیمان از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: «پروردگارا، در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس بگزارم و به کار شایسته ای که آن را می پسندی بپردازم و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته ات داخل کن.» و جویای [حالِ] پرندگان شد و گفت: «مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم؟ یا شاید از غایبان است؟ }

تفسیر:

داستان کلاغی که قابیل را یاد داد که چگونه تن هابیل را که کشته بود به خاک بسپارد گذشت. «وَ أَوْحَی رَبُّکَ.» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد. } رازی گفته است: وحی و ایحاء الهام است. مقصود از الهام این است که خدا در جان او این کارهای شگفت را که انسان های خردمند هم از آن در می مانند قرار می دهد. توضیح این مطلب در چند وجه چنین است:

اول این که با صِرف طبع خود، خانه های شش گوش با ضلع های برابر، بدون زیاده بودن گوشه ها بر همدیگر می سازد. در حالی که انسان های خردمند نمی توانند چنین چیزی را جز با ابزاری مانند خط کش و پرگار بسازند.

دوم این که در هندسه ثابت است که کندوها اگر به هر شکلی جز شش گوش بود، میان خانه هایش سوراخ های خالی و بیهوده باقی می ماند. رهنمون شدن این جانور ناتوان به این حکمت پنهان و نکته لطیف از چیزهای شگفت است.

1- 3. نمل / 18-21

سوم این که زنبور عسل ملکه ای دارد که رئیس بوده، پیکرش از دیگران بزرگ تر است و فرمانش بر همه جاری است. همه کارگزار اویند و هنگامی که خسته شود، به دوشش می کِشند و این هم بسیار شگفت آور است.

چهارم این که هنگامی که ملکه از لانه اش به جای دیگر می رود با همه زنبوران می رود؛ و هنگامی که بخواهند او را به لانه اش برگردانند، طبل و ابزار موسیقی می نوازند و به این وسیله می توانند او را به لانه اش برگردانند. این نیز حالت شگفت آوری است. به دلیل اینکه این حیوان با این خصوصیات شگفت آور که نشانه تیزهوشی و زیرکی وی است و چیزی جز الهام پروردگار که حالتی مانند وحی است، نیست برتری پیدا کرده است، خدا درباره او فرموده: «وَ أَوْحَی رَبُّکَ.» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.}

بدان که وحی گاهی درباره پیامبران آمده است مانند آیه «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْیاً.»(1) {و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی.} و گاهی درباره اولیای خدا «وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ.»(2) {و [یاد کن] هنگامی را که به حواریّون وحی کردم.} و گاهی درباره انسان ها «وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی.»(3) {و به مادر موسی وحی کردیم.} و درباره جانوران دیگر مخصوص زنبور عسل است. زجّاج گفته است: جایز است که گفته شود: نحل نام این جانور شده برای این که خدا عسل را که از شکمش بیرون می آید به مردم بخشیده است و غیر زجاج گفته اند: واژه نحل مذکر و مؤنث به کار می رود و در لغت حجاز مؤنث است و خدای تعالی هم آن را مؤنث آورده است. هر جمعی که مفرد آن با تاء به دست بیاید، چنین است.

بدان که زنبور عسل دو نوع است: یک نوع در کوه ها و بیشه ها است و هیچ کس نگاه دار او نیست. نوع دوم در خانه انسان ها و در زیر پرورش آنان است. مقصود خدا از این که فرمود: «أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ» {که از پاره

1- . شوری / 51
2- . مائده / 111

3- . قصص / 7

ای کوه ها و از برخی درختان خانه هایی برای خود درست کن} نوع اول و از «وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ.» {و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن.} نوع دوم است. فرمود: بعضی از کوه ها و بعضی درخت ها. تا زنبور عسل در هر کوه و درختی لانه نسازد. بلکه در جایی لانه بسازد که شایسته و هماهنگ با مصلحت های وی باشد.

درباره نحوه امر اختلاف شده است. برخی گفته اند: بعید نیست این جانوران عقلی داشته باشند که امر و نهی خدا به آن عقل وارد آید. دیگران گفته اند: چنین نیست. بلکه مقصود از امر این است که خدا طبع و غریزه ای به آن ها داده است که چنین حالاتی را سبب می شود.

«ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ.» {سپس از همه میوه ها بخور.} در کتب طب دیدم که خدای تعالی چنان این جهان را تدبیر کرده است که شب ها در هوا نم لطیفی پدید آید و بر برگ درختان بنشیند. گاهی این نم بر برگ و شکوفه درخت ها پراکنده می شود و گاهی زیاد است که اجزاء محسوسی از آن گرد هم می آیند. نوع زیاد آن مانند ترنجبین که نمی است که از آسمان فرود می آید، محسوس بوده و در بعضی شهرها گرد درختان جمع می شود. اما نم کم همان است که خدا به زنبور عسل الهام کرده که آن ریزه ها را از گل ها و برگ درخت ها با دهان برمی دارد و می خورد و هنگامی که سیر می شود بار دیگر از آن ذره ها به دهان می گیرد و به لانه می آورد و در آن می گذارد. گویا می خواهد برای خود غذا ذخیره کند. هنگامی که مقدار زیادی از این ذرات نمناک جمع شوند، این ذرات همان عسل خواهند بود.

برخی مردم می گویند: زنبور عسل از گل ها و برگ های خوش بو می خورد و در شکمش آن ها را تبدیل به عسل می کند و آن را استفراغ می کند. گفته قبلی خردمندانه تر بوده و با بررسی هماهنگ تر است. زیرا ترنجبین در مزه و شکل به عسل نزدیک است و شکی نیست که ترنجبین، نمی است که در هوا پدید آمده، بر برگ درخت و گل می نشیند. پس زنبور عسل هم چنین است. به علاوه اینکه ما می بینیم که زنبور، عسل می خورد، و به همین جهت هنگامی که عسل را از خانه او درمی آوریم، مقداری را در آن باقی می گذاریم تا غذایش باشد. پس می دانیم که

غذای او همان عسل است و او به این جهت بر روی درختان و شکوفه ها می نشیند که از اجزاء نمناک عسلی که از آسمان بر درخت و شکوفه فرود آمده است تغذیه نماید.

هنگامی که این را دانستی، گوییم: «ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ.» {سپس از همه میوه ها بخور.} بنا بر قول اول مِن به معنی ابتداء خواهد بود نه به معنی تبعیض. «فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً.» {و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی.} یعنی راه های عسل ساختن که به تو فهمانده و الهام نموده یا مراد این باشد که در جُستن میوه ها راه های پروردگارت را بپیمای. درباره ذللا دو نظر وجود دارد. اول این که حال برای سبل باشد، زیرا خدای تعالی راه ها را برای زنبور رام و هموار و آسان نموده است مانند آیه «هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً.»(1) {اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید.} نظر دوم این که حال برای ضمیر در فاسلکی باشد. یعنی ای زنبور عسل، آنچه من گفته ام را فرمانبردارانه و بدون خودداری به جای آور. «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونها.» {[آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید.} در این جا از خطاب به غیبت برگشته است. سبب این برگشت این است که مقصود از ذکر این احوال این است که انسان مکلف است از آن ها به نیروی خدا و حکمت و حسن تدبیر او در عالم بالا و پایین پی ببرد و گویا خدا پس از خطاب به زنبور عسل به آنچه گذشت، انسان را مخاطب ساخته و گفته است: همانا به این زنبور عسل این عجائب را الهام کردیم تا از شکم آن ها شربتی چند رنگ بیرون بیاید.

گفتیم: برخی مردم می گویند: عسل از ذره های نم است که در هوا پدید آمده، در کنار درختان و روی برگ و گل می نشیند و زنبور آن را به دهان می گیرد. بنابراین مقصود از این که از شکم آن ها بیرون می آید این است که از دهان آن ها بیرون می آید. هر سوراخی در درون تن شکم نامیده می شود. آیا ندیده ای که عرب ها می گویند: (بطون مغز) و مقصود سوراخ های مغز است. همچنین در این جا

1- . ملک / 15

از شکمشان بیرون می آید یعنی از دهانشان. ولی طبق گفته اهل ظاهر که زنبور عسل برگ و گل می خورد و سپس عسل را استفراغ می کند، سخن روشن است.

عسل را شربت خوانده است، زیرا گاهی به تنهایی به عنوان شربت مورد استفاده قرار می گیرد و گاهی با آن شربت می سازند. نیز عسل را دارای رنگ های مختلف خوانده که منظور ابطال عقیده به طبع در تأثیر ماده این جسم است که با این که یک طبع دارد چند رنگ پدید می آورد. این دلیل بر این است که این رنگ ها ناشی از تدبیر فاعل مختار است نه طبع.

در این که فرموده درمان مردم است، دو قول است. اول و صحیح این که درمان بخش، صفت عسل است. اگر سوال شود: چگونه عسل درمان مردم است در حالی که نسبت به صفراء ضرر داشته و سوداء را به جنبش در می آورد؟ پاسخ می دهیم: خدای تعالی نفرموده: درمان همه مردم است از هر دردی در هر حالی. بلکه به جهت آنکه در آن درمان در بعضی شرایط هست کمتر معجونی هست که با مخلوط کردن عسل تمام تر و کامل تر نشود و شربت هایی که از آن می سازند برای بیماری های بلغمی بسیار سودمندند.

قول دوم از مجاهد است که در قرآن درمان مردم است. پس قضیه زنبور عسل در جمله «مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ» تمام می شود و جمله «فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ.» آغاز سخن تازه ای است. یعنی قرآن مانند همین قضیه ای که از زنبور عسل گذشت درمان مردم از کفر و بدعت است. بدان این قول از دو جهت سست است: اول این که ضمیر باید به نزدیک ترین مرجع مذکور برگردد و آن همان «شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ» است. اما حکم به اینکه به قرآن بر می گردد با اینکه نامش پیش تر نیست تناسب ندارد. دوم این که مردی نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: برادرم از درد شکمش شکوه دارد. حضرت فرمود: عسل به او بنوشان. رفت و برگشت و گفت: به او عسل نوشاندم و سودی نداشت. باز فرمود: برو عسلش بده و فرمود: خدا راست گفته است و شکم برادرت دروغگو است. وی به او نوشاند و او بهبود یافت چنان که گویا از بند آزاد شده است.

اینکه فرمود: خدا راست گفته است تعبیر کردند به آیه «فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ.» و این تنها وقتی درست است که مراد از درمان بخش، عسل باشد.

اگر کسی بگوید: پس معنی شکم برادرت دروغگو است چیست؟ گوییم: چون به نور وحی می دانست که اثر عسل به زودی روشن می شود و در این حال روشن نبوده است، این مانند دروغ و اظهار خلاف واقع بوده و به همین جهت با لفظ دروغ از آن تعبیر کرده است.(1)

تفسیر آیات سوره نمل گذشت و این آیات دلالت بر شرافتی درباره مورچه و دلالت بر برخی از چیزهایی که ذکر خواهد شد دارند. آیات هدهد دلیل بر ارجمندی او و برخی احوالش که ذکر خواهد شد دارد. داستان وی گذشت و مقداری از آن هم در پی خواهد آمد.

دمیری گفته است: نحل مگس عسل است و گذشت که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: همه مگس ها به جز نحل در آتشند.

مفرد نحل، نحله است. یحیی بن وثاب «أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحَلِ» و جمهور «إِلَی النَّحْلِ» خوانده اند. زجاج در تفسیر سوره نساء گفته است: نحل نامیده شده است چون خدای تعالی عسلی که از او بیرون می آید را به مردم بخشیده است، زیرا نحله به معنی هدیه است. در شرف او همین بس که خداوند فرموده است: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.} پس خدا به او وحی نموده، او را ستایش نمود. او جای شکوفه ها را در پس بیابان ها می داند و بر هر شکوفه زیبا (عبقه) می افتد و سپس از روی گل با حفظ آنچه از آب دهانش نگاه می دارد و به صورت شربت بیرون می ریزد، برمی خیزد.

در عجائب المخلوقات گفته است: روز عید فطر را روز رحمت خوانند. چون که خدا در آن به زنبور عسل ساختن عسل را وحی کرد و روشن ساخت که در زنبور عسل عبرت بزرگی است، زیرا وی جانوری با فهم، زیرک، دلیر، عاقبت بین، فصل شناس، موسم باران شناس، دانای به تدبیر چراگاه و غذا، فرمانبر بزرگِ خود، خوار در برابر فرمانده، هنرمند و شگفت آفرینش است.

1- . تفسیر رازی

ارسطو گفته است: زنبور عسل نُه گونه است که شش گونه آن با هم آشیانه می گیرند و غذایشان از فزونی شیرینی و تری ها که از گل ها و برگ ها تراوش می کند است. آن ها همه این شیرینی ها و تری ها را جمع کرده، از آن عسل و ظرف های آن را می سازند. آن ها با آن شیرینی ها و تری ها رطوبت های چربی جمع آوری می کنند که از آن جایگاه عسل که شمع باشد را درست می کنند. زنبورها آن را با خرطوم خود می گیرند و بر روی دو ران خود جابجا می کنند و از ران خود به پشت خود می برند.

دمیری گفته است: از قرآن برمیآید که زنبور عسل روی گُل میچرد و آن گُل در درونش عسل می شود و او عسل را از دهان خود بیرون می اندازد که از آن خروارها عسل فراهم می گردد. خدا فرموده: «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ.» {سپس از همه میوه ها بخور و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است.} اینکه فرمود: «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ.» {سپس از همه میوه ها بخور.} مقصود برخی از میوه هاست، مانند قول خداوند متعال: «وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ.»(1) {و از هر چیزی به ما داده شده است.} که مقصود بعضی از آن ها است.

اختلاف رنگ عسل به سبب اختلاف نوع زنبور عسل است و چه بسا مزه اش بر اثر چراگاه گوناگون شود. از این باب است گفته زینب (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به پیامبر صلی اللّه علیه و آله که هنگامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله بوی شیره خار مغیلان (عرفط) را یافت، به او گفت: آیا شیره خار مغیلان خورده ای؟ حضرت فرمود: نه؛ بلکه عسل خورده ام. زینب گفت: پس زنبور عسل شیره خار مغیلان خورده بوده است (جرس کرده بوده است). این حدیث در دو صحیح بخاری و صحیح مسلم و کتب دیگر، مشهور است.

از کارهای زنبور عسل در تدبیر زندگی این است که هنگامی که جای پاکی می یابد، در آن از شمع خانه می سازد. سپس خانه شاهان را می سازد و پس از آن

1- . نحل / 16

خانه های زنبورهای نر را که بیکاره اند و نرها کوچک تر از ماده هایند و مایه درون کندو ها (الخلی) را زیاد می کنند. هنگامی که زنبورها بیرون می آیند همه با هم هستند. آن ها در هوا بالا رفته، با هم به خانه ها برمی گردند.

زنبور عسل، نخست شمع ساخته، سپس تخم می گذارد، زیرا آن برای زنبور عسل به جای آشیانه برای پرنده است. وی هنگامی که تخم می ریزد، بر آن می نشیند و مانند پرنده آن را گرم می کند. از آن تخم کرمی برآمده، غذا می خورد و سپس به پرواز در می آید.

زنبور عسل بر چند گل نمی نشیند. بلکه بر یک گل می نشیند. وی برخی خانه ها را پر از عسل کرده، برخی را پر از جوجه می نماید. شیوه وی این است که هنگامی که از پادشاهش تباهی ببیند، وی را بر کنار می کند یا می کُشد و بیشتر اوقات در بیرون خانه می کُشد. پادشاه جز با همه زنبورها بیرون نمی آید. هنگامی که از پرواز درمانده شود او را به دوش می کشند. توضیح این مطلب در پایان کتاب در واژه یعسوب می آید. ویژگی پادشاه این است که نیش گزنده ندارد. بهترین پادشاهان سرخ ها هستند و بدترین آن ها آنانند که خال های سیاه دارند. زنبورهای عسل کارها را قسمت می کنند؛ برخی شمع و برخی عسل می سازند. برخی آب می کشند. برخی خانه می سازند. خانه هایشان از شگفت انگیزترین چیزها است. زیرا شش گوشه است و به نحوی است که پاره نمی شود. گویا با یک نتیجه گیری هندسی ساخته شده باشد. این خانه در دائره ای شش گوش و بی اختلاف است که به همین جهت به هم پیوسته است تا آنجا گویا یک تکه شده است، زیرا اشکال از سه گوش تا ده گوش را که به هم بچسبانند به غیر از شکل شش گوش، هیچ کدام به هم پیوسته نمی شوند و میان آن ها رخنه می افتد. همه این کارها را بی اندازه گیری و ابزار و تفکر می کند و این ها خلقت خدای لطیف آگاه و الهام او به وی است. چنانچه خدای تعالی فرموده: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ.»(1) {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره ای

1- . نحل / 69

کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن. }

بیندیش در کمال و نیکی فرمانبرداری او نسبت به فرمان پروردگارش که چگونه در این سه جا خانه می سازد؛ کوه ها، درخت ها و خانه های مردم، آن جایی که سقف می بندند، یعنی سقف را بنا می نهند. برای آن ها جز در این جاها لانه ای نمی بینی. بیندیش که چگونه است که زنبور عسل بیشتر در کوه ها خانه می سازد که در آیه اول آمده است. سپس در درخت ها که در مرتبه دوم آمده است و سپس در خانه های مردم که کمترین لانه آن ها در آن است. بنگر چگونه فرمانبری نیک او را واداشته است که خانه ساختن را از چریدن زودتر انجام دهد. وی ابتدا خانه می سازد. سپس به قصد چرا بیرون می رود و آن گاه به خانه برمی گردد، زیرا پروردگارش به او دستور داده است ابتدا خانه بسازد و سپس به چرا برود.

در احیاء گفته است: بنگر به زنبور عسل چگونه خدا به او وحی کرده تا از کوه ها خانه ساخته، و چگونه خدا از لعابش شمع و عسل بیرون آورده و یکی را روشنی و دیگری را درمان قرار داده است. سپس اگر در کارهای عجیبش از خوردن گل ها، دوری از پلیدی ها و نجاسات، فرمانبری از یک نفر از میان خودش که بزرگ تر آن ها است. و سپس آنچه خدای تعالی از عدل و انصاف در میان آن ها در سلطه امیرشان درآورده است تا آنجا که اگر یکی آلوده به در لانه بیاید او را می کُشد بیندیشی، اگر خودشناس باشی و در اندیشه شکم و فَرج و شهوت نفس خود نباشی و سرگرم به دشمنی رقیبان و دوستی رفیقان نباشی، در شگفت می مانی. سپس همه این ها را به کناری بگذار و به خانه سازی او بپرداز که از ماده شمع و به شکل شش گوش خانه می سازد. خانه گِرد، چهار گوش و پنج گوش نمی سازد؛ بلکه تنها شش گوش را برمی گزیند، زیرا خاصیتی دارد که به فهم مهندس نمی رسد و آن این است که پهن ترین و جادارترین اشکال شش گوش است، زیرا از مربع گوشه های تنگی بیکاره می ماند و شکل زنبور دراز و گِرد است و مربع را رها کرده تا گوشه هایش تهی نمانند. اگر خانه اش را دایره ای می ساخت، در بیرون آن رخنه هایی تهی می ماندند، زیرا اگر دایره ها را کنار هم جمع کنیم به همدیگر نمی چسبند و از میان

اشکال شکلی به جز شش گوش نیست که در عین اینکه در جاداری نزدیک به دایره باشد، هنگام کنار هم چیده شدن به هم بچسبد و این مطلب مخصوص به شش گوش است. ببین چگونه خدای تعالی به زنبور عسل با همه کوچکیش، این مطلب را از روی لطف و عنایت به هستی او در چیزی که برای گوارایی زندگیش لازم است، الهام کرده است. پس خدا منزه است .چقدر بزرگ مرتبه است و چقدر لطف و نعمت او گسترده است.

در طبع زنبوران عسل است که از همدیگر می گریزند و با هم در کندوی خود می جنگند. هر که را نزدیک کندوی آن ها شود می گزند و چه بسا کسی که گزیده شده بمیرد. هنگامی که یکی از آن ها درون سوراخ بمیرد، او را بیرون می اندازند. نظافت در طبع او است و از این رو فضله خود را بیرون لانه می اندازد، چون فضله اش بدبو است.

او در بهار و پاییز عسل می سازد. عسل بهاری بهتر است. زنبور عسل ریز از درشت بیشتر کار می کند. او از آب گوارا و زلال می نوشد و هر جا باشد آن را می جوید. از عسل جز تا حد سیری نمی خورد. اگر عسل لانه کم شود، به جهت ترسی که بر خود دارد، آب بر آن می ریزد تا مبادا به پایان رسد. زیرا هنگامی که عسل لانه پایان یابد، زنبورها خانه های پادشاهان و نرها را خراب می کنند و چه بسا هر که را در آن ها باشد بکشند.

یک حکیم یونانی به شاگردانش گفت: مانند زنبور عسل باشید. گفته شد: چگونه؟ گفت: آن ها در لانه خود بیکار را رها نمی کنند و او را می رانند و از لانه بیرون می کنند، چون جا را تنگ کرده، عسل را می خورد و به کارگر ها بیکاری می آموزد.

زنبور عسل مانند مار پوست می اندازد. او از صدای لذت بخش و طرب ناک خوشش می آید. بید (سوس) آفت وی است و درمانش این است که در هر کندو یک مشت نمک ریخته شود و هر ماه کندوها باز شود و با سرگین گاو (اخثاء) دود داده شود.

در طبع او است که هنگامی که از کندو پرواز می کند، چرا نموده و به کندو بر می گردد. هر زنبور بی خطا به جای خود بر می گردد. مردم مصر در کشتی ها، درهای کندوها را دور می دهند و آن ها را به جایی که گل و درخت است سیر می دهند. آن ها درهای کندوها را باز می کنند. زنبورها از کندوها بیرون می روند و همه روز را می چرند و شب به کندوها باز می گردند. هر زنبور به جای خود رفته، خطا نمی کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مؤمن مانند زنبور عسل است. پاکیزه می خورد و پاکیزه قرار می دهد. می افتد؛ ولی شکسته و تباه نمی گردد.

در شعب الایمان بیهقی آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن مانند زنبور عسل است. اگر همراه او باشی، به تو سود می دهد. اگر با او مشورت کنی، به تو سود می دهد. اگر با او همنشین شوی، به تو سود می دهد و همه چیزش سود است. زنبور عسل هم همه چیزش سود است.

ابن اثیر گفته است: وجه شباهت مؤمن با زنبور عسل در مهارت، تیزهوشی، بی آزاری، عزت، سودمندی، قناعت، کوشایی در روز، دوری از پلیدی ها، پاکی غذا، نخوردن از دست رنج دیگران، بخشش و فرمانبری از فرمانده است. زنبور عسل آفاتی دارد که وی را از کار باز می دارد؛ مانند تاریکی، ابر، باد، دود، آب و آتش. مؤمنان هم آفاتی دارند که آن ها را از کار باز می دارند؛ مانند تیرگی، غفلت، ابر تردید، باد فتنه، دود حرام، آب رفاه و آتش هوس.

در مستدرک دارمی آمده است: امیر المومنین علیه السّلام فرمود: در میان مردم مانند زنبور عسل در پرواز کنندگان باشید. هیچ پرنده ای نیست جز آنکه او را ناتوان می شمارد، در حالی که اگر پرنده ها می دانستند در درون خود چه چیزی از برکت دارد با آن چنین نمی کردند. با مردم با زبان و تن در آمیزید و در کردار و دل جدا باشید. زیرا هر کس دارای همان چیزی است که انجام می دهد و هر کس روز قیامت با کسی است که او را دوست دارد.

همچنین در همان است که ابن عباس از کعب الاحبار پرسید وصف رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در تورات چگونه می یابی؟ گفت: در می یابم که: محمّد بن عبد اللّه است. در مکه زاده شده و به مدینه می کوچد. فرمانروایی اش در شام

ص: 262

است. دشنام نمی دهد. در بازارها فریاد نمی کشد. بدی را به بدی سزا نمی دهد؛ بلکه می بخشد و چشم پوشی می کند. امتش سپاس خدا را در هر خوشی و بدی می گویند. آن ها اندام خود را پاکیزه می کنند. میان خود را لنگ می بندند. مانند آن که در نبرد خود صف می کشند، در نماز صف می کشند. طنین صدای آن ها در مساجدشان مانند طنین صدای زنبور عسل است. فریاد آن ها در فضای آسمان شنیده می شود.

ابن خلکان در شرح حال عبد المؤمن بن علی پادشاه مغرب گفته است: پدرش کوره پز بود. در خردسالی در خانه پدر خوابیده بود و پدرش گِل را تبدیل به سفال می کرد. پدرش بانگی در آسمان شنید و سر برداشت. ابر سیاهی از زنبور عسل دید که سراسر خانه را پُر کردند و بالای سر پسرش که در خواب بود جمع شدند و او را پوشاندند. آن ها مدتی بر سر او ماندند و از سر او برخاستند، ولی وی دردی از آن ها احساس نکرد. در نزدیکی وی، مردی فال بین بود. پدرش به او گزارش داد. او گفت: نزدیک است مردم مغرب گرد پسر تو را بگیرند و چنین شد. کار او به جایی رسید که مشهور این است که وی پادشاه مغرب از بالا تا پایین شد.

بیشتر مردم بر اینند که عسل از دهان زنبور بیرون می آید. علی بن ابی طالب علیه السّلام درباره خواری دنیا فرمود: فاخرترین جامه انسان در دنیا آب دهان کرمی است و شریف ترین نوشیدنی او فضله زنبور عسل است. ظاهر این روایت این است که عسل از غیر دهان است. آنچه از امیر المومنین علیه السّلام معروف است این است که فرمود: دنیا شش چیز است: غذا، نوشیدنی، پوشیدنی، سوار شدنی، به ازدواج در آمدنی و بوییدنی. بهترین خوراک آن عسل است که درآمیخته با آب دهان مگسی است. بهترین نوشیدنی آن آب است که نیکوکار و بدکار در آن یکسانند. بهترین جامه آن ابریشم است که بافته کرم است، بهترین سوارشدنی آن اسب است که روی آن مردان کشته می شوند. بهترین به ازدواج درآمدنی آن زن است که ادراری در ادرار است. بهترین بوییدنی آن مُشک است که خون جانوری است.

حق این است که عسل از درون زنبور عسل است. ولی نمی دانیم از دهان است یا غیر آن. عسل جز با گرمی نَفَس زنبور عسل نیکو نمی شود. أرسطو کندویی از شیشه ساخت تا نگاه کند چگونه عسل می سازند و عسل نساختند تا وقتی که

ص: 263

کندو را از درون شیشه گل اندود کرد. غزنوی و دیگران چنین گفته اند. در تفسیر اوسط کواشی روایت داریم: عسل از آسمان فرود می آید و در جاهایی از زمین می روید. زنبور عسل آن را می نوشد و سپس به کندو می آید و عسل را در شمع تهیه شده برای عسل در میان کندو می ریزد. چنان نیست که برخی مردم می پندارند از فزونی های غذای او است و در معده تبدیل به عسل می شود. می گویم: خداوند داناتر است.(1)

توضیح: «عبق به الطیب» یعنی بوی خوش نسبت به آن پیوسته شد. «رُضاب» به معنی آب دهانی که کم کم سر کشیده می شود است. «جرست» به معنی با زبان لیسیدم است. «عرفط» درخت مغیلان است و شیره ای بدبو دارد. «خلی» چیزی است که در آن زنبور عسل، عسل تولید می کند. «سوس» کرمی است که در پشم می افتد. «اخثاء» جمع خثی فضله گاو است.

روایات:

1. تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا دره ای دارد که در آن طلا و نقره می روید. آن دره را با ناتوان ترین آفریده اش که مورچه است نگهداری می کند. اگر شتران گردن بلند آن را بخواهند، نمی توانند بر آن تسلط یابند.(2)

2. حیاه الحیوان: نمل (مورچه) که جمع آن نمال است، معروف است. زمین نمله، زمین مورچه دار و غذای منمول غذایی است که مورچه در آن افتاده است. نمله با ضمّه سخن چینی است. مرد نمل یعنی سخن چین. چه خوش سروده است: قناعت کن که بی روزی نمی مانی، پروردگار ما یک مورچه را فراموش نمی کند. اگر روزگار جلو آید، برایش بایست و اگر بازگشت، برای او به خواب برو.

مورچه را به جهت تنملش نمله می گویند. «تنمل» عبارت از جنبش زیاد و کمی دست و پای وی است. مورچه ازدواج نمی کند و آبستن نمی شود. همانا چیز پستی از او بر زمین می افتد و بزرگ می شود تا تخم گشته، از آن مورچه پدید آید. هر تخمی

1- [1]. حیاه الحیوان 2 : 245- 248

2- [2]. تفسیر قمی: 476

بیض نامیده می شود، مگر تخم مورچه که بیظ نامیده می شود. مورچه برای جستن روزی راه های فراوانی دارد. هنگامی که چیزی می یابد، دیگران را آگاه می سازد تا نزد آن بیایند. گفته شده است: کار آگاهی دادن را رئیسان مورچه ها انجام می دهند.

در طبع او است که غذایش را در تابستان برای زمستان انبار می کند. از چاره جویی هایش این است که هنگامی که از روییدن دانه هایی که فراهم آورده می ترسد، آن ها را به دو نیم تقسیم می کند؛ به جز تخم گشنیز که آن را به چهار بخش تقسیم می کند، زیرا به او الهام شده است که هر نیمه از تخم گشنیز هم می روید. هنگامی که از پوسیدن دانه نگران شود آن را روی زمین آورده، پهن می کند و این کار را بیشتر در شب و در پرتو ماه می کند.

گفته شده است: زندگی وی و پایداری او با خوردن نیست، زیرا شکم ندارد که غذا در آن برود و تنش دو نیمه است. خوراک وی هنگامی است که دانه را می بُرد و همان بو کشیدن دانه است.

از سفیان بن عیینه نقل شده است که گفت: به جز انسان، کلاغ زاغی، مورچه و موش موجود دیگری غذای خود را ذخیره نمی کند. در احیاء در باب توکل این مطلب را قطعی دانسته است. برخی گفته اند: بلبل نیز غذای خود را ذخیره می کند. گفته شده است: کلاغ زاغی انبارهای زیر زمینی دارد، ولی آن ها را فراموش می کند.

مورچه بینی تیزی دارد. سبب نابودی اش روییدن بال او است که وسیله فراوانی روزی گنجشک ها می شود؛ زیرا او را در حال پروازش شکار می کنند. أبو العتاهیه در شعر خود به این مطلب اشاره کرده است: هنگامی که بال های مورچه به حد پرواز برسد، مرگش نزدیک شده است. رشید پس از بیچارگی برمکیان بسیار بدین شعر تمثل می کرد.

مورچه با شش دست و پایش شهری برای خود بنا می کند. سپس در آن پیچ هایی قرار می دهد تا آب باران در آن جاری نشود. بسا برای همین، شهری بالای شهرش می سازد. این کار را برای ترس از بلبل نسبت به آنچه ذخیره کرده است، انجام می دهد.

بیهقی در شعب گفته است: عدی بن حاتم طائی نان برای مورچه ها ریز می کرد و می گفت: این ها همسایه اند و حق همسایگی دارند.

در باب وحش از فتح بن خرشف می آید که وی زاهد بود و برای مورچه ها هر روز نان ریز می کرد و در روز عاشورا نان را نمی خوردند.

در جانوران چیزی جز مورچه نیست که چند برابر وزن خود را چندین بار به دوش بکشد. او به چند برابرِ چند برابر هم راضی نمی شود و هسته خرما را هم که از آن سودی نمی برد می کِشد. این کار از روی حرص است. او خوراک چند سال را اگر زنده بماند گرد می آورد؛ با این که یک سال بیشتر عمر نمی کند. از کارهای شگفتش این است که در زیر زمین لانه می کند و در آن چند خانه، دهلیز، اتاق و طبقه های آویزان می سازد و همه را پر از دانه و ذخیره برای زمستان می کند.

رسته ای از مورچه را فارسی می گویند که میان مورچه ها مانند زنبور در میان زنبور عسل هستند. رسته ای را مورچه شیر می نامند که جلویش مانند روی شیر و عقبش مانند مورچه است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یک پیامبر زیر درختی منزل کرد و مورچه ای او را گزید. او فرمان داد بار و بنه اش را از زیر آن بیرون آوردند و آن را آتش زدند. خدا به او وحی کرد: چرا تنها یک مورچه را آتش نزدی؟

ابو عبد اللَّه ترمذی در نوادر الاصول گفته است: او را بر سوزاندن مورچه سرزنش نکرد. بلکه بر این که بی گناه را به جرم گناه کار کیفر داد، سرزنش نمود. این پیامبر، موسی بن عمران علیه السّلام بود که گفته بود: پروردگارا! مردم یک آبادی را به گناهشان عذاب می کنی در حالی که در میان آن ها فرمانبر نیز هست؟ گویا خدا خواست این مطلب را به وی از جانب خودش بنماید؛ گرما را بر او مسلط کرد تا پناه به درختی برد که در سایه اش بیاساید و نزد آن درخت سوراخ مورچه بود. او خوابش گرفت و هنگامی که لذت خواب را چشید، مورچه ای او را گزید. او آن ها را پامال و نابود کرد و لانه شان را سوزاند. خدا این آیه را عبرت او قرار داد که یک مورچه او را گزید ولی او دیگران را کیفر داد و خواست او را آگاه کند که کیفر خدا فرمانبر و نافرمان را در بر می گیرد. ولی برای فرمانبر رحمت و پاکی و برکت

ص: 266

بوده، برای نافرمان بدی و ناخوشی و دشمنی است. بنابراین، این حدیث دلالت بر کراهت و حرمت کشتن مورچه ندارد، زیرا راندن آزار رساننده به نفس حلال است. کسی در آفریده های خدا محترم تر از مؤمن نیست و خدا راندن مومن از نفس با زدن و کشتن را حلال کرده است؛ تا چه رسد به حشرات و جانورانی که مسخر انسان قرار داده شده اند و انسان بر آن ها تسلط داده شده است و هنگامی که او را آزار دهند، کشتن آن ها برای وی مباح است. اینکه فرمود: چرا یک مورچه را نکشتی؟ دلیل است بر اینکه آنچه آزار بدهد کشته می شود و هر کشتاری که برای سود یا دفع زیان باشد، نزد علماء اشکالی ندارد و مخصوص همان مورچه که گزیده، نیست، زیرا مقصود قصاص نیست. وگرنه می فرمود: چرا همان مورچه که تو را گزید نکشتی. در حالی که فرمود: یک مورچه ای را نکشتی که شامل بی گناه و گناه کار است. از اینجا دانسته می شود که منظور آگاهی دادن به او در پاسخ به پرسش از هلاک کردن یک آبادی که در آن مطیع و عاصی وجود دارد، است.

گفته اند: در شرع آن پیامبر کیفر جانور به سوزاندن روا بوده است. از این رو خدا او را بر سوزاندن تعداد زیاد سرزنش کرد که فرمود: «چرا یک مورچه را نسوزاندی.» و این مطلب با شرع ما ناسازگار است، زیرا که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از عذاب دادن جانور با آتش نهی کرده و فرموده است: «با آتش جز خدای تعالی عذاب نمی کند.» سوزاندن جانور جایز نیست، مگر آنکه انسانی را سوزانده باشد که ورثه او حق قصاص به سوزاندن جانی دارند.

اما کشتن مورچه در مذهب ما جایز نیست. برای حدیث ابن عباس که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کشتن چهار جاندار: مورچه، زنبور عسل، هدهد و جغد نهی کرد. منظور مورچه بزرگ سلیمانی است، چنانچه خطّابی و بغوی در شرح سنه گفته اند. ولی مورچه ریز که آن را ذر می نامند کشتنش جایز است. مالک کشتن مورچه را مکروه دانسته مگر در صورتی که زیان برساند و جز با کشتن رانده نشود. ابن ابی زید کشتن مورچه ای را که آزار برساند مطلقا جایز دانسته است. گفته شده است: همانا خدا آن پیامبر را برای این سرزنش نمود که انتقام آزار رساندن یکی از آن ها به خود را با نابود کردن گروهی از آن ها گرفته است و بهتر این بود که گذشت

کند و شکیبا باشد. ولی پیامبر چنین فهمید که این نوع از حشرات آزار دهنده انسانند و احترام انسان بیش از جانوران دیگر است و اگر تنها به همین قصد بود وقصد انتقام نداشت، سرزنش نمی شد و سرزنش او برای انتقام گرفتن بود. و اللَّه اعلم.

طبرانی در معجم اوسط خود و دارقطنی آورده اند: هنگامی که خدا با موسی سخن گفت، موسی جای پای مورچه را بر سنگ سخت از ده فرسنگ راه می دید.

ترمذی حکیم در نوادرش نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نام شرک را برد و فرمود: شرک در میان شما از آواز پای مورچه نهان تر است. تو را به چیزی راهنمایی کنم که هنگامی که به جا آوری خدا ریز و درشت شرک را از تو می برد. سه بار بگو: اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أُشْرِکَ بِکَ شَیْئاً وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ أَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لَا أَعْلَمُ. بار خدایا، من به تو پناه می برم از این که چیزی را با تو شریک سازم در حالی که می دانم و از تو آمرزش می خواهم درباره آنچه نمی دانم.

نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دو مرد را نام بردند. یکی عابد و دیگر عالم. فرمود: فضل عالم بر عابد چون فضل من است بر پست ترین شما. سپس فرمود: همانا خدای تعالی و فرشته هایش و اهل زمین همه، تا مورچه در سوراخش و تا ماهی در دریا، برای آموزنده خیر به مردم رحمت می خواهند. ترمذی گفته است: حدیث خوب و درست است.

ابا عثمان حسین بن حرث خزاعی گفته است: شنیدم که فضیل بن عیاض می گفت: دانای آموزش دهنده در ملکوت آسمان ها بزرگ خوانده می شود.

روایت شده است که مورچه ای که با سلیمان علیه السّلام گفتگو کرد، برایش یک دانه هدیه برد و وی آن را در مشت نهاد و آن مورچه گفت: آیا نمی بینی که آنچه مال خداست را برایش هدیه می بریم و گرچه او بی نیاز است از ما می پذیرد. اگر بنا باشد که به بزرگوار به اندازه بزرگی اش هدیه داده شود، دریا نیز اگر در ساحل بزرگی وی قرار گیرد، کوچک خواهد بود. ولی ما به کسی هدیه می دهیم که او را دوست داریم. پس او به واسطه هدیه از ما راضی می شود و از هدیه دهنده سپاس گزاری می کند. این رفتار جز از کسی که رفتار کریمانه دارد صادر نمی شود؛ و

ص: 268

الا در ملک ما رفتاری که مشابه آن باشد، نیست. سلیمان علیه السّلام گفت: خدا به شما برکت بدهد. از اثر دعای سلیمان مورچه بیشترین آفریده های خدا است.

نقل شده است: مردی از مأمون درخواست کرد برای شنیدن مطلبی از او بایستد. وی نایستاد. تقاضا کننده گفت: یا امیر المؤمنین! خدا سلیمان بن داود علیه السّلام را برای شنیدن سخن مورچه به ایستادن واداشت. من نزد خدا از مورچه کمتر نیستم و تو نزد خدا بزرگ تر از سلیمان علیه السّلام نیستی. مأمون گفت: راست گفتی و ایستاد و سخن او را گوش داد و نیازش را برآورد.

فخر الدین رازی در تفسیر قول خدای تعالی «حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ.» (1) {تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای [به زبان خویش] گفت: «ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند.» } گفته است: وادی نمل در شام است و مورچه بسیار دارد. اگر گفته شود: چرا واژه علی آورده؟ گویم از دو جهت است: اول این که از سوی بالا آمدند و به همین جهت حرف استعلاء آورده است. دوم این که مقصودش این است که همه وادی را تا پایان درنوردیدند. از باب اینکه می گویند «أتی علی شیء» به معنی در نوردیدن آن چیز.

مورچه این سخن را گفت و دور از باور نیست. زیرا دانش و سخنوری برای مورچه فی نفسه ممکن است. خدا هم بر هر چیز ممکن توانا است. از قتاده حکایت است که به کوفه آمد و مردم گردش را گرفتند. گفت: از هر چه می خواهید بپرسید. ابو حنیفه که پسری نوجوان بود حاضر بود و گفت: از او بپرسید مورچه سلیمان علیه السّلام نر بود یا ماده؟ او در جواب ماند. ابو حنیفه گفت: ماده بود گفته شد: از کجا فهمیدی؟ گفت: از اینکه خدا فرموده: «قالَتْ نَمْلَةٌ» و اگر نر بود می فرمود: «قال نمله» چون واژه نمله مانند حمامه و شاه برای نر و ماده هر دو استعمال می شود.

1- . نمل / 18

در یکی از کتاب های قابل اعتماد دیدم که این مورچه به پیروانش گفت: در خانه های خود بروند تا نعمت سلیمانی را نبینند و ناسپاس نعمت خدا به آن ها گردند. این هشدار است که همنشینی با دنیا داران ممنوع است.

روایت است که سلیمان به او گفت: چرا به مورچه ها گفتی به سوراخ های خود بروند. ترسیدی من به آن ها ستمی کنم؟ گفت: نه. ولی ترسیدم فریفته جمال و زیور تو شوند و از طاعت خدای تعالی باز مانند.

ثعلبی و غیر او گفته اند: آن مورچه در بزرگی مانند گرگ بوده و شَل بوده است. وی دو بال داشته و از مقاتل نقل شده است که سلیمان سخن او را از فاصله سه میل راه شنید. یکی از علما گفته است: مورچه در ضمن ده نوع از بدیع صحبت کرده است. «یا» به وسیله آن ندا کرده است. «ایّها» به وسیله آن آگاه کرده است. «النمل» به وسیله آن نام برده است. «ادخلوا» به وسیله آن فرمان داده است. «مساکنکم» به وسیله آن وصف کرده است. «لا یحطمنکم» به وسیله آن بر حذر داشته است. «سلیمان» به وسیله آن اسم خاص برده است. «و جنوده» به وسیله آن لفظ عامی را به کار برده است. «و هم» با آن اشاره کرده است. «لا یشعرون» با آن دلیل آورده است.

مشهور این است که مورچه کوچکی بوده و در نامش اختلاف است. گفته شده است: نامش طاغیه بوده است. قول دیگر این است که نامش خرمی بوده است. گفته شده است: مورچه های وادی مانند گرگ بوده اند. نیز گفته شده است: مانند شتران گردن بلند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مورچه را نکُشید؛ چون سلیمان روزی برای درخواست باران بیرون رفت. ناگهان مورچه ای دید که به پشت افتاده، دست ها را بالا آورده و می گوید: بار خدایا! ما از آفریده های توایم و از فضلت بی نیاز نیستیم. خدایا! ما را به گناه بنده های خطاکارت مگیر و بر ما بارانی بباران تا از آن درخت برویانی و ما را از میوه اش خوراک بدهی. سلیمان به قومش فرمود: برگردید، زیرا برای ما کفایت شد و به واسطه دیگری به شما آب نوشانده شد.(1)

1- . حیاه الحیوان 2 : 263-266

3. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: مُحرم باید هر چه را از درنده ها و مارها و غیر آن دو که از آن می ترسد، بکشد. اگر به تو هجوم نیاورند، تو هم قصد آن ها را نکن.(1)

4. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که مُحرم شدی از خدا درباره کشتن هر جانوری بترس؛ جز افعی و عقرب و موش؛ زیرا موش مَشک را سست می سازد و بند آن را بر روی اهل خانه پاره می کند. اما عقرب، پیامبر صلی اللّه علیه و آله دست به سوی سنگ دراز کرد و عقرب آن حضرت را گزید. فرمود: خدا لعنتت کند. نه خوب و نه بد را رها نمی کنی. هنگامی که مار قصد تو را کرد او را بکش و اگر نه نکُش. سگ هار و حیوان درّنده اگر به تو یورش آوردند، آن ها را بکُش وگرنه قصد آن ها را مکن. مار سیاه رنگِ (اسود) بزرگِ حیله گر (غدر) را در هر حال بکُش. به کلاغ و زغن که بر پشت شتر تو بنشینند، سنگ بپران.(2)

توضیح: معنی سست کردن در عبارت مشک را سست می سازد، شکافته شدن مَشک و سستی بند آن است. یعنی مَشک را به دو نیم می کند. یا اینکه به معنی خوردن بند مَشک و در نتیجه ریختن آب آن است. اینکه فرموده باشد: بر اهل بیت آتش می زند، زیرا موش فتیله را می کِشد و در نتیجه سبب آتش گرفتن آنچه در خانه است می شود. در قاموس گفته است: اسود ماری بزرگ است. اسودان مار و عقرب را می گویند. آن را به مَکاری وصف کرده، به جهت حیله گری وی و اینکه ناگهان طعمه اش را می گیرد. صاحب منتقی گفته است: در قاموس آمده است: «غَدِر اللیل» یعنی شب تاریک شد و «غدره» به مانند فرحه مصدر است. گویا وصف مار به غدر کنایه از شدّت سیاهی مار است. حیوان درنده ذکر خاص پس از عام است یا مقصود کامل ترین افراد است که شیر باشد یا گفته شده است که گرگ است.

1- . کافی 4 : 363
2- . کافی 4 : 363

5. قرب الإسناد: امام علی علیه السّلام فرمود: محرم هر چه بر او از درنده یا جز آن یورش کند را می کُشد. زنبور، عقرب، مار، کرکس، گرگ، شیر و هر درنده که بترسد بر او حمله کند و سگ هار را می کُشد.(1)

6. قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام فرمود: در حرم و در حال احرام افعی و مار سیاه رنگِ بزرگ مکار و هر مار بد و عقرب و موش که فاسقی کوچک است کشته می شود. کلاغ و زغن سنگسار می شوند. اگر دزدانی به تو تعرض کردند در برابر آن ها دفاع کن.(2)

7. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: مُحرم زنبور، کرکس، مار سیاه رنگ بزرگ مکار، گرگ و هر چه را بترسد به او حمله کند می کُشد و فرمود: سگ هار همان گرگ است.(3)

توضیح: گرگ گویا تفسیر سگ هار است که در کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمده است. ان شاء اللّه تعالی اخباری در رخصت کشتار برخی جانوران و نهی از کشتار جانوران دیگر در کتاب حج می آید.

دمیری گفته است: افعی مار ماده است و اُفعُوان نر آن است. زبیدی گفته است: افعی ماری نقطه دار، گردن باریک و سر پهن است و چه بسا دو شاخ هم دارد و کار شگفت آورش این است که ابن شبرمه حکایت کرده است: یک افعی پای غلامی را گزید و پیشانی او بر اثر زهر شکافته شد.

قزوینی گفته است: ماری کوتاه دُم بوده، بدترین مارها است که هنگامی که چشمش را برمی کَنند، دوباره چشم درمی آورد و پلک های وی هرگز بسته نمی شود. در سرما چهار ماه زیر خاک پنهان می گردد. سپس بیرون می آید در حالی که دو چشمش تار شده است. وی نزد درخت رازیانه می رود، چشمش را به آن می مالد و روشنی آن باز می گردد.

1- . قرب الإسناد: 66
2- . کافی 4 : 363
3- . کافی 4 : 364

زمخشری گفته است: حکایت است که هنگامی که افعی هزار ساله می شود، نابینا می گردد. خدا به او الهام می کند که چشمش را با برگ تازه رازیانه بساید تا روشنی آن برگردد. چه بسا او در بیابان است و بین بیابان و روستا چند روز فاصله است و وی این مسافت را با وجود درازی راه و کوری درمی نوردد تا اینکه در باغی بدون اشتباه به درخت رازیانه هجوم آورده، چشمش را به آن بکشد و به اذن خدای تعالی بینا گردد.

هنگامی که دمش را ببرند، به همان گونه ای که بوده برمی گردد. وقتی که دندانش را بکِشند پس از سه روز بیرون می آید. اگر سرش را بکوبند تا سه روز می ماند و می جنبد. وی دشمن ترین دشمن انسان است. گاو وحشی افعی را دیوانه وار می خورد. هنگامی که افعی بیمار شود، برگ زیتون می خورد و درمان می شود.

برخی افعی ها با دهان با ماده آمیزش می کنند. نر پس از آمیزش با ماده بی هوش می افتد و ماده آلات او را می گزد و می بُرد و نر در همان لحظه می میرد.(1)

دمیری گفته است: اسود سالخ (پوست انداز) نوعی افعی است که بسیار سیاه است و هر سال پوست می اندازد و به همین جهت سالخ نام گرفته است. در صحیح مسلم و بخاری آمده است پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمان به کُشتن اسودان(دو سیاه) که عقرب و مارند در حال نماز داد.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هنگامی که قضای حاجت می کرد، بسیار دور می شد. روزی برای حاجت رفت و زیر درختی نشست و دو کفش خود را درآورد. سپس یکی را پا کرد و پرنده ای آمد و کفش دیگر را ربود و آن را در آسمان چرخاند و یک افعی سیاه سالخ از آن افتاد. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: این کرامتی است که خدا مرا به آن گرامی داشت. بار خدایا به تو پناه می برم از شر آنچه بر دو پا راه می رود و از شرّ آنچه بر چهار پا راه می رود و از شر آنچه بر شکم راه می رود.(2)

1- . حیاه الحیوان 1 : 19
2- . حیاه الحیوان 1 : 17

دمیری گفته است: عقرب که برای مذکر و مونث با یک لفظ استعمال می شود و بر عقارب جمع بسته می شود، جانداری کوچک از حشرات است. گاهی نیز به مونث آن عقربه و عقرباء گفته می شود. عقرب سیاه و سبز و زرد دارد. همه انواع آن کشنده اند و سبز از همه بدتر است. او طبع مائی(آبی) دارد و دارای بچه زیاد است. همه نوع آن هنگامی که آبستن شود، مرگش در لحظه زایمان است. زیرا وقتی آفرینش بچه هایش کامل شود، شکم او را می خورند و بیرون می آیند و مادر می میرد. جاحظ این گفته را نپسندیده و گفته است: ثقه ای به من گزارش داده است که دیده است عقرب از دهانش می زاید. وی بچه هایش را که به اندازه شپش بوده و زیاد هستند به دوش می کشد. آنچه جاحظ گفته است درست است.

جاحظ گفته است: بدترین حالتی که عقرب دارد زمانی است که حامله باشد. او هشت پا دارد و چشمش در پشتش است. از کار های شگفت او این است که مرده و فرد خواب را تا وقتی که بدن خود را حرکت نداده اند، نیش نمی نزند. او با سوسک سیاه بدبو مأوی می کند و سازگار است. چه بسا عقرب افعی را می گزد و او می میرد. عقرب ها همدیگر را می گزند و می میرند.

روش عقرب این است که هنگامی که انسان را می گزد، می گریزد. مانند این که از کیفر می ترسد. از کارهای لطیفش این است که با همه کوچکی اش فیل و شتر را با گزیدن می کُشد. یک نوع عقرب ها پرنده اند. این نوع اغلب کُشنده اند. گفته شده است: فروش مورچه در نصیبین درست است، زیرا با آن با عقرب های پرنده مبارزه می کنند.

امیر المومنین علیه السّلام نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمد و پیامبر در حال نماز بود. امیر المومنین کنارش ایستاد و با نمازش نماز خواند. عقربی آمد تا به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید. او را رها کرد و به سوی علی علیه السّلام رفت. آن حضرت عقرب را با نعل خود زد تا کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در کشتن آن اشکالی نگرفت.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالی که نماز می خواند، عقربی را کشت.

عقربی پیامبر را در نمازش گزید. فرمود: خدا عقرب را لعنت کند که نه نمازگزار و نه غیر او را رها نمی کند. او را در حلّ و حرم بکشید.

عقربی در نماز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را گزید. هنگامی که فارغ شد، فرمود: خدا عقرب را لعنت کند. هیچ نماز خوان و پیامبر و غیر این دو را رها نمی کند جز آنکه او را می گزد. پیامبر نعلش را گرفت و او را کشت و سپس آب و نمک خواست و به آن کشید و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و معوّذتین خواند.(1)

دمیری گفته است: کلاغ معروف است و برای سیاهیش او را غراب می نامند. کلاغ چند نوع است: غداف، زاغ، سیاه چشم، زاغچه و کلاغ خاکستری رنگ و این دسته هر چه بشنود بازگو می کند. غراب اعصم (زغن) کمیاب است. عرب در ضرب المثل گفته اند: فلانی از کلاغ اعصم نایاب تر است.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: نمونه زن خوب در زنان مانند یک کلاغ اعصم میان صد کلاغ است. گفته شد: یا رسول اللَّه، غراب اعصم چیست؟ فرمود: کلاغی که یک پایش سفید است.

در احیاء گفته است: کلاغ اعصم شکم سفید است و گفته شده است: دو بال سفید دارد. گفته شده است: دو پای سفید دارد.

جاحظ درباره کلاغ شب گفته است: کلاغی است که خوی کلاغ را رها کرده و خوی جغد را گرفته است و بنابراین از پرنده های شب محسوب می شود.

ارسطو گفته است: کلاغ چهار رسته است: سیاه تیره، سیاه و سفید، نوع دیگر که پرهایش سفید و تنش نازک است و دانه می خورد و سیاه طاووسی که پرهایش درخشان و پاهایش مانند مرجان بوده، معروف به زاغ است.

صاحب منطق گفته است: کلاغ از پرنده های پست بوده و جوان مرد و آزاده نیست. وی مردار و زباله می خورد. کلاغ یا سیاه تیره است و از شدت سیاهی مانند شیء سوخته شده بوده، مثلش مثل سیاه پوست زنگی در میان انسان ها است، چرا که آن ها از نظر شکل و مزاج بدترین آفریده ها یند و یا کلاغ خاکستری رنگ است که از

1- . حياه الحيوان 2 : 93- 95

آن با شناخت تر است و همان غراب البین (زاغ شوم) است. جوهری گفته است: غراب البین همان است که سیاه و سفید است.

صاحب منطق گفته است: کلاغ از جانورانی است که فرمان کشتن آن ها در حلّ و در حرم رسیده است؛ زیرا کلاغ ها از فاسقان هستند. نامش از نام ابلیس باز گرفته شده است، زیرا تباهی را که کار ابلیس است به بار می آورد. نام کلاغ نیز برای هر چیزی که آزارش زیاد باشد باز گرفته شده است. اصل فسق بیرون آمدن از چیزی است و در شرع بیرون آمدن از فرمان خدا است. جاحظ گفته است: غراب البین دو نوع است: یکی کوچک و معروف به پستی و ناتوانی، دیگری در خانه های مردم است و در هنگامی که مردم کوچ می کنند و دور می شوند در اقامت گاه های آن ها فرود می آید. چون این کلاغ جز پس از جدایی مردم از منزلشان پیدا نمی شود، نام آن را غراب البین گذاشتند.

مقدسی گفته است: کلاغی سیاه است و مانند اندوه بار مصیبت زده ناله می کند. نسبت به دوری دوستان بانگ سر می دهد. اگر گروهی را گرد هم ببیند، هشدار جدایی داده و اگر کشتزار آبادی ببیند، هشدار ویرانی آن را می دهد. وی حیاط های خانه ها را بررسی کرده، به آنان که در آن ساکن هستند نسبت به ویرانی خانه ها و نشیمن گاه ها آگاهی می دهد. او خورنده را از گلوگیری بر حذر می دارد؛ کوچنده را از نزدیکی کوچ آگاه می سازد. او با بانگ غمناک مانند بانگ ندا دهنده مجالس ترحیم بانگ بر می آورد.

در سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه آمده است پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نمازخوان را از نوک زدن کلاغ و به زمین چسبیدن درنده بازداشت.

مقصود از نوک کلاغ، سبک سجده کردن است که در آن جز به اندازه نوک زدن کلاغ به چیزی که می خواهد بخورد باقی نماند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کفش های خود را طلبید تا بپوشد. هنگامی که یکی را پوشید، کلاغی آمد و دیگری را برداشت و آن را پرتاب کرد و از آن ماری

بیرون آمد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، کفش هایش را تا آن ها را نتکانده است، نپوشد.(1)

خوی تمام انواع کلاغ این است که هنگام جفت شدن با ماده اش پنهان می شود. او از رو به رو با ماده آمیزش می کند و دیگر به علت بی وفایی به او باز نمی گردد. ماده چهار تا پنج تخم می گذارد. هنگامی که جوجه ها از تخم بیرون می آیند مادر آن ها را دور می کند، زیرا بسیار زشت هستند؛ تن ریز، سر و منقار بزرگ، رنگ صاف و اندام ناجور دارند. پدر و مادر از جوجه ها گریزان می شوند و به همین جهت پرواز کرده، آن ها را رها می کنند و خدا از مگس و پشه که در لانه آن ها است خوراک به آن ها می دهد تا نیرو بگیرند و پر در بیاورند و پدر و مادر بر سر آن ها بیایند. ماده روی تخم می خوابد و نر غذایش را می آورد.

از خوی او این است که شکار نمی کند. اگر مرداری بیابد می خورد وگرنه از گرسنگی می میرد یا مانند پرنده های ریز زباله می خورد. کلاغ زیاد پرهیز می کند. غدّاف با جغد می جنگد و تخمش را می رباید و می خورد. از کارهای شگفتش این است که هنگامی که انسانی بخواهد جوجه اش را بگیرد، ماده و نر هر دو با چنگال خود سنگ بر می گیرند و در فضا می چرخند و بر او سنگ می پرانند و می خواهند جلوی او را بگیرند.

عرب به کلاغ فال بد می زند. غراب البین سیاه و سفید است. صاحب مجالسه گفته است: این نامش برای آن است که نوح علیه السّلام او را روانه کرد تا از آب بررسی کند. وی رفت و برنگشت و از این روی او را شوم می شمارند. ابن قتیبه گفته است: برای همین هم او را فاسق نامیدند.(2)

گفته شده است: هنگامی که کلاغ دو بار به شماره حروف بانگ کند بد و اگر سه بار بانگ کند خوب است.(3)

1- . حیاه الحیوان 2 : 119- 121
2- . حیاه الحیوان 2 : 119 - 120
3- . حیاه الحیوان 2: 121

شیوه ابن عباس این بود که هنگامی که کلاغ بانگ می کرد، می گفت: بار خدایا! جز فال بد از جانب تو فال بدی و جز خیر تو خیری نیست. معبودی جز تو نیست.

گفته شده است: کلاغ به اندازه نوکش زیر زمین را می بیند و روایت است که قابیل جنازه برادرش هابیل را برداشت و به راه افتاد تا اینکه بو گرفت و نمی دانست با او چه کند. خدا دو کلاغ فرستاد و یکی دیگری را کشت. سپس با منقارش زمین را کاوید و برادرش را زیر خاک کرد. قابیل از او پیروی کرد. هنگامی که آدم از مکه برگشت، گفت: هابیل کجا است؟ قابیل گفت: نمی دانم. آدم گفت: بار خدایا! زمینی را که خونش را نوشید لعنت کن. از آن هنگام دیگر زمین خون ننوشید.

مقاتل گفته است: پیش از کُشتن درنده و پرنده با انسان همدم بودند. هنگامی که قابیل هابیل را کُشت پرنده و درنده از او گریزان شدند و درخت ها خار برآوردند. در این هنگام میوه ها ترش، آب ها شور و زمین تیره شد.(1)

کلاغ سیاه و سفید فاسق بوده، حرام است. کلاغ سیاه بزرگ کوهی هم بنا بر اصح حرام است و زاغچه بنا بر اصح حلال است. در صحیح بخاری آمده است پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: پنج جانورند که کُشنده آن ها گناهی ندارد: کلاغ، زغن، موش، مار و سگ هار.

در سنن ابن ماجه است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: مار، موش و کلاغ فاسق هستند.(2)

دمیری گفته است: فأر (موش) جمع فأره است. موش چند دسته است. موش صحرایی معروف، موش دوپا، زباب، خلد. زباب موش کَر و خلد موش کور است. از انواع دیگر موش دوپا، موش بیش، موش شتر، موش مُشک و موش کمربنددار است. اما موش خانگی همان فویسقه (فاسق کوچک) است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمان کشتن او را در حلّ و حرم داده است. آن ها را فواسق می گویند به علت اینکه

1- . حیاه الحیوان 2 : 122

2- . حياه الحيوان 2 : 123 - 124

پلیدند. گفته شده است: چون در حل و حرم از احترام خارج شده اند، گفته شده است: چون خواستند ریسمان های کشتی نوح را ببرند، به آن ها فویسقه می گویند.

یک شب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیدار شد در حالی که موش فتیله چراغ را گرفته بود تا اتاق را بر سر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آتش بزند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برخاست و او را کُشت و خونش را برای محلّ و محرم حلال کرد.

یک موش آمد و شروع به کشیدن فتیله کرد. کنیزکی آمد و او را راند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: او را رها کن. موش آن فتیله را برابر پیامبر آورد و روی سجاده (خمره) او که بر آن نشسته بود انداخت و به اندازه یک درهم از آن را سوزاند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که می خوابید چراغ هایتان را خاموش کنید که شیطان مانند این موش را به مانند این فتیله راهنمایی می کند و خانه شما را آتش می زند.

(خمره) سجاده ای را می گویند که نمازگزار بر روی آن نماز می خواند. به این نام نامیده شده است چون صورت را خمر می کند یعنی می پوشاند.

در صحیح مسلم است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمان داد هنگام خواب آتش را خاموش کنند. برای اینکه فویسقه خانه را بر اهل خانه آتش می زند.

موش دو نوع است: موش صحرایی و موش معمولی. هر دو حس شنوایی و بینایی دارند. در جانوران تباه کن تر و آزاردهنده تر از موش نیست. از جمله کارش این است که بر سر شیشه تنگ دهانه می آید و چاره می جوید تا دُمش را در آن فرو ببرد و هنگامی که به روغن آلوده شود، بیرون آورده، می لیسد تا آن را تهی کند. دشمنی موش و گربه پنهان نیست و سببش این است که هنگامی که نوح علیه السّلام از هر جانوری دو تا در کشتی جا داد اهل کشتی از موش شکوه کردند که خوراک و کالایشان را تباه می کند. خدا به شیر وحی کرد تا عطسه بزند. گربه ای از او بیرون آمد و موش از ترس او پنهان شد.(1)

1- . حياه الحيوان 2 : 138 - 139

زباب جمع زبابه موش بیابانی است که هر چه را به آن نیاز داشته باشد یا از آن بی نیاز باشد می دزدد. گفته شده است: موشی کور و کر است و مرد نادان را به آن تشبیه می کنند(1).

خُلد که گاهی خَلد و خِلد هم گفته می شود، جانوری کوچک، کور و کر است. آنچه رو به رویش باشد جز با بوییدن نمی فهمد. گفته شده است: موش کوری است که جز با بوییدن نمی فهمد. ارسطو گفته است: هر جانوری غیر از موش کور دو چشم دارد. همانا چنین آفریده شده است، چون خاک نشین است و خدا خاک را برایش مانند آب برای ماهی ساخته است. غذایش از درون زمین است و در بیرون زمین نیرو و نشاطی ندارد. چون چشم ندارد خدای تعالی گوش تیزی به او داده که گام زدن آهسته را از راه دور می فهمد و خود را در زمین پنهان می کند. گفته شده است: تیزی گوشش به مقدار بینایی دیگران است.(2)

موش دوپا جانوری است که دو دست بسیار دراز و دُمی مانند موش صحرایی دارد که آن را به بالا می آورد. رنگ آن مانند رنگ آهو است. در ژرفای زمین لانه می کند تا رطوبتش برای او نقش آب را ایفا کند. وی از نسیم خوشش می آید و از بخار بدش می آید. سوراخش را در برآمدگی زمین می سازد و لانه اش را در برابر وزش بادهای چهارگانه حفر می کند. وی در لانه اش روزنه هایی به نام های نافقاء و قاصعاء و راهطاء می سازد. هنگامی که از یکی روزنه ها تعقیب شود، از نافقاء بیرون می رود و اگر از آن دنبال شود از قاصعاء می گریزد.

بیرون لانه هایش خاک و درونش گودال است. منافق هم چنین است. بیرونش ایمان و درونش کفر است. از این رو منافق نام گرفته است. قزوینی گفته است: نوعی موش است و از جانورانی است که رئیس مُطاعی دارند و فرمانش را می بَرند و هنگامی که با آن ها در جای بلندی یا بر سر سنگی بایستد، از هر سو راه را می پاید و اگر چیز ترسناکی دید، دندان ها را به هم می زند و سوت می کشد و هنگامی که موش ها آن را می شنوند، به لانه خود بر می گردند. اگر رئیس غفلت کند

1- . حیاه الحیوان 1 : 417
2- . حیاه الحیوان 1 : 215

تا جایی که یکی از آن ها شکار شود، گرد آمده، او را می کُشند و دیگری را به جای او بر می گزینند. هنگامی که به دنبال غذا می گردند، رئیس دیده بانی می کند و اگر چیز ترسناکی نبیند به سمت آن ها رفته سوت می زند و دندان هایش را به هم می زند و در نتیجه آن ها یکی پس از دیگری بیرون می آیند.

زمخشری از سفیان بن عُیَینه آورده: در جانداران چیزی که خوراک انبار کند جز انسان، مورچه، موش و کلاغ زاغی (عقعق) نیست.

عقعق پرنده ای به اندازه کبوتر و به شکل کلاغ است و بال هایش از بال های کبوتر بزرگ ترند. عقعق دو رنگ دارد: سفید و سیاه دم دراز که به او قعقع نیز می گویند. او زیر سقف آشیانه نمی کند و در سایه آن نمی ماند. بلکه آشیانه بر جاهای بلند می سازد. وی خوی زنا و خیانت دارد و به دزدی و پلیدی وصف می شود. عرب ها در همه این ها به آن مثل می زنند.(1)

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: امتی از بنی اسرائیل گم شدند که معلوم نیست چه بر سر آن ها آمد. جز موش کسی آن ها را نمی بیند و نمی شناسد. آیا نمی بینی که برای او شیرهای شتر را که قرار داده می شود، نمی نوشد و شیر گوسفند را که قرار داده می شود، می نوشد.

نووی و غیر او گفته اند: یعنی گوشت و شیر شتر بر بنی اسرائیل حرام است نه گوشت و شیر گوسفند. این که موش از گوشت شتر و شیرش نمی خورد دلیل بر این است که وی از بنی اسرائیل مسخ شده است.

اما موش بِیش، که بیش به معنی زهر است جانور کوچکی مانند موش است و موش نیست؛ ولی این نام را دارد. در باغ ها و بیشه ها بوده، به دنبال گیاهان زهردار می گردد تا آن ها را بخورد. این سم ها زیانی برای وی ندارند. او بسیار به دنبال سم است.

موش ذات النطاق (کمربنددار) موشی است که خال های سفید دارد و بالا تنه اش سیاه است. آن را به زنی مانند کرده اند که روی دو پیراهن رنگین کمربند بسته و بالایی را روی زیری افکنده است. قزوینی نیز چنین گفته است.

1- . حياه الحيوان 2 : 102

اما فأره مشک، می توان آن را به مانند ترتیب معمول در سایر همزه های ساکنه ما قبل مفتوح فاره مشک تلفظ کرد. جوهری و ابن مکی گفته اند فاره است و این مطلبِ خلاف قاعده ای از جانب آنان است.

جاحظ گفته است فاره مشک دو نوع است: یکی جانور کوچکی در بلاد تبّت است که برای نافه و نافش شکار می شود. هنگامی که شکارش می کنند، وی را به آویزان به بندهایی می بندند تا خونش در ناف جمع شود و هنگامی که بند محکم شد، سرش را می بُرند و چه بسیار کسانی نزد ما آن را می خورند.

دوم موش های سیاه خانگی هستند که بوی پیوسته ای دارند که بوی مُشک است ولی مُشک ندارند.

اما فاره شتر را در صحاح گفته است: مراد از آن، آن است که موش در هنگامی که گیاه و شکوفه آن را می چرد و بر سر آب می رود و از آن بیرون می آید، بوی خوشی می دهد؛ آن بو را فاره شتر می گویند. خوردن هر نوع موش جز موش دوپا حرام است و خوردن لب زده موش مکروه است(1).

8. تفسیر عیاشی: محمّد بن یوسف از پدرش نقل کرده که گفت: از امام باقر علیه السّلام درباره قول خدا: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ.» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.} پرسیدم. فرمود: مقصود الهام است.(2)

9. کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: در زمان سلیمان بن داود علیه السّلام مردم به قحطی سختی دچار شدند. آن ها به او شکایت کردند و از او خواستند که برایشان باران بخواهد. وی به آن ها گفت: نماز صبح را که خواندم می روم. هنگامی که نماز صبح را خواند وی و مردم رفتند. هنگامی که میان راه بودند ناگهان مورچه ای را دیدند که دو دستش را به آسمان برآورده و دو پا را بر زمین نهاده و می گوید: بار خدایا ما از آفریده های توییم و بی نیاز از روزی تو نیستیم. ما را به گناه انسان ها

1- . حیاه الحیوان 2 : 139 -140

2- . تفسير عياشى 2 : 263

نابود نکن. فرمود: سلیمان گفت: برگردید که به واسطه غیر خودتان سیراب شدید. بارانی در آن سال بر آن ها بارید که مانندش را ندیده بودند(1).

10. خرائج و جرائح: سلیمان جعفری می گوید: گنجشکی در برابر امام رضا علیه السّلام افتاد و شروع به شیون کرد و پریشان بود. حضرت فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم: نه. حضرت به من فرمود: می گوید: ماری می خواهد بچه هایم را در خانه بخورد. برخیز و این تسمه را بگیر و در خانه برو و مار را بکُش. برخاستم؛ تسمه را گرفتم و به خانه داخل شدم. ناگهان ماری در آن می چرخید. پس او را کُشتم(2).

11. من لا یحضره الفقیه: حلبی از امام صادق علیه السّلام درباره کُشتن مارها پرسید. حضرت فرمود: به جز جانّ (مار سفید)، هر چه در بیابان یافتی بکش. حضرت از کشتن مارهای خانگی نهی فرمود و فرمود: آن ها را از ترس نتیجه کشتنشان وامگذار، زیرا یهود در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله گفتند: هر که مار خانگی را بکُشد، چنین و چنان می شود. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که آن ها را از ترس نتیجه کُشتنشان واگذارد از من نیست. همانا آن ها را رها می کنی چون زیانی به تو نمی رسانند. حضرت فرمود: چه بسا کُشته شدنشان در خانه هایشان باشد.(3)

توضیح: دمیری گفته است: (جانّ) مار سفید است و گفته شده است: مار ریز است. جوهری گفته است: (جان) مار سفید است. فیروزآبادی گفته است: ماری سیاه چشم و بی آزار است و در خانه ها بسیار وجود دارد.(4)

در نهایه گفته است: در حدیث کشتن مارها است که: {این خانه ها عوامری (مارهای خانگی) دارند. وقتی که یکی از آن ها را دیدید به آن ها سه بار اخطار

1- . کافی: 246
2- . خرائج و جرائح
3- . من لا یحضره الفقیه 3 : 221
4- . حیاه الحیوان 1 : 133

کنید. } عوامر مارهای خانگی هستند و مفرد آن را عامر و عامره می گویند. گفته شده است: مارهای خانگی به این جهت به این نام نامیده شده اند که عمر دراز دارند.(1)

12. تهذیب الأحکام: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از این که آنچه را مورچه با دهان و دست و پایش بیاورد بخورند، نهی کرده است.(2)

توضیح: نهی بنا بر مشهور حمل بر کراهت شده است. دمیری گفته است: خوردن آن مکروه است، زیرا در الطب النبوی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است.(3)

13. بصائر الدرجات: عبد اللَّه بن فرقد می گوید: با امام صادق علیه السّلام به مکه می رفتیم. هنگامی که در سرف بودیم کلاغی برابر آن حضرت آمد و به روی وی بانگ زد. حضرت فرمود: از گرسنگی بمیر. تو چیزی نمی دانی جز اینکه ما آن را می دانیم؛ جز اینکه ما به خدا از تو داناتریم. گفتیم: در جهت رفتن او چیزی بود؟ فرمود: آری، شتری در عرفات هلاک شده است.(4)

شاید آن کلاغ برای خوردن شتر مرده، به عرفات می رفته است و کلاغ گرسنه بوده است و علم او از راه دیدن نبوده بلکه از باب اعطا شدن علمِ مکان روزی از جانب خدای متعال بوده است، یا اینکه علم کلاغ از این بابَ است که برخی پیش آمدها را می داند، چنانچه درباره کلاغ شهرت دارد.

14. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السّلام فرمود: سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: نهان کردن آمیزش، بامداد به دنبال روزی رفتن و بر حذر داشتن دیگران.(5)

15. خصال: پادشاه روم از امام مجتبی علیه السّلام درباره هفت چیز که خداوند عزّ و جلّ آفریده و از رحم بیرون نیامدند، پرسید. حضرت فرمود: آدم،

1- . نهایه 3 : 144

2- . تهذيب الأحكام
3- . حياه الحيوان 2 : 267
4- . بصائر الدرجات: 345 ، دلائل الامامه: 135
5- . مكارم الاخلاق: 154

حوّاء، قوچ ابراهیم، ناقه صالح، مار بهشت، کلاغی که خدا فرستاد و زمین را کاوید و ابلیس لعین.(1)

16. من لا یحضره الفقیه: روایت شده: هر کس وزغ یا چلپاسه را بکشد باید غسل کند. و بعضی استادان ما گفته اند: سبب این غسل آن است که از گناهان پاک شده، لذا غسل می کند.(2)

17. حیاه الحیوان: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که وزغی را با یک ضربه بکشد چنین و چنان حسنه دارد و اگر با دو ضربه بکشد چنین و چنان حسنه دارد؛ کمتر از نخستین. نیز از او در همین باره است که هر که در ضربه نخست او را بکشد صد حسنه دارد و در ضربه دوم کمتر و در ضربه سوّم کمتر از آن. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وزغ را بکُشید گرچه درون خانه کعبه باشد.

عایشه در خانه اش نیزه ای گذاشته بود. به او گفته شد: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن وزغ می کُشیم. زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به ما خبر داد: ابراهیم علیه السّلام را در آتش افکندند و در زمین جانوری نبود جز آنکه آتش را بر او خاموش کرد به جز وزغ که در آن می دمید. پس آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله به کشتن وزغ فرمان داد.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می فرمود: هر که وزغی را بکُشد، خدا از او هفت گناه را محو کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که وزغی را بکشد گویا شیطانی را کشته است.

سپس گفته است: این که در روایت نخست صد حسنه گفته است و در دوّم هفتاد چنانچه در برخی روایات است، جوابش این است که مانند فرموده او در نماز جماعت است که گاهی آن را برابر بیست و هفت و گاهی برابر بیست و پنج نماز دانسته است. زیرا مفهوم عدد حجت نیست و بیان هفتاد با بیان صد مخالفتی ندارد یا شاید پیامبر ابتدا هفتاد ثواب را ذکر کرده و بعد خداوند فزونی را بخشش کرده است

1- . خصال 2 : 8
2- . من لا يحضره الفقيه 1 : 44

و حضرت پس از وحی شدن صد ثواب آن را اعلام نموده است، یا این که ثواب به اختلاف نیت و اخلاص کشنده ها تفاوت می کند و طبق کمال و نقص احوالشان است و صد برای کامل و هفتاد برای دیگران است. یحیی بن یعمر گفته است: فزونی حسنه در نخست برای این است که تکرار زدن در کشتن آن دلیل بی اهتمامی به امر صاحب شرع است، زیرا اگر اهتمام ورزد، در بار نخست او را می کُشد، چون جانوری لطیف است و نیازی به بسیار زدن ندارد. اینکه در بار نخست او را نکشته، دلیل سستی عزم او است و از این رو مزدش از صد به هفتاد کم گشته است. عز الدین بن عبد السلام گفته است: فزونی حسنات در بار نخست برای این است که خوب کشته و در فرموده آن حضرت داخل است که: هنگامی که می کُشید، خوب بکُشید. نیز برای آنکه پیش دستی در کار خیر است و مشمول قول خدای تعالی می گردد که «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرات.»(1) {پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید.} و گفته است: به هر کدام از دو معنی کشتن مار و عقرب به آن سزاوارتر است، چون مفسده آن ها بزرگ تر است(2).

18. قرب الإسناد: علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم علیه السّلام درباره کشتن مورچه پرسیدم. فرمود: او را نکش جز این که آزارت دهد. درباره کشتن هدهد از او پرسیدم. فرمود: او را آزار نده و نکش و سرش را نبُر که بسیار پرنده خوبی است(3).

19. عیون أخبار الرضا: امام علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از کشتن پنج جانور نهی کرد؛ صرد صوام (جغد)، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه. و به کشتن پنج چیز امر فرمود که عبارتند از: کلاغ، زغن، مار، عقرب و سگ هار. صدوق گفته است: این امر برای رخصت است نه وجوب و فرض.(4)

1- . مائده / 48
2- . حیاه الحیوان 2 : 288
3- . قرب الإسناد: 121
4- . عیون أخبار الرضا 1 : 277 ، خصال 1 : 297

توضیح: این روایت دلالت دارد که صرد و صوّام یکی است، چنانچه از سخن دمیری و بیشتر لغت دانان بر می آید؛ ولی فقهاء آن ها را دو جانور می دانند. در قاموس گفته است: (صُرَد) که جمع آن صردان است پرنده ای سر بزرگ است که گنجشک ها را شکار می کند. وی نخستین پرنده ای است که برای خدای تعالی روزه گرفته است. در نهایه گفته است: در حدیث است که بر محرم کشتن صرد حرام است و صرد پرنده ای است که سر و نوک بزرگ و پر فراوان دارد. نیمی از آن سفید و نیمی سیاه است. از این باب است حدیث ابن عباس که از کشتن چهار جاندار که عبارتند از مورچه، زنبور عسل، هدهد، و صرد نهی شده است.

خطّابی گفته است: آنچه درباره کُشتن مورچه آمده در نوعی خاص از آن است که بزرگ بوده، پاهای بلندی دارد، زیرا وی کم آزار و کم زیان است. نهی از کُشتن زنبور عسل برای سود آنکه عسل و شمع است می باشد. هدهد و جغد برای این که حرام گوشتند از کُشتنشان نهی شده است، زیرا نهی از کُشتن جاندار اگر برای احترام داشتن یا زیان نداشتن آن نباشد، برای حرمت گوشت آن است. آیا نمی بینی که از کُشتن جاندار برای کاری غیر از خوردن آن نهی شده است. گفته شده است: هدهد بوی گند دارد و در حکم نجاست خوار است. جغد به نظر عرب برای آوازش و برای خودش شوم است. گفته شده است: آن را برای نامش بد می پندارند، زیرا صرد از تصدیر که معنی کاستن دارد گرفته شده است.(1)

همچنین درباره آن گفته است: روایت شده: پنج جانور در حلّ و حرم کشته می شوند که زغن را در جمله آن ها شمرده است. زغن همان پرنده معروف از تیره پرندگان شکاری است که مفرد آن حِدأه است.(2)

همچنین درباره آن گفته است: پنج جاندار در حلّ و حرم کشته می شوند که سگ گزنده را از آن ها شمرده است. مراد از سگ گزنده هر درنده ای است که زخم

1- . نهایه 2 : 281
2- . نهایه 1 : 239

بزند، بکُشد و بدرّد. مانند شیر، پلنگ و گرگ. آن ها را برای آنکه در درندگی و هاری شریکند از باب مبالغه کلب (سگ) نامیده است.(1)

مؤلف: تعمیمی که داده است، معلوم نیست صحیح باشد و گویا منظور از سگ درنده، سگ ولگرد است که زیان دارد و سود ندارد.

20. خصال: داود بن کثیر رقّی می گوید: هنگامی که ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، مردی از کنار ما عبور کرد در حالی که در دست او یک پرستوی سر بریده بود. امام صادق علیه السّلام به سوی او جست و آن را از دست او گرفت و به زمین زد. سپس فرمود: آیا عالم شما به این کار دستور داده یا فقیه شما چنین کرده است؟ پدرم از جدّم نقل می کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن شش حیوان نهی کرده است: زنبور عسل، مورچه، قورباغه، جغد، هدهد و پرستو. اما زنبور عسل چیز پاک می خورد و چیز پاک می سازد و آن همان است که خدا به او وحی کرده است و از انس و جنّ محسوب نمی شود. اما مورچه، مردم در زمان سلیمان بن داود دچار قحطی شدند و بیرون آمدند تا طلب آب کنند. ناگهان به مورچه ای برخورد کردند که به روی پاها ایستاده بود و دستانش را به آسمان بلند کرده بود و می گفت: خدایا من مخلوقی از مخلوقات تو هستم ما از فضل تو بی نیاز نیستیم. پس ما را از نزد خود روزی بده و ما را به سبب گناهان نادانان از فرزندان آدم مؤاخذه نکن. سلیمان به مردم گفت: به خانه هایتان برگردید که خداوند شما را به سبب دعای دیگران سیراب خواهد کرد. اما قورباغه، وقتی آتش به ابراهیم روشن کردند، جانداران زمینی به خدا شکایت کردند و اجازه خواستند که بر آن آب بریزند. خداوند به هیچ یک از آن ها اجازه نداد مگر قورباغه که دو سوم او سوخت و یک سوم او باقی ماند. اما هدهد، او راهنمای سلیمان به سرزمین بلقیس بود. اما جغد، او یک ماه راهنمای آدم از سرزمین سرندیب به سوی سرزمین جده بود. اما پرستو، گردش او در آسمان برای اظهار تأسف است از آنچه بر اهل بیت محمد صلی الله

1- . نهایه 3 : 131

علیه و آله کردند و تسبیح او، گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» است. آیا نمی بینید که او می گوید: «وَ لَا الضَّالِّین».(1)

21. علل الشرایع: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از خوردن جغد و پرستو نهی شده است.(2)

22. عیون أخبار الرضا: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که ماری بکشد کافری را کشته است.(3)

23. معانی الأخبار: از امام کاظم علیه السّلام درباره کسی که ماری را کشته است، پرسیده شد. سوال کننده گفت: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به ما رسیده هر که آن را برای ترس از نتیجه کُشتن آن رها کند، از من نیست. حضرت فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس وی را از ترس نتیجه آن رها کند از من نیست. زیرا وی ماری است که قصد تو را ندارد و رها کردنش اشکالی ندارد.(4)

24. مجالس صدوق: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از سوزاندن هر جانداری با آتش و از کشتن زنبور عسل نهی کرد.(5)

25. ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: زنی برای گربه ای که آن را بست تا از تشنگی مُرد، عذاب شد.(6)

26. محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: تصویری را باقی نگذار جز اینکه نابودش کنی. قبری را باقی نگذار جز اینکه آن را درست و نیکو کنی. سگی را باقی نگذار جز این که آن را بکشی.(7)

1- . خصال 1 : 326
2- . علل الشرایع 2 : 281 ، عیون أخبار الرضا 1 : 243
3- . عیون أخبار الرضا 2 : 65
4- . معانی الأخبار: 173
5- . مجالس صدوق: 254 - 255 ، من لا یحضره الفقیه 4 : 3
6- . ثواب الأعمال: 327

7- . محاسن: 613

27. سرائر: عبید بن زراره می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: درباره کُشتن مورچه ریز چه می گویی؟ فرمود: آن ها را بکش، آزارت بدهند یا آزارت ندهند(1).

28. سرائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشتن مورچه اشکالی ندارد؛ آزارت بدهند یا ندهند.(2)

29. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السّلام فرمود: کثیف ترین گناه سه گناه است: کشتن چهارپا، ندادن مهر زن، ندادن مزد کارگر(3).

توضیح: گویا مقصود از کشتن چهارپا، کشتن با روشی غیر از ذبح کردن است یا کشتن با وجود نیاز به وی برای جهاد یا جز آن است.

30. نوادر راوندی: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر مردمی گذر کرد که مرغ زنده ای را بسته بودند و او را با تیر می زدند. فرمود: این ها چه کسانی هستند؟ خدا لعنتشان کند.(4)

31. نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: آن صاحب گربه را در دوزخ دیدم که گربه او را از جلو و عقب گاز می گرفت. زنی بود که آن گربه را می بست و خوراکی به او نمی داد و وی را آزاد هم نمی کرد تا از جانوران و حشرات زمین بخورد(5).

توضیح: در حدیث است که زنی گربه ای را بست و به او خوراک نداد و او را رها نکرد تا از خشاش (خزنده و حشرات زمین) بخورد. (خشاش) حشاش هم روایت شده که به معنی گیاه خشک است و اشتباه است. حدیث به واژه (خُشَیش) که تصغیر (خِشاش) است بنا بر اینکه الف آن در تصغیر حذف شده باشد یا (خُشَیّش)

1- . سرائر: 467
2- . سرائر: 467
3- . مکارم الاخلاق: 123
4- . نوادر راوندی: 43
5- . نوادر راوندی: 28

که بدون حذف الف باشد نیز آمده است. از این ماده است حدیث گنجشک که {از من سود نبرد و مرا نگذاشت تا از خشاش (خزنده های) زمین برگیرم. }(1)

32. الدر المنثور: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله درباره کشتن مارها پرسیدند. حضرت فرمود: او و انسان دشمن هم آفریده شده اند. اگر انسان او را ببیند او انسان را به هراس می افکند و اگر او را بگزد، او را به درد می آورد. او را هر جا یافتی بکُش.(2)

33. شهاب: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به راستی خداوند چشم تیزبین را هنگامی که شهوت بیاید و خرد کامل را هنگامی که شبهه برسد و بخشش را اگرچه به چند دانه خرما باشد و شجاعت را گرچه به کُشتن ماری باشد دوست دارد(3).

توضیح: این که فرمود: (شجاعت را دوست دارد.) مثل است. یعنی خدا او را به اندازه تلاشش گرچه کم باشد دوست دارد. بنابراین شجاعت زیاد نزد او پسندیده است و شجاعت کم نزد او غیر مقبول نیست.

در خصوص مار مقداری از آنچه درباره او رسیده را باید ذکر کنیم: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله روایت است: ابتر و دارای دو طیفه را بکُشید. ابتر به معنی دم کوتاه است و مراد از طیفه چیزی است که بر پشت مار است و آن دو خط مانند لیف خرما است و طیف لیف خرما است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که مار را از ترس این که او را دنبال کنند رها کند، از ما نیست.

آن حضرت فرمود: مارها را بکُشید، زیرا هر که از پی گیری کردن (آثار) آن ها بترسد، از ما نیست.

از حضرت درباره مارهای خانه پرسیده شد. فرمود: هنگامی که چیزی از آن ها را در خانه خود دیدید، بگویید: شما را سوگند می دهم به پیمانی که نوح علیه

1- . نهایه 1 : 329

2- . الدر المنثور 1 : 55
3- . شهاب

السّلام از شما گرفته است. شما را سوگند به پیمانی که سلیمان علیه السّلام از شما گرفته است. مبادا آزار کنید. اگر برگشتند، آن ها را بکُشید.

از ابن مسعود است که همه مارها را جز مار سفید بکُشید، زیرا مار سفید شاخه ای از نقره است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که از ترس دوزخ دست از کشتن مار بردارد البته کافر است. یعنی کافر به فرمان من است. چون من فرمان به کشتن آن ها داده ام.

توضیح: «إثارهن» که در روایت آمده است در نسخه های قدیمی ذکر شده است. گویا در این جا از ثأر به معنی خون خواهی باشد. در نهایه است: در حدیث پیامبر مارها را یاد کرده، فرمود: هر که از ارب آن ها بترسد، از ما نیست. (إرب) تیز هوشی است. یعنی کسی که از حمله کردن آن بترسد و از کُشتن آن به جهت اینکه در جاهلیت گفته شده است: مار کُشنده خود را آزار می دهد یا او را به دیوانگی دچار می سازد واهمه داشته باشد از ما نیست. چنین کس از روش ما به دور است و مخالف رویه ما است.(1)

34. شهاب: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که گنجشکی را به عبث بکُشد، آن گنجشک روز قیامت می آید و گرد عرش شیون می کند. می گوید: پروردگارا! از این بپرس که چرا بی منفعت مرا کشته است.

توضیح: عبث در کار کسی که علم دارد عبارت از کاری است که هدف مانند آن کسی که علم دارد به آن تعلق نمی گیرد. گفته شده است: کاری است که با بازی آمیخته شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را برای بازداشتن از کار بیهوده و غیر قابل قبول دانستن کار به بازی فرموده و مثل زده به کشتن گنجشک که هدف درستی نداشته باشد. آن گنجشکی که بیهوده کشته شده روز قیامت می آید و گرد عرش شیون می کند و از پروردگارش می خواهد که از کشنده اش بپرسد که چرا بدون اینکه در پی سود و دفع زیانی باشد او را کشته است؟ این مثلی است که به گنجشک زده است و هنگامی که ستم به گنجشک با همه کوچکی تن و خواری اش

1- . نهایه 1 : 29

رها نشود و نسبت به آن کوتاهی نگردد، بلکه سزای دردی که کشیده به طور کامل دریافت کند، وضعیت ستم به انسان و غیر او چگونه است؟ چون خدا آزار دهنده را نسبت به آزار رساندن توانا کرده است، باید خدا از ستمگر سزایش را به طور کامل دریافت کند. سخن گنجشک ممکن است که از باب ضرب المثل و زبان حال باشد. مقصود این باشد که خدای تعالی به ناچار سزای درد کُشتن را از کُشنده می گیرد، گویا گنجشک گرد عرش تظلم کرده و حق را گرفته است. نیز ممکن است حقیقت باشد و خدا او را به سخن آورد و گرد عرش تظلم کند و ذکر کردن این مطلب برای هر که آن را بشنود لطفی محسوب شود.

در حدیث است که شکار بی هدفِ صحیح و همچنین شکار کردن برای سرگرمی و بازی قباحت دارد. حدیث دلالت بر این دارد که همه جانداران از وحشیان و پرندگان محشور می شوند و در حدیث مسأله مجازات ستمگران به آن ها ثابت است. سود حدیث بزرگ داشتن ستم و آگاهی دادن به این است که خدای تعالی نسبت به آن کوتاهی نمی کند؛ هرچند نسبت به گنجشکی باشد.

35. الدر المنثور: خالد می گوید: هنگامی که نوح آنچه در کشتی برداشته بود را برداشت، عقرب آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا هم با خود بردار. فرمود: نه. تو مردم را می گزی و آزار می کنی. گفت: نه. مرا با خود بردار و از جانب تو این حق بر من است که خدا را ضامن قرار می دهم هر که در شب بر تو صلوات بفرستد، آن شب او را نگزم.(1)

36. قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام در پاسخ به پرسش از کُشتن مارها و مورچه در خانه آن گاه که آزار بدهند فرمود: اگر آزار بدهند، کُشتن و سوزاندن آن ها اشکالی ندارد؛ ولی مارهای خانگی را نکُشید. سپس فرمود: یک جوان از انصار، روز اُحد با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به نبرد رفت و زنی زیبا داشت. وی از خانه بیرون بود. هنگامی که برگشت، دید زنش از در خانه بیرون آمد. هنگامی که جوان او را دید، به سوی او نیزه کشید. زن گفت: نکن. درون خانه ات برو و ببین چه در خانه تو است. آن جوان داخل شد و ناگهان ماری دید که بر بسترش

1- . الدر المنثور 3 : 330

چرخ زده است. آن زن گفت: همین است که مرا بیرون آورده است. جوان نیزه را به سر مار فرو کرد و آن را آویزان نمود. آن مار به خود می پیچید و مرد به او نگاه می کرد. در همین میان آن جوان به زمین افتاد و گردنش شکست. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش دادند و در آن روز از کشتن آن ها نهی کرد. اما کسی که گفته است: هر که آن ها را از ترس پی گیریشان رها کند، از ما نیست، برای غیر آن است. اما مارهای خانگی را چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آن روز از کشتن آن ها نهی کرد نباید به هیجان و اضطراب انداخت.(1)

37. نجاشی: ابو رافع می گوید: بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله داخل شدم که در خواب یا در حال وحی بود. ناگهان ماری در کنار خانه بود- تا گفته است- آن حضرت بیدار شد و به آن حضرت از مار خبر دادم. حضرت فرمود: آیا آن را کُشتی؟ پس من آن را کشتم.(2)

38. تحف العقول: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که ماری در بنه خود دیدی، تا سه بار او را در حرج قرار نداده ای (به او اخطار نکرده ای)، آن را نکُش و اگر بار چهارم او را دیدی، بکش، زیرا اگر بار چهارم او را دیدی، وی کافر است(3).

توضیح: در حرج قرار دادن، این است که به او پیشنهاد کنی و او را سوگند دهی که زیان نزند و پدیدار نگردد. در نهایه گفته است: حرج گناه و تنگی است و حدیث: «بار خدایا! من حق دو ناتوان را که یتیم و زن باشند، در حرج قرار می دهم.» به همین معنی است. یعنی بر کسی که به آن ها ستم کند، تنگ می گیرم و حرام می کنم.(4)

39. الدر المنثور: جویریه بن اسماء از عمویش نقل می کند که گفت: با گروهی به حج رفتیم و در منزلی فرود آمدیم. زنی که همراه ما بود، خوابید. هنگامی که

1- . قرب الإسناد : 41
2- . فهرست نجاشی: 3
3- . تحف العقول: 12
4- . نهایه 1 : 246

برخاست، ماری به گرد او پیچیده بود و سر و دمش را میان دو پستان زن نهاده بود. این مطلب ما را به هراس انداخت و ما کوچ کردیم. آن مار بر آن زن چنبر زده بود و به او زیانی نمی رساند تا به نشانه های حرم رسیدیم. پس مار به سرعت رفت. ما به مکه رفتیم و اعمال حج را به جا آوردیم و برگشتیم تا اینکه به جایی که مار به دور آن زن پیچیده بود، رسیدیم و این منزل گاه همان منزل گاهی بود که ما در آن سکونت گزیدیم. آن زن خوابید و در حالی که مار در دورش بود، برخاست. مار ناگهان سوتی زد و دشت پر از مار شد و زن را خوردند تا اینکه فقط استخوانش باقی ماند. من به صاحب آن زن که آن زن کنیز وی بود، گفتم: وای بر تو! درباره این زن به ما گزارش بده. گفت: وی سه بار زنا کرد و هر بار که زایید، تنوری افروخت و بچه اش را در آن انداخت.

40. خرائج و جرائح: سلیمان جعفری می گوید: گنجشکی در برابر امام رضا علیه السّلام افتاد و شروع به شیون کرد و پریشان بود. حضرت فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم: نه. حضرت به من فرمود: می گوید: ماری می خواهد بچه هایم را در خانه بخورد. برخیز و این تسمه را بگیر و در خانه برو و مار را بکُش. برخاستم؛ تسمه را گرفتم و به خانه داخل شدم. ناگهان ماری در آن می چرخید. پس او را کُشتم.

41. کافی: عقرب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را گزید. حضرت فرمود: خدا تو را لعنت کند که از اینکه مومن یا کافر را آزار بدهی، باکی نداری. سپس حضرت نمک خواست و به آن مالید و آرامش (هدوء) یافت. سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر مردم خاصیت نمک را می دانستند، به دنبال دارو نمی رفتند(1).

توضیح: (هدوء) به معنی آرامش است.

42. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: عقربی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را گزید. حضرت آن را پرتاب کرد و فرمود: خدا تو را لعنت کند که مومن یا کافری از آزار تو در امان نمی ماند. سپس حضرت نمک خواست و در مکان گزیدگی گذاشت و سپس آن را با انگشت بزرگش فشار داد تا حدی که ذوب شد.

1- . کافی 6 : 337

سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردم خاصیت نمک را می دانستند، به دارو نیاز پیدا نمی کردند.(1)

دمیری گفته است: اصحاب ما گویند: جانوران و پرنده های حرام گوشت اگر تنها زیان دارند و سودی ندارند برای مُحرم و غیر مُحرم کشتن آن ها مستحب است. مانند پنج جانور فاسق، گرگ، شیر، پلنگ، کرکس، زغن، کک، شپش، ساس و مانند آن ها و اگر هم سود و هم زیان دارند مانند یوزپلنگ، سگ آموخته، عقاب، باز، باز شکاری و مانند آن ها، کشتن آن ها به جهت سود شکار کردنی که دارند خوب نیست و به جهت زیانی که دارند بد نیست. زیان آن ها یورش به کبوتران مردم و زخم زدن به آن ها است. اگر سود و زیان ندارند، مانند سوسک سیاه بدبو، کرم، سوسک سرگین غلطان، خرچنگ، شتر مرغ، لاشخور، مارمولک، مگس و مانند آن ها، کشتن آن ها مکروه است و چنانچه بیشتر علما به آن یقین دارند حرام نیست. امام وجه نادری را نسبت به حرمت کشتن پرنده ها و نه حشرات حکایت کرده است. زیرا این کار، کاری بیهوده است که به آن نیازی نیست.(2)

دمیری درباره حیه (مار) گفته است: مبرد در الکامل گفته است: حیه اسمی است که بر مذکر و مونث اطلاق می شود و اگر بخواهی بین مذکر و مونث آن فرق بگذاری، باید لفظ مونث و مذکر را ذکر کنی. تایی که بر سر حیه آمده است از این باب است که حیه مانند بطه (یک مرغابی) و دجاجه (یک مرغ) واحدی از یک جنس است و تاء، تاء وحدت است. هرچند که از بعضی از اعراب روایت شده که گفته اند: حیی را بر روی حیه ای دیدم. یعنی مار مذکری را روی مار مونث دیدم. اسم نسبت از حیه حیوی بوده، جمع مونث آن حیات و جمع مذکر آن حیّوت است. اصمعی سروده است:

او یک مار و چندین مار مذکر را می خورد و گلوی پیرزن را می فشارد تا آن گاه که او بمیرد

1- . کافی 6 : 327
2- . حیاه الحیوان 1 : 233

ابن خالویه گفته است: مار در زبان عرب دویست نام دارد. سهیلی از مسعودی آورده که هنگامی که خدا مار را به زمین آورد، آن را در سیستان فرود آورد. به همین جهت سیستان از همه زمین های خدا بیشتر مار دارد و اگر افعی نر آن ها را نمی خورد و بسیاری از آن ها را نابود نمی کرد، از بسیاری مار، سیستان از مردم تهی می شد.

کعب الاحبار گفته است: خدا مار را در اصفهان و ابلیس را در جدّه و حوّاء را در عرفه و انسان را در کوه سراندیب فرود آورد. کوه سراندیب در بالای چین در دریای هند است و به حدی بلند است که دریانوردان آن را پس از طی کردن چند روز راه هنوز می بینند. در سراندیب جای پای آدم که بر سنگ فرو رفته است موجود است. هر شب در این کوه چیزی مثل برق بدون اینکه ابری باشد دیده می شود و هر روز باران می بارد و قدم گاه آدم را می شوید. گفته شده است: روی این کوه یاقوت سرخ است و سیل و باران آن را می شوید و از قله به پایین آن می آورد. الماس هم در سراندیب یافت می شود و عود هم از همان پدید می آید. قزوینی چنین گفته است.

مار چند نوع است: یکی رقشاء که خال سیاه و سفید دارد و آن را رقطاء هم می گویند. این نوع بدترین نوع افعی است. عرب ها می پندارند افعی ها و همچنین شتر مرغ ها کر هستند. دیگری ازعر است که بیشترین نوع مار است. دیگری ازبّ که مو دارد و دیگری مار شاخ دار که ارسطو منکر آن است. راجز در وصف آن سروده است:

او دارای دو شاخ و دندان آسیا است. اگر بتواند بگزد، می گزد. دو چشم خود را مانند شهاب فروزان می گرداند(1)

دیگری شُجاع است و آن ماری بزرگ است که به سواره و پیاده یورش می برد. وی بر روی دم خود می ایستد و بسا می شود که به سر اسب سوار می رسد و در بیابان ها است.(2)دیگری افعی نر (عربد) است که ماری بزرگ است و مار

1- . حیاه الحیوان 1 : 199
2- . حیاه الحیوان 2 : 34

می خورد. دیگری اصله است که بسیار بزرگ است و چهره ای مانند چهره انسان دارد. گویند او پس از گذشت هزاران سال این چنین می شود. از خصائص او این است که با نگاه کردن می کُشد. دیگری صلّ است که آن را تاج دار (مکلله) هم می گویند، زیرا سرش تاج دارد. گفته شده است صل یک نوع است و مکلله نوعی دیگر است که بسیار تباهکار است و بر هر چه می گذرد، آن را می سوزاند و گرد سوراخش هیچ گیاهی نمی روید. هنگامی که پرنده ای از مقابل جایش بگذرد، می افتد. جانوری از نزدیکی وی نمی گذرد مگر اینکه می میرد. او صدای خود را تا فاصله انداختن یک تیر تا نهایت درجه ممکن می کِشاند. چشم هر که بر او بیفتد، اگر چه از دور باشد می میرد. او هر که را بگزد، بی درنگ می میرد. اسب سواری به او نیزه زد. خود اسب سوار با اسبش مُردند. وی در بلاد ترک بسیار است. دیگری دارای دو لیف خرما (ذو الطفیتین) است و دیگری دُم بریده (ابتر) است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن ها را بکُشید، زیرا کور کردن چشم را می خواهند و زنان آبستن را سقط جنین می کنند. زهری گفته است: به نظر ما این اثر زهر آن ها است. دیگری ناظر است که هنگامی که چشمش بر انسانی بیفتد، بی درنگ می میرد. نوع دیگری دارد که هنگامی که انسانی آوازش را بشنود، می میرد. در حدیث خدری آمده که جوان انصاری به ماری نیزه زد. مار مُرد و جوان انصاری نیز بی درنگ مُرد.

از نام های مار حیّه، عین، عیم، این، ارقم، اصله، جانّ، ثعبان، شجاع، ازب، ازعر، ابتر، ناشر، افعی، افعوان برای نر، ارقش، صلّ، ارقط، ذو الطفیتین و عربد است.

ابن اثیر می گوید: به مارها ابو البختری، ابو ربیع، ابو عثمان، ابو العاصی، ابو دعور، ابو وثاب، ابو یقظان، ام طبق، ام عافیه، ام عثمان، ام الفتح، ام محبوب و بنات طبق می گویند.

مار ماده کر، بدی آن فراوان است. صمّه مار نر است که پدر درید بن صمّه، شاعر جاهلی به نام او خوانده شده است.

جانورشناسان گویند: مار هزار سال می ماند و هر سال پوست می اندازد و سی تخم به شماره دنده هایش می گذارد. مورچه ها گرد آمده، بیشتر تخم های او را فاسد می کنند و جز اندکی از آن سالم نمی ماند. هنگامی که عقرب او را بگزد، می میرد.

ص: 298

یک نوع از مار حربش (افعی نر بزرگ) نام دارد. بدتر از همه افعی است که در ریگستان جا دارد. تخم مارها دراز، تیره، سبز، سیاه، با نقطه های سفید و سیاه و سفید است. برخی از آن ها لکه و درخشندگی دارند. سبب گوناگونی تخم ها شناخته نشده است. درون مار چیزی مانند چرک، به هم پیوسته در یک خط دراز وجود دارد.

مارها جفت گیری معلومی ندارند. آنچه که هست این است که به یکدیگر پیچ می خورند. زبانشان شکاف دارد و برخی از مردم گمان برده اند وی دو زبان دارند. او را به پرخوری و حریصی وصف کرده اند، زیرا جوجه ها را مانند شیر، بدون اینکه بجوند، می بلعند. از کارهای وی این است که هنگامی که استخوان داری را ببلعد، به دور درخت یا چیزی مانند آن به سختی می پیچند تا آنچه در درون آن ها است شکسته شود. عادت وی این است که هنگامی که می گزد، وارونه می شود و برخی مردم می پندارند این کار برای این است که زهر خود را خالی کند و حال آن که چنین نیست.

هنگامی که وی خوراکی نیابد، به همان نسیم هوا زنده است و زمانی طولانی با آن تغذیه می کند و به نهایت گرسنگی می رسد. وی جز گوشت جانور زنده نمی خورد. هنگامی که پیر شود پیکرش ریز می شود و به همان نسیم قناعت می کند و خوراک نمی خواهد.

از کارهای غریبش این است که آب نمی خواهد و بر سر آب نمی رود. بلی؛ از شراب هنگامی که بوی آن را بشنود، خودداری نمی کند، زیرا در خوی او شراب دوستی است. هنگامی که شراب را می یابد، می نوشد تا مست شود و چه بسا مستی او را بکشد.

مار نر در یک جا نمی ماند و تنها ماده بر سر تخم می ماند، تا بچه هایش درآمده، بر کسب روزی توانایی یابند؛ سپس او نیز به گردش می رود. چشمش مانند چشم ملخ در سرش نمی گردد و مانند میخی بر آن استوار است. اگر آن را بکنند، باز بیرون می آید. همچنین دندان نیش آن را اگر بکنند، پس از سه روز می روید و دم او را هم اگر بُرند، باز بیرون می آید.

از اخلاق غریب وی این است که از مرد برهنه می گریزد. با آتش شاد می شود و به دنبال آن می رود و از آن خوشش می آید. شیر را بسیار دوست دارد. هنگامی که با تازیانه ای که آلوده به عرق اسب است، زده شود، می میرد. سرش را می برند و چند روز نمی میرد. هنگامی که کور شود یا از زیر زمین بیرون بیاید و نابینا باشد، به دنبال رازیانه سبز می رود و دیده اش را به آن می مالد و بینا می گردد. پس منزه است آنکه اندازه گرفت و راهنمایی کرد. کوری او را مقدر کرد و او را به آنچه آن را از بین ببرد، راهنمایی کرد.

در زمین جانوری شبیه مار نیست مگر آنکه مار از او تواناتر است و هنگامی که سینه اش را به سوراخ یا شکافی وارد کند، نیرومندترین مردم نمی توانند او را بیرون آورند و چه بسا تکه شود و بیرون نیاید. وی دست و پا و ناخن ندارد که با آن سوراخ بکند، ولی به سبب دنده هایی که دارد پشتش این نیرو را برای وی تقویت کرده است، چرا که وی سی دنده دارد. او با شکم راه می رود و اجزائش به همدیگر فشار می آورند و با این فشار شدید می دود. مارها در طبع خود مائی(آبی) هستند. وی پس از آنکه در خشکی زیست می کند، در دریا زیست می کند و بعد از آن که در دریا زیست می کند، در خشکی زیست می کند.

جاحظ گفته است: مارها سه دسته اند: یکی مانند افعی و مار هندی که دارو برای گزیدنش سودی ندارد. دوم آن که دارو برای گزیدن آن سودبخش است. آنچه از غیر این دو کُشنده است آن است که به وسیله ترساندن می کُشد. چنانچه حکایت شده مردی زیر درختی به خواب رفت و ماری از درخت بر او سقوط کرد و سرش را گزید. وی در حالی که روی خود را پوشانده بود، بیدار شد و سرش را خاراند و نگاه کرد و چیزی ندید و گمانی نبرد. پس سر نهاد و خوابید. پس از مدتی کسی که دیده بود مار سرش را گزیده است، به او گفت: آیا می دانی چرا زیر درخت از خواب بیدار شدی؟ گفت: نه. به خدا نمی دانم. گفت: ماری سقوط کرد و سر تو را گزید و وقتی هراسان بلند شدی، خود را واپس کشید. آن مرد را هراسی گرفت که در اثر آن جان داد. جاحظ گفته است: آن ها می پندارند ترس زهر را تحریک می کند و سوراخ های تن را باز می کند تا زهر در آن داخل شود.

قرطبی در تفسیر سوره غافر از کعب الاحبار آورده که هنگامی که خدای تعالی عرش را آفرید، با خود گفت: خدا آفریده ای بزرگ تر از من نیافریده است. خدا ماری گرد آن چرخاند که هفتاد هزار بال داشت و در هر بالی هفتاد هزار زبان و هر روز به شمار قطره های باران و برگ های درختان و ریگ ها و خاک ها و شماره روزهای جهان و همه فرشتگان تسبیح از دهان های او برمی آمد. او دور عرش پیچید و عرش تا نیمه آن بود.

ابو الفرج ابن جوزی از بشر بن فضل آورده که ما به حج می رفتیم و بر سر یکی از آب های اعراب گذشتیم. به ما گفته شد: در اینجا سه خواهرند که در زیبایی نیکو هستند و پزشکی و درمان بیماران را انجام می دهند. خواستیم آن ها را ببینیم. با چوبی ساق پای یکی از یاران خود را مالیدیم تا خون آمد. او را برداشتیم و نزد آن ها بردیم و گفتیم: او را مار گزیده است. آیا درمانی دارد؟ خواهر خردسال تر بیرون آمد. دخترکی مانند خورشید تابان بود. آمد و نزد او ایستاد و او را معاینه کرد. گفت: وی مارگزیده نیست. گفتیم: پس چیست؟ گفت: چوبی تنش را ساییده که مار نری بر آن ادرار کرده است و راهنمایش این است که هنگامی که خورشید بیرون بیاید، خواهد مرد. گفت: هنگامی که خورشید برآمد، مرد و ما از این مطلب در شگفت شدیم و برگشتیم.

نیز گفته است: عیسی علیه السّلام به مارگیری گذر کرد که ماری را دنبال کرده بود. آن مار گفت: ای روح اللّه! به او بگو اگر از من صرف نظر نکند، به او ضربه ای می زنم که تکه تکه شود. عیسی گذشت و هنگامی که برگشت مار در جعبه مارگیر بود. عیسی فرمود: مگر تو چنان و چنین نگفتی. چگونه همراه او شدی. گفت: ای روح اللّه! برایم سوگند خورد و اکنون با من پیمان شکنی می کند و زهر پیمان شکنی او از زهر من زیان بارتر است.

در عجائب المخلوقات قزوینی است: ریحان فارسی پیش از خسرو انوشیروان نبود و در زمان او یافت شد. این امر برای این بود که یک روز که انوشیروان به دادخواهی نشسته بود، ناگهان مار بزرگی زیر تختش خزید و خواستند او را بکشند. خسرو گفت: دست از او بردارید. گمانم به او ستم رسیده است. آن مار خود را

کشاند و خسرو یکی از افسرانش را به دنبالش روانه کرد و با او رفت تا بر دهنه چاهی رسید. مار در آن پایین رفت و برگشت و سر کشید. آن مرد نگاه کرد. در ته چاه ماری کشته بود و بر دوشش عقربی سیاه بود. او نیزه اش را به سوی عقرب پایین برد و در عقرب فرو کرد. نزد شاه آمد و از حال آن مار گزارش داد. هنگامی که سال آینده شد، آن مار در همان روز که خسرو برای دادخواهی نشسته بود، آمد و خود را تا برابر خسرو کشاند تا به او رسید و از دهانش تخمه سیاهی فشاند. شاه دستور داد که آن را کاشتند و ریحان از آن رویید. خسرو بسیار سرما می خورد و دردهای مغز زیاد داشت. وی آن را به کار برد و سود بسیاری از آن دید.(1)

مسعودی از زبیر بن بکار آورده که در زمان جاهلیت دو برادر به سفر رفتند و در سایه درختی کنار سنگ سختی منزل کردند. هنگامی که نزدیک حرکت آن دو شد، از زیر آن سنگ ماری بیرون آمد و یک دینار طلا نزد آن ها افکند. گفتند: این از گنجی است که در اینجا است و سه روز ماندند. مار هر روز دیناری برای آن ها بیرون می آورد. یکی به دیگری گفت: تا کی چشم به راه این مار بمانیم؟ خوب است آن را بکشیم و این گنج را بکنیم و ببریم. برادر او را نهی کرد و گفت: شاید رنجی ببری و به گنجی نرسی. وی نپذیرفت و تیشه ای گرفت و در کمین مار نشست تا مار بیرون آمد. ضربه ای به او زد که سرش را زخمی کرد و او را نکشت. مار به او جست و او را کشت و به سوراخش برگشت. برادر اول برادر دوم را به خاک سپرد و ماند تا فردا مار با سر بسته بیرون آمد و با او چیزی نبود. به او گفت: به خدا من از آنچه به تو رسید خشنود نبودم و برادرم را از آن بازداشتم و نپذیرفت. اگر بخواهی، خدا را میانمان قرار دهیم که تو به من زیان نزنی و من به تو زیان نزنم و به آن کاری که در نخست می کردی برگردی. مار گفت: نه. برادر گفت: برای چه؟ گفت: من می دانم دل تو در این حال که گور برادرت را می بینی هرگز به من خوش نمی شود و دل من هم تا این شکستگی سر را دارم هرگز به تو خوش نمی شود.

1- . حیاه الحیوان 1 : 199- 201

در مسند احمد آمده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که ماری را بکشد، مانند کسی است که مرد بت پرستی را بکشد و هر که آن را از ترس سرانجام کشتنش رها کند، از ما نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه میمون ها از بنی اسرائیل مسخ شدند، مارها نیز مسخ شدند.

اما مارهایی که در خانه ها هستند، تا سه بار به آن ها اخطار نشود، کشته نمی شوند. برای آنکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در مدینه جن های مسلمانی هستند. هنگامی که یکی از آن ها را دیدید، به او تا سه روز اخطار کنید. برخی آن را برای خصوص مدینه می دانند و درست این است که این مطلب برای همه شهرها است و مار تا به او اخطار نشود، کشته نمی شود.

ابی سائب مولای هشام بن زهره گفت: بر ابی سعید خدری در خانه اش وارد شدم و دیدم نماز می خواند. نشستم تا نمازش تمام شد. زیر تختش در زیر اتاق جنبشی شنیدم و نگاه کردم و ماری دیدم. بلند شدم آن را بکُشم. به من اشاره کرد بنشین. من نشستم. هنگامی که نماز را تمام کرد، به اتاقی در خانه اشاره کرد و گفت: این اتاق را می بینی؟ گفتم: آری. گفت: جوانی از ما که تازه عروسی کرده بود در آن بود و به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ خندق بیرون شدیم. آن جوان نیم روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه می گرفت و نزد همسرش می آمد. یک روز که اجازه خواست، به او فرمود: اسلحه ات را بردار که نسبت به تو از بنی قریظه نگرانم. آن جوان سلاحش را برداشت و به خانه خود آمد. دید زنش میان دو لنگه در ایستاده است. در حالی که غیرت او را گرفته بود، با نیزه به او یورش برد تا به او ضربه بزند. زن گفت: از نیزه ات دست بکش و به اتاقت برو تا ببینی چه چیزی مرا بیرون آورده است. به اتاق داخل شد و دید ماری بزرگ بر بستر چرخ زده است. با نیزه به او حمله کرد و او را به نیزه کشید. جوان او را در خانه قرار داد. سپس مار نسبت به جوان برآشفت و آن جوان افتاد و مرد. معلوم نشد که جوان زودتر مرده است یا مار. ابو سعید گفت: نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمدیم و به او آن را گزارش دادیم. گفتیم: دعا کن خدا او را زنده کند. فرمود: برای یار خود

آمرزش بخواهید. سپس فرمود: در مدینه جن هایی هستند که مسلمان شدند. هنگامی که یکی از آن ها را دیدید تا سه روز به آن ها اعلام کنید و اگر پس از آن بر شما پدیدار شدند، آن ها را بکشید که همانا شیطان هستند .

علما در تفسیر اِخطار اختلاف دارند که سه روز است یا سه بار. بیشتر علما قول اول را برگزیده اند. صیغه اخطار این است که بگوید: شما را سوگند می دهم به پیمانی که نوح و سلیمان علیهما السّلام از شما گرفتند که بر ما پدیدار نشوید و به سمت ما باز نگردید.

در اسد الغابه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که مار در خانه پدیدار شود، به او بگویید: همانا از تو می خواهیم به واسطه پیمان نوح و پیمان سلیمان علیهما السّلام ما را نیازاری. اگر برگشت، او را بکشید.

از عمران بن حصین روایت است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عمامه ام را از پس سرم برگرفت و فرمود: ای عمران! راستی خدا انفاق را دوست دارد و بخل را دشمن دارد. انفاق و اطعام کن و مال را روی هم جمع نکن تا آنکه طلب مال بر تو دشوار گردد. بدان که خداوند عزّ و جلّ چشم تیز را هنگام هجوم شبهه ها و خرد کامل را در هنگام فرود آمدن شهوت و بخشش را گرچه چند دانه خرما و شجاعت را گرچه به کشتن مار دوست دارد.

نزد حنفیه چنین است که: شایسته است که مار سفید کشته نشود، زیرا وی از جنیان است. طحاوی گفته است: کشتن هیچ نوع مار عیب ندارد و بهتر اخطار کردن است.(1)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «خدا کسی را که جانور را تکه کند، لعنت کند.» و فرمود: «خدا کسی را که جاندار را نشانه تیر اندازی قرار دهد، لعنت کند.» یعنی او را مانند تکه پوست و غیر آن، نشانه تیراندازی کند. این نهی دلالت بر حرمت دارد، زیرا پیامبر انجام دهنده آن را لعنت کرده و زیرا شکنجه جاندار و تلف کردن آن و ضایع کردن مالیت آن و از دست

1- . حياه الحيوان 1 : 203- 205

دادن قربانی کردن آن در صورت حلال بودن و سود آن در صورت حرام بودن است.(1)

44. عیون أخبار الرضا: یک شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: آدم چند بار حجّ به جا آورد؟ حضرت فرمود: هفتاد بار پیاده، و در اوّلین سفرش جغد به همراهش بود و مواضع آب را به او نشان می داد و به همراه او از بهشت بیرون آمده بود. آدم از خوردن جغد و پرستو منع شد. مرد شامی پرسید: چرا پرستو روی زمین راه نمی رود؟ حضرت فرمود: زیرا بر بیت المقدس نوحه سرایی نمود و چهل سال بر آن گریست و همیشه به همراه آدم می گریست. لذا در خانه هایی سکنی گزید و نُه آیه از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ که آدم در بهشت آن ها را می خواند، به همراه داشت و تا قیامت نیز به همراه خواهد داشت. آن آیات عبارتند از: سه آیه از اوّل سوره «کهف»، سه آیه از سوره «إسراء» که عبارتند از: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً * وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً * نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَسْحُوراً.»(2) {و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم و بر دل هایشان پوشش ها می نهیم تا آن را نفهمند و در گوش هایشان سنگینی [قرار می دهیم] و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند. هنگامی که به سوی تو گوش فرا می دارند ما بهتر می دانیم به چه [منظور] گوش می دهند، و [نیز] آن گاه که به نجوا می پردازند وقتی که ستمگران گویند: «جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید.»} و سه آیه از سوره «یس» یعنی «وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ * وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ * إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.»(3) {و [ما] فراروی آن ها

1- . حیاه الحیوان 1 : 207
2- . اسراء / 45- 47
3- . یس / 9-11

سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی توانند ببینند و آنان را چه بیم دهی [و] چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی کند: نخواهند گروید. بیم دادن تو، تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حقّ را پیروی کند و از [خدایِ] رحمان در نهان بترسد. [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده.]}(1)

45. عیون أخبار الرضا: بر بال هر هدهدی که خداوند خلق می کند به زبان سریانی نوشته شده است: آل محمّد بهترین مخلوقاتند.(2)

46. بصائر الدرجات: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نسبت به جیک جیک کننده ها (مراد حضرت پرستوها بود) سفارش به نیکی کنید، زیرا آن ها همدردترین پرنده اهلی نسبت به مردم هستند. سپس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: می دانید در خواندنش چه می گوید؟ می گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. تا آن که همه سوره فاتحه را می خوانَد و در آخر خواندنش می گوید: وَ لَا الضَّالِّینَ.(3)

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در بیانی نظیر روایت قبلی فرمود: نسبت به جیک جیک کننده ها (مراد حضرت پرستوها بود) سفارش به نیکی کنید، زیرا آن ها همدردترین پرنده های اهلی نسبت به مردم هستند. سپس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: می دانید هنگامی که راه می رود و می خواند چه می گوید؟ می گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. تا آن که همه سوره فاتحه را می خوانَد و در آخر خواندنش می گوید: وَ لَا الضَّالِّینَ. رسول خدا «وَ لَا الضَّالِّینَ» را مد داد(4).

توضیح: دمیری گفته است: (سُنُونُو) که مفردش سنونوه است نوعی از پرستو است. از این رو سنگ یرقان را سنگ سنونو می گویند. در عجائب المخلوقات به

1- . عیون أخبار الرضا 1 : 243 ، علل الشرایع 2 : 281 - 282
2- . عیون أخبار الرضا 1 : 261
3- . بصائر الدرجات: 346
4- . کافی 6 : 223 - 224

اشتباه آن را سنگ صنونو آورده است و درستش سنگ سنونو است که به این نوع از پرستوها منسوب است(1).

47. مختلف: امام صادق علیه السّلام فرمود: فضله پرستو پاک است و خودش حلال گوشت است. ولی چون به تو پناهنده شده است، خوردنش مکروه است و هر چه به تو پناهنده شد، آن را پناه بده.(2)

تهذیب: مانند آن را با حذف لفظ «فضله» روایت کرده است.

48. تهذیب الأحکام: عمّار از امام صادق علیه السّلام درباره مردی که پرستو را در بیابان به دست آورد پرسید که آن را شکار کند و از آن بخورد؟ فرمود: آن از چیزهای خوردنی است. از کرک پرسیده شد که خورده می شود؟ فرمود: نه. حرام است.(3)

توضیح: شیخ جمله از چیزهای خوردنی است را به تعجب انکاری حمل کرده است و این بعید است و بهتر حمل اخبار نهی بر کراهت است. چنانچه بیشتر فقهاء گفته اند.

49. تهذیب الأحکام: از امام صادق علیه السّلام درباره «سبزه قبا» پرسش شد. حضرت فرمود: به خاطر مارها کشتنش مکروه است. فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در راه بود. ناگهان سبزه قبایی شیرجه رفت و از کفشش ماری بیرون آورد(4).

توضیح: به خاطر مارها به این جهت که وی آن ها را می خورد و در وجودش سود بزرگی است و از این رو کشتنش بد است یا برای آنکه مار را از کفش آن حضرت صلی اللّه علیه و آله بیرون آورده و محترم شده است یا برای این که مار می خورد و زهرناک است و مقصود کشتن او است برای خوردن و وجه اول از باقی وجه ها روشن تر است.

1- . حیاه الحیوان 2 : 26
2- . مختلف الاحکام: 172
3- . تهذیب الأحکام 9 : 21
4- . تهذیب الأحکام 9 : 21

50. خرائج و جرائح: مردی درباره پرستو از امام صادق علیه السّلام پرسش کرد. فرمود: آزارش نکنید که آزاری ندارد و پرنده ای است که ما خانواده را دوست دارد.

51. کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: من در خوردن هوبره اشکالی نمی بینم. خوردن هوبره برای بواسیر و درد پشت خوب است و به زیادی جماع کمک می کند.(1)

52. حیاه الحیوان: هُدْهُد یا هَدهَد که جمع آن هداهد است پرنده ای معروف است. وی خط و رنگ بسیاری دارد و بدبو است. زیرا در زباله برای تخم کردن جا می سازد و این کار در تمام انواع هدهد یکسان است. گفته شده است: وی مانند انسان که در درون شیشه آب را می بیند، آب را در درون زمین می بیند. می پندارند که وی برای آب راهنمای سلیمان بوده و از این رو هنگامی که سلیمان او را نیافت، او را جستجو کرد.

سبب غیبت هدهد از نزد سلیمان علیه السّلام این بود که هنگامی که از ساخت ساختمان بیت المقدس فراغت یافت، قصد سرزمین حرم (مکه) را کرد و با جنیان و انسان ها و شیطان ها و پرندگان و حیوانات وحشی همراه شد تا آن جا که لشکرش به وسعت صد فرسخ رسید و باد همه آن ها را بُرد. هنگامی که به حرم رسید، تا وقتی که خدا خواست در آن ماند. هر روز پنج هزار شتر، پنج هزار گاو نر و بیست هزار گوسفند می کشت و به بزرگان قومش که با او بودند می فرمود: در اینجا پیامبری عربی پدید می آید که وصفش چنین و چنان است، بر هر که با او مبارزه کند، پیروز می گردد، رعب از او در فاصله یک ماه طی مسیر کردن وجود خواهد داشت، نزدیک و دور نزد او در حق برابرند و درباره امر خدا سرزنش سرزنش کننده ای را نخواهد پذیرفت. گفتند: ای پیامبر خدا! او به چه دینی خواهد بود؟ گفت: به دین یگانه پرستی پاک. خوشا بر کسی که او را دریابد و به او باور داشته باشد. گفتند:

1- . کافی 6 : 313

میان ما و ظهورش چه اندازه است؟ فرمود: هزار سال.(1) باید حاضران شما به غائبان برسانند، زیرا او سرور و خاتم پیامبران است .

سلیمان علیه السّلام در مکه ماند تا مناسک خود را به جا آورد و بامداد از مکّه به سوی یمن رفت. در وقت ظهر به صنعاء که مسیر یک ماه راه است، رسید. سرزمینی خوب و خرّم دید. دوست داشت در آن فرود بیاید و نماز بخواند و غذا بخورد. هنگامی که فرود آمد، هدهد گفت: سلیمان به فرود آمدن می پردازد. لذا به آسمان صعود کرد و به درازا و پهنای جهان از چپ و راست نگاه کرد. بوستان بلقیس را دید و به سبزه آن دل داد و در آن فرود آمد. ناگهان یکی از هدهدهای یمن را دید و نزد او رفت. نام هدهد سلیمان یعفور بود. او به هدهد سلیمان گفت: از کجا آمدی و به کجا می خواهی بروی؟ گفت: با سرورم سلیمان از شام آمدم. گفت: سلیمان کیست؟ گفت: پادشاه جنیان و انسان ها و شیطان ها و پرندگان و حیوانات وحشی و بادها است. بزرگی ملک سلیمان و آنچه در فرمان داشت برایش گفت. به او گفت: تو از کجا آمدی؟ او گفت: من از همین سرزمینم و کشور بلقیس را برایش بازگفت که دوازده هزار افسر در فرمان او است و هر کدام صد هزار جنگجو در فرمان دارند. سپس به او گفت: با من می آیی تا کشور او را ببینی؟ گفت: می ترسم سلیمان هنگام نماز خود هنگامی که نیاز به آب داشته باشد، مرا جستجو کند. هدهد یمنی گفت: سرورت خوشش می آید که گزارش این ملکه را به او برسانی. هدهد با او رفت و به پادشاهی بلقیس نگاه کرد و جز بعد از نماز عصر نزد سلیمان برنگشت. سلیمان که در زمین بی آبی فرود آمده بود(2) از انسان ها و جن ها و شیطان ها درباره آب پرسش کرد و آن ها نمی دانستند. هدهد را جستجو کرد و کدخدای پرنده ها را که کرکس بود، خواست و از هدهد پرسید. او چیزی از او نمی دانست. سلیمان علیه السّلام در این هنگام خشم کرد و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی

1- . میان ولادت آن حضرت و پیامبری سلیمان بیشتر از هزار و پانصد سال بوده است و شاید وهم از راوی باشد.
2- . ظاهر این که گفت: سرزمینی خوب و خرم دید این است که زمین آب داشته است و نیز ظاهرش این است که او در همان سرزمین سرسبز فرود آمد.

بِسُلْطانٍ مُبِینٍ.»(1) {قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.}

سپس عقاب سرور پرنده ها را خواست و گفت: هم اکنون هدهد را نزد من بیاور. او به هوا برخاست و جهان را که در برِ او مانند کاسه ای در دست کسی بود، نگاه کرد. او به راست و چپ رو کرد و دید هدهد از یمن می آید. شیرجه رفت که او را بگیرد. او به خدای تعالی سوگندش داد و گفت: به حق آنکه تو را نیرو داده و بر من توانا کرده است، به من رحم کن و به من شری نرسان. عقاب او را رها کرد و به او گفت: وای بر تو! مادرت به مرگت بنشیند. پیامبر خدا سوگند خورده که تو را سخت شکنجه کند یا سرت را ببرّد. هدهد گفت: آیا استثنایی قائل نشده است؟ گفت: چرا. گفته است:«أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ.» {مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.} هدهد گفت: پس نجات یافتم. سپس هدهد و عقاب با هم نزد سلیمان علیه السّلام آمدند و هنگامی که هدهد نزدیک شد، دم و بال خود را به زمین کشید و تواضع کرد. سلیمان سر او را گرفت و به سمت خود کشید. او گفت: ای نبی خدا! ایستادنت در برابر خدا را به یاد آور. سلیمان لرزید و او را بخشید. سپس از علت غیبتش پرسید. او وضع بلقیس را به وی گزارش داد که شمه ای از داستانش گذشت. اما اینکه فرمود: «لَأُعَذِّبَنَّهُ.» {قطعاً او را عذاب می کنم.} مقصودش شکنجه ای بوده که برای هدهد تحمل پذیر بوده است تا همنوعانش عبرت گیرند. گفته شده است: شکنجه سلیمان برای پرنده ها این بود که پر و دم آن ها را می کَند و آن ها را بی پر و دم می افکند که نتوانند در برابر مورچه و حشرات زمین از خود دفاع کنند و این قول از بقیه قول ها با ظاهر سازگارتر است. گفته شده است: عذاب این بوده است که به شیره ای که از برخی درختان به دست می آید و سیاه و بدبو بوده، به سرعت قابل اشتعال است، اندوده می شده اند و برابر خورشید قرار داده می شده اند. گفته شده است: نزد مورچه ها انداخته می شدند تا آن ها را بخورند. گفته شده است: آن ها را در قفس می کرده اند. گفته شده است: آن ها را از همدمشان جدا می کرده اند. گفته شده است: او را با ضدش جفت می کرده اند. برخی گفته اند: تنگ ترین زندان همدمی با ضد خود

1- . نمل / 21

است. گفته شده است: زندانی کردن او با غیر همجنس خود بوده است. گفته شده است: واداشتن به خدمت همنوعان خودش بوده است. گفته شده است: به زناشویی درآوردن با پیر زن بوده است.

اگر بگویی: از کجا شکنجه هدهد حلال شده است؟ جواب می دهم: جایز است خدا چنانچه سر بریدن چهارپایان و پرنده ها را برای خوردن و برای سودهای دیگر مباح کرده است، آن را برایش مباح کرده باشد.

قزوینی حکایت کرده که هدهد به سلیمان گفت: می خواهم مهمان من باشی. فرمود: خودم تنها؟ گفت: نه، با همه لشکرت در فلان جزیره و فلان روز. سلیمان و لشکرش حاضر شدند. هدهد پرید و ملخی شکار کرد و خفه کرد و در دریا انداخت و گفت: ای پیامبر خدا، بخورید. هر که گوشت نصیبش نشد، آبگوشت نصیبش می شود. سلیمان و لشکرش تا یک سال از این کار او خندیدند.

عکرمه گفته است: سلیمان تنها به این جهت از کشتن هدهد خودداری کرد که هدهد نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود. وی نزد آن ها غذا می برد و در حالت پیریِ آن دو غذا را در دهانش برای آن دو می جَوید.

جاحظ گفته است: هدهد بسیار با وفا و نگهدار و مهربان است. زیرا هنگامی که ماده اش غائب می شود چیزی نمی خورد و نمی نوشد و به دنبال خوراک و غیر آن نمی رود و فریادش را قطع نمی کند تا هنگامی که ماده نزد او برگردد. اگر حادثه ای ماده را از نر بگیرد، دیگر پس از او هرگز با ماده دیگری جفت نمی شود و تا زنده است بر او شیون می کند و خوراک سیر نمی خورد و به همان مقداری که توانایی وی را برای حیات نگاه دارد، اکتفاء می کند؛ تا آنجا که نزدیک باشد از گرسنگی بمیرد که آن گاه اندکی غذا می خورد.

در کامل و شعب الایمان بیهقی است که نافع از ابن عباس پرسید: با همه آنچه خدای تعالی از پادشاهی به سلیمان علیه السّلام داده بود، چه توجهی به هدهد با تن ریزش داشت؟ ابن عباس گفت: سلیمان نیازمند آب شد و زمین برای هدهد مانند شیشه بود. ابن ازرق به او گفت: ای تأنی کننده! بایست. چگونه آب را زیر زمین

می بیند و دامی که برای او پهن شده است را به فاصله یک انگشت زیر خاک نمی بیند؟ ابن عباس گفت: هنگامی که قضا نازل شود، دیده کور می گردد.

سپس گفته است: درست تر آن است که خوردنش حرام است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتنش بازداشته است و برای اینکه بدبو است و کرم می خورد. گفته شده است حلال است.(1)

دمیری گفته است: حُبارى (هوبره) که اسم جنس است و بر مذکر و مونث دلالت می کند و مفرد و جمعش یکسان است و می توانی در جمع آن حبارات بگویی، پرنده ای معروف است. وی در پرواز از جمله قوی ترین پرندگان و از نظر صدا از جمله پرندگانی است که صدایش در دورترین نقاط شنیده می شود. وی پرنده ای گردن بلند بوده، رنگش خاکستری است و نوکش اندازه ای دراز است. هوبره در حماقت ضرب المثل است. (2)

دمیری گفته است: صُرَد (جغد)، درباره آن ابو عمرو بن الصلاح می گوید: کنیه او ابو کثیر است. وی پرنده ای بزرگ تر از گنجشک است که آن را شکار می کند و جمع آن صردان است. این مطلب را نضر بن شمیل گفته است. وی سیاه و سفید است و سر بزرگی دارد و روی درخت است. نیمی از وی سفید و نیمی سیاه است. او نوکی سطبر و چنگالی درشت دارد؛ یعنی انگشت هایش بزرگ هستند. جز در آشیانه یا درخت دیده نمی شود و کسی نمی تواند او را بگیرد. او بد دل و پر نفرت است. او گوشت خوار است و صداهای گوناگون دارد. هر پرنده ای را که بخواهد شکار کند، به مانند او صدا در می آورد و او را به خود می خواند. هنگامی که دورش جمع می شوند، به یکی از آن ها یورش می برد. وی نوک سختی دارد که هنگامی که یکی را نوک بزند، بی درنگ او را پاره می کند و می خورد و پیوسته چنین است و این خوی او است. جایگاهش درختان و بالای دژ ها است.

ابو الفرج ابن جوزی در مدهش خود از ابن عباس و ضحّاک و مقاتل آورده که در تفسیر قول خدا «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ

1- . حياه الحيوان 2 : 272-274
2- . حياه الحيوان 1 : 163

أَمْضِیَ حُقُبا.»(1) {و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوانِ [همراه] خود گفت: «دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هر چند سال ها [یِ سال] سیر کنم.» } گفته شده است: هنگامی که موسی تورات را خوب آموخت و هر چه در آن است دانست با خود گفت: در زمین داناتری از من نمانده و این را به کسی نگفت. در خواب دید که گوییا خدا آب را روی آب فرستاد تا هر چه میان شرق و غرب بود غرق شد و دید که بر دریا چیزی است که روی آن یک جغد است که می آید. جغد آب هایی که زمین را غرق کرده با نوکش می گیرد و به دریا می ریزد. هنگامی که موسی بیدار شد، به هراس افتاد. جبرئیل آمد و گفت: ای موسی چرا تو را اندوهگین می بینم؟ وی خوابش را به او گفت. جبرئیل به او پاسخ داد: تو پنداشتی همه دانش را فراهم آوردی و در زمین داناتر از تو نیست. خدا بنده ای دارد که دانش تو در برابر دانش او مانند آبی است که جغد با نوکش حمل کرده و سپس به دریا می ریزد. گفت: ای جبرئیل، این بنده خدا کیست؟ گفت: خضر بن عامیل از فرزندان مردی پاک یعنی ابراهیم خلیل علیه السّلام. گفت: از کجا او را جستجو کنم؟ گفت: از پشت این دریا او را جستجو کن. گفت: چه کسی مرا به او راهنمایی می کند؟ گفت: قسمتی از توشه راه تو. موسی به جهت حرص بر خوابش جانشینی برای خود در قومش معین نکرد و به دنبال کارش رفت. به جوانش یوشع گفت: آیا تو پشتیبان من هستی؟ گفت: آری. گفت: پس برو توشه ای برای ما بگیر. یوشع رفت و چند گرده نان و ماهی شور کهنه ای برداشت. آن دو در دریا رفتند تا به لجن و گل فرو رفتند و رنج و خستگی فراوان دیدند تا به آن صخره رسیدند که در پشت دریای ارمنیه از دریا برآمده بود و به آن صخره، دژ پاسبانان گفته می شد. آن دو نزد آن صخره آمدند. موسی رفت تا وضو بسازد. وی به جایی وارد شد و یک چشمه بهشتی در دریا یافت و از آن وضو ساخت. وی در حالی که آب از محاسنش می چکید، برگشت. او محاسن خوبی داشت و کسی از او دارای محاسن بهتری نبود. موسی ریش خود را تکانید و از آن قطره ای بر ماهی شور افتاد. آب بهشت به هیچ چیز مرده ای نمی رسد جز آنکه زنده می شود. آن ماهی زنده شد و به دریا جست و رفت و راهش

1- . کهف / 60

میان دریا شکافی شد. یوشع ماهی را از یاد برد. «فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَبا.»(1) {و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت: «غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم.» } یوشع وضع ماهی را برای موسی بیان کرد. موسی گفت: این همان چیزی بود که ما می خواستیم. آن دو در حالی که رد پای خود را دنبال می کردند، برگشتند. خدا به آب وحی کرد تا یخ ببندد و تبدیل به دالانی به اندازه قامت موسی و جوان وی گردد. ماهی جلو آن ها رفت تا به خشکی رسید و از آن بیرون رفت و مسیر او برای موسی و جوانش جاده ای شد که از آن رفتند. یک منادی از آسمان به آن ها ندا داد: جاده را رها کنید که راه شیطان ها به سوی تخت ابلیس است و از سمت راست بروید. آن دو از سمت راست رفتند تا به سنگ بزرگی رسیدند که نزدش نمازخانه ای بود. موسی گفت: چه جای خوبی است. باید اینجا از آنِ آن بنده شایسته باشد. درنگی نکردند که خضر آمد تا به آنجا و آن بقعه رسید. هنگامی که به آنجا رسید، آنجا به خود لرزید و سبزه زاری شد. گفتند: وی خضر نام گرفته است برای آنکه به جای سفیدی نمی ایستاد، مگر آنکه سبز می شد. موسی گفت: درود بر تو ای خضر. پاسخ داد: درود بر تو ای موسی، ای پیامبر بنی اسرائیل. موسی گفت: از کجا مرا شناختی؟ گفت: آنکه تو را به جای من راهنمایی کرد، به من فهماند. کار میان آن ها چنان رفت که رفت و قرآن عظیم داستانش را آورده است.

قرطبی گفته است: به آن جغد روزه دار گویند. روایتی در معجم عبد الغنی بن قانع داریم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مرا دید و جغد به دست داشت. فرمود: این نخستین پرنده ای است که در عاشورا روزه گرفته است. حاکم گفته است: این از حدیث هایی است که قاتلان حسین علیه السّلام ساخته اند. این حدیث بیهوده است و راویانش مجهول و ناشناخته اند.

گفته شده است: هنگامی که ابراهیم علیه السّلام از شام رفت تا خانه کعبه را بسازد، یک ابر و یک جغد با او بودند. جغد راهنمایش به جای خانه بود و ابر اندازه

1- . کهف / 62

خانه بود. هنگامی که به جای خانه رسیدند، ابر ایستاد و گفت: ای ابراهیم، خانه را به اندازه سایه من بساز.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کشتن زنبور عسل، مورچه، هدهد و جغد بازداشت.

عرب به خود جغد و آوازش بدبین است. قاضی ابوبکر گفته است: پیامبر از کشتنش نهی کرد برای آنکه عرب آن را شوم می دانستند و از کشتنش بازداشت تا از دل آن ها شومی اش را ببرد؛ نه اینکه حرام باشد.(1)

دمیری گفته است: شِقراق (سبزه قبا) که گاهی به آن شرقراق گفته اند، پرنده ناتوانی است که آن را أخیَل می نامند. عرب آن را شوم می شمارند. او سبز و نمکین و به اندازه کبوتر است. او سبزی خوب و تندی دارد و بال هایش سیاهی دارند و خط های سرخ و سبز و سیاه دارد. در خوی او شرارت، حرص و دزدی جوجه دیگران است. او پیوسته از انسان دور است و در بلندی ها و سر کوه ها جا می کند. وی تخم خود را در آبادانی می پرورد تا جوجه کند، ولی در بلندی ها می پرورد که در دسترس نباشد. آشیانه اش بسیار بدبو است. جاحظ گفته است: نوعی کلاغ است و در خویش عفت از فساد است. او پر فریاد است. هنگامی که پرنده ای با او بجنگد، او را می زند و چنان فریاد می کشد که گویا کتک خورده است. سپس گفته است: بیشتر آن را حرام می دانند و برخی اصحاب آن را حلال می دانند.(2)فیروزآبادی گفته است: شقرّاق، شِقراق، شِرقراق و شَرَقرَق پرنده ای معروف است و تیره های سبز و سرخ و سیاه دارد و در سرزمین حرم است.

دمیری گفته است: حِدأه (کرکس) که جمع آن حدأ است، پست ترین پرنده ها است. از رنگ های آن سیاه و خاکستری است. وی شکار نمی کند و تنها می رباید. از خویش این است که در پرواز ایست می کند و پرنده های شکاری دیگر چنین نیستند. برخی تصور کرده اند که کرکس و عقاب تبدیل به هم می شوند. پس کرکس عقاب

1- . حیاه الحیوان 2 : 41 - 42
2- . حیاه الحیوان 2 : 38

می گردد یا عقاب کرکس می شود. قزوینی گفته است: او یک سال نر و یک سال ماده است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: پنج فاسقند که در حل و حرم کشته می شوند و در روایتی است که اگر محرم آن ها را بکُشد، اشکالی ندارد: کرکس، کلاغ خاکستری، عقرب، موش و سگ هار.

با ذکر این پنج حیوان نسبت به جواز کشتن هر زیان رسانی خبر داده است. بنابراین کشتن یوز پلنگ، پلنگ، گرگ، باز شکاری، قرقی، شاهین، زنبور، ساس، کک، پشه، وزغ و مورچه اگر آزار بدهد جایز است.

دمیری گفته است: خطاف (پرستو) جمعش خطاطیف است و آن را زائر هند می نامند. وی از پرنده هایی است که به سوی انسان ها نقل مکان می کند. وی به جهت اینکه نزدیکی به انسان ها را دوست دارد، مسافت دوری را طی می کند تا به آن ها برسد. او لانه اش را در دورترین نقاطی که می توان به آن دست یافت می سازد. این پرنده نزد مردم به گنجشک بهشت معروف است، زیرا وی از خوراک هایی که در دست آن ها است کناره گیری می کند و به همین جهت او را دوست دارند، زیرا او تنها با پشه و مگس تغذیه می کند.

از شگفتی کارش این است که چشمش را می کنند و چشم او دوباره برمی گردد. هرگز دیده نشده که وی بر سر چیزی باشد و آن را بخورد یا اینکه دیده شود با ماده اش جفت شده است. خفاش دشمن او است. از این رو هنگامی که تخم می گذارد، در لانه اش شاخه های کرفس قرار می دهد که در نتیجه خفاش هنگامی که بوی آن را می شنود، پرستو را آزار نمی دهد. وی در لانه کهنه تخم نمی گذارد مگر آنکه آن را با گِل تازه گِل اندود کند. وی لانه هایش را به نحوی شگفت می سازد. این به این علت است که گِل را با کاه می سازد. هنگامی که گِل آماده نیابد، خود را در آب می افکند و سپس در خاک می غلطد تا بال هایش پر شود و به گِل شبیه شود. وی آشیانه خود را به اندازه خود و جوجه هایش می سازد. او زباله را در خانه اش نمی اندازد، بلکه بیرون می اندازد و هنگامی که جوجه هایش بزرگ شوند، همین را به آن ها می آموزد.

کسانی که دچار درد یرقان هستند، جوجه های پرستو را با زعفران می آلایند. پرستو هنگامی که می بیند جوجه هایش زرد شده اند، می پندارد از گرما دچار یرقان شده اند و می رود و از هند سنگ یرقان می آورد و روی جوجه های خود می افکند. سنگ یرقان سنگ ریزی است که خط هایی میان سرخ و سیاه دارد. این سنگ را سنگ سنونو (پرستو) می خوانند. کسی که درباره یرقان چاره جویی می کند، آن را برداشته، به خود می آویزد و یا می ساید و اندکی آبش را می نوشد و به اذن خدا خوب می شود. هنگامی که پرستو آواز رعد را می شنود، نزدیک است که بمیرد.

ارسطو در کتاب نعوت گفته است: هنگامی که پرستوها کور شوند، از درختی به نام عین شمس می خورند و چشم آن ها به جهت سودی که در این درخت برای چشم وجود دارد، باز می گردد.

در رساله قشیری در پایان باب محبت گفته است: یک پرستوی نر روی گنبد سلیمان، از پرستوی ماده ای خواستگاری کرد و ماده نپذیرفت. به ماده گفت: از من با اینکه اگر بخواهم گنبد سلیمان را برمی گردانم، نمی پذیری؟ سلیمان سخنش را شنید. او را نزد خود خواست و گفت: برای چه این را گفتی؟ پاسخ داد: ای پیامبر خدا، عاشقان به گفته هایشان باز خواست نمی شوند. فرمود: راست گفتی.

ثعلبی و غیر او در تفسیر سوره نمل آورده اند: هنگامی که انسان از بهشت بیرون آمد، از تنهایی شکوه کرد. خدا پرستو را همدم او ساخت و او را پایبند خانه نمود. پس او به جهت انسی که با انسان ها دارد، از انسان جدا نمی شود. وی گفته است: چهار آیه قرآن با او است. «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ * هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.»(1) {اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می دیدی. و این مَثَل ها را برای مردم

1- . حشر / 22-24

می زنیم، باشد که آنان بیندیشند. اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست. همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقّه خود که] نگهبان، عزیز، جبّار [و] متکبّر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام ها [و صفات] از آنِ اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است [جمله] تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است.} او در قسمت الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ آواز خود را می کِشد.

پرستو چند نوع است. یکی با کناره های دریا انس دارد و در آنجا آشیانه می کند. او تن ریزی دارد و از چلچله کوچک تر است. او خاکستری رنگ است و مردم آن را سُنُونُو می نامند. دیگری سبز است و بر پشتش اندکی سرخی است و از طوطی کوچک تر است. مردم مصر آن را برای سبزی رنگش خضیری می نامند. او پروانه و مگس و مانند آن ها را می خورد. از جمله آن نوعی است که بال های بلند نازک دارد و با کوه الفت دارد و مورچه خوار است. به این نوع سمائم می گویند که مفرد آن سمامه است و برخی آن را سنونو می نامند که مفرد آن سنونوه است. این نوع در مسجد الحرام بسیار است و در سقف درب بنی شیبه آشیانه می کند و برخی مردم می پندارند این نوع همان ابابیل است که خدا اصحاب فیل را با آن ها شکنجه کرد.

سپس گفته است: خوردن پرستوها حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن پرستوها نهی کرده است. پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کشتن پرستوها که بسیار به خانه ها باز می گردند نهی فرمود. ابن عمر گفته است: قورباغه ها را نکُشید. زیرا بانگ آن ها تسبیح است و پرستو را نکشید زیرا هنگامی که بیت المقدس ویران شد، گفت: پروردگارا! مرا بر دریا مسلط کن تا آن ها را غرق کنم.(1)

درباره ضِفدِع (قورباغه) گفته است: ماده اش را ضفدعه می گویند و جمعش ضفادع است. برخی آن را ضفدَع دانسته اند. خلیل گفته است: در زبان عرب وزن

1- . حیاه الحیوان 1 : 212 - 213

فِعلَل به جز در چهار کلمه نیست. درهم، هِجرَع به معنی دراز، هِبلَع به معنی پرخور و قِلعَم که نام است.

ابن صلاح گفته است: ضِفدِع از نظر لغت مشهورتر است و ضِفدَع در زبان عامه و خاصه ای که شبیه به عامه اند مشهورتر است و برخی پیشوایان لغت منکر آنند. بطلیوسی در شرح ادب الکاتب تلفظ ضُفدَع را حکایت کرده است و این نادر است و مطرزی نیز این را حکایت نموده است. در کفایه گفته است: جنس نر قورباغه را عُلْجُوْم می گویند.

قورباغه انواع بسیاری دارد و از جفت شدن و غیر جفت شدن پدید می آید. او از آب های ایستاده کم جریان و از عفونت ها و به دنبال باران های تند متولد می شود تا آنجا که به جهت زیادی دیده شدن آن بر روی بام ها پس از باران و باد گمان برده می شود که او از ابر می افتد. آن ها از نر و ماده نیستند و همانا خدا در همان ساعت آن ها را از طبع آن خاک می آفریند. وی از جانوران بی استخوان است. برخی از آن ها قورقور کرده و برخی نمی کنند. آن ها که قورقور دارند، آوازشان از نزدیکی گوششان در می آید و هنگامی که قورقور را رها کرده و بیرون آب هستند به تیزگوشی وصف می شوند. هنگامی که او می خواهد قور قور کند، آرواره زیرش را به درون آب فرو می برد و هنگامی که آب به دهانش داخل می شود، خاموش می گردد.

عبد القاهر گفته است: مار از آواز قورباغه به جای او رهنمون می شود و به دنبال بانگ او آمده، او را می خورد. بر قورباغه نیز حالتی مانند حالتی که بر برخی جانوران وحشی که از دیدن آتش هنگامی که آن را ببینند عارض می شود، عارض می شود. او از آتش تعجب می کند، زیرا او قورقور می کند و هنگامی که آتش را ببیند، خاموش می گردد و پیوسته به آن می نگرد. پیدایش نخست آن در آب این است که مانند دانه ارزن سیاه پیدا می شود. سپس به شکل کرم آبی می گردد و سپس برایش اندام می روید. منزه است آنکه بر هر چه بخواهد و اراده کند توانا است. او منزه است. معبودی غیر او نیست مگر اینکه خود او باشد.

در کامل ابن عدی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که قورباغه ای را بکشد، بر او قربانی کردن گوسفندی واجب است. چه مُحرم باشد چه مُحرم نباشد.

سفیان گفته است: گویند: هیچ جانوری نیست که از او بیشتر ذکر خدا را بکند.

در آن از جابر جعفی از عکرمه از ابن عباس است که قورباغه ای از ترس خدا خود را در آتش افکند. خدا به عوض آن سردی آب را به آن ها پاداش داد و بانگ آن ها را تسبیح خود ساخت.

گفته است: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از کشتن قورباغه و نیز از کشتن جغد و زنبور عسل نهی کرد. گفته است: برای حماد بن عبید جز این حدیث حدیثی نمی دانم. بخاری گفته است: حدیث او صحیح نیست و ابوحاتم گفته است: وی صحیح الحدیث نیست.

در کتاب الزاهر ابو عبد الله قرطبی است که داود علیه السّلام گفت: امشب خدا را تسبیحی می کنم که هیچ آفریده ای خدا را به آن تسبیح نکرده باشد. قورباغه ای از آبگیری در خانه اش او را ندا داد: ای داود! نسبت به تسبیح خودت بر خدا می بالی؟ من هفتاد سال دارم تسبیح می کنم و زبانم از ذکر خدا باز نمانده است. من ده شب است که به جهت مشغول بودن به دو کلمه سبزی نخورده و آب ننوشیده ام. فرمود: آن دو چیستند؟ گفت: «یا مسبّحاً بکل لسان و مذکورا بکل مکان!» (ای کسی که با هر زبانی تسبیح می شوی و در هر مکانی به یاد آورده می شوی!) داود پیش خود گفت: من رساتر از این چه می توانم بگویم؟

بیهقی در شعبش از انس بن مالک آورده است که پیامبر خدا داود پیش خود گمان برد کسی بهتر از او خدا را نستوده است. خدا هنگامی که او در محراب خود نشسته بود و برکه ای از آب در کنارش بود، فرشته ای بر او فرستاد. گفت: ای داود، آواز این قورباغه را بفهم. داود به او گوش داد. ناگهان دید او می گوید: سبحانک و بحمدک منتهی علمک. (تو منزهی و من تو را به مقدار نهایت علمی که داری ستایش

می کنم.) فرشته به او گفت: چگونه می بینی؟ گفت: سوگند به آنکه مرا پیامبر ساخته است، من او را به این تسبیح نستوده بودم.

در کتاب فضل الذکر از آنِ جعفر بن محمد فریابی حافظ علامه از عکرمه آورده است: آواز قورباغه تسبیح است. همچنین در آن از اعمش از ابوصالح است که وی صدای دری را شنید و گفت: این از آن (در) تسبیح است .

ابن سینا گفته است: هنگامی که در سالی قورباغه زیاد شود و از حد عادتش بیشتر گردد، دنبالش وبا می آید.

قزوینی گفته است: قورباغه ها مانند لاک پشت در ریگ ها تخم می گذارند و دو نوع کوهی و آبی هستند.

زمخشری در الفائق از عمر بن عبد العزیز آورده است: مردی از پروردگارش خواست جای شیطان را در دل انسان به او بنماید. در آنچه انسانِ خوابیده می بیند مردی مانند بلور را دید که درونش از بیرونش دیده می شد. شیطان را به صورت قورباغه ای دید که خرطومی مانند پشه دارد و آن را از شانه چپش فرو می کند تا او را وسوسه کند و هنگامی که یاد خدا می کند پنهان می شود.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قورباغه ها را نکشید، زیرا بانگشان تسبیح است. زمخشری می گوید: در بانگ خود می گویند: «سبحان الملک القدوس.» (فرمانروای پاک منزه است.) از انس است که قورباغه ها را نکُشید، چون به آتش ابراهیم گذشتند و با دهان خود آب آوردند و به آن پاشیدند.

در شفاء الصدور است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قورباغه ها را نکُشید که بانگ آن ها تسبیح است(1).

خلاصه: بدان که بیشتر اصحاب حکم به کراهت خوردن گوشت هدهد، فاخته، چکاوک، هوپره، جغد و سبزه قبا کرده اند. درباره پرستو اختلاف کرده اند. بیشتر متأخرین کراهت آن را گفته اند. شیخ در نهایه و قاضی و ابن ادریس حکم به حرمت کرده اند. بلکه ابن ادریس بر آن دعوی اجماع کرده است. نسبت به کراهت بیشتر آنچه ذکر شد، به آنچه از احادیث نهی کننده از کشتن و آزار آن ها گذشت استدلال

1- . حياه الحيوان 2 : 57 - 58

کرده اند. پنهان نیست که این اخبار دلیل کراهت خوردن گوشت آن ها پس از کشتن نیستند. زیرا ظاهرا نهی از کشتن برای احترام آن ها و نه کراهت و حرمت گوشت آن ها است. اخباری که در باره فاخته می آیند دلیل کراهت جا دادن آن در خانه است و بلکه چه بسا اشعار به خوبی کشتن و خوردن آن ها داشته باشد. محقق اردبیلی قدس سره پس از ذکر روایات نهی از کشتن هدهد گفته است: ظاهر دلیل، حرمت است. قول به کراهت گویا برای اصل و عمومات حلیت و حصر محرمات است و برای این است که کسی ظاهرا قائل به حرمت نشده است. در این مطلب تامل کن.

سپس بدان که سخن در کراهت خوردن گوشت است و دلیل بر این مطلب دلالت ندارد. بلکه دلالت بر نهی از کشتن و آزار دادن است و آن مستلزم نهی از خوردن گوشت نیست. زیرا در خوردن آن پس از کشتن آزاری نیست. نیز چه بسا مقصود از نهی، کشتن برای غیر خوردن باشد و کشتن برای آزار باشد و این مطلب را فرموده او که (آزار نشود.) تایید می نماید .علت ذکر شده در دلیل نیز این گونه است، زیرا اینکه فرموده: (چه خوب پرنده ای است) پرنده خوب بودن، مستلزم عدم کشتن آن برای خوردن نیست، زیرا گوسفند هم با اینکه برای خوردن آفریده شده است، وصف می شود به اینکه مالی خوب یا مبارک و مانند آن است. البته شک نیست که دوری کردن از آزارش با اولویت و احتیاط موافق تر است.

محقق اردبیلی رحمه الله سپس درباره حدیث پرستو که گذشت، گفته است: فهمیده می شود که مقصود از نهی از کشتن نهی از خوردن است، چون پس از اینکه سرش را بریده بود آن را به زمین زد(1)و سپس نهی از قتل روایت شده است. پس در این مطلب تامل نما. ولی در سند جهالت و اضطراب است.

محقق اردبیلی قدّس سره گفته است: اما کراهت گوشت هوبره دلیل روشنی ندارد؛ جز اینکه در بیشتر کتب ذکر شده و در تحریر گفته است: درباره آن روایتی شاذّ است. آری، در صحیحه عبد اللّه بن سنان است که از امام صادق علیه السّلام پرسش شد که درباره هوبره چه می گویید؟ و من می شنیدم. فرمود: اگر چینه دان

1- . ممکن است این مطلب به خاطر شدت عصبانیت حضرت بوده و بنابراین دلالت بر حرمت خوردن پس از ذبح نکند.

دارد، آن را بخور. این روایت قرینه است که حالش معلوم نیست و بنابراین اجتناب اولی است. پس در این مطلب تامل نما. بنده می گویم: گویا وجه تامل در سخنش این است که در سخن امام علیه السّلام اِشعاری به کراهت نیست و ظاهر آن است که غرضش بیان قاعده کلی بوده است. چون بعید است که حال آن را نداند و چه بسا در این تعبیر مصلحت دیگری مانند تقیه و مانند آن بوده است. برای اینکه در روایت صحیح از کردین مسمعی است که از امام صادق علیه السّلام درباره هوبره پرسیدم. فرمود: دوست دارم که از گوشتش نزدم بود و می خوردم تا شکمم پر می شد؛(1)و برای روایت بسطام بن صالح. در مجموع عدم کراهت ظاهرتر است.

اما مارها ظاهر جواز کشتن همه آن ها است؛ جز مار خانگی در صورتی که به صاحب خانه آزار نرساند که چه بسا کراهت دارد. ولی باید خودداری از کشتن آن ها، برای توهم گناه در کشتن یا توهم زیان دیدن از آن ها نباشد. اما تفصیل هایی که در اخبار عامه است را در اخبار خودمان نیافتیم. اشکالی در کشتن جانورهای آزار دهنده دیگر نیست. آنچه از جانوران که آزار نمی دهند، شاید برای نزاهت انسان و نه برای حرمت آن، به جهت تعلیل هایی که در برخی روایات آمده است، بهتر کناره گیری از کشتن آن ها باشد. پس به هوش باش.

اما شکنجه دادن جانور زنده بدون مصلحتی که باعث آن گردد، به حکم عقل زشت است و مضمون برخی اخبار قرینه بر منع از آن است و آنچه مطابق احتیاط است، ترک آن است. بیشتر اصحاب، جز به ندرت تعرضی نسبت به این احکام نکردند.

1- . من لا یحضره الفقیه 3 : 206

باب یازدهم: چکاوک و گنجشک و مانند آن دو

روایات:

1. کافی: امام رضا علیه السّلام فرمود: چکاوک را نکشید و گوشتش را نخورید، زیرا او زیاد تسبیح می گوید و در پایان تسبیحش می گوید: خدا دشمنان خاندان محمّد صلی اللّه علیه و آله را لعنت کند.(1)

2. کافی: امام سجّاد علیه السّلام فرمود: کاکُل چکاوک اثر دست کشیدن سلیمان بن داود علیه السّلام است، زیرا جنس نر چکاوک خواست با جنس ماده اش آمیزش کند و جنس ماده اش نمی پذیرفت. جنس نر به او گفت: از آمیزش خودداری نکن، چون من جز این که خداوند عزّ و جلّ از من فرزندی به وجود بیاورد که پروردگارش را یاد کند، هدفی ندارم. جنس ماده خواهش او را پذیرفت. وقتی جنس ماده خواست تخم بگذارد، جنس نر به او گفت: کجا می خواهی تخم بگذاری؟ گفت: نمی دانم. تخم را دور از راه رفت و آمد می گذارم. نر گفت: می ترسم ره گذری از کنار تو عبور کند. به نظرم بهتر این است که نزدیک راه تخم بگذاری تا هر کس تو را ببیند فکر کند که تو می خواهی از میان راه دانه برداری. ماده این را پذیرفت و تخم گذاشت و روی آن (حضن کرد) خوابید تا وقتی که نزدیک بیرون آمدن جوجه از تخم (نقاب) شد. در همین لحظه بود که سلیمان بن داود علیه السّلام با لشکریانش در حالی که پرندگان بر او سایه افکنده بودند، پدیدار شدند. ماده به نر گفت: این سلیمان است که با لشکرش سرزده بر ما وارد شده است و من نسبت به اینکه او ما و تخم هایمان را لگد (حطم) نکند، اطمینانی ندارم. نر به ماده گفت: سلیمان قطعا مردی است که با ما مهربان است. آیا تو وقتی جوجه هایت از تخم بیرون بیایند، چیزی

1- . کافی 6 : 225

برایشان آماده داری؟ ماده گفت: آری، یک ملخ دارم که از تو پنهانش کرده ام و منتظر هستم تا جوجه هایم بیرون بیایند و با آن غذایشان دهم آیا تو هم چیزی داری؟ گفت: آری، من هم یک خرما برای جوجه هایمان دارم که از تو پنهان کرده ام. ماده گفت: تو خرمایت را بردار و من ملخم را برمی دارم تا آن دو را برای سلیمان به عنوان هدیه ببریم. چون او مردی است که هدیه را دوست دارد. نر خرما را به نوک و ماده ملخ را به چنگال گرفت. آن گاه به حضور سلیمان علیه السّلام رسیدند. وقتی سلیمان آن دو را دید در حالی که بالای تختش بود دو دست خود را برای آن ها گشود. آن دو نزدیک آمدند تا اینکه نر در سمت راست و ماده در سمت چپ او نشست. سلیمان از هر دو حالشان را پرسید. نر به سلیمان از حالشان خبر داد. سلیمان هدیه آن ها را پذیرفت و لشکریانش را از آسیب رساندن به تخم های آن دو بر حذر داشت. پس دستی به سر آن ها کشید و دعا کرد که خدا به آن دو برکت بدهد. بعد از دست کشیدن سلیمان کاکل بر سر آن دو به وجود آمد.(1)

توضیح: جوهری گفته است: «قبّره (چکاوک) مفرد قبّر (چکاوک ها) است. چکاوک نوعی پرنده است که قنبراء هم لهجه ای برای آن است و مردم به آن قنبره می گویند.»

مؤلف: همان گونه که از کتاب قاموس هم مطلبی در این باره نقل شد، از آنچه درباره لغت عرب خبر می دهد برمی آید که قنبراء با نون یعنی قنبران هم لهجه فصیحی است.

دمیری از بطلیوسی نقل کرده که وی در شرح ادب الکاتب گفته است: «تلفظ به قنبران هم لهجه فصیحی است.» دمیری ادامه می دهد: «چکاوک از صدای کسی که فریاد می کشد نمی ترسد. چه بسا به او سنگ پرانده شود، ولی او اهمیت نمی دهد و خود را به زمین می چسباند تا سنگ از او بگذرد. او بر سر جاده لانه می کند، چرا که انس گرفتن را دوست دارد.»(2)

1- . کافی 6 : 225 - 226
2- . حیاه الحیوان 2 : 169

جوهری می گوید: «(حضن الطائر بیضه یحضنه) در وقتی گفته می شود که تخم را در زیر بالَش به خود بچسباند. عبارت (علی النّقاب) به معنی شکافته شدن تخم به وسیله جوجه است و معنی (حطم) شکستن است.»

شاید ترس چکاوک نر و ماده از این بوده است که احتمال آن می رفته که لشکر سلیمان بر روی آن ها پیاده شوند یا اینکه ترسشان از گرد آمدن مردم برای تماشای شوکت، زینت و کارهای عجیب سلیمان بوده که در اثر گرد آمدن، آن ها را هم لگد می کردند و بنابراین اسناد لگد کردن به سلیمان اسناد به سبب دور خواهد بود.

محقق اردبیلی رحمه الله پس از آوردن روایت دوم گفته است: «در آن احکامی است؛ مثل قصد کردن تولید نسل از نکاح،

اجتناب از شکستن تخم پرندگان و برداشتن آن، هدیه دادن و پذیرش آن اگرچه بسیار کم باشد، اینکه هدیه دهنده حق دارد از هدیه گیرنده خواهشی بنماید و باید هدیه گیرنده برای هدیه دهنده از خدا طلب برکت نماید و... هر چند این ها در شریعت سلیمان علیه السّلام بوده است. پس تفکر نما.»

شارح کتاب لمعه رحمه الله گفته است: «کراهت چکاوک بر خلاف فاخته پیوسته با برکت است و علت کراهت چکاوک برکتش است.»

3. دلائل الإمامه: احمد بن محمّد معروف به غزال نقل کرد: من نزد امام کاظم علیه السّلام در نخلستانش نشسته بودم که ناگاه گنجشکی آمد و در برابر امام بر زمین نشست و شروع به شیون کرده، بسیار فریاد کشید و پریشانی نمود. امام به من فرمود: می دانی این گنجشک چه می گوید؟ گفتم: خدا و رسول او و ولی اش داناترند. فرمود: می گوید: ای سرور من! ماری می خواهد جوجه هایم را در خانه بخورد. امام به غزال فرمود: برخیز تا برویم و مار را از او و جوجه هایش دور کنیم. غزال نقل کرد: برخاستیم و داخل خانه شدیم. ناگهان ماری در خانه می چرخید و ما آن مار را کشتیم.(1)

1- . دلائل الامامه: 172

4. بصائر الدرجات: ابو حمزه ثمالی نقل می کند: با امام چهارم علیه السّلام در خانه اش بودم که در خانه گنجشک ها فریاد برمی آوردند. امام به من فرمود: می دانی این گنجشک ها چه می گویند؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: تسبیح پروردگار خود را می کنند و روزی خود را می خواهند.(1)

ثمالی مانند همین حدیث را نقل کرده و انتهای حدیث را این گونه نقل کرده است: پروردگارشان را تسبیح می کنند و لا اله الا الله می گویند و از او خوراک روزانه خود را درخواست می کنند. سپس حضرت فرمود: ای ابا حمزه! «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ.»(2) {ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.}(3)

5. بصائر الدرجات: سالم غلام ابان بیّاع زطّی نقل کرده: در نخلستان امام صادق علیه السّلام بودیم و چند تن همراه من بودند. گنجشک ها بانگ برآوردند. امام فرمود: آیا می دانی این ها چه می گویند؟ گفتیم: فدایت شویم. نمی دانیم چه می گویند؟ فرمود: می گویند: خداوندا! ما آفریده ای از آفریده های تو هستیم و چاره ای جز خوردن روزی تو را نداریم. پس به ما غذا بده و ما را سیراب گردان.

6. مشارق الانوار: محمّد بن مسلم نقل می کند: با امام باقر علیه السّلام بیرون رفتیم و به زمینی خشک رسیدیم که از شدت گرما می سوخت. در آنجا گنجشک هایی بودند که دور قاطر آن حضرت پرواز می کردند. حضرت آن ها را راند و فرمود: کرامتی برایتان نیست. سپس به مسیر خود ادامه داد تا به مقصد رسید. وقتی فردا برگشتیم و دوباره به آن زمین رسیدیم گنجشک ها پرواز کرده، دور قاطر چرخیدند و بال و پر زدند. در این وقت شنیدم که حضرت فرمود: بنوشید و سیراب شوید. نگاه کردم و با مقداری آب در آن زمین مواجه شدم. گفتم: ای آقای من! دیروز آب را از آن ها دریغ کردی و امروز به آن ها آب دادی؟ فرمود: بدان که امروز چکاوک ها با گنجشک ها همراه شدند که من آبشان دادم و اگر چکاوک ها نبودند من

1- . بصائر الدرجات: 99
2- . نمل / 16
3- . دلائل الامامه: 88

به آن ها آب نمی دادم. گفتم: ای آقای من! چکاوک ها و گنجشک ها چه فرقی دارند؟ فرمود: وای بر تو، گنجشک ها دوستان عُمَر هستند، چون از اویند و اما چکاوک ها از دوستان ما اهل بیت هستند و آن ها در ندای خود می گویند: بر شما اهل بیت و بر شیعیانتان برکت باد و بر دشمنان شما لعنت باد. سپس فرمود: از هر چیزی دشمنی داریم حتی پرنده که از میان پرنده فاخته دشمن ماست و حتی روزها که روز چهارشنبه دشمن ماست. (1)

7. المجالس و الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: چکاوک را نخورید، دشنامش ندهید و به دست بچه هایش ندهید تا با آن بازی کنند، چون چکاوک خدا را زیاد تسبیح می کند و تسبیح او این است که خدا دشمنان آل محمّد صلّی الله علیه و آله را لعنت کند.(2)

8. المجالس و الاخبار: امام سجاد علیه السّلام می فرمود: من کشاورزی نمی کنم که بهره بیشتری ببرم. من کشاورزی نمی کنم مگر برای اینکه مستمند و نیازمند از آن بخورند و از میان پرنده ها مخصوصا چکاوک از آن بخورد.(3)

توضیح: ظاهر کتاب مجالس بر این است که علی بن محمد بن سلیمان همان قاسانی است و سلیمان تصحیفی از لفظ شیره است. چرا که قاسانی همان گونه که نجاشی ذکر کرده است همان علی بن محمد بن شیره است.

بدان که بعید نیست اخباری که دلالت بر این دارد که برخی جانوران و گیاه ها و جمادات ائمه علیهم السّلام را دوست دارند و برخی با آن ها دشمنند و به دشمنانشان منسوبند، حمل به این معنا شود که چیزهای خوب چه انسان باشند و چه حیوان یا جماد یا اعمال و افعال و اخلاق و ... ارتباطی واقعی دارند که به همدیگر منسوبند و چیزهای بد چه انسان باشند یا حیوان یا اعمال و افعال و اخلاق و ... با هم ارتباطی واقعی دارند. بنابراین، پرنده های خوب به عنوان مثال و نیز گیاهان و جمادات و ... به جهت حُسنی که در عالم واقع دارند و به خاطر اشتراکی که با

1- . مشارق الانوار: 114

2- . المجالس والاخبار: 71
3- . المجالس و الاخبار: 71 ، کافی 6 : 225

انسان های مقدس دارند، گوییا آن ها را دوست دارند. چیزهای بد و پلید نیز با انسان های ملعون مناسبت دارند و به همین جهت گوییا به جهت مناسبتشان با آن ها، آن انسان های ملعون را دوست دارند و به خاطر تباینی که میان آن ها و ائمه است با ائمه و شیعیان آن ها دشمنند. آنچه مطابق احتیاط است و اولویت دارد این است که نسبت به این مطلب به نحو اجمالی تسلیم شده، آن را قبول کنیم و علمش را به اهل بیت واگذار نماییم. کلامی در این باره در ذیل احادیثِ مانند این حدیث گذشت.

9. حیاه الحیوان: عُصفور (گنجشک) یا بنا بر حکایت ابن رشیق عَصفور که مؤنث آن عصفوره است، حمزه در رابطه با آن گفته است: «عصفور نامیده شده است، زیرا عصیان کرد و فرار کرد.»

گنجشک چند نوع است؛ از جمله آن گنجشکی است که از خواندن خود به وجد می آید، از جمله دیگر آن گنجشکی است که از آواز و زیبایی خود خوشش می آید. گنجشک صوّار آن است که هنگامی که خوانده شود، پاسخ می دهد. عصفور الجنه همان پرستو است. اما گنجشک خانگی در رابطه با خوی وی اختلاف است، زیرا او خویی شبیه اخلاق درّندگان دارد و آن این است که گوشت را می خورد و به جوجه هایش نمی خوراند. نیز در گنجشک خانگی از چهارپایان اهلی نیز خصوصیاتی هست که عبارت از این است که او چنگال و منقار ندارد، دانه می خورد و هنگامی که روی شاخه فرو می افتد، سه انگشتش را پیش می آورد و انگشت انتهایی خود را پس می نهد. ولی تمام پرندگان درنده دو انگشت را پیش آورده، دو انگشت را پس نهاده و دانه و سبزی می خورند. نشانه گنجشک نر ریش سیاه است. چنانچه درباره مرد و بز نر و خروس گذشت. در روی زمین هیچ پرنده و درنده و حیوان اهلی نسبت به فرزندش از گنجشک مهربان تر و عاشق تر نیست و این مطلب در هنگام برگرفتن جوجه هایش قابل مشاهده است. آشیانه گنجشک به خاطر ترس از جانوران وحشی در آبادانی و در زیر سقف ها است. هنگامی که شهری از مردمش تهی شود، گنجشک ها از آن می روند و وقتی مردم به آن برگردند، گنجشک ها هم برمی گردند. گنجشک راه رفتن را بلد نیست و تنها روش حرکتش پرش است. او زیاد آمیزش می کند تا آن جا که چه بسا در یک ساعت صد بار آمیزش کند و از این

رو عمرش کوتاه است و غالبا بیش از یک سال زنده نمی ماند. او جوجه اش را برای پرواز تمرین می دهد تا آنجا که جوجه خوانده می شود و پاسخ می دهد. جاحظ گفته است: به من خبر رسیده است که گنجشک از فاصله یک فرسخ برگشت می نماید.

از جمله انواع گنجشک، گنجشک خار بوده که جایگاهش در شوره زار است. ارسطو پنداشته است که میان او و خر دشمنی است، زیرا وقتی خر زخمی می شود آن زخم را با خارِ لانه این پرنده می مالد و در نتیجه او را می کُشد. همچنین در بسیاری از اوقات خر بانگ برآورده و در اثر آن، جوجه ها یا تخم های این پرنده از آشیانه می افتند. از این رو هنگامی که این گنجشک خر را می بیند بالای سر و چشمان خر پر و بال می زند و با پرواز و فریاد خود او را آزار می دهد.

از انواع گنجشک چکاوک و سُهره است.(1)سهره که دارای رنگ های سرخ، زرد، سفید، سیاه، آبی و سبز است آموزش پذیر بوده و می آموزد که چیزی را از دست انسانی در فاصله دور بگیرد و نزد صاحب خود آورد.(2)

از انواع گنجشک، بلبل، صعوه (گنجشک کوچک)، حمّره (بلبل دم قرمز)، عندلیب، مکاکی (پرنده ای سفیدرنگ که در فضا اوج می گیرد و صدای زیبایی دارد)، صافر (مرغ انجیر خوار طلایی)، تنوّط (پرنده بافنده)، وضع، پرقِش (نوعی سهره یا گنجشک) و قبعه (پرنده ای که گرد لانه موش می گردد و وقتی می ترسد سر در آن می کند) است.

سلیمان بن داود علیه السّلام از کنار گنجشکی که گرد ماده خود می چرخید گذر کرد. پس به یارانش فرمود: می دانید چه می گوید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! چه می گوید؟ فرمود: از او برای خود خواستگاری می کند و می گوید: زن من شو تا تو را در هر کدام از کاخ های دمشق که بخواهی ساکن کنم. سلیمان فرمود: کاخ های دمشق از سنگ ساخته شده اند و او نمی تواند گنجشک ماده را در آن ها ساکن کند. ولی هر خواستگاری دروغگو است.

1- . حیاه الحیوان 2 : 80
2- . حیاه الحیوان 1 : 169

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که گنجشکی را بیهوده بکشد آن گنجشک به درگاه خدا در روز قیامت ناله می کند و می گوید: پروردگارا! بنده ات مرا بیهوده کشت و مرا به خاطر سودی نکشت.

ابو حمزه ثمالی گفته است: نزد امام سجّاد علیه السّلام بودم که ناگاه گنجشک هایی گرد حضرت پر زده و بانگ برآوردند. امام فرمود: ای ابو حمزه! آیا می دانی این گنجشک ها چه می گویند؟ گفتم: نه. فرمود: پروردگار متعالشان را تقدیس می کنند و از او روزی روزانه خود را می خواهند.

زمانی که موسی و خضر علیهما السّلام سوار کشتی شدند، گنجشکی آمد تا آنکه بر کنار کشتی نشست و به دریا نوکی زد. خضر به موسی گفت: دانش من و دانش تو نسبت به دانش خدا نقصی وارد نمی سازد جز مانند آنچه این گنجشک به دریا نقص رسانده است.

علما گفته اند: لفظ نقص در اینجا به معنی ظاهری خود به کار نرفته است و معنایش این است که نسبت علم من و علم تو به علم خدا مانند نسبت آنچه این گنجشک منقار زده با این دریا است.

مؤلف: این مثال برای نزدیک کردن مطلب به فهم است وگرنه نسبت علم آن دو از این هم کمتر است.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ انسانی، گنجشک یا بالاتر از آن را به ناحق نمی کشد جز اینکه خدا او را از آن بازخواست می کند. گفتند: یا رسول اللَّه! کشتن به حق چیست؟ فرمود: این که او را بکشد و بخورد؛ و اینکه سرش را نبرد.

گوشت گنجشکها، گرم و خشک و بهتر از گوشت مرغ است. بهترین گنجشک ها، گنجشک چاق در هنگام زمستان است. خوردن آن منی و میل جنسی را افزایش می دهد، ولی برای بلغمی ها زیان دارد و دفع ضررش با روغن بادام ممکن است. گنجشک خلط صفرایی تولید می کند که در انسان با پیرها هماهنگی و از میان مزاج ها با مزاج های سرد و در میان زمان ها در زمستان سازگار است.(1)

1- . حياه الحيوان 2 :80-82

سلیمان بن داود از کنار بلبلی گذشت که روی درختی بانگ زده، سرش را می جنبانید و دمش را می چرخاند. به یارانش فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟ گفتند: نه. فرمود: می گوید: نصف خرما خوردم و بر دنیا نابودی (عفا) باد.

«عفا» به معنی از بین رفتن و از میان رفتن اثر چیزی است و گفته شده است: عفا به معنی خاک است.(1)

صعوه از جمله گنجشکان کوچک است که سرش سرخ است.(2)

حُمّر نوعی پرنده مانند گنجشک است. ابن مسعود روایت کرده است: نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله بودیم. مردی به بیشه ای رفت و تخم حمّره آورد. حمّره آمد و بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش بال و پر زد. حضرت به اصحابش فرمود: کدام کس از شما او را داغدار کردید؟ آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! من تخم(3) او را برداشتم. حضرت فرمود: تخم را برگردان. برای رحم کردن به او تخم را برگردان.(4)

عندلیب که جمع آن عنادل است همان هزار دستان است و گفته می شود: «البلبل یعندل» یعنی بلبل صدا سر می دهد.(5)

مکّاء که جمعش مکاکی است، پرنده ای است و مکاء به معنی بانگ و صدا است. این پرنده بسیار بانگ برآورده و صدا سر می دهد. قزوینی گفته است: مکّاء از پرنده های بیابانی است. او آشیانه عجیبی برای تخم گذاری می سازد و میان او و مار دشمنی است. زیرا مار تخم و جوجه او را می خورد. هشام بن سالم گفته است: ماری تخم مکّاء را خورد. مکّاء در تلافی آن روی سر مار پر و بال زد و نزدیکش شد تا زمانی که مار دهان گشود. در این لحظه مکّاء خاری در دهان مار انداخت که در گلوی مار گرفت و در اثر آن، مار مُرد.(6)

1- . حیاه الحیوان 1 :112
2- . حیاه الحیوان 2 : 43
3- . در روایتی آمده است که جوجه او را برداشتم.
4- . حیاه الحیوان 1 : 191 - 192

5- . حياه الحيوان 2 : 110
6- . حياه الحيوان 2 : 236

صافر که آن را صفّار هم گویند پرنده معروفی از انواع گنجشک ها است. کار او این است که وقتی شب می شود، شاخه درختی را می گیرد و دو پایش را به آن می چسباند و سرش را پایین می آورد. پس آن گاه پیوسته تا سپیده دم و روشن شدن هوا صدا سر می دهد. قزوینی گفته است: از ترس آنکه آسمان بر او بیفتد بانگ برمی آورد. غیر او گفته اند: صافر همان تنوّط است. اگر آشیانه بسازد، آن را مانند کیسه می سازد و اگر آشیانه نداشته باشد، چنانچه گفتیم شروع به آویزان کردن خود از شاخه ها می کند.(1)

اصمعی درباره تنوُّط که با تلفظ مضموم و مکسور و گاهی مفتوح تاء خوانده شده است و گفته شده است که در واو آن فتح هم جایز است، گفته است: این نام به خاطر آن است که او رشته ای از درخت می آویزد و در آن تخم می نهد. مفرد تنوط تنوطه است. هنگامی که شب می شود، کار او این است که در گوشه های لانه اش حرکت می کند و می چرخد و به خاطر ترس از آسیب رسیدن به وی تا بامداد آرام نمی شود.(2)

وَضَع همان صعوه است و گفته شده است: پرنده ای کوچک تر از گنجشک است. در حدیث است: اسرافیل علیه السّلام که بالی در مشرق و بالی در مغرب دارد و عرش بر شانه او است گاهی از بزرگی خدا چنان کوچک می شود که مانند وضع می گردد.(3)

بِرقش پرنده ریزی مانند گنجشک است که در حجاز آن را سرسوز می نامند.(4)

قُبَعَه پرنده کوچکی است که مانند گنجشک، خاکستری رنگ است. او نزدیک سوراخ موش صحرایی زندگی می کند و هنگامی که بترسد یا سنگی به او پرتاب شود خود را به داخل سوراخ می کشد. (انقباع می کند.) این مطلب را ابن سکیت گفته است. «انقبع فیها» به معنی داخل شدن در سوراخ و پناه گرفتن در آن است.(5)

1- . حیاه الحیوان 2 : 39
2- . حیاه الحیوان 1 : 120
3- . حیاه الحیوان 2 : 289 -290

4- . حیاه الحیوان 1 : 88 همان گونه که در منبع آمده است، صحیح شرشور است.
5- . حیاه الحیوان 2 : 171

باب دوازدهم: مگس، ساس، کک، زنبور، سوسک سیاه بدبو، شپش، کنه، کنه ریز و مانند آن ها

آیات:

- إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها.(1)

{خدای را از اینکه به پشه ای- یا فروتر [یا فراتر] از آن- مَثَل زند، شرم نیاید.}

- یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَه إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْه ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب * ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیز.(2)

{ای مردم، مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند شکست ناپذیر است.}

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها.»(3) مثل برای حق است که حق را با مثل برای بندگان مومنش روشن می سازد. این مثل هر چه می خواهد

1- . بقره / 26
2- . حج / 73 - 74
3- . بقره / 26

باشد پشه ای یا بالاتر از آن که مگس است. با این مطلب خدا پاسخ کسی را که مثل زدن به مگس و عنکبوت و افروزنده آتش و رگبار را مورد اعتراض قرار دهد، داده است. امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند به پشه مثال زده است به این علت که خدا در او با وجود کوچکی حجمش هر چیزی که در فیل با آن بزرگی آفریده است، خلق نموده است و پشه دو عضو بیشتر هم دارد.(1)به این خاطر خدا خواست با آن مؤمنان را نسبت به خلق لطیف و هنر شگفت آور خود آگاه کند.

«فَاسْتَمِعُوا لَه» {پس بدان گوش فرا دهید.} مراد گوش دادن با تفکر و تدبر است. «إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» {کسانی را که جز خدا می خوانید} مراد بت ها است. «لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً» {هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند.} یعنی در عین کوچکی مگس توان آفرینش آن را ندارند. «وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه» {هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند.} یعنی هر چند برای آفرینش آن با همدیگر همکاری نمایند. «وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْه ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب * ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیز.»(2) {و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست، نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند شکست ناپذیر است.} یعنی پس چگونه آن ها خدایانی باشند که بر تمام چیزها توانایی داشته باشند؟

امام صادق علیه السّلام فرمود: قریش بت ها را که گرد خانه کعبه بودند با مشک و عنبر آغشته می کردند. یغوث برابر در و یعوق سمت راست کعبه و نسر سمت چپ بود. آنان وقتی داخل می شدند در برابر یغوث به سجده می افتادند و خم نمی شدند. سپس رو به سمت یعوق برگردانده و از سمت چپ یغوث رو به سمت نسر برمی گرداندند. آن گاه، چنین تلبیه می گفتند: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک، تملکه و ما ملک. (تو را لبیک می گوییم. ای خدا، تو را لبیک

1- . در حدیث خواهد آمد که آنچه بیشتر دارد دو بال است. در کلام دمیری آمده است: پشه علاوه بر اعضای فیل دو پا و چهار بال بیشتر از او دارد. نیز خرطوم فیل توپر است ولی خرطوم پشه توخالی است و به میان تورفتگی نفوذ می کند.

2- . حج / 73 - 74

می گوییم. تو را لبیک می گوییم که شریکی نداری مگر شریکی که برای تو باشد و تو آن شریک و آنچه آن شریک مالک است را مالک هستی.) حضرت ادامه داد: آن گاه، خدا مگس سبزی فرستاد که چهار بال داشت و از آن مشک و عنبر چیزی باقی نماند مگر اینکه آن را خورد. پس خدا این آیه را نازل کرد: «یا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَه إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْه ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب * ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ.»(1) {ای مردم، مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند.} یعنی خدا را چنانچه باید بزرگ نداشتند یا چنانچه باید او را نشناختند که برایش شریک قرار دادند و چیزی را به نام او خواندند که از نظر مناسبت داشتن با او دورترین چیزها از او است.(2)

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشتن کک و شپش و ساس در حرم اشکالی ندارد.(3)

2. کافی: زراره می گوید: از یکی از دو امام علیهما السّلام درباره محرمی پرسیدم: پشه یا کک که آزارش بدهند را بکشد؟ فرمود: آری.(4)

3. تهذیب الأحکام: ابو بصیر مرادی می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره مگسی که در روغن و غذا می افتد پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد؛ بخور.(5)

1- . حج / 73 - 74
2- . کافی 4 : 542
3- . کافی 4 : 364
4- . کافی 4 : 364
5- . تهذیب الأحکام 9 : 86

4. سرائر: جمیل می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره محرمی پرسیدم: ساس و کک ها که آزارش بدهند را بکشد؟ حضرت فرمود: آری. (1)

5. علل الشرائع: بر روی منصور مگسی نشست و منصور مگس را راند، دوباره مگس بر روی او نشست. در این حال منصور به امام صادق علیه السّلام گفت: ای ابا عبد اللّه، برای چه خداوند عزّ و جلّ مگس را آفرید؟ حضرت فرمود: برای اینکه جباران را با آن خوار کند.(2)

6. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود:(3) اگر مگس روی غذای مردم نمی نشست، از آن ها به جز فرد جذامی دیده نمی شد.(4)

7. طب الائمه: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی مگس در ظرف یکی از شما می افتد، باید آن را در ظرف فرو ببرد. زیرا در یک بال مگس درمان و در دیگری زهر است؛ مگس بال زهرناک را در آشامیدنی فرو می برد نه بال شفابخش را. بنابراین بال دیگرش را فرو ببرید تا زیان نبینید(5).

حضرت فرمود: اگر نبود که مگس از جایی که مردم نمی دانند در غذای آن ها فرو می رفت، در ابتلایشان به جذام تسریع می شد.(6)

8. طب الائمه: امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر مردم مگس را به نحوی که نمی دانند نمی خوردند، قطعا جذام می گرفتند. یا اینکه فرمود: همه آن ها جذام می گرفتند.(7)

1- . سرائر: 466
2- . علل الشرائع 2 : 182
3- . از این حدیث و احادیث بعدی استفاده می شود که در مگس ماده ای وجود دارد که با جذام ضدیت دارد و آن را می راند.
4- . علل الشرائع 2 : 182
5- . طب الائمه: 106
6- . طب الائمه: 106
7- . طب الائمه: 106

9. تهذیب الأحکام: عیسی بن حسّان می گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که سوسک سیاهی پیش آمد. حضرت فرمود: آن را دور کن، زیرا وی سوسکی از سوسک های آتش است.(1)

توضیح: قِشّه جانور کوچکی مانند سوسک سیاه بدبو است.

دمیری گفته است: «خنفَساء (سوسک سیاه بدبو) که مونث آن خنفساه است از گندیدگی زمین پدید می آید. خنفساء با عقرب دوست است و دارای چند نوع است: جعل، حمارقبان، بنات وردان، حنطب که نر خنفساء است. خنفساء زیاد باد معده رها می کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: باید مردم فخر فروشی دوران جاهلیت را رها کنند، وگرنه نزد خدا از سوسک سیاه بدبو منفورتر هستند.

قزوینی حکایت کرده: مردی سوسک سیاه بدبویی دید. پس گفت: خدا از آفرینش این چه هدفی را اراده کرده است؟ زیبا بودن آن یا خوشبو بودن آن؟ پس خدا او را به زخمی گرفتار کرد که همه پزشکان از درمانش درماندند، تا آن جا که معالجه را رها کرد. روزی صدای یک پزشک دوره گرد را شنید که در کوچه جار می زد. گفت: او را بیاورید تا مرا معاینه کند. گفتند: از یک دوره گرد چه کاری برمی آید در حالی که پزشکان ماهر از درمان تو درمانده اند؟ گفت: باید او را برای من بیاورید. وقتی او را آوردند و زخم را دید، یک سوسک سیاه بدبو خواست. همه حاضران خندیدند. بیمار از گفته پیشین خود یاد کرد و گفت: آنچه می خواهد برایش فراهم کنید. زیرا این مرد در کار خود بینا است. پزشک سوسک را سوزاند و خاکسترش را روی زخم او پاشید. بیمار به اذن خدا بهبود یافت و به حاضران گفت: خدا می خواست به من بفهماند که پست ترین آفریده ها کمیاب ترین داروها هستند.»(2)

ذباب (مگس) معروف است و مفردش ذبابه است و جمعش أذبه و ذِبّان است. افلاطون گفته است: مگس از همه چیز حریص تر است. او چون حدقه چشمش ریز است و کار پلک ها پاک کردن آینه حدقه از گرد و خاک است پلک ندارد. به ازای

1- . تهذيب الأحكام 9 : 82
2- . حياه الحيوان 1 : 222 - 223

آن خدا دو دست به او داده است و برای همین این حالت را در مگس می بینی که با دو دست خود چشمانش را می مالد. مگس گونه های مختلفی دارد و از گندیدگی زمین پدید می آید.

جاحظ گفته است: ذباب در زبان عرب به زنبور و همه انواع پشه از ساس و کک و شپش و کک و شپش از نوع سفید آن دو و پشه لعل و پروانه و مورچه و به مگس معروف گفته می شود. مگس بر چند دسته است: نغز، قمع، خازباز، شعراء، سگ مگس، مگس بستان، مگس چراگاه. مگسی که میان مردم است از جفت گیری پدید می آید، و چه بسا از اجسامی خود به خود پدید بیاید. گفته می شود: باقلاء وقتی در جایی پوسیده و کهنه شود، تبدیل به مگس می شود و از روزنه های آنجا می پرد و جز پوست باقلا باقی نمی ماند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: عمر مگس چهل شب است و همه مگس ها جز مگس عسل در دوزخند. گفته شده است: مگس ها در دوزخ عذاب نمی کشند و دوزخیان را عذاب می دهند، چون بر روی آن ها می نشینند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: صد و شصت فرشته بر مؤمن گماشته شده اند تا آنچه را خود او نتواند از خود براند، از او برانند. از میان آنان هفت فرشته مثل مگسی که در روز تابستانی از کاسه عسل رانده می شود، از او خطرات را می رانند. اگر برای شما آشکار شوند، می بینید که بر هر دشت و کوه دست ها و دهان ها را گشوده اند. اگر بنده یک چشم به هم زدن به خود واگذار شود، شیطان ها او را می ربایند.

عرب مگس، پروانه، زنبور و مانندش همه را یکی می شمارند. جالینوس می گوید: مگس چند نوع است: شتر مگسی دارد، گاو مگسی دیگر دارد و مایه این مگس ها کرم ریزی است که از تن گاو و شتر برمی آید و تبدیل به مگس و زنبور می شود. مگس انسان ها زمانی که باد جنوب بوزد از فضله پدید می آید و وقتی باد شمال می وزد سبک گردیده، پراکنده می شود. مگس مانند پشه خرطوم دارد.

از کار شگفتش این است که بر سفید فضله سیاه و بر سیاه فضله سفید می کند و بر بوته کدو نمی نشیند. از این رو خدا بوته کدو را بر تن یونس که از شکم ماهی

برآمده بود، رویاند و اگر مگس بر او می نشست آزارش می داد. پس خداوند متعال مگس را از او دور کرد تا آن که تنش محکم شد. مگس جز در جاهای متعفن زیاد آشکار نمی شود. اساس خلقت مگس از جاهای متعفن و سپس از جفت گیری است و چه بسا ممکن است نر بر روی ماده تمام روز را بماند. مگس از جانوران آفتابی است. چون زمستان پنهان و تابستان آشکار است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وقتی مگس در ظرف یکی از شما افتاد، باید آن را بچرخاند. زیرا در یک بال آن درد و در دیگری درمان است و مگس بالی که در آن درد است را نگه می دارد تا در غذا بیفتد. همچنین فرمود: یک بال مگس زهر بوده و دیگری درمان است. وقتی مگس در غذا می افتد آن را بچرخانید. زیرا زهر را جلو و درمان را عقب نگه می دارد.

خطابی گفته است: «یکی از بی عقیده ها درباره این حدیث گفته است: چگونه چنین می شود و چگونه درد و درمان در دو بال مگس جمع می گردند؟ چگونه این را آموخته تا پر درد را جلو آورده و پر درمان را عقب نگه دارد و برای چه این کار را می کند؟ خطابی گفته است: این پرسش مردانی نادان یا نادان نما است؛ زیرا کسی که طبع خود و سایر جانداران را به گونه ای می یابد که در آن میان گرمی و سردی و رطوبت و خشکی جمع شده است، در حالی که این خصوصیت ها با هم ضدّیت دارند و وقتی با هم رو به رو شوند باعث نابودی یکدیگر می شوند؛ و همچنین ببیند که خدا آن ها را به هم الفت داده، وادار به اجتماع کرده است و نیروهای جانور را که ماندگاری و بهینه بودن او به آن ها است را از همان خصوصیات متضاد ساخته است، سزاوار است که یک جا بودن درد و درمان در دو جزء از یک جانور را منکر نشود. قطعا کسی که به زنبور عسل الهام بخشیده تا خانه ای با ساختی عجیب بسازد و در آن عسل تولید نماید و به مورچه الهام بخشیده تا غذا به دست آورد و برای هنگام نیازش ذخیره کند، او همان کسی است که مگس را آفریده و او را رهنمون کرده به این که پری را پیش آورده و پری را پس نگه دارد، چون خدا خواسته آزمایش کند که آزمایش پایه پرستش و میدان تکلیف است. خدا در هر چیز حکمت و نمودی دارد و جز خردمندان یاد آور نمی شوند.»

من در مگس تامل کردم و دریافتم که او با بال چپش خود را حفظ می کند که بال چپ با بیماری مناسبت دارد همچنان که بال راست با درمان مناسب است. از حدیث استفاده می شود که اگر مگس در مایع بیفتد، آن را نجس نمی کند. چون مگس خون جهنده ندارد.

آیا به جهت عموم سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که «وقتی مگس در ظرف یکی از شما افتاد باید آن را بچرخاند زیرا در یک بال آن درد و در دیگری درمان است و مگس بالی که در آن درد است را نگه می دارد تا در غذا بیفتد.» و اینکه زنبور و پروانه و زنبور عسل و مانند این ها را عرب مگس می نامد و امام علی علیه السّلام فرموده است: {عسل شربتِ مگس است.} و گذشت که همه مگس ها در آتشند به جز زنبور عسل، ما در مورد زنبور و پروانه و زنبور عسل و مانند این ها هم امر شده ایم که آن ها را در غذا فرو ببریم؟ در صورتی که ما قرائن بالا را در نظر بگیریم ظاهر این است که واجب است امر به فرو بردن را بر همه این حشرات به جز زنبور عسل جاری بدانیم. عدم جاری بودن این حکم درباره زنبور عسل به این جهت است که فرو بردن باعث کشته شدن آن می گردد.

در شفاء الصدور و تاریخ ابن نجار آمده است: بر تن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و جامه اش هیچ مگسی نمی نشست.

مگس نادان ترین آفریده ها است، زیرا خود را به هلاکت می اندازد.(1)

دمیری گفته است: بق همان ساس است که از نفس گرم پدید می آید و از بس عاشق انسان است وقتی بوی او را می شنود، خود را روی او می اندازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با هر دو دست حسن یا حسین علیهما السّلام را گرفته بود و دو پای او روی دو پای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می فرمود: «حزقه (تو قد کوتاهی داری و ضعیف هستی و به همین جهت گام هایت را کوتاه بر می داری)؛ بالا بیا. ای که چشمت مثل ساس کوچک است.» آن پسر بچه بالا می رفت تا دو گام بر سینه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

1- . حياه الحيوان 1 : 254-259

می نهاد. آن گاه به او فرمود: دهانت را باز کن. سپس او را بوسید و فرمود: هر که او را دوست بدارد، من او را دوست دارم.

(حزقّه) یعنی ناتوان که گام هایش را نزدیک هم می گذارد. این را بر سبیل شوخی و انس گیری به او فرمود: و (عین بقّه) کنایه از ضعف چشم است یعنی چشمت مثل چشم ساس است.

امام علی علیه السّلام در خطبه اش می فرمود: انسان را پشه ای می آزارد، عرقی بدبویش می سازد و آبی که در گلو گیر کند، او را می کشد. (1)

دمیری گفته است: زنبور را دبر گویند و زنبور مونث می شود و زنابیر لهجه ای برای آن است. چه بسا زنبور عسل را زنبور بخوانند که جمعش زنابیر است. وی دارای دو گونه کوهی و دشتی است. گونه کوهی در کوه پناه گاه درست کرده، روی درخت زندگی می کند و رنگ آن به سیاهی می زند. آغاز آفرینش آن کرم است تا به این صورت دربیاید. او مانند خانه زنبور عسل در خاک خانه ساخته، برای آن چهار در به سوی وزش چهار باد می سازد. وی نیشی دارد که با آن می گزد و خوراکش میوه و شکوفه است. جنس نر آن به وسیله بزرگی از ماده اش متمایز است.

گونه دشتی آن سرخ است. لانه اش را زیر زمین می سازد و خاک آن را مانند مورچه به در می آورد. در زمستان پنهان می گردد. چون اگر آشکار شود، می میرد. او سراسر زمستان مثل مرده ای در خواب است و بر عکس مورچه برای زمستان غذا آماده نمی کند. هنگامی که با فرا رسیدن بهار بر اثر سرما و بی غذایی مانند چوب خشکی می شود، خدا در پیکرش حیات می دمد و مانند سال گذشته زیست می کند و این روش او است. در این نوع گونه ای رنگارنگ، دراز پیکر، پر حرص و پر خور وجود دارد. وی به دنبال آشپزخانه ها رفته، هر چه گوشت در آن ها باشد را می خورد. او تنها می پرد و در درون زمین و دیوارها ساکن می شود. همه اشخاص این نوع از کمر به دو تا تقسیم می شود. از این رو از درون شکمش نفس نمی کشد. هنگامی که این گونه جانوری در روغن فرو می رود، به علت بسته شدن سوراخ های بدنش از حرکت باز می ایستد ولی اگر در سرکه فرو رود، به زندگی خود ادامه

1- . حياه الحيوان 1 : 110 - 111

می دهد. خوردن این حیوان حرام بوده، کشتنش مستحب است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: هر که زنبوری را بکشد، سه حسنه به دست می آورد. ولی سوزاندن خانه های آن ها با آتش مکروه است. از احمد درباره دود دادن خانه های زنبوران پرسیدند. گفت: اگر از آزارش بترسند، اشکالی ندارد و دود اندود کردن از سوزاندن نزد من بهتر است. (1)

دمیری همچنین گفته است: دَبر گروه زنبوران عسل است. سهیلی می گوید: دبر جمع زنبور است. اصمعی گفته است: از لفظ خود مفرد ندارد. گفته شده است: مفردش خشرمه است.

در الفائق آمده است: سکینه بنت الحسین علیه السّلام در وقت خردسالی گریان نزد مادرش رباب آمد. حضرت رباب به او فرمود: تو را چه می شود؟ گفت: دُبَیره (زنبورکی) به من رسید و مرا با نیش گزید. منظور وی از دبیره اسم تصغیر از دبر است. زنبور عسل را به این جهت دبر می گویند که ساختن عسل را تدبیر می کند.(2)

برغوث (کک) مفرد براغیث است و تلفظ بُرغوث بیشتر از بَرغوث است. جاحظ گفته است: کک جانوری است که مانند زنبور عسل پرواز می کند. مدتی طولانی جفت گیری می کند و تخم می گذارد که نوزادش بعد از تولد از تخم بیرون آمده، جوجه می شود. او به ویژه در جاهای تاریک، نخست از خاک پدید می آید. در آخر زمستان و آغاز بهار فزونی می یابد. گفته شده است: وی شکل فیل دارد. دندان نیش دارد که با آن می گزد و خرطومی دارد که با آن می مکد. نباید به او بد گفت، زیرا پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنید مردی به کک دشنام می دهد. حضرت فرمود: دشنامش مده، زیرا او پیامبری را برای نماز صبح بیدار کرده است.

در معجم طبرانی آمده است: امام علی علیه السّلام فرمود: در منزلگاهی فرود آمدیم. کک ها ما را آزار دادند. ما به آن ها دشنام دادیم. رسول خدا صلی اللّه علیه و

1- . حیاه الحیوان 2 : 6 - 7
2- . حیاه الحیوان 1 : 237 - 238

آله فرمود: دشنامشان ندهید که خوب جانورانی هستند، زیرا شما را برای ذکر خدا بیدار کردند.

در دعوات مستغفری است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هنگامی که کک تو را آزار داد، کاسه ای آب برگیر و هفت بار به آن بخوان: «وَ ما لَنا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّه وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلى ما آذَيْتُمُونا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.»(1) {و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه هایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد، و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.} سپس بگوید: اگر شما مؤمنید، شر و آزار خود را از ما باز دارید. سپس آن را گرد بسترت بپاش تا شب را آسوده از شرشان بگذرانی. کشتن کک برای محل و محرم مستحب است.(2)

10. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ چیزی کوچک تر از پشه نیافریده است و جرجس کوچک تر از پشه است و آنکه ما او را ولع می گوییم، کوچک تر از جرجس است. عضوی در فیل نیست مگر آنکه در آن هست و با دو بال بر فیل برتری هم داده شده است.(3)

توضیح: جوهری گفته است: «جرجس» لهجه ای برای قرقس است که پشه های ریز هستند.

مؤلف: کوچک تر از پشه، کوچک تر از سایر انواع پشه است تا با سخن حضرت که خدا آفریده ای کوچک تر از پشه نیافریده است مناسب در بیاید و این توضیح با سخن اهل لغت هماهنگ است. ضمن اینکه احتمال این نکته است که حصر در کلام حضرت که فرمود: خدا آفریده ای کوچک تر از پشه نیافریده است. حصر اضافی باشد؛ همان گونه که ظاهر این است که حصر نسبت به بال داران است، چون برخی جانوران از پشه هم کوچک ترند. مگر این که گفته شود پشه انواع بسیار

1- . ابراهیم / 12
2- . حیاه الحیوان 1 : 87 - 88
3- . کافی 8: 248

کوچکی دارد که هیچ جانوری از آن ها کوچک تر نیست. «ولع» در کتب لغت ذکر نشده و ظاهر این است که آن هم نوعی پشه است.

دمیری گفته است: بعوض جانور کوچکی است. جوهری گفته است: «ساس است و مفرد آن بعوضه است.» این مطلب اشتباه است و حق این است که این دو، دو نوع هستند. یکی مانند کنه است که پاهای کوتاه و ناپیدا و رطوبتی آشکار دارد که در عراق و شام آن را جرجس می گویند. جوهری گفته است: جرجس لهجه ای برای قرقس است و قرقس پشه ریز است. پشه بر آفرینش فیل است و تفاوتی که دارد این است که اندام بیشتری دارد. زیرا فیل چهار پا، یک خرطوم و یک دم دارد و پشه با همه این ها دو پا و چهار بال بیشتر دارد. خرطوم فیل میان پر است و خرطوم پشه میان تهی است و به درون چیز خالی فرو می رود. هنگامی که با آن بدن انسان را نیش بزند، خون را کشیده، به درون شکم خود پرتاب می کند. بنابراین خرطوم برای پشه به جای نای و حلقوم او نیز هست. از این رو گزیدنش شدت یافته، قدرت شکافتن پوست های قوی را پیدا می کند. از جمله چیزهایی که خداوند به او الهام نموده است، این است که هنگامی که بر بدن انسان می نشیند با خرطومش سوراخ های عرق را جستجو می کند، زیرا آنجا نازک ترین پوست در بدن انسان است. وقتی آنجا را می یابد خرطوم خود را در آن فرو می کند. پرخوری وی تا آنجا است که خون را می مکد تا بترکد و بمیرد یا از پریدن باز ماند تا نابود شود.

از جمله کارهای شگفتش این است که چه بسا شتر و چهارپایان دیگر را می کُشد و در نتیجه آن حیوان در بیابان افتاده، درنده ها و پرنده ها گرد او می آیند. هر کدام از آن ها که از آن چهارپا بخورند، همان لحظه می میرند. برخی پادشاهان زورگوی عراق با پشه شکنجه می دادند. آن ها کسی را که می خواست شکنجه بکشد، برهنه و دست و پا بسته در یک نیزار بیابانی می افکندند. آن فرد به زودی کشته می شد.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: اگر دنیا نزد خدا برابر بال پشه ای ارزش می داشت، از آن به کافر به اندازه جرعه ای از آب نمی داد.

وهب بن منبه روایت کرده است: خدا پشه را بر نمرود فرستاد. لشکر او بی شمار گرد هم آمدند. هنگامی که نمرود این وضع را دید از لشکرش جدا گشته، به خانه رفت. او در را بسته، پرده ها را انداخت. سپس به پشت خوابیده، در اندیشه رفت. در این حال پشه ای از سوراخ بینی او به مغزش رفته، تا چهل روز به واسطه آن شکنجه شد. این جریان ادامه یافت تا جایی که سرش را به زمین می کوفت و عزیزترین فرد نزد او آن کسی بود که بر سرش می زد. نمرود از آن ضربه مانند جوجه فرو می افتاد و می گفت: این چنین خدا فرستاده هایش را بر بنده هایی که می خواهد، مسلط می کند. سپس در همان حین هلاک شد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سر یک نفر از انصار به ملک الموت نگاه کرد و به او فرمود: نسبت به این یار من نرم رفتار کن، زیرا که او مؤمن است. او گفت: من با هر مؤمن نرم رفتار می کنم. هیچ خانواده ای نیستند جز آنکه هر روز پنج بار آن ها را بررسی می کنم. ولی اگر بخواهم جان پشه ای را بگیرم، تا فرمان خدا برای گرفتن آن نرسد، نمی توانم. امام صادق علیه السّلام فرمود: به من خبر رسیده است که هنگام نمازها آن ها را بررسی می کند. از این روایت برمی آید که ملک الموت تمام روح ها را قبض می کند.

پشه با وجود کوچکی، خدا در جلو مغزش نیروی حافظه، در میان مغزش نیروی اندیشه و در پشت سرش نیروی یادآوری نهاده است. خدا برای پشه حس بینایی و بساوایی و بویایی آفریده است. سوراخی برای غذا و سوراخی برای فضله کردن ساخته و شکم و روده و استخوان به او داده است. پس منزه است آن که اندازه گیری و راهنمایی نموده و هیچ یک از آفریده ها را بیهوده نیافریده است.(1)

1- . حیاه الحیوان 1 :90-92

باب سیزدهم: خفاش و آفرینش او و کارهای شگفتش

آیات:

- أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْرا بِإِذْنِ اللَّهِ. (1)

{من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم، آن گاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود.}

تفسیر:

مشهور میان مفسران خاصه و عامه این است که آن پرنده خفاش بوده است. ابو اللیث در تفسیرش گفته است: مردم از روی بدخواهی از عیسی خواستند که اگر راستگویی، برای ما خفاشی بیافرین و جانش بده. او گِلی برگرفت و به شکل خفاش درآورد و در آن دمید. ناگاه خفاش میان آسمان و زمین پرواز کرد. ساختن گل و دمیدن از عیسی علیه السّلام و آفرینش از خداوند متعال بود. گفته شده است: همانا از او آفرینش خفاش را خواستند، برای آنکه شگفت تر از آفریده های دیگر است.

از شگفتی هایش این است که او عبارت از خون و گوشت است و بی بال می پرد. مانند جانور می زاید و مانند پرنده تخم نمی گذارد. پستاندار بوده و از او شیر خارج می شود. در روشنی روز و تاریکی شب نمی بیند و بینایی اش در دو ساعت است؛ پس از غروب خورشید و پس از سپیده دم، قبل از اینکه هوا خوب روشن شود. مانند انسان می خندد و مانند زن، حیض می بیند. هنگامی که از آن حضرت این را دیدند، خندیدند و گفتند: جادویی آشکار است. نزد جالینوس رفتند و به او گزارش دادند و جالینوس به او ایمان آورد.

روایات:

1- . آل عمران / 49

1. یک مرد شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره شش چیز که در رحم جا نگرفتند، پرسید. حضرت فرمود: انسان، حوّاء، قوچ اسماعیل، عصای موسی، ناقه صالح و خفاش که عیسی بن مریم ساخت و به فرمان خدای تعالی پرید.(1)

2. امیر المومنین علیه السّلام فرمود: حمد خدایی را که اوصاف از رسیدن به حقیقت معرفتش مانده اند، و عظمتش عقول را باز داشته پس راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیافتند. اوست اللّه آن پادشاه حق آشکار، ثابت تر و آشکارتر است از هر چه دیده ها می بیند. قدرت عقول به حدّ و اندازه ای برای حضرتش نرسیده تا مانندی برایش بیابد، و اوهام به تقدیری برای او راه نیافتند تا مانندش در وهم در آمده باشد. موجودات را بدون نقشه قبلی، و مشورتی با مشاور، و کمک مدد کاری آفرید. آفرینش او به دستورش کامل شد، و به طاعتش گردن نهاد، فرمانش را اجابت کرد و ردّ ننمود، و تسلیم او شد و به مخالفتش برنخاست.

از لطائف صنعت و شگفتیهای حکمتش که به ما نشان داده همانا اسرار پیچیده حکمت آمیزی است که در این شبپره ها تدبیر نموده، شبپره هایی که روشنی روز که گشاینده دیده هر چیزی است چشم آنها را می بندد، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می بندد چشم آنها را باز می کند، و چگونه چشمشان پوشیده شده که توان مدد گرفتن از نور آفتاب درخشان را ندارند تا به راههای خود خود راهنمایی شوند، و در پرتو خورشید به آنچه باید بشناسند برسند، و چسان خداوند آنها را با تلألؤ نور خورشید از راه سپردن در امواج روشنایی آن مانع شده، و در لانه های خود از رفتن در قلب روشنایی پنهان نموده! در روز روشن پلکهای دیدگانشان را به روی هم می اندازند، و شب تار را برای خود چراغ روشن قرار داده اند که بدان واسطه به دنبال رزق خود می روند. تاریکی شب آنها را از دیدن باز نمی دارد، و آنها نیز در سیاهی شب از حرکت باز نمی ایستند. اما همین که خورشید نقاب از چهره بیندازد، و روشنی روز آشکار شود، و نورش تا درون لانه سوسمارها وارد گردد، شب پره ها پلکهای دیده را روی هم اندازند، و از معاش به آنچه در تاریکی شب به دست آورده اند تغذیه کنند. پاک است خدایی که شب را برای آنها روز و سبب جلب معاش قرار داد، و روز را برای آنها زمان آرامش و استراحت مقرر فرمود.

1- . علل الشرايع 2 : 282، عيون أخبار الرضا 1 : 244، خصال 1 : 323

و برای آنها بالهایی از گوشتشان قرار داد تا در وقت نیاز به پرواز آیند، گویی بالشان لاله های گوشند اما بدون پر و چوبه آن، ولی جای رگها را در آن بالها می بینی. دو بال دارند که نه آنقدر ظریف اند که وقت پرواز پاره شوند، و نه آنچنان سخت که مانع پرواز گردند. پرواز می کنند در حالی که جوجه هایشان به آنان متّصل و به مادران پناهنده اند، هرگاه بنشینند جوجه ها هم می نشینند، و هر وقت پرواز کنند با آنان در حرکتند، و از مادران جدا نشوند تا هنگامی که اعضای آنها محکم گردد، و بالها برای پرواز آماده باشد، و راه کسب روزی و اقدام به مصالح خود را بدانند. پاک است خدایی که پدید آورنده هر موجودی است بدون نمونه ای که پیش از او از غیر او آفریده شده باشد (1)

توضیح: «خفاش» معروف است. «حَسَر» که مصدرش حسور است به معنی خسته شدن برای طولانی بودن فاصله و مانند آن است. گفته می شود: «حَسَرته» به معنی این که کس دیگری را خسته کردم و بنابراین هم متعدی می شود و هم بدون تعدی به کار می رود. «انحَسَرَت» هم به معنی خستگی و تعب است. «کنه» چیزی حقیقت و پایان آن چیز است. «رَدَعَت» به معنی بازداشتن و در لفظ حکمش حکم «مَنَعَت» است. «مساغ» به معنی راه است. «ملکوت» به معنی عزت و سلطنت است. «حق» به معنی چیزی است که وجودش تحق پیدا کرده است و یا به معنی چیزی است که حقیقتا وجود دارد. «ابین» به معنی آشکارتر است. اینکه خدا از دیدنی ها درست تر و روشن تر است برای این است که شناخت او به وسیله عقل و یقینی است و اشتباهی که در محسوسات رخ می دهد در شناخت او راه ندارد. «حدّ» در لغت به معنی بازداشتن است و مانع میان دو چیز و پایان یک چیز و گوشه آن را می گویند و در زبان اهل منطق تعریف یک چیز به وسیله ذاتیات آن چیز است. محدود کردن در اینجا یا اثبات پایان و طرف است که مستلزم شباهت به اجسام است یا حدّ منطقی است و قول نخست مناسب تر با زبان آنان است.

مراد از اندازه گیری ثابت کردن مقدار است. گویا مقصود از آفریدن با تمثیل، ایجاد آفریده ها بر منوال آنچه غیر او آفریده است می باشد یا این که منظور این است که برای آفریده هایش مثالی قبل از ایجاد به مانند آنچه معمار تصویر آنچه را

1- . نهج البلاغه خطبه 153

می خواهد بسازد در نظر می گیرد، نداشته است. مشوره بر وزن مفعله از جمله او را به فلان کار اشاره نمود به معنی امر کردن وی به آن چیز است. مشُوره و شوری هم به همین معنی است. معونه بر وزن مفعله از فعل اعانه و تعوین است. مقصود از به پایان رسیدن آفرینش رسیدن هر مخلوق به کمالی است که خدا از او خواسته است یا بیرون آمدن تمام آنچه خواسته است از عدم به وجود به محض فرمان او است. اذعان کرد به معنی این است که خضوع کرد و اقرار نمود و در فرمانبرداری شتاب کرد و تسلیم شد. دو جمله بعدی به منزله تفسیر برای اذعان است. شاید مقصود از اذعان داخل شدنش در زیر قدرت الهی و توانایی نداشتن وی برای خودداری نمودن باشد. سخن آن حضرت که فرمود: «رد ننمودند.» توضیح از برای اجابت است؛ همان گونه که سخن ایشان که: «به مخالفت بر نخاستند.» توضیح برای تسلیم است. اگر در کلام حضرت این گونه نیامده بود، مناسب تر بود که رد ننمودند توضیح برای اجابت و به مخالفت برنخاستند توضیح برای تسلیم باشد. احتمال می رود که این مطلب اشاره به تسبیح موجودات با زبان حال باشد. مانند قول خداوند متعال که: «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.»(1) {و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید.} چنانچه گذشت.

«لطائف» جمع لطیفه است و آن چیزی است که کوچک و نازک است. «عجائب» جمع عجیبه است و گفته شده است: عجیب نیز جمعش عجائب است. گفته شده است: عجیب و عجب جمع بسته نمی شود. غامض ضد واضح است و هر چیزی را می گویند که مأخذ آن پنهان باشد. برخی گفته اند: خلاصه وصف حال خفاش اظهار شگفتی از مخالف بودن او با همه جانوران در گرفته بودن او نسبت به روشنی و اشاره به پنهان بودن سبب این مطلب است. مقصود از گرفته بودن بسته شدن چشم او در روشنی است و این برای این است که روح نوری او بر اثر گرمی روز تحلیل می رود و خنکی شب آن را جبران می کند و دید او را برمی گرداند. گفته شده است: آنچه با ظاهر بیشتر مناسبت دارد این است که اثر گرمی تنها نیست وگرنه باید در روز زمستانی مگر در زمان گرمی روز چشمش بسته نشود و در آغاز روز تابستانی نیز چشمش بسته نباشد. بلکه سببش ناتوانی نیروی دید است و یک نوع

1- . اسراء / 44

تضاد و نفرت میان او و روشنی مانند عجزی که در دیده های دیگر در برابر قرص خورشید است، وجود دارد. اما اینکه این نفرت از کجا است؟ امری پنهان است و این همان منشأ تعجبی است که در سخن آن حضرت به آن اشاره شده است. ممکن است ضمیر در «خلقته» به خفاش ها برگردد و مضافی در تقدیر نباشد و بنابراین مراد از گرفته بودن او آن چیزی است که منشا پنهان شدن خود خفاش در روز می شود. هرچند این پنهان شدن هم بر اثر ندیدن باشد. «عشی» به معنی بد دیدن در روز یا در شب یا در روز و شب یا به معنی کوری است و معنی این است که چگونه درمانده و کور می شود از اینکه مدد بگیرد، یعنی کمک بگیرد و خود را تقویت کند. «مذاهب» به معنی راه های معاش و راه های وی در سیر کردن و سود بردن است. «برهان» به معنی دلیل است. «معارف» به معنی آنچه از راه های سود بردن می شناسد است. (ردع) به معنی بازداشتن و رد کردن است. «تلالو» به معنی درخشش آن است. «سُبُحات» جمع سبحه به معنی نور است. گفته می شود: «سبحات صورت» به معنی زیبایی های آن است، زیرا وقتی صورت زیبایی را ببینی، تسبیح خدا را می گویی. «کنّ» پوشش را می گویند و «أکنّه» یعنی پوشاند. «استکنّ» به معنی پوشاند است. «کَمَنَ» یعنی مخفی شد و «مکمن» موضع است. «بَلَج» به معنی آشکاری و وضوح است. «بامداد ابلج» بامدادی است که آشکاری آن واضح است یعنی آفتاب در آن طلوع کرده و درخشان است. این مطلب را جوهری ذکر کرده است. گفته شده است: «بلج» جمع بُلجه به معنی ابتدای روشنایی صبح است و بَلجه هم وارد شده است و من این را در کلام عرب ندیده ام. «ائتلاق» به معنی درخشش است و گفته می شود: «تألق و ائتلق» به معنی اینکه درخشان شد. «سدل الثوب سدله و أسدله» به معنی گستردن است. «جَفن» پلک چشم از بالا و پایین را می گویند و بر اجفان و جفون و اجفن جمع بسته می شود. «حَدَقَه» سیاهی چشم است و چنانچه در بعضی نسخه ها هست به حداق هم جمع بسته می شود و به احداق هم جمع بسته می شود. گسترده شدن پلک هایش به جهت بسته بودن و تأثیر پذیری قوه بینایی خفاش از نور است. گفته شده است: زیرا تحلیل رفتن روح حامل قوه بینایی سبب خواب نیز هست و بنابراین این پهن شدن نوعی از خواب است. «التماس» طلب است. «أسدف الیل» به معنی تاریک شدن شب است. در بعضی نسخ «أسداف» آمده است که جمع سَدَف

است که به معنی تاریکی است. اضافه اسداف به ظلمت برای مبالغه است. «غسق» به تاریکی ابتدای شب می گویند. «دُجُنّه» و «دجن» به معنی تاریکی است. حاصل کلام شگفتی از حالت او در دیدن و جستجوی روزی برخلاف تمام حیوانات است. نقاب خورشید کنایه از تاریکی آن یا آنچه از افق ها که آن را می پوشند است. نقاب کنار زدن به معنی طلوع کردن است. «وَضَح» به معنی سفیدی از هر چیز و سفیدی صبح و سفیدی ماه است.

ضِباب جمع ضب (سوسمار) جانور معروف است. «وِجار سوسمار» لانه او است که به آن پناهنده می شود. از عادت های سوسمار بیرون آمدن از لانه اش در هنگام طلوع خورشید برای رو به رو شدن با نور به خلاف خفاش است. «مَأقِی» جمع مُؤق به معنای گوشه چشم از سمتی است که برابر بینی قرار می گیرد و آن همان محل جاری شدن اشک بعد از خروج از چشم است. گفته شده است: قسمت مخالف بینی از چشم را می گویند. ازهری گفته است: اهل لغت جملگی می گویند: مُؤق و مَأق آن گوشه ای از چشم را می گویند که رو به روی بینی است و آنکه رو به روی گیجگاه است را لحاظ می نامند و مأقی لهجه ای از برای مُؤق است. ابن قطاع گفته است: مأقی بر وزن فعلی است و عده ای اشتباه کرده اند و آن را از وزن مفعل دانسته اند. این گونه نیست بلکه یاء در انتهای مأقی برای الحاق است. جوهری گفته است: مأقی بر وزن مفعل نیست، زیرا میم در آن اصلی و یاء در آخر آن تنها برای الحاق اضافه شده است و به جهت اینکه فعلِی وزن نادری است و نظیر ندارد، آن را به مفعل ملحق نموده اند. به همین جهت بنا بر توهم بر مآقی جمع بسته شده است. «معاش» آن است که با آن و در آن زندگی می شود و مصدرِ به معنای زندگانی نیز هست. آنچه مناسب اینجا است، معنی اول است و در آنچه بعدا می آید، معنی دوم مناسب است. «سکن» آن چیزی است که نفس به وسیله آن سکونت و آرامش می یابد. «قرّ الشیء» به معنی این است که شیء در جایی مستقر شد و اسم آن قَرار است. گفته شده است که «قرار» اسم مصدر است. «شظیه» به معنی پاره ای از یک چیز است و بر وزن فعیله است. از این سخن گرفته شده است که «تشظت العصا» به معنی عصا تکه شد. «شظیه» بر شظایا جمع بسته می شود. «قصب» به معنی آنچه در زیر پر پرندگان قرار می گیرد است. «اعلام» جمع عَلَم است و نقش و

نگار لباس و علامت و نشانه چیزی را می گویند. «اعلاما» در معنی تاکیدی برای آشکار است. منظور حضرت از این که فرمود: دو بال آن ها نازک نیستند این است که نه آنچنان نازکند که به نهایت نازکی رسیده باشند و نه به نهایت محکمی رسیده اند؛ تا این که نشکنند و در هنگام پرواز سنگینی نکنند. «لجأ إلی الشیء» به معنی این است که پناه برد و پناهنده شد. «وقوع پرنده» به معنی ارتفاع نگرفتن او است. «ارکان» هر چیز اطراف آن است که به آن ها تکیه می کند. نهوض حرکت کردن با ایستادن است. «نهض الطائر» به معنی این است که بال گشود تا پرواز نماید. «عیش» زندگانی است. «مصالح یک چیز» آن چیزی است که در آن صلاح آن نهفته است و ضد تباهی آن است. «بارئ» همان آفریننده است. «مثال یک چیز» مانند آن چیز است. «خلا» یعنی گذشت و در قبل بود. یعنی اشیاء را بر منوال آفریننده ای که قبل از او بوده است نیافریده است. بلکه آن ها را بر اساس مقتضی حکمت و مصلحت ابداع نموده است.

دمیری گفته است: خُفّاش مفرد خفافیش است که در شب پرواز می کند و شکل و وصف عجیبی دارد. «خفش» کوچکی چشم و تنگی دید است. «اخفش» یعنی کسی که چشم ریز و دید کمی دارد. گفته شده است: «اخفش» بر عکس کسی است که شب کوری دارد. گفته شده است: کسی است که در هوای ابری و در غیر آفتاب می بیند. جوهری گفته است: دو گونه است. اعشی روز می بیند و شب کور است. عمش ناتوانی دید با جاری شدن اشک در بیشتر اوقات است.

بطلیوسی گفته است: خفاش چهار نام دارد: خفاش، خشاف، خطّاف و وطواط. شاید که خفاش از خفش باز گرفته شده باشد. اخفش دو جور است: یکی کم دید مادر زاد و دومی کم دید به واسطه بیماری که به وجود آمده باشد. اخفش کسی است که در شب و در غیر روز و در روز ابری و در غیر روز آفتابی ببیند.

اینکه گفته است: خفاش خطاف (پرستو) است، مورد اعتراض است و حق این است که این دو دو نوع است. برخی گفته اند: خفاش کوچک و وطواط درشت است و او در روشنی ماه و خورشید نمی بیند. به این جهت که در روشنی روز نمی بیند، وقتی را می خواهد که نه تاریک و نه روشن باشد. این وقت هنگام غروب خورشید است، زیرا پشه ها در جوش و خروشند و برای به دست آوردن خوراک خود که

ص: 353

خون جاندار است، بیرون می آیند. خفّاش هم برای جستن روزی می آید. به این وسیله غذاخواهی به جان غذاخواهی می افتد. خفاش به هیچ وجه از پرنده ها نیست. چون دو گوش و دندان دارد و دو خایه دارد و حیض می بیند و پاک می شود و مانند انسان می خندد و مانند چهارپا ادرار می کند و بچه شیر می دهد و پر هم ندارد.

یکی از مفسران گفته است: چون شب پره را عیسی بن مریم علیه السّلام به فرمان خدا آفرید، از ساخته های خدای تعالی جدا گردید و از این رو همه پرنده ها به او زور می گویند و او را دشمن می دارند. هر پرنده گوشت خوار او را می خورد و هر پرنده دیگر هم او را می کُشد و از این رو جز در شب پرواز نمی کند.

گفته شده است: عیسی علیه السّلام چون او در آفرینش کامل ترین پرنده ها است، غیر او را نساخت. ساخت او بالاترین قدرت را می خواهد، چون پستان و دندان و گوش دارد. گفته شده است: تنها به این جهت از او ساختن خُفاش را خواستند که خفاش شگفت ترین پرنده ها است. چون او عبارت از گوشت و خون است و بدون پر و به شدت می پرد و به سرعت می چرخد. از پشه و مگس و برخی از میوه ها تغذیه می کند و با این همه به عمر دراز وصف می شود. گفته شده است: عمرش از کرکس و گورخر درازتر است. ماده اش از سه تا هفت جوجه می زاید و بسیار ممکن است که در حالی که میان هوا پرواز می کند، جفت گیری می نماید. در جانوران جانوری که فرزندش را جا به جا کند به جز او و میمون و انسان نیست. او فرزندش را در زیر بالش جا به جا می کند. چه بسا می شود که او را به دندان می گیرد که از روی مهر بسیار و محبتی است که نسبت به وی دارد. چه بسا ماده در حال پرواز بچه اش را شیر می دهد. در طبع او این است که هنگامی که برگ درخت چنار ببیند، به آن می خورد و می ترسد و از پرواز باز می ماند. او به حماقت موصوف است، از این رو هنگامی که به او بگویند: اطرق کرا (سر به زیر بخواب) به زمین می چسبد.(1)

1- . حیاه الحیوان 1 : 214 - 215

باب چهاردهم : جغد

روایات:

1. کامل الزیاره: حسین بن ابی غندر گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام در باره جغد فرمود: آیا احدی از شما آن را در روز دیده است؟ عرض شد: خیر. ابدا در روز ظاهر نشده و تنها در شب پیدا می گردد. حضرت فرمود: امّا اینکه این حیوان پیوسته در خرابه ها مسکن گرفته و در آبادی نمی آید، جهتش آن است که: وقتی حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند، این حیوان به واسطه قسم بر خود حتم نمود که ابدا در آبادی سکنی نکرده و منزلش تنها در خرابه ها باشد. پس پیوسته در روز روزه دار و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب در آمد، از ابتدای آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین علیه السّلام زمزمه و نوحه سرایی و مرثیه خوانی می کند.(1)

2. کامل الزیاره: حسین بن علی صاعد بربری که قیّم و متصدّی قبر حضرت امام رضا علیه السّلام بود، گفت: پدرم برای من نقل نمود و گفت: بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدم. آن جناب به من فرمود: این جغد را می بینی؟ مردم چه می گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم. آمده ایم که از شما بپرسیم. حضرت فرمود: این جغد در عصر جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در منازل و قصرها و خانه ها سکنی داشت و هر وقت مردم مشغول خوردن طعام بودند، این حیوان پر می زد و در مقابل ایشان خود را می رساند و مردم طعام و غذا جلویش می ریختند و این حیوان طعام خورده و از آب خود را سیراب می کرد و سپس به منزلش بر می گشت. ولی هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام شهید شدند، از شهر و آبادی خارج گشت و در خرابه ها و کوه ها و بیابان ها مکان گرفت و گفت: بد امّتی شما

1- . کامل الزیاره: 99

می باشید! پسر دختر پیامبر خود را کشتید و من نسبت به نفس خود از شما در امان نیستم.(1)

3. کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی جغد روز را روزه می گیرد و هنگامی که افطار می کند، قلبش در مصائب حضرت حسین بن علی علیهما السّلام محزون و افسرده «متدله» می شود تا صبح فرا برسد.(2)

توضیح: «دَلَه» و «دَلَهه» و «دلوه» این است که قلب بر اثر غصه یا غیر آن از خود بی خود شود. گفته می شود: «دلهه العشق بکذا تدلیها فتدله». «فرد مدله» کسی است که قلبش بر اثر عشق و مانند آن دچار فراموشی و عقلش از بین رفته است. در بعضی نسخه ها با واو آمده است. در قاموس «الوَلَه» اندوه و از بین رفتن خرد بر اثر آن و حیرت و ترس است. «وَلِهَ» یعنی بر فرزند خود ناراحتی و فریاد شدید داشتن. پس چنین کسی ولهان و واله است و «تَوَلّهَ» گفته می شود که چنین کسی ولهی و والهه و واله و میلاه است.

4. کامل الزیاره: حسن بن علی میثمی گفت: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابا یعقوب! آیا تا به حال دیده ای که جغدی در روز تنفس کند (آواز بخواند)؟ وی گفت: خیر. حضرت فرمود: می دانی چرا؟ عرض کرد: خیر. امام علیه السّلام فرمود: برای اینکه طول روز را این حیوان روزه دار بوده و وقتی شب فرا رسد، افطار کرده و از آنچه خداوند منّان روزی او کرده استفاده نموده سپس پیوسته تا صبح می دمد، بر مصائب حضرت حسین بن علی علیهما السّلام زمزمه نموده و نوحه سرایی می کند.(3)

توضیح: «تنفس کردن» گویا کنایه از صدا در آوردن و زمزمه کردن باشد. بعید نیست که تنفس تنغش بوده باشد. در قاموس گفته است: «نغش» حرکت کردن چیزی از مکانش است. مانند انتغاش و تنغش. هر پرنده یا جنبنده ای که حرکت کند، تنغش کرده است.

1- . کامل الزیاره: 99
2- . کامل الزیاره: 99

3- . كامل الزياره: 99

5. دلائل الامامه: عطیه اخی ابی عوّام می گوید: با امام باقر علیه السّلام در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودم که ناگهان یک اعرابی بر نره شترش رسید و به آن زانو بند زد و به مسجد آمد و به راست و چپ نگاه کرد؛ چنان که گویا دیوانه است. امام باقر علیه السّلام او را ندا داد و او نشنید. حضرت یک کف دست سنگ ریزه برداشت و به او پراند. او آمد تا اینکه در برابرش نشست. آن حضرت به او فرمود: ای اعرابی از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی زمین. حضرت فرمود: زمین وسیع تر از آن است. از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی جهان و پشت سر من چیزی نبود. از احقاف آمدم. فرمود: کدام احقاف؟ گفت: احقاف عاد. فرمود: ای اعرابی در راهت به چه گذشتی؟ گفت: از فلان چیز. حضرت فرمود: از فلان چیز گذشتی؟ اعرابی گفت: آری. حضرت علیه السّلام فرمود: و از فلان چیز گذشتی؟ اعرابی گفت: بله. پیوسته اعرابی می گفت: من گذشتم و امام باقر علیه السّلام می گفت: به فلان چیز گذشتی؟ تا فرمود: از درختی به نام رقاق گذشتی؟ راوی گفت: آن اعرابی به دو پای آن حضرت پرید و دست به دست حضرت نهاد و گفت: به خدا مردی را داناتر از تو به سرزمین ها نمی شناسم. آیا به آنجاها پا نهاده ای؟ فرمود: نه، ای اعرابی، ولی این ها نزد من در کتابی هستند. ای اعرابی! در پشت شما بیابانی است که آن را برهوت می گویند و جغد در آن ساکن است و ارواح مشرکان تا روز قیامت در آن عذاب می کشد.(1)

6. حیاه الحیوان: بُوم پرنده ای است که بر مذکر و مونث اطلاق می شود. تا آنکه بگویی صدی یا قیاد که مختص به نر شود. کنیه ماده ام الخراب و ام الصبیان است و آن را کلاغ شب می خوانند. طبع وی این است که بر هر پرنده ای در لانه اش داخل می شود و او را از آشیانه اش می راند و جوجه ها و تخمش را می خورد. او در شب نیرومند است و هیچ پرنده ای تاب او را نمی آورد. در شب نمی خوابد و در روز هر پرنده او را ببیند، به جهت عداوتی که میان او و دیگر پرنده ها است، او را می کشد و پرش را می کند. از این رو شکارچیان آن را زیر دام خود می نهند تا پرنده در آن بیفتد.

1- . دلائل الامامه: 101

مسعودی از جاحظ نقل کرده که او گفته است: جغد روز نمی پرد که مبادا برای خوبی و زیبایی اش چشم بخورد. او چون خود را زیباترین پرنده می داند، جز در شب پرواز نمی کند. عرب در دروغ های خود می پندارند هنگامی که انسان می میرد یا کشته می شود، خود را در حالی که نسبت به تنش هراسناک است، به صورت پرنده ای می بیند که بر قبرش شیون می کند.

جغد چند دسته دارد و همه نوع آن خلوت و تنهایی را دوست دارند و در اصل طبع او دشمنی با کلاغ است.

در تاریخ ابن نجار است که خسرو به کارگزارش گفت: بدترین پرنده را برایم شکار کن و با بدترین آتش افروز کباب کن و به بدترین مردم بخوران. او جغدی شکار کرد و با هیزم خرزهره کباب کرد و به سخن چین خوراند.

در سراج الملوک ابی بکر طرطوسی است که یک شب عبد الملک بن مروان بی خواب شد و داستان گویی خواست که برایش داستانی بگوید. در شمار داستان هایی که به او گفت، گفت: ای امیر المؤمنین! در موصل جغدی بود و در بصره جغدی و جغد موصل دختر جغد بصره را برای پسرش خواستگاری کرد. جغد بصره گفت: جز اینکه صد مزرعه ویرانه مهریه اش قرار بدهی نمی پذیرم. جغد موصل گفت: اکنون نمی توانم. ولی اگر حکمران خدا به او سلامت بدهد یک سال بر سر کار بماند، این کار را می کنم. عبد الملک به این جهت بیدار شد و برای دادجویی ها نشست و داد مردم را از یک دیگر گرفت و از کارگزاران بازجویی و بازرسی کرد.

در یک مجموعه به خط یکی از دانشمندان بزرگ دیدم که یک روز مأمون از کاخش سر به زیر انداخت و دید مردی پای کاخ ایستاده و زغالی به دست دارد و بر دیوار کاخ می نویسد. مأمون به یک پیشخدمت گفت: برو نزد این مرد ببین چه می نویسد و او را نزد من بیاور. پیشخدمت شتابان نزد آن مرد رفت و او را گرفت و در نوشته او اندیشه کرد. آن نوشته این بود:

ای کاخ! در تو شومی و پستی جمع شده است تا آن گاه که در پایه های تو جغد خانه نماید.

روزی که جغدها در تو لانه بگیرند، از شادی ام اولین کسی خواهم بود که در حالی که تو مغلوب شده ای خبر مرگ تو را میدهم.

پیشخدمت گفت: امیر المؤمنین را پذیرا باش. آن مرد گفت: تو را به خدا مرا نزد او نبر. گفت: چاره ای از این کار نیست. هنگامی که او را در برابر مأمون آوردند، آنچه را نوشته بود به مأمون گزارش داد. مأمون به او گفت: وای بر تو! چه چیزی تو را به این کار واداشته است؟ گفت: بر تو آنچه در کاخ تو است از گنجینه های زر و سیم و زیورها و جامه های خوب و خوراک و نوشیدنی و فرش و ظروف و کالاها و کنیزان و خدمتکاران و جز آن از آنچه زبانم از وصف آن کوتاه است و فهم من از آن درمانده است پنهان نیست. راستش ای امیر المؤمنین، من اکنون که بر آن گذر کردم در نهایت گرسنگی و بینوایی بودم و در کار خود اندیشه کردم و با خود گفتم: این کاخ آباد و بلندی است و من گرسنه ام و سودی برای من در آن نیست. اگر ویرانه بود و به آن گذر می کردم، یک سنگ یا چوب یا میخ به دست می آوردم که آن را بفروشم و از بهایش غذایی بخرم. آیا امیر المؤمنین آنچه را شاعر سروده است، نمی داند؟

اگر فردی را در دولت یک نفر نصیب و بهره ای نباشد، زوال آن دولت را آرزو می کند.

این مطلب برای دشمنی با آن فرد نیست. بلکه او دولت غیر او را می خواهد و به خاطر همین انتقال او را می خواهد.

مأمون گفت: ای غلام! هزار اشرفی طلا به او بده. سپس به او گفت: تا کاخ ما به وجود اهلش آباد است، هر سال همین نصیب را داری.(1)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . حیاه الحیوان 1 : 115

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109